صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۹	۳	اچه	ابن
۱۷۸	۱۴	یس	پس
۱۸۳	۱	یاب	یاک
۲۰۳	۱۳	مستخبرو	مسحوم
۲۱۳	۹	نشن	نشستن
۲۱۴	۹	مقبل	مقابل
۲۱۵	۹	شدن	شد
۲۱۶	۱۳	مرجو	ترجو
۲۳۱	۱۳	قلده	قبله
۲۳۲	۱	قلبه	قبله
۲۳۶	۹	نمیشود رغیر	نمیشود درغیر
۲۷۲	۱	یلی	یکی
۲۷۴	۲	سنخم	منجم
۲۷۴	۴	سجذه	سجده
۲۷۹	۳	سحاسیه	سحاسیام
۲۸۹	۱۴	دران جایز	درآنجا جایز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۰	۱۰	انس	پس
۲۹۱	۱۲	مختر	مختصر
۲۹۱	۱۵	احکام مذکوره	موجب احکام مذکوره
۲۹۱	۱۶	موجب درحق مسافر	درحق مسافر
۲۹۳	۲	حجه	حجه
۳۰۳	۴	تکام	تکلم
۳۱۶	۱۱	نانه	مانه
۳۴۰	۸	مراید	مراید
۳۴۲	۵	احتمت	اختلاف
۳۴۳	۵	ارتقاع	ارتماب
۳۴۳	۶	ارتکابت	ارتکاب
۳۴۳	۹	ارتقاوت	ارتکاب
۳۴۳	۱۵	ارتکاب	ارتکاب
۳۴۳	۱۷	دارتکات	ارتکاب
۳۴۴	۳	ارتکات	ارتکاب
۳۵۱	۸	درس رکوة	پس زکوة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۱	۱۴	حن	حق
۴۰۶	۱۷	پتج	پنج
۴۰۸	۵	نمانیکه	نباتیکه
۴۰۸	۸	کاوا	کاوان
۴۱۱	۵	لردو	گردو
۴۲۵	۱۴	ناان	گاان
۴۲۸	۱۹	بتده	بنده
۴۳۰	۹	*مسئله۲*	*مسئله۲۲*
۴۳۱	۱۷	دبقدر	بقدر
۴۳۱	۱۷	شرۃ	شرع
۴۳۵	۲	صدق	صدقه
۴۴۴	۹	صبح	صحیح
۴۴۵	۱۴	لست	است
۴۴۶	۱	روزه‌اي	روزاي
۴۵۴	۱	ل	ک
۴۴۹	۵	مه کردن	پوسه کردن

صفحه	سطر	غلط	صحيح
۴۷۱	۱۴	بدرلو	بدلو
۴۷۱	۱۷	طبعيت	طبيعت
۴۸۴	۶	چه دو بهاري	چه بهاري
۴۸۹	۶	فني	فاني
۴۸۹	۱۰	ورا	ديرا
۴۹۲	۱۷	مرز	روز
۴۹۴	۱۵	ترمضان	رمضان
۵۰۴	۱۲	اگر [illegible]ر	اگرپدر
۵۰۵	۸	مصمون	مضمون
۵۰۹	۹	بيزه	درونه
۵۲۵	۱۵	مضط	مضطر
۵۳۴	۷	بجبت	بجهت
۵۳۶	۷	درشروع احرام	شروع در احرام
۵۵۸	۱۱	نبا	نهازه
۵۵۹	۱	مشوبدکر	مشوبه
۵۶۲	۴	تبايه	نبايد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۶	۴	کیس	وکیس
۵۶۶	۱۰	درصت	درصت
۵۶۷	۷	معتمدی ودوری	معتمد و دوری
۵۶۸	۱۴	مردست	مرودست
۵۷۲	۶	دصو	وصو
۵۷۶	۱۶	ورس	وریں
۵۸۴	۱۳	آدوردن	آوردن
۵۸۷	۶	رمعن	روعان
۵۱۸	۵	محل	محل ؟
۵۹۳	۱۷	دک	دکر
۶۰۹	۱۷	پسرف	بسرف
۶۱۲	۱۶	البحه	البحر
۶۱۳	۱۶	لواف	طواف
۶۲۱	۳	مختار	مختار
۶۳۰	۱۱	یکسر	یکدم
۶۴۲	۹	له	که

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۴۲	۱۰	لمي	كمي
۶۵۰	۲	قبل زغروب	قبل از غروب
۶۵۰	۹	بري	بمي
۶۵۰	۱۴	نجير	خبير
۶۵۳	۱۵	حلقب	چلق
۶۵۷	۱	فهودن	نمودن
۶۶۶	۱۶	هردرا	هردورا
۶۷۶	۱۷	الجاوه	الكنايه
۶۸۶	۱۳	ذات عرف	ذات عرق
۶۸۷	۱۰	كوفي	كوفيي
۶۸۸	۸	عزيهت	عزيمت
۷۰۶	۱۷	احضار	احصار
۷۰۷	۱۷	وپس	پس
۷۱۹	۱۳	خواشد	خواهدشد
۷۲۰	۱	معين	معين
۷۲۳	۱۲	لهنا	لهذا

بسم الله الرحمن الرحیم

بدایت هدایت شرع اسلام بکتابی است مملو از احکام مصدر
بحمد شارع علام موشح بنعت سید انام علیه وعلی آله واصحابه
الصلوة والسلام که استنباط فروع از اصولش باجماع امت فوق
سنت وقیاس است ونهایة التحقیق محققان وغایت البیان
مدققان بسلوک مسلک شرح فرایض وواجبات آن از آبلد با پایان
بادیه حیرت ویاس وخلاصه قواعد ونقایه ضوابطش جامع
رموزیست که ایضاح کنز دقایق آن بتبیین حقایق صورت
نگیرد ودر غرر محیط ناپیدا کنارش به بحر رایق تقریر ونهر فایق
تعبیر وسعت نپذیرد وغیر وقایت صیانت ایزدی ضبط درایاتش
لا ممکن بل محال وجز عنایت خبیر وفتح قدیر عروج معارج
الدرایة آن از قسم وهم وخیال زیرا که رمز الحقایق او امر

بحقایق حل مع تنقیح شروح مبسوطه مبرا است و مطالب فایق نواحی
قاضی مطلب از کسب مصابیح متون مختصر معرا نقد راجح
معدن الصفا یعنی سید مرحوم علیه آن میر کافی زبادات
جامعش بتهذیب سر صفحه و کمپرواری چون پای سعی دلیل بسبب
و قرار ادنی وادی لنگ است و دست احتهاد از وصول دامن مقصود
کوتاه در مسلک تحریم بفتوای معتبر جز از قید تصریح و ترجیح
وا رستن و مابعد متاخرین قلاده تقلید سلف و خلف دکردن
یعنی بدرجه استحسانات دل وجوب بود و سادر تکثر امور
دینیه از عبادات و معاملات مسلرا حتلافات اعتقادات بپاس
مراحل شرعیه سر رشته آداب از دست دادن مکروه بلکه
ناجایز و حرام دانسته سلوک طریق مباح اطمینان رمدعا
پرداخته شد دو مرا پایان صفا سرمایی کفران معاشیش
برتوانند از ماد که هرگاه در سنه ۱۱۹۰ هزار و صد و نود هجری ولایت
جنت البلاد بنگاله بعروج معدلت و نور نصفت نواب گورنر جنرل
عماد الدوله مستروارن هستینگس بهادر جلادت جنگ منور بود
قاضی القضاة مولوی غلام یحیی خان بهادر ماوتعاقب مولوی تاج الدین
بنگالی و میر محمد حسین ایرانی و مولوی شریعت الله ـ

سہیلي حسب فرمان نواب معزي اليه هدايه عربي را بزبان
پارسي بترجمه آوردند وکپتن هملتن صاحب یکي از ملازمان
سرکار دولت مدار کمپني عالیشان انگریز سواي جلد
اول عبادات سه جلد دیگر را بانگریزي ترجمه کرد وظاهر حال
برین دال است که ترجمه تمام کتاب باتفاق هر چهار کس
خصوصا باطلاع قاضي القضاة و مولوي تاج الدین مرحومین
نشده از ینجهت بسیاري از دلایل نقلیه وعقلیه سیما انچه از
عربیت في الجمله تعلق دارد در ترجمه فروگذاشت کردیده
و بمقتضاي سهو و غفلت که لازمه بشریت است در بعض مسایل
خطاهاي نمایان بظهور پیوسته ورنه قاضي القضاة و مولوي
تاج الدین مرحومین از فحول علماي وقت بودند و بعض مقام
باتفاق هر چهار کس تسهيي بخوبي ترجمه شده است که
قابل تحسین وآفرین است وازانجا که مستر هملتن در ینملک
ترجمه بعض جلد دوم باعانت بعض شیعي المذهب و ترجمه
باقي در لندن بلا امداد کسي از فضلا کرده لهذا اد رشوح حال
امام اعظم نعمان ابن ثابت ابو حنیفه کوفي رح مطاعن بیجا و
بیهان کتبي بنجگانه اصول که مبسوط وجامع کبیر و جامع صغیر

و زیادات وسیر است غلطهای فاحش واقع شده و در ترجمهٔ
مسائل هم خطاهای کثیر راه یافته مثلا در کتاب الجنایات
باین مسئله که اگر کسی کسی را خفه کند نزد ابوحنیفه رح برو
قصاص نیست و نزد صاحبین رح قصاص واجب است ترجمه کرده
که اگر کسی کسی را غصه دهاند و حال آنکه خفه عبارت
است از کشتن کسی با فشردن گلو هرگاه در سنه ۱۲۲۱ هزار
و دو صد و بیست و یک هجری تمام ممالک هند و بنگ و دکن زیر
حکومت اولیای دولت انگلشیه درآمد و ریاست عامهٔ ولایت قلمرو
و تجدید مراسم کهن و بنیاد قوانین نو بذات همایون یوسف
صورت موسی سیرت عیسی دم ادریس علم لقمان هنر سلیمان فر جم شوکت
علی همت ملک بخش ممالک ستان بهرام احتشام کیوان
توان مؤسس قوانین نصفت و عدالت ممهد ارکان عظمت و
جلالت زود مهر دیر کین عاقبت اندیش دوربین جویای نام
و ننگ مجموعهٔ دانش و فرهنگ مقدمة الجیش جنود فتح و ظفر
رعایا نواز غربا پرور انسان العین حشم دانش و بینش عین الاعیان
انفس و ارواح آفرینش صدرنشین محفل عز و برتری زینت ده کج
کلاهی کشورگیری سرچشمهٔ جود و سخا منبع بذل و عطا رفیع مـ

القدر سمو المناقب گورنر جنرل سر جارج هلیرد بارلو صاحب
ادام الله اقباله و انجح آماله رونق بخش بود و صاحب عالیقدر
سامی مراتب خدیو کشور سخن سنجی شهنشاه ملک معنی
یابی بحر زاخر در علوم عقلی و نقلی قاموس محیط آلی فنون
فرعی و اصلی گوهر بیکان فصاحت جوهر جان بلاغت استاد
بوعلی و بونصر ارسطوی وقت فلاطون عصر زینت بخش دولت
سرمدیه انگلشیه مجدد قوانین ملت قدیمه عیسویه آبرو
بخش خاکساران و هواخواهان آتش زن دودمان ظلمه و
ستمگاران مربع نشین چار بالش دولت و اقبال دست گزین
مصقل انجاح امانی و آمال نایب مبدا فیاض در فیض گستری
سایه رحمت رحمان در رحم آوری ناسخ نام کسری و حاتم بعدل
و سخاوت ماحی نشان افراسیاب و رستم در تهور و شجاعت
حق شگذار و حق پژوهی که سوای تعریف خیر که احتمال صدق
و کذب است لفظ ناراستی بر زبان حق ترجمانش نگذشته
و بجز تحقیق لغت حرف لغو بیهوده بر دهان صدق تبیانش
نشکر دیده صور توهمات و اشکال تخییلات را با واقعه ذهن
ثاقبش همان نسبت که سرخشاک با ساعتة محرق و ظلمت

جهل ونادانی را بمقابل شعلهٔ ذکاوتش بعینه ملاق تاریکی
شب ظلمانی بشمس سارقست اگرنه در ظلمت آبادشان
نور طلعتش تابیدی ارباب علم وفضل که مانند ذرات در حضیض
گمنامی پامال بودند بال وپر طیران بدرجهٔ مدح وکمال داده بفوز
ابدی چه‌سان رسیدندی وسیه بختان کوتاه بین که بقوت
جهل ونادانی سر استکبار بفرق فرقد مسعود ندحجاب نومیدی
برچهرهٔ مقصود کشیده رخت ادبار بشب نامرادی چگونه کشیدندی
اگر جسم متجسس را روح مجرد گویم رواست ومرتبهٔ عقل
هیولانیش را درجهٔ عقل کل خوانم سزا آبای علوی را اینچنین جوهر
فردی در صلب تاثیر بپرورده وامهات سفلی چنین فرزندی
درکنار تربیت نپرورده مرکز علمای آفاق مجمع مکارم
اخلاق مقبول حضرت واهب المواهب خداوند خدا یگان
جان هوررت شار نکتی صاحب ادام الله اقباله وجعل الی
کل خیر مآله رونق افزای محکمهٔ عدالت صدر ونظامت
بود بتقریب تفحص احکام رفتار ای مقدمات عدالت
دیوانی ونظامت از کتب معتبرهٔ فقه آنجناب را سیر ترجمهٔ
انگریزی هدایه بزبان فارسی وعربی آن اتفاق افتاد

و بمقتضاي خبرت ذاتي كه اكثر مسايل فقهيه در حافظه كامله
آنجناب محفوظ بود بر غلطهاي ترجمه فارسي هدايه و انگريزي
آن اطلاع دست داده تصحيح ترجمه فارسي كه درستي
ترجمه انگريزي وابسته آن بود پيش نهاد خاطر دريا مقاطر
گرديد و اين اضعف الخليقه بل لا شيء في الحقيقه سرگردان
باديه جهل و ناداني محمد راشد ابن ضياء الدين محمد بردواني
عفي الله عنهما كه بعد تحصيل و فراغت از علوم ضروريه مرسومه
بجناب مستطاب آن در مكنون بحر دانش و بينش و كوكب دري
فلك محيط آفرينش بشيوه تلامذه زمان منسلك و تربيت پذير بود
وعند التكرار يك مسئله علمي فوايد هزاران مسايل از هر نوع
برميداشت و تا قرني از مايده پرفايده آن حاتم زمان
قائد رباي وظايف بوده اوقات چاشت و شام را با جمعي كثير
از ايتام و بيوگان عيال خود بفراغت بسر مي برد و بمساعي
جميله اش بعهده مولويت عدالت پادشاهي سوپريم كورت
و ترجمه فارسي و بنگله عدالت ديواني صدر و نظامت مقرر بوده
و بعد از آن بمقتضاي فيض بخششهاي آن فياض بتقرير عهده افتاي
عده سربلندي يافت مخاطب باين خطاب شد كه ترجمه هدايه فارسي

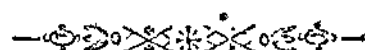
تصحیح کتب این قلیل البضاعت آن امر را سرمایه فوز جاودانی
دانسته الفاظ مشتمله امر را ماده تاریخ یافته فورا انگشت
اجابت بر دیده نهاد و جناب خداوندی اجلال آیتی ترجمه
فارسی را بانگریزی بنواب گورنر جنرل موصوف که شمه
از خوبیهای ذاتی و صفاتی آن والاجاه بالا گذشت اطلاع کرده
اجازت تصحیح فارسی و حواشی آن بتوسط این حقیر بدست آویز
تعمیم فواید علمی که طالب العلمان عربی خوان را بتسهیل مطالب
هدایه عربی و فارسی خوانان اینملک را که بهره از عربیت
ندارند بدانستن مسائل و دلائل آن و صاحبان عالیشان انگریز را
بانفاذ احکام مقدمات مرجوعه عدالت دیوانی و نظامت بکار
آید طلب فرمود نواب معز الیه که مروج قوانین علوم و رسوم است
بلا توقف بنظر استحسان در آورده مؤنت تصحیح و حواشی آن
بر ذمه عامره دولت قبول کرده اجازت داد چنانچه این قلیل البضاعت
بعد سیر الصیبت ترجمه جلد اول که مترجمان سابق رعایت عهده
مترجمی که عبارت از ابقای معنی و تغییر الفاظ است مطلقا نکرده
بودند بطور معهود که لازمه ترجمه است کرده و در سه جلد دیگر
که ترجمه آن با تأثیر بی بهد بود بپاس اینکه از تغییر ترجمه فارسی

ترجمه انگریزی بالکل ناقص خواهد شد و حکم جناب خداوندی
بود که حتی الوسع در ابقای آن کوشد ترجمه سابق را بحال
داشته همین التزام کرد که لابد و مبدل متروکه اصل را
الحاق کند و هر جا که در اصل مطلب غلطی است تصحیح آن
نماید و بشرح مطالب دقیقه آن عبارات شروح بقدر ضرورت
الحاق کند تا طالب العلم هدایه خوان را بتسهیل عربی مددی
رسد و فارسی خوانان و صاحبان حال ایشان بفهم مطالب آن محتاج
بشروح و کتب دیگر نشوند و وجه فرق میان اصل ترجمه
و الحاق بدین گونه صورت بست که آنچه در هدایه عربی
مذکور است ترجمه آن بحروف عربی و آنچه ملحق است
بحروف فارسی در قالب طبع آورده شد و اکثر جا در اواخر
ملحقات نام شروح مثل عنایه و کفایه و غیره مندرج
کرده شد تا در میان اصل عبارت کتاب و لاحق بر آن فرق باشد و باید
دانست که صاحب هدایه شیخ الاسلام برهان الدین ابو الحسن علی
بن ابی بکر مرغینانی را که وفاتش در سنه ۵۹۳ ه پانصد و نود و سه
وقوع یافته در هدایه شرح بدایه که هم از مصنفات اوست اد بها است
که دانستن آن بر طلاب واجب است یکی از این است که هر جا که

گفتنیست که این حدیث معمولا ست بر فلان معنی مراد از آن نیست که اهل حدیث آنرا بران معنی حمل نموده اند و هر جا که میگوید که بجهت معنی که من آن را بران حمل نمودم مراد از ان این است که صاحب هدایه آن حدیث را بران حمل نموده نه اهل حدیث و از داب او است که روایت خود را علام از سنت و اثر که ثابت است بقول صحابه رض احدیث میگوید و فتاهی فرق نمیکند در میان خبر و اثر و در جواب اما قارا ذکر نمیکند یا عتبار ظهور معنی و در این وصلیه و او را قرار میگذارد و مراد از فقه دلیل عقلی میدارد و در مبا یلیکه اختلاف است میان امام اعظم و شافعی یا امام یا صاحبین یا زفر دلیل شافعی و صاحبین یا زفر را اول می آرد دلیل امام در آخر شبه بشرحی می نگارد که جواب ادله شافعی و صاحبین و زفر از ان حاصل میشود و همرا ه رافعی بجواب اخبر است پس هر جا که دلیل صاحبین را آخر ذکر کرده است رضای او بآن قول اخیر بساید فهمید و از قال العبد الضعیف خود را مراد میگیرد لیکن کاتب هدایه برای تعظیم صاحب هدایه بجای لفظ قال العبد الضعیف قال رحمه الله یا قال رضی الله عنه مقرر کرده اند و صاحب هدایه لفظ متکلم را برای احتراز از صیغه

انسانیت ذکر نکرده است واز داب او است که مسایل قدوری را
اولاً ذکر میکند وبعد از ان مسایل جامع صغیر واکر نوعی
مخالفت درعبارت قدوری وجامع صغیر باشد عبارت جامع صغیر را
بتصریح ذکر میکند واز داب اوست که جواب سوالات رابلا ذکر
سوال بطور دفع دخل مقدر ذکر میکند واز قیل وقال میپرهیزد
ومرویست که صاحب هدایه کتاب خود بسیزده سال باتمام
رسانیده ودرین مدت صایم بوده وهرگاه خادم او در ینمدت
شراب وطعام برای وی می آورد میگفت که آنجا بگذار وراه خود پیش
گیر وبعد از ان آن را بر فقیری تصدق میکرد وبه راخفای صوم میکوشید
وزاهد ومتورع بود لهذا کتاب او مقبول ومنتفع به شد والانچا
که انسان ضعیف البیان مساوق سهو ونسیان است وطریق
مدعا پر از کرپوه ومغاک لاجرم اکثر بطی آن پای اندیشه
را لغزشی رسد ودامن فکر را از خار وهم آویزشی توقع از بزرگان
والا فطرت آنست که بچشم انصاف نظر نمایند واز جرایم
درگذرند والعذر عند کرام الناس مقبول

بسم الله الرحمن الرحیم



حمد و سپاس بیقیاس معبودی را سزاوار است که فهمهای بالغ اندیشه در راه طاعتش از طی کردن پست و بلند اصول و فروع درمانده رفتار و عقلای معرفت پیشه را در وادی جستجویش پای تعقل در عقال حیرت گرفتار شکر نعمتش که بر سایر افراد کاینات بی زلّه فرض عین است بواجبی ادا کردن متعسر و کشیدن دامن ادراکش که ورای طاقت سرپنجه اجتهاد است بدر ازدستی معقول و منقول متعذر بود نامحدود تحفه بارگاه صدرنشین مسند اصطفا است که اتباع سنت سنیه اش وصول رحمت یزدان را وسیله است و چراغ عالم افروز شریعتش را ازینه صبح قیامت فتیله شرایف الصلوة و کرایم التحیات علیه و علی آله الاطهار واصحابه الاخیار اما بعد برآینه

ضمیر دیباچه آرایان دفتر دانش و بینش و مرآت خاطر ترجمه
کشایان سواد مصحف مجموعه آفرینش منطبع میگردانند که
کشور دولت پرور بنگاله از روزی که با نواز فرمان فرمائی
نواب گورنر جنرل عماد الدوله مستر وارن هستینگس بهادر
جلادت جنگ مستحلی و مستقر گردیده است همگی همت والا
نهمت او مصروف و معطوف بر آنست که حراست و پاسبانی
بلاد و انتظام مهمات عباد بر وجهی صورت انعقاد یابد که
عموم خلایق در ظل عدالت او تأسیس آرام شده و مجمع
آسوده حال و مرفه الحال بوده از نوائب بیداد و ظلم بر حذر ایام
از خواص و عوام رسته و رسمهای دار رفته متعدیان طریق
حق مقطوع و گسسته گردد و چون حصول این مأمول بدون شرع
مقدسه نبوی و اوامر و نواهی ملت مصطفوی استکمال نمی پذیرد
بنابرآن این روشناس کشور جهول و اثر و امستهر بعلام یحل
مأمور و مادون گشته که دفتر عربیه علم فقه علی الخصوص
کتاب مستطاب هدایه را که از غایت دقت و اختصار بمثابه
اعجاز بوده باتفاق ملا تاج الدین و میر محمد حسین و
ملا سریع الله از زبان تازی بعبارت فارسی منتقل

ساز دکرچه آنچه بمعاضدت ایشان همت بر گماشته چندانکه
کنجایش داشته نقل الفاظ عربی را بعبارت مانوس فارسی
برداشته هدایه فارسی بنام گذاشته و هدایه فارسی
بپیرایه انجام یافت تاریخ اتمام آنست اگر چشم بصیرت
باز و دماغ انصاف تازه است از فضایل این کتاب همین بس
که عموم الناس را احتیاج بدان حاصل و فواید و منافع آن
شامل خواهد بود بر بسیاران این گلشن فیض مسکن مخفی
و محتجب نماند که در اثنای ایراد مسایل هر جا که لفظ
شیخین مذکور گشته مراد از ان قدوة المجتهدین امام ابوحنیفه
وارشد تلامذه او امام ابو یوسف رحمهما الله تعالی و آنجا که
کلمه طرفین نگارش یافته غرض از ان اسم سامی امام ابوحنیفه
رحمة الله علیه و امام محمد است که نسبت استفاده او بشیخین
می پیوندد و مقصود از لفظ صاحبین هر دو تلامذه اند رحمهما الله
تعالی توقع از مکارم اخلاق ناظران این اوراق آنکه اگر دم
مرور پست و بلند این مرحله در اثنای اندیشه از جای رفته
باشد در طریق خورده گیری بیهمتا بانتا زند و انگشت نه
طعن و ملامت نسازند و بالله التوفیق



بسم الله الرحمن الرحيم

جميع حمد ثابت است خدای را که بلند کردانید معالم علم و اعلام آن و ظاهر کرد شعایر شرع و احکام آن معالم جمع معلم است بمعنی نشان که برراه نهند و مراد از ان اصول شرع است که مدارک علم شرعیست و اعلام جمع علم است بمعنی جبال و کوه و مقصود از ان علما است و شعایر جمع شعیره است بمعنی انچه بروی نشانی باشد و مراد از ان اسباب و علل و شروط و علامات است و احکام عبارت است از حل و حرمت و صحت و فساد و مبعوث کرد رسل و انبیا را علیهم الصلوة و السلام که بسوی راههای حق هادی اند و خلیفه آنها کرد علما را که بسوی روش سنتهای آنها داعی اند و سلوك میکنند در چیزیکه مروی نیست از انبیا طریق اجتهاد را در حالیکه

طلب رشد میکنند در آن از او تعالی که دای لی ساداست
وحاصل کرد اوایل مجتهدین را کہ ابوحنیفه واصحاب ویست
بتوفیق حتی که وضع کرد ند آنها د رهای خودها مسایل
مالا قسم حلی وقت که عبارت است از مسایل قیاسیه و
استحسانیه ولیکن حوادث متعاقبه الو دوع است یعنی پی
در پی می آید وتنگی میکند او نوازل یعنی از واقعات که بر سد
مسائل موضوع یعنی جوابهای منقوله از ساه در آن کافی
نیست وشکار کردن سوارد یعنی وحشیان رمنده با فروختن
آتش ازموارد وپیرود گاه آنها آب است یعنی احکام مستخرجه
حاصل میشود از اصول چنانکه شکار کرده میشود از فرود گاه
آن آب وقیاس کردن با مثالها رضعت رجالاست یعنی
کار مردان کامل وآن صنعت حاصل میشود موقوف بر ما خذ در
حالیکه گرفته شود آنرا سوا حد که دیداهای پیش همه
دیداهاست یعنی قیاس احکام بر نظایر آن کار کاملان
است ومیت بد آن کار ملا ست تا خذوا صول بکمال مضبوطی
واستحکام بند رستیکه وعده کرده بودم در ابتدای کتاب
بدایة المبتدی باآنکه بشرح کنم آنرا که بنام آن نهم کفایه

المنتهي پس شروع کردم در آن حال آنکه وعده مسوغ است اعني روا میدارد اقدام و امضای آن را بعض مساغ و روا داشتنی چه وعده محرز ایفا است نه موجب آن وهرگاه قریب شد بآنکه حاصل شود مرا از آن فراغ دریافتم در آن شرح اندکي از اطناب و ترسیدم که بسبب آن متروک شود کتاب پس برگردانیدم عنان وعنایه اعني قصد ظاهر و باطن خود بسوي شرحي دیگر مسمی بهدایه وبتوفیق خدا جمع خواهم کرد در آن عیون روایت و متون درایت اعني روایات مختار علما و معاني مرویه و نکات متینه درحالیکه خواهم گذاشت زواید را در هر بابی و اعراض خواهم کرد ازین قسم اطناب که در کفایة المنتهي شده معهذا شامل خواهد شد این شرح بر اصول و قواعدی که منجر و کشیده میشود بر آن فصول اعني بسبب ایجاز هیچ از اصول و قواعد و فصول و مسایل متروک نشود و میخواهم از خدا ایتعالی که توفیق دهد مرا باتمام آن و خاتمه من به نیکبختی کند بعد اختتام آن پس هر کسیکه برتري کند همت او بسوي زیادتي وقوف و اطلاع رغبت کند در اطول و اکبر که کفایة المنتهي است و کسیکه عاجل الوقت است اقتصار کند

برایشان را قصد راعنی هدایه و مردمان را به چیزهای مرغوب
روشهای نوع بنوع است و روشها هر نیک اند و بعد از این که فیروز
به رتبه عبایه کرده بودم در خواستند از من بعض برادران که
املا کنم بر آنها ما تحریر که دوم پس شروع آن کردم حالیکه
استعانت میکنم از خدا بنزدیکی چیزیکه قول آن میکنم
وتضرع میکنم بسوی خدا در آسان کردن چیزیکه قصد آن
دارم بدرستیکه او تعالی آسان کننده هر عسیر است یعنی
مشکل و هر چه میخواهد توانا و قدیر و بقبول کردن تضرع
جدیر است یعنی لایق خدا است بسنده ما و بهتر وکیل

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الطهارة و آن در لغت بمعنى تنزه و پاكى است از نجاست حقيقى و در شرع بمعنى تنزه و پاكى از مطلق نجاست است حقيقى باشد يا حكمى * مسئله ١ * فرموده خداى تعالى كه اى مومنان وقتيكه قصد نماز كنيد پس غسل كنيد رويهاى خود را و دستهاى خود را تا مرافق اعنى آرنج و مسح كنيد سرهاى خود را و غسل كنيد پايهاى خود را تا هرده كعب پس فرض وضو از روى اين نص غسل اعضاى ثلثه اعنى روى و هردو دست و هردو پاى و مسح سر است و غسل بالفتح عبارت است از روان كردن آب بر عضو مغسول اعنى شستن و مسح عبارت است از رسانيدن آب بر عضو بى آنكه روان شود و حد روى از منتهاى رستنگاه موى سر تا زير زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش ديگر است زيرا چه مواجهه

نه انگشت دست غالبا اصل آله مسح است * مسئله ۲ * از سنتهای
وضو یکی شستن هر دو دست است پیش از در آوردن آن در آوند
آب هرگاه بیدار شود وضو کننده از خواب برای قول علیه السلام
وقتیکه بیدار شود کسی از شما از خواب پس فرو نبرد دست خود را در آوند
آب تا که نشوید آن دست را سه بار زیرا چه معلوم نیست که کجا
مانده است دست او در شب و برای اینکه دست آله تطهیر است پس
مسنون است ابتدا بتطهیر آن و این شستن تا بند سر دست کافی
است در تنظیف و پاکی دویم خواندن بسم الله در ابتدای وضو
برای قول پیغمبر صلعم وضو نیست آن شخص را که بسم الله نخواند
و مراد از آن نفی فضیلت است نه نفی صحت و اصح آن است که
بسم الله خواندن مستحب است اگرچه در کتاب آن را سنت
گفته و اصح آن است که بسم الله قبل و بعد استنجا خوانده شود
سیوم مسواک چه پیغمبر صلعم بران مواظبت کرده است و اگر
مسواک نباشد باید که از انگشت بمالد دندان را چه پیغمبر
صلعم چنین کرده است چهارم مضمضه اعنی آب در دهن
جنبانیدن پنجم استنشاق اعنی آب در بینی کردن زیرا چه
پیغمبر صلعم بر آن مواظبت کرده است و کیفیت مضمضه و استنشاق

این است که سه بار مضمضه کند و هر بار آب جدید بگیرد و بعد
از آن استنشاق کند همان طور و همین منقول است از وضوی پیغمبر
صلعم ششم مسح سر و گوش و آن سنت است نزد علمای ما
با آب سر اعنی بقیه آبی که برای مسح سر گرفته شود بخلاف
شافعی رح برای قول پیغمبر صلعم که سر و گوش از جمله سر است
و مراد از آن بیان حکم است نه بیان خلقت هفتم تخلیل ریش
زیرا که جبرئیل علیه السلام آن امر کرده است پیغمبر را صلعم و
بعضی گفته اند که تخلیل ریش سنت است نزد ابویوسف رح و
نزد طرفین جایز است نه سنت زیرا که سنت اکمال فرض است
محل فرض و اندرون ریش محل فرض نیست هشتم تخلیل
انگشتان برای قول علیه السلام تخلیل انگشتان کنید تا در آمد
نکند در آن آتش دوزخ و نیز آنکه تخلیل انگشتان اکمال
فرض است در محل آن نهم سه بار شستن اعضای مذکوره زیرا که
پیغمبر علیه السلام وضو کرد و شست اعضا را یکبار و
فرموده این وضوئیست که قبول نمیکند او تعالی نماز را مگر بآن و
بعد از آن وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار و فرمود که این
وضوی کسی است که دو چند میکند خدا اجر را برای او و بعد از آن

وضوکرد وشست اعضارا سه سه بار و فرمود که این وضوی
منی است و وضوء پیغمبرانی است که پیش از من کذشتند و هر که
برین زیاده یا ازین کم کند یعنی آنکه سه بار شستن را سنت
اعتقاد نکند متعدی و ظالم است و نهم نیت وضو نزد شافعی رح
نیت در وضو فرض است زیرا چه وضو عبادت است پس بدون نیت
صحیح نباشد مانند تیمم و دلیل علمای ما این است که وضو عبادت
نمیشود مگر به نیت لیکن مفتاح نماز میشود بسبب اینکه وضو
است باستعمال مطهر یعنی آب بخلاف تیمم زیرا چه تراب
مطهر نیست مگر در وقت اراده نماز و نیز لفظ تیمم دلالت دارد
بر معنی قصد که عین نیت است یازدهم مسح تمام سر یکبار
و شافعی رح گفته است که سنت سه بار مسح کردن است بآبهای جدید
باعتبار عضو مغسول و دلیل علمای ما این است که انس رضی الله عنه
وضو کرد و شست اعضارا سه سه بار و مسح کرد سر را یکبار و گفت
این وضوی رسول صلعم است و سه بار مسح که از پیغمبر صلعم مرویست
آن محمول است بر مسح سه بار بیک آب و سه بار بیک آب مسح
کردن مشروع است و مرویست از ابیحنیفه رح و بجهت آنکه فرض
نیست مگر مسح سر و از تکرار مسح پسا است که بمرتبه غسل

میرسد پس مسنون نبود و مانند مسح موزه باشد بخلاف غسل اعضای شستنی که تکرار آن ضرر ندارد دوازدهم ترتیب پس ابتدا کند بچیزی که ابتدا کرده با مر آن خدا یتعالی و بهامن اعضای راست و ترتیب در وضو نزد ما سنت است و نزد شافعی رح فرض است زیرا که در قول خدا یتعالی پس بشوئید روهای خود را تا آخر آیه فای تعقیب است و دلیل علمای ما آن است که در آن آیه حرف واو مذکور است و باتفاق اهل لغت واو برای مطلق جمع است بلا ترتیب و قایران جمله داخل است پس مقتضای آن این است که غسل جمله اعضا بلا ترتیب عقب قصد قیام موجود شود و ابتدا بهیامن فضیلت است بجهت قول پیغمبر صلعم که بدرستیکه خدا یتعالی دوست میدارد ابتدا کردن را باعضای راست در هر چیز حتی که نعل پوشیدن و شانه کردن

فصل در بیان شکننده وضو مسئله ۱ هر چیزیکه بر آید از دو راه بول و بر شکننده وضو است بجهت قول خدا یتعالی که وقتیکه بیاید کسی از شما از غایط الاید و برای آنکه پرسیده شد از پیغمبر صلعم که شکننده وضو چه چیز است فرمود که هر چیزیکه بر آید از سبیلین و لفظ هر چیز بسبب عموم شامل است

معتاد وغیر معتاد را * مسئله ۲ * بعض شکننده وضو
خون دربم است وقتی که بابری دهن باشد وشافعی رح گفت است
که چیزیکه از غیر سبیلین برآید شکننده وضو نیست بجهت
آنکه مرویست که پیغمبر صلعم قی کرد و وضو ننمود و بجهت آنکه
شستن غیر موضع نجاست امر تعبدی است و موافق قیاس
نیست پس اقتصار نموده خواهد شد بر صورتیکه شرع بران
وارد است وآن مخرج معتاد است ودلیل علمای ما این است
که پیغمبر صلعم فرموده است که وضو واجب میشود از خون سائل
ونیز فرموده است که هرکه قی کند یا در نماز خون از بینیش جاری
شود باید که برگردد و وضو کند و بنا کند بر نماز خود اعنی
بقیه نماز را ادا کند مادامیکه تکلم نکرده باشد و نیز آنکه
بیرون نجاست در زوال طهارت تاثیر دارد و این قدر در اصل
اعنی سبیلین معقول است بسبب تضاد طهارت و نجاست
و معقول از مورد شرع متعدی میشود و اقتصار بر چهار
عضو اعنی شستن روی و دست و پا و مسح سر خلاف قیاس
است و خلاف قیاس مقتصر میشود بر مورد شرع لیکن
هرگاه آن امر معقول از اصل که سبیلین است ضرورة متجاوز

شود حتی که خروج نجاست از غیر سبیلین هم مزیل طهارت
شود پس این امر خلاف قیاس هم نه تبعیت آن منجا ور سوه
ورنه حکم نص متغیر گردد مگر آنکه خروج نجاست از غیر
سبیلین سیلان آن سوی موضعیکه حکم تطهیر آن لاحق است و
به بیرون شدن در قی متحقق میشود زیرا که سبب زایل شدن پوست
نجاست بجای خود ظاهر میشود و آن بادی است نه خارج به خلاف
سبیلین زیرا که آن محل نجاست نیست پس مجرد ظهور آن دلیل
انتقال و خروج است و قی ما بیرون شدن آن است که اگر خواهد دفع کند
که صبا آن نباید نتواند کرد مگر متکلف زیرا که اینچنین
فی حالها بیرون می آید پس خروج آن اعتبار کرده شود و در قول که گفت
است که قی قلیل و کثیر برابر است بحسب اطلاق قول پیغمبر
صلعم کل فی حدث است و همچنین شرط نمیکند سیلان را در چیزیکه
از غیر سبیلین برآید بنابر قیاس آن بر مخرج معتاد که سبیلین
است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود
است که نیست یک قطره و دو قطره از خون وضو واجب نیست مگر آنکه
سیلان کند و دویم آنکه علی رضی الله عنه وقتیکه شمار کرد تمام
شکننده وضو را گفت که قی با بیرون شدن و هرگاه تعارض شد

میان اخبار پس حمل کرده شود حدیثي را که روایت کرده است شافعي رح بر قي قليل وا نچه روایت کرده است زفر رح محمول شود بر قي کثير وفرق ميان دو طريق همان است که بيشتر مذكور شد
* مسئله ۳ * اگر شخصي قي کند چند بار باينطور که اگر جمع کرده شود بحد پري دهن رسد پس نزد ابيیوسف رح اتحاد مجلس معتبراست
يعني اگر در يک مجلس است شکننده وضو است ونزد محمد رح اتحاد سبب معتبراست وآن غثيان است يعني شوريدن دل * مسئله ۴ * هرچيزكه شكننده وضو نيست
نجس نيست واين مرويست از ابيیوسف رح وهمين صحيح است
زيراچه آن چيز را حكم نجاست داده نشده است حتي که بسبب آن وضو نمي شکند واينچه که مذكور شد وقتي است که قي كند تلخه يا طعام يا آب را پس اگر قي کند بلغم را شكننده وضو نبود نزد طرفين رح وابو يوسف رح گفت است که قي بلغم شكننده وضو است اگر بپري دهن باشد واين اختلاف دران قي است كه از شكم برآيد واما بلغمي كه از سر فرود آيد پس آن شكننده وضو نيست بالاتفاق زيراچه سر موضع نجاست نيست ودليل ابيیوسف رح اين است كه بلغم برآمده از شکم بسبب مجاورة نجاست

شام نجس است وطرفین رح میگویند که بسبب لزوجت بلغم نجاست
دران درآمد نمیکند ومجاستیکه بآن متصل است قلیل است
ونی قلیل شکننده وضو نیست * مسئله ٥ * اگر قی کند کسی
خون بسته را اعتبار کرده میشود دران بری دهن را زیرا چه
آن سوداي سوخته است واگر آن خون رقیق بود شکننده وضواست
نزد محمد رح بقیاس سایر انواع قي ونزد شیخین رح شکننده وضو
است اگر سیلان کرده باشد آن خون بقوت خود اگرچه قلیل
بود زیرا چه معده موضع خون نیست پس آن خون بسبب جراحتي
میبرد که در شکم باشد * مسئله ٦ * اگر خون از دماغ فرود آید
وتا بره بینی رسد وضو باتفاق میشکند زیرا چه آن خون
بموضعي رسید است که سستی آن واجب است ورود و بار
غسل پس خروج متحقق شود * مسئله ٧ * خواب شکننده
وضو است اگر خواب کنند بر پهلو بخوابد یا تکیه زند
بزانو یا بدست خود یا پشت باز زند بچیزیکه اگر زائل شود آن
چیز بیفتد خواب کننده زیرا چه بر پهلو خفتن سبب استرخاي مفاصل است
پس از روي عادت خالي نمیشود از درآمدن چیزی از ریح وغیره وچیزیکه
از روي عادت ثابت است بمنزله چیزي است که از روي حس یقینا

ثابت است وتکیه زدن زائل میکند تما سک بیداری را بسبب زائل شدن مقعد از زمین ودراین نوع تکیه زدن درخواب استرخا بنهایت میرسد مگراینکه تکیه گاه خوابنده را از افتادن باز میدارد بخلاف خوابیدن درحالت قیام وقعود ورکوع وسجود درنماز وغیرآن وهمین صحیح است زیراچه درینصورت بعض استمساک باقی میماند ونه می افتاد خوابنده پس استرخا کامل نمیشود واصل درینباب حدیث پیغمبر صلعم است که فی موده است وضو واجب نیست برکسیکه بخوابد درحالت قیام یا قعود یا رکوع یا سجود وجزاین نیست که وضو واجب است برکسیکه برپهلو بخوابد زیراچه هرگاه برپهلو خوابد استرخا عارض میشود بمفاصل او * مسئله ۸ * اغما اعنی مغایبیت عقل که بیهوشی است وجنون اعنی مسلوبیت عقل که دیوانگی است شکننده وضو است زیراچه اغما وجنون دراسترخا ازخوابیدن برپهلو زیاده تر است واغما شکننده وضو است درجمیع احوال اعنی حال قیام وقعود ورکوع وسجود وهمین قیاس است درخواب اعنی مقتضای قیاس است که خواب هم درجمیع احوال مثل اغما ناقض وضو شود بسبب زائل شدن مقعد از زمین وموجود بودن اصل استرخا

مگر آنکه شناختیم ما عدم وجوب و فورا برخوا بلده در حالت
قیام و قعود در رکوع و سجود از حدیث پیغمبر صلعم وانها از خواب
زیاده تر است پس قیاس کرده نشود خواب را بر اغماء
* مسئله ۹ * مشکند وضو است خنده قهقهه در هر نماز یکه در آن
رکوع و سجود بود و قیاس آن است که نشکند وضو نسود و آن
قول شافعی است رح زیرا که آن نجس خارج نیست و ازینجهت آن
قهقهه در نماز جنازه و سجده تلاوت و در خارج نماز نشکنند
وضو نیست و دلیل علمای ما قول پیغمبر است صلعم که هرکه خنده
قهقهه کند در نماز پس باید که اعاده کند وضو و نماز هردو را
و با مثال این احوال قیاس متروک میشود و این حدیث در نماز
کامل وارد شده است پس مقتصر خواهد شد بران نه متعدی خواهد
شد سوی نماز جنازه و سجده تلاوت و قهقهه خنده ایست که بشنود
خنده کننده و نزدیکان او و ضحک آن است که بشنود آنرا خنده
کننده نه نزدیکان او و ضحک مفسد نماز است و ناقض وضو
نیست * مسئله ۱۰ * برامدن کرم از دبر شکنند وضو است
و اگر کرم از سر جراحت بر اید یا پاره گوشت از جراحت
بیفتد وضو نمیشکند زیرا که رطوبتیکه بر بدن آن کرم است

نجاست قلیل است و بر امدن نجاست قلیل از سبیلین
شکننده وضو است نه از غیر سبیلین پس نجاست قلیل بدن
کرم برآمده از غیر سبیلین مانند اروغ شکننده وضو نبوده
و نجاست قلیل بدن کرم برامده از سبیلین مانند تیز نرم
شکننده وضو بود بخلاف ریحیکه از ذکر و فرج براید که
شکننده وضو نیست زیراچه آن ریح از محل نجاست نمی
براید حتی که اگر ریح براید از فرج زنیکه دو راه او
یک شده باشد مستحب است مراو را که اعاده وضو کند زیرا چه
احتمال است که آن ریح از دبر او برامده باشد * مسئله ۱۱
اگر بکند کسی پوست آبله را و آب یا ریم یا غیر آن روان
شود از سر آن پس وضو میشکند و اگر روان نشود نمیشکند
نزد فرح گفت است که در هر دو صورت وضو میشکند و شافعی
رح گفت است که در هر دو وجه وضو نمیشکند و آن مسئله
خارج از غیر سبیلین است که بالا گذشت اعنی نزد فرح
بشرط تمیکند سیلان را در انچه از غیر سبیلین براید
و نزد شافعی رح شکننده وضو نیست مگر انچه از سبیلین
براید و نزد علمای ماتسامی این نجس است زیرا چه خون

بعد از پخته شدن ریم میشود و ریم بعد زیادت پختگی رقیق میشود بعد ازان آب میگردد لیکن این وقتی است که بعد کندن پوست آب و ریم وغیره ازخود روان شود اما اگر سیلان آن بسبب افشردن بود پس آن شکننده نیست زیراچه آن برآورده شد است نه برآمده والله اعلم فصـــل دربیان غسل * مسئله ا * فرض غسل مضمضه و استنشاق وشستن تمام بدن است و نزد شافعی رح مضمضه و استنشاق درغسل سنت است زیراچه پیغمبر صلعم فرمود است که ده چیز سنت است ومضمضه واستنشاق دران مذکوراست وازینجهت آن هرده در وضو سنت است ودلیل علمای ما این است که حق تعالی فرموده استکه اگرشما جنب شوید طهارت کامل کنید وآن امر بتطهیر جمیع بدن است مگر انکه عضویکه رسانیدن آب بان متعذر باشد از نص خارج است ورسانیدن آب در محل مضمضه واستنشاق متعذر نیست پس در نص داخل باشد بخلاف وضو زیراچه واجب دران شستن وجه است نه تمام بدن پس قیاس شافعی غسل را بوضو صحیح نبود ومقابله درمیان محل مضمضه ومحل استنشاق

معدوم است وشافعي رح انچه روايت كرده است كه مضمضه

واستنشاق از جمله ء سنت است مراد ازان حالت حدث

است اعني الرجال حدث آن چنان بود كه موجب وضو باشد

دران صورت آن هر دو سنت است دليل آن قول پيغمبر

است صلعم كه فرموده است كه مضمضه را استنشاق فرض است در

غسل جنابت وسنت است در وضو * مسئله ۲ * سنت غسل آنست

كه غسل كننده اول هر دو دست وفرج خود بشويد و پاك كند نجاست

حقيقي را اگر بر بدن او باشد تا بسبب رسيدن آب منتشر نگردد

وبعد ازان وضو كند مانند وضوي نماز مگر آنكه هر دو پا را نشويد

وبعد ازان بريزد آب برسر وبر تمامي بدن خود سه بار بعد ازان از

جاي غسل جدا شود وبشويد هر دو پاي خود را همچنين روايت

كرده است ميمونه رض از غسل پيغمبر خدا صلعم وتاخير شستن هر دو

پا پيش از جدا شدن از جاي غسل فايده ء ندارد حتي كه اگر غسل

كند بر تخته ء بشستن هر دو پا تاخير كرده نشود * مسئله ۳ *

واجب نيست بر زن كه در غسل وا كند موي بافته ء خود را بشرطيكه

برسد آب در بن مويهاي آن زن زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است

يا ام سلمه رض كفايت ميكند ترا وقتيكه رسد آب در بن مويهاي

تو واجب نیست بر زن ترکردن گیسرهای او و همین صحیح
است بخلاف رایش چه حرج نیست برسانیدن آب در موان آن
* مسئله ۳ * ازسببهای موجب غسل انزال منی است
بروجه جهندکی و شهوت از مرد و زن خواه در حالت
خواب باشد خواه در حالت بیداری و نزد شافعی برخروج
منی بهرطوریکه باشد موجب غسل است برای قول پیغمبر صلعم که
آب از آب است اعنی غسل بسبب خروج آب منی است و دلیل علمای
ما این است که امر خدای تعالی برای تطهیر شامل است جنب را
و در لغت جنابت عبارت است از خروج منی بروجه شهوت
چه میگویند که جنب شد مرد وقتیکه قضای شهوت کند از زن وحدیث
مذکور محمول است برخروج منی بروجه شهوت و بعد از آن باید
دانست که نزد طرفین وقت انفصال منی از مکان خود شهوت شرط است
و نزد ابیوسف برهم در وقت انفصال وهم وقت ظهور آن شهوت
شرط است زیرا که وجوب غسل متعلق است بر آن هردو اعنی انفصال
وخروج بشهوت و دلیل طرفین این است که هرگاه غسل بوجهی واجب
شد پس احتیاط آنست که واجب کرده اند شده غسل را بهرصورت
* مسئله ۵ * اگر غایب شده سرذکر در فرج زن غسل واجب میشود

اگرچه انزال نشود زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که چون کشاده شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود خواه انزال کند یا نکند و بجهت آنکه دخول حشفه سبب انزال منی است و نفس منی از چشم انزال کننده غایب است و گاهی بسبب قلت آن مخفی میماند پس دخول حشفه را که سبب انزال منی است قایم مقام انزال نموده میشود و همچنین غسل واجب میشود بسبب دخول حشفه در دبر چه دخول حشفه در دبر نیز سبب کامل انزال است و در یصورت بر مفعول نیز غسل واجب میشود بنا بر احتیاط بخلاف وطی بهیمه و دخول در چیزیکه سوای فرج باشد زیرا چه دخول حشفه در ینصورتها سبب ناقص است برای انزال پس دخول حشفه را قایم مقام انزال کرده نشود * مسئله ۶ * از موجبات غسل است حیض برای قول خدایتعالی که نزدیکی مکنید زنهای خود را تا که طهارت کامله حاصل نشود آنها را و همچنین از موجبات غسل است نفاس اعنی پاکی زن از خونی که بعد زادن می بر آید بسبب انعقاد اجماع بران * مسئله ۷ * سنت کرده رسول صلعم غسل جمعه و هر دو عید و غسل بروز عرفه و غسل احرام را و صاحب کتاب تصریح کرده بمسنون بودن این چهار غسل و بقول بعض این چهار غسل مستحب است

(محمد رح گفتست که غسل جمعه جنس است ومالک رح گفتست
که آن غسل واجب است بحجت قول علیه السلام که هرکه
بیاید برای نماز جمعه باید که غسل کند ودلیل علمای ما اینست
که پیغمبر صلعم فرمو داست که هرکه وضو کند در روز جمعه کافیست
مراورا و هرکه غسل کند افضل است وبسبب این حدیث محمول
خواهد شد حدیثیکه روایت کرده است آن را مالک رح بر
استحباب یا بر فسخ وبعد ازان باید دانست که غسل روز جمعه
سنت است برای نماز نزد ابییوسف رح و همین صحیح است
زیراکه نماز جمعه فاضلتر است از روز جمعه ونیز طهارت مخصوص
است بنماز ودران خلاف حسن است رض وروزهای عیدین
مانند روز جمعه است زیراکه در روزهای عیدین اجتماع
مسلمانان میشود پس دران روزها هم غسل مستحب باشد
برای دفع اذیت مسلمانان از بوی بد واما استحباب غسل در
روز عرفه وبرای احرام پس بیان آن عنقریب در کتاب الحج
خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۸ * از برآمدن
مذی وودی غسل واجب نمیشود وجزاین نیست که دران واجب
میشود وضو بحجت قول پیغمبر صلعم که هر مردیکه مذی برآید

از وي پس بر وي وضو واجب است ودي بول غليظ است كه برمي آيد بعد برامدن بول رقيق وآن مني غليظ وسفيد است كه بسبب خروج آن الت منكسر ونيست ميگردد پس اعتبار كرده ميشود آنرا با بول وودي مني رقيق مايل بسفيدي است كه گاه لمس وقت ملاعبت مرد با زن مي برآيد واين تفسير از عايشه رض منقول است والله اعلم باب دربيان آبيكه باين وضو وغسل رواست وآبيكه باين وضو وغسل روانيست * مسئله ۱ * طهارت از حدث اعني وضو وغسل رواست باب باران وآب بيابانها وچشمها ودريا وچاها بجهت قول خداي تعالى كه نازل كردم از آسمان ماء طهورا اعني آب پاك كننده را وقول پيغمبر صلعم كه آب طهور است ناپاك نميگرداند آن را هيچ چيز مگر چيزيكه متغير گرداند رنگ آنرا يا مزه يا بوي آنرا وبجهت قول عليه السلام درحق دريا كه طهور است آب آن وحلال است ميته آن ومطلق ما اعني آب شامل است تمامي آبها را * مسئله ۲ * روانيست طهارت با بيكه افشرده شود از شجرها ثمرها زيرا چه آن آب مطلق نيست وحكم قرآن وقت نايابي آب منقول است بسوي تيمم چهار وتعالى فرموده است كه

اگر آب نیابد تیمم کنید و حکم این اعضا مثل وضو و غسل
تعدیست نه قیاسی پس متعدی نشود سوی غیر منصوص علیه
اعنی آب شجر و ثمر قیاس اینکه در ازالهٔ نجاست حقیقی ملحق
میشود بآب مطلق در جواز وضو و غسل بآن که امر تعبدیست
ملحق بآب مطلق نگردد * مسئله ۳ * رواست وضو بآبیکه
میچکد از درخت انگور در بهار چه آن آب از خود بغیر عمل
برامده است مذکور است این مسئله در جوامع امیوسف رح و
عبارت قدوری نیز بران مشعراست که افشردن را در عدم
جواز طهارت شرط کرده است * مسئله ۴ * روا نیست وضو
بآبیکه بران غیر آن غالب شود و آب را از طبع آن که رقت
و سیلان است بیرون کند چون شربت بنفشه و غیره و سرکه
و گلاب و آب باقلا و شوربا و آب زرد معصفر صراحه براین چیزها
اطلاق لفظ آب بدون قید نمیشود و مراد از آب باقلا آب است
که ازان جوش داده شود باقلا را و ازان متغیر گردد و آب باقلا که
بدون جوش دادن مثلاً از خیسانیدن متغیر گردد وضو بان
جایز است و در مصرف قدوری آب زرد معصفر را بمنزله شوربا
اعتبار کرده است و از ابیوسف رح مرویست که آن بمنزله آبیست

زعفران است و همین صحیح است و همچنین است بمختار ناطفی وامام سرخسی وشافعی رح گفتست که وضو روا نیست باب زعفران و مانند آن از چیزیکه از جنس زمین نبود زیراچه آن آب مقید است لهذا گفته میشود آب زعفران نه مطلق آب بخلاف اجزاي زمین که آب بخالي نمیباشد ازان از روی عادت ودلیل علماي ما این است که اطلاق اسم مطلق آب بران باقي است وازینجهت براي آن نام دیگر مقرر نشده است واضافت این بسوي زعفران مانند اضافت آب است بسوي چاه وچشمه ونیز مخلوط شدن چیز قلیل معتبر نیست زیراچه احتراز از ان ممکن نیست مانند اجزاي زمین پس اعتبار غالب راست واعتبار غلبه باجزاست نه بتغیر رنگ وهمین صحیح است واگر بعد امیزش چیز دیگر باب بسبب جوش دادن متغیر گرده آن آب وضو بان جایز نبوده زیراچه آن آب در معني باران فرود آمده از اسمان باقي نمیمانده چه آتش انرا متغیر گردانیده مگر آنکه جوش داده شوده ران آب چیزي را که مقصد ازان مبالغه در نظافت وپاکي بود مثل اشنان ومانند آن زیراچه مرده را غسیل میدهند بابیکه گرم میکنند باسدره وبان حد یث وارد است مگر آنکه آنچیز برآب غالب شود وچنان

گردد که گویا بست با آب آمیخته است پرواجه درین هنگام
اسم آب ازان زائل میشود * مسئله ۵ * آب غیر
جاري که دران نجاست افتد وضو بان روا نیست قلیل باشد
آن نجاست یا کثیر ومالک رح گفتست که وضو بان رواست
مادامیکه یکي از اوصاف آب متغیر نگردد بجهت حدیثیکه
سابق مذکور شد که آب پاک است ناپاک نمیگرداند
آنرا هیچ چیز مگر چیزیکه تغییر دهد رنگ یا مزه یا بوی آنرا
شافعي رح گفتست که وضو بان رواست بشرطیکه آن آب
دو قله باشد وقله در عهد پیغمبر یک مشک است و دلیل شافعي
رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که آب هرگاه بمقدار
دو قله شود تحمل نجاست نمیکند و دلیل علماي مالکي آن
حدیث است که در حق بیدار شونده از خواب وارد است دویم
آنکه او صلعم فرموده است که بول نکند کسي در آب دایم اعني
غیر جاري و نه غسل جنابت کند کسي دران و درین کهیچ تفصیل
نفرموده است که بقدر دو قله باشد یا کمتر ازان و حدیثیکه
روایت کرده است آن را مالک رح وارد است در بیر بضاعه که
آب آن در بستانها جاري بود و آن چاهي است قدیم در

بدینه و بضاعه نام زنی است که صاحب آن چاه بود و حدیثیکه روایت کرده است آنرا شافعی رح تضعیف آن کرده است ابو داود رحمة الله وگفتست که در اسناد آن ضعف است یا آنکه معنی حدیث آنست که از تصل نجاست ضعیف میشود ونجس میگردد * مسئلهٔ ۶ * آبیکه جاریست اگر دران نجاست افتد وضو بان جایز است بشرطیکه اثر نجاست دران پیدا نباشد زیرا چه نجاست در آب جاری مستقر نمیماند و اثر نجاست بوی آنست یا مزه یا رنگ آن و آب جاری آنست که استعمال آن متکرر نمیشود و بقول بعض آب جاری آنست که بزور روانی خود برگ کاه را ببرد * مسئلهٔ ۷ * غدیر عظیم اعنی حوض بزرگ که از جنبانیدن آب یکطرف آن آب طرف دیگر نجنبد اگر بیک جانب آن نجاست افتد رواست وضو بجانب دیگر آن زیرا چه ظاهر است که نجاستیکه افتاده است بیکجانب آن نمیرسد بجانب دیگر چه اثر جنبانیدن آب قوی تر است در سرایت از اثر نجاست و از ابیحنیفه رح مرویست که تحرک یکجانب غدیر به تحرک یک جانب دیگر معتبر است بغسل و همین قول ابییوسف است رح و نیز

مرویست از ابیبوسف رح که تحریک آب بدست معتبرست و از محمد رح مرویست که تحریک بوضو معتبر است ووجه روایت امام محمد رح این است که حاجت سوی حوض برای غسل زیاده تراست از حاجت سوی آن برای وضو و بعض فقها اندازه کرده اند حد حوض عظیم را از روی مساحت بده در ده از گز کرباس از برای توسعه بر آدمیان وفتوی بر این است ودر عمق حوض عظیم معتبر همین است که حد حوض بحالی بود که از برداشتن آب بکرفه زمین آن مکشوف نگردد وهمین صحیح است وانچه مذکور شده درکتاب قدوری که اگر نجاست بیک جانب افتد بجانب دیگر وضو جایز است دران اشارت است سوی آنکه نجس نمیشود جای افتادن نجاست و از ابیبوسف رح مرویست که جای افتادن نجاست نیز نجس نمیشود مگر وقتیکه اثر نجاست ظاهر شود مانند آب جاری * مسئله ۸ * اگر بمیرد در آب جانوریکه خون سائل ندارد مثل مگس وپشه و زنبور وکژدم وماند آن پس آب نجس نمیشود و شافعی رح گفتست که نجس میگردد زیرا که این چیزها حرام است

وخرمت آن بجهت کرامت و بزرگی نیست و آن علامت
نجاست است بخلاف کرم سرکه و تیر ز برا جه دران ضرورتست
و دلیل علمای ما یکی قول پیغمبراست صلعم در حق آن
آب که حلال است خوردن آن و رواست وضو بان و دویم
اینکه نجس کننده نیست مگر آمیزش خون مسفوح با جزای
آب وقت مردن آن جانور حتی که حلال میشود جانور بذبح
بسبب انعدام خون دران و در جانوران مذکور خون سائل
نیست و حرام را ضرور نیست که نجس شود مانند خاک که
حرام است و ناپاک نیست * مسئله ۹ * اگر
بمیرد در آب جانوریکه زندگانی میکند در آب مانند
ماهی و غوک و خرچنگ بس آن آب ناپاک نمیشود
و شافعی رح گفتست که ناپاک میشود مگر بسبب مردن ماهی
و دلیل او بالاگذشت و آن اینکه آن جانوران حرامند مگر ماهی
و دلیل علمای ما یکی این است که آن جانوران درمعدن خود مرده
اند پس حکم کرده نشود بنجاست آن چنانکه اگر زرده بیضه خون
گردد چه اگر اینچنین بیضه را کسی در آستین خود گرفته نماز
گذارد جایز است بخلاف آنکه اگر شیشه را از شراب

ماہیان را درآب شیرین گیرد و نماز گذارد جایز شود دوم اینکه
درجانوران مذکور خون نیست زیراچه جانوریکه خون سائل
دارد درآب ماندن نمیتواند وموجب نجاست نیست مگر خون
ولکن بمیرد ازین قسم جانوران درغیر آب مانند شیر وطعام پس
قول بعض علما آنست که مردن چیزیکه ماهی نباشد ناپاک میگرداند آن را
زیراچه اینچیزها معدن ان نیست و بقول بعض غیر آب نیز
بموت آن جانوران ناپاک نمیشود زیراچه درجانور مذکور خون
نیست و همین صحیح است وغوک بحری و بری برابر است و بقول
بعض از مردن غوک بری آب ناپاک میشود زیراچه دران خون
است وآب معدن آن نیست و مراد از جانوریکه زندگانی درآب
میکند آنست که توالد و زندگانی آن درآب بود اما جانوریکه
زندگانی آن درآب بود و توالد و تناسل آن درآب نبود مردن آن درآب
موجب ناپاکی آب بود * مسئله ۱۰ * روا نیست استعمال آب
مستعمل درطهارت احداث بخلاف مالک وشافعی رح وآنها میگویند
که طهور کیفیت آب است عبارت است از اینکه غیر
خود را مکرر طاهر کند مانند قطوع که عبارت است از چیزیکه
بار بار قطع بدان حاصل شود مثال شمشیر و نیز قوله تعالی

و آن یکی از دو قول شافعی است رح که اگر استعمال کنند آن آب یار خود را پس آب مستعمل طهور است و اگر بی وضو است پس آن آب طاهر است و طهور نیست زیراچه عضو مسلمان پاک است حقیقی و باین اعتبار باید که آب مستعمل طاهر باشد و نجس است حکما و باین اعتبار باید که آب مستعمل نجس باشد پس حکم کرده شد که آب مستعمل طاهر است و طهور نیست تا رعایت هر دو اعتبار شود و بقول محمد رح و آن روایتی است از ابی حنیفه رح آب مستعمل طاهر است و طهور نیست زیراچه ملاقات طاهر که آب است با طاهر که عضو است موجب نجس گشتن آن آب نیست و لیکن هرگاه باب مستعمل عبادت حاصل شود پس صفت طهوریت آن متغیر میگردد مانند مال صدقه که بسبب حاصل شدن عبادت بآن مال متغیر میگردد و صفت آن و طیب نمیماند و مثل چرک شمرده میشود لهذا حرام است در حق هاشمی و بقول شیخین رح آب مستعمل نجس است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرآینه بول نکند کسی از شما در آب دایم اعنی غیر جاری و نه غسل جنابت کند کسی در ان و بجهت اینکه باب مستعمل ازاله

نجاست حکمی نبوده شده است پس قیاس کرده خواهد شد
برآبی که بان ازاله نجاست حقیقی میشود وبروایت حسن
از ابیحنیفه رح آب مستعمل نجس است بنجاست غلیظه بنا بر
قیاس آن برآبی که مستعمل شود در ازاله نجاست
حقیقی وبروایت ابیوسف از ابیحنیفه رح که نیز قول ابیوسف
رح است آب مستعمل نجس است بنجاست خفیفه زیرا چه در
طهارت ونجاست آن اختلاف است * مسئله ۱۱ * آب
مستعمل آن است که زایل کرده شود بان حدث را یا استعمال
کرده شود در بدن بروجه عبادت قال رض که این قول
ابیوسف رح است وبعضی گفتند که نیز قول ابیحنیفه است
رح ومحمد رح گفته است که آب مستعمل نمیشود مگر باستعمال
آن بروجه قربت وعبادت زیرا چه آب مستعمل نمیشود مگر
بسبب انتقال نجاست گناه بسوی آن ونجاست گناه انتقال
نمیکند بسوی آب مگر وقتیکه استعمال کرده شود بروجه عبادت
وابو یوسف رح میگوید که بسبب اسقاط فرض نیز مستعمل میگردد
بجهت سقوط حدث از اعضای وضو * مسئله ۱۲ * گفتگو
کرده اند علما درینکه آب کدام وقت مستعمل میشود صحیح

آن است که در شکاه از بدن زایل میشود مستعمل میگردد
زیراچه بیشتر از زوال حکم کرده نمیشود بمستعمل بودن
آن بسبب ضرورت ورنه طهارت حاصل نشود و بعد انفصال
از بدن ضرورت مذکوره باقی نمی ماند * مسئله ۱۳ *
وقتیکه غوطه زند شخصی جنب درچساه برای جستن دلو مثلا
پس نزد ابیبوسف رح آن شخص بحال خود بوده یعنی جنب
باشد زیراچه نزد ابی یوسف رح برای اسقاط فرض
یعنی غسل جنابت ریختن آب بر سر و بدن شرط است وآن
متحقق نیست درصورت مذکوره وآب چساه نیز بحال خود
مساند بسبب انعدام اسقاط فرض ونیت عبادت ونزد محمد
رح شخص جنب وآب چاه هردو پاک بود سبب پاکی جنب این است
که نزد او رح ریختن آب شرط نیست وسبب پاکی آب چاه اینکه
نیت عبادت یافته نشد ونزد ابیحنیفه رح شخص جنب وآب چاه
هردو ناپاک است اما آب پس بجهت آنکه شخص جنب اسقاط
فرض ازبعض اعضا یعنی پای خود کرد بازل ملاقات ورسیدن
آب واز آن جنابت از پای او زائل گردید واما شخص جنب
پس ناپاک است بسبب باقی بودن حدث جنابت در باقی اعضای

اورنزد بعض فقها ناپاکی شخص جنب بسبب رسیدن آب مستعمل
در بدن او است و در روایت دیگر از ابیحنیفه رح شخص جنب پاک
باشد زیراکه آب مستعمل نمیشود مگر بعد انفصال از بدن
و فقها گفته اند که این روایت موافق تر است بقواعد نسبت بروایات
دیگر * مسئله ۱۳ * هر پوست غیر مدبوغ که بدباغت بوده شود
پاک میگردد و جایز میشود نماز در آن و بران و وضو از دلو آن
سوای پوست آدمی و خوک زیراکه پیغمبر صلعم فرموده است که
هر پوست که دباغت داده شود پاک میگردد و این حدیث بسبب عموم
خود حجت است بر مالک رح در باب جایز نمودن نماز
بر پوست مردار نزد او و حدیث مذکور معارض نشود آن
نهی را که وارد است درباره انتفاع از مرده و آن قوله علیه السلام
است که نفع مگیرید از مرده باهاب یعنی پوست آن
زیراچه اهاب پوست غیر مدبوغ است و نیز حدیث مذکور حجت
است بر شافعی رح در باب پاک نبودن پوست سگ بعد از
دباغت نزد او مانند پوست خوک زیراکه سگ مانند خوک
نجس عین نیست لهذا جایز است انتفاع بسگ باعتبار که نگهداشته
میشود برای نگهبانی و شکار بخلاف خوک که آن نجس

عین است و ضمیر غایب در قول خدایتعالی که آن ناپاک است راجع بسوی خوک است بسبب قرب آن و حرمت انتفاع با جزای آدمی بسبب بزرگی او است پس آدمی و خوک از حدیث مذکور مستثنی است و بعد ازان باید دانست که چیزیکه باز میدارد پوست را از بد بو شدن و فاسد گشتن همان دباغت است اگرچه آن چیز هیچ قیمت نداشته باشد مانند در آفتاب نهادن و خاک مالیدن زیراچه مقصود بهمینقدر حاصل میشود پس شرط کردن غیر آن مثل استعمال برگ کنار و غیره چیز های عفص وجه ندارد

* مسئله ۱۵ * هر پوستیکه به دباغت پاک میشود پس بسبب ذبح آن جانور نیز پاک میشود زیراچه ذبح در زایل کردن رطوبات نجسه کار دباغت میکند و همچنین پاک میشود بسبب ذبح گوشت مذبوح اگرچه خوردن آن حرام باشد و همین صحیح است * مسئله ۱۶ * موی مرده و استخوان آن پاک است و بقول شافعی رح ناپاک است زیراچه آن از اجزای مرده است و دلیل علمای ما اینست که اجزای مذکوره ذی حیات نیست و ازینجهت تا لم حاصل نمیشود بریدن آن پس موت باین اجزا عارض نمیشود چه موت

عبارت از زوال الحیات است * مسئله ۱۷ * موی انسان واستعمال آن پاک است ونزد شافعی رح ناپاک است برای انتفاع پاک و بیع آن جایز نیست وعلمای ما میگویند که عدم جواز انتفاع و منع آن بنابر کرامت و بزرگی اوست پس دلیل نجاست آن نشود فصل در بیان احکام آب چاه * مسئله ۱ * اگر بیفتد در چاه نجاست غیر حیوان کشیده شود تمامی آب آن برای پاک کردن آن چاه و برین اجماع سلف است ومسائل چاهها مبنی است بر اتباع آثار نه بر قیاس پس اگر بیفتد در چاه یک پشک یا دو پشک شتر یا گوسفند بسبب آن آب چاه ناپاک نمیگردد و این از روی استحسان است و قیاس آنست که ناپاک شود بجهت افتادن نجاست در آب قلیل و وجه استحسان آنست که دهانه چاههای صحرا مرتفع نمیباشد ومواشی گرد آن میگردد و پشک می افگند و باد می اندازد آنرا در چاه پس بسبب این ضرورت اعتبار نکرده شود نجاست قلیل را و کثیر نجاستها ضرور نیست و از ابیعتیعد رح مرویست که نجاست کثیر آنست که بنگرنده آنرا کثیر داند وهمین روایت

معتبر است نه انچه مرویست که آن مفروض است برای کسیکه بان مبتلا شود وفرقی نیست در میان پشک شتر وسرگین اسپ وگاو و در میان تر وخشک وشکسته و ناشکسته آن زیرا چه ضرورتیکه مذکور شد این همه را شامل است واگر گوسپند یک پشک یا دو پشک انداز در آوند یکه دران شیر دوشیده میشود پس درینصورت فقها گفته اند که آن پشک را باید انداخت وشیر را باید نوشید بجهت ضرورت * مسئله ۲ * اگر نجاست قلیل بیفتد در آوند آب پس آن آب ناپاک میگردد بجهت عدم ضرورت واز ابیحنیفه رح مرویست که آوند شیر مانند چاه است درحق افتادن یک یا دو پشک * مسئله ۳ * اگر بیفتد در چاه پیخال کبوتر یا کنجشک آب ناپاک نمیگردد وشافعی رح میگوید که ناپاک میشود زیراچه آن پیخال در آخر بد بو میشود پس مانند پیخال ماکیان باشد ودلیل علمای ما این است که مسلمانان متفقند بنگهداشتن کبوتران در مساجد واکثر طاقها میسازند در مساجد برای نگهداشتن کبوتران با آنکه امر شارع است بتطهیر مساجد و آن پیخال در آخر بد بو نمیشود پس مانند خاک بوده

* مسئله ۴ * اگر بول کند گوسفند در چاه پس نزد
شیخین رح تمامی آب چاه باید کشید و محمد رح میگوید
که نباید کشید آب آن چاه مگر وقتیکه بول دران غالب شود
و درین هنگام آن آب طهور نمیماند و اصل آن این است که نزد
محمد رح بول جانوران ماکول اللحم پاک است و نزد
شیخین رح ناپاک است و دلیل محمد رح آن است که پیغمبر
صلعم امر کرده بود قوم عرنیین را بخوردن بول شتر و شیر آن
و عرنه موضعی است یا قبیله که قوم عرنیین بآن منسوب
است و قصه آن قوم اینست که آنها در مدینه نزد پیغمبر
صلعم مسلمان شدند و بسبب عدم موافقت هوای مدینه
بیمار شدند و رنگ آنها زرد گشت پس پیغمبر صلعم
فرمود که بروید در جائیکه شتران صدقه در آنجا است و
بخورید بول و شیر شتران و آنها ازان عمل شفا یافتند
و دلیل شیخین رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که
احتراز کنید از بول زیرا که اکثر عذاب قبر بسبب عدم
احتراز از آنست و درین هیچ فرقی نکرده است میان بول ماکول
اللحم و غیر آن دوم اینکه بول ماکول اللحم متغیر و متعفن است مانند

بول غیر ماکول اللحم وانچه روایت کرد است آن را محمد رح تا ویل آن این است که پیغمبر صلعم دریافته بود از وحي شفاي آن قوم در خوردن بول شتر بعده ازان باید دانست که نزد ابي حنیفه رح خوردن بول ماکول اللحم حلال نیست نه براي تداوي ونه براي غیر آن زیراچه یقینا معلوم نیست که شفا درآن است پس ارتکاب حرام یقیني براي امر محتمل نباید کرد ونزد ابي یوسف رح خوردن آن بجهت تداوي حلال است بنابر قصه عرنیین ونزد محمد رح خوردن آن حلال است بجهت تداوي وغیر آن زیراچه بول ماکول اللحم نزد او پاک است * مسئله ٥ * اگر بمیرد در چاه موش یا گنجشک یا صعوه یا سودانیه یا چلپاسه پس بعد برآوردن آن جانوران ازان چاه کشیده شود آب ازان چاه بمقدار بیست دلو تا سي دلو بمقدار کلاني وخوردي دلو زیراچه انس رض حکم کرده بود بکشیدن بیست دلو از چاهیکه موشي درآن افتاده بود وهمان ساعت آن موش برآورده شده بود از چاه وگنجشک ومانند آن مثل موش است در جثه پس حکم آن مانند حکم موش بود وکشیدن آب بمقدار بیست دلو واجب است وبمقدار سي دلو مستحب است * مسئله ٦ * اگر بمیرد در چاه کبوتر یا مانند آن چون ماکیان

و اگر نه پس کشیده شود آب از آن چاه بمقدار چهل دلو تا کشیده شود
بر جامع صغیر مذکور است که کشیده شود آب بمقدار چهل تا بر چاه
دلو و همی ظاهر است بر براحه مروی است که او سعد حد ری رض
گفته است که چهل دلو آب کشیده شود از چاه اگر بمیرد در آن ماکیان
و این برای بیان آن است که کشیدن چهل دلو بطریق وجوب است
و کشیدن پنجاه دلو بطریق استحباب است و بعد از آن باید
دانست که معتبر در هر چاه دلو همان چاه است که بآن آب کشیده میشود
از آن و بقول بعض مراد از آن دلوی است که بمقدار صاع باشد و اگر
کشیده شود از چاه بدلو عظیم بمقدار مقدر از بیست دلو کافی بود
برای حصول مقصود * مسئله ۷ * اگر بمیرد در چاه گوسفند یا
آدمی یا سگ پس کشیده شود تمام آب که در آن است بر اجماع ابن
عباس و ابن زبیر رض فتوی داده اند بکشیدن تمام آب
وقتیکه مرده بود زنگی در چاه زمزم و اگر بمیرد در چاه
حیوانی و آماسیده شود یا متفسخ گردد اعنی اجزای آن از هم
پاشد پس کشیدن تمام آب آن لازم گردد خواه آن حیوان
کوچک باشد یا کلان بر براحه در صورت رطوبت آن حیوان
در اجزای آب منتشر میگردد پس اگر آن چاه چشمه دار باشد

کشیدن تمامی آب از آن ممکن نبود پس کشیدن آن قدر آب که در آنجا بالفعل موجود است کافی است و برای معرفت مقدار آب چاه چشمه دار دو طریق است یکی آنکه کنده شود گردی بمقدار عمق آن چاه و بعد از آن کشیده شود آب از آن چاه و پر کرده شود آن گود را دویم این است که چوبی را مثل عصا در آن چاه بیند ازند و بعد از آن علامت کنند بر موضعی که آب چاه تا بآنجا رسد و بعد از آن بکشند از آن چاه ده دلو آب مثلا و بعد از آن باز بیندازند آن چوب را در آن چاه و ببینند که بسبب کشیدن ده دلو آب چه قدر کم شده است از آن چوب پس باید که بکشند بمقابل هر مقدار از آن ده دلو آب را تا آنکه بمقدار چوب آب از چاه کشیده شود و این هر دو طریقه منقول است از ابیوسف رح و از محمد رح مرویست که کشیده شود از آن چاه صد دلو آب تا سه صد دلو و شاید که قول محمد رح مبنی است بر آنچه او مشاهده کرده است در شهر خود که بغداد است چه اکثر در چاههای بغداد آن قدر صد دلو آب بود تا سه صد و بقول بعض عمل کرده شود بقول دو کس که آنها را بصیرت بود در امر آب و این قول اشبه بفقه است * مسئله ۸ *

اگر یافته شود در چاه موشی یا غیر آن و معلوم نبود که آن
کدام وقت افتاده است پس اگر آن موش آماسیده یا متفسخ نگردیده
باشد باید که اعاده کرده شود نماز یک روز و شب را اگر از آب
آن چاه وضو کرده باشد و شسته شود هر چیز را که آب چاه
بآن رسیده باشد و اگر آن موش مثلا آماسیده یا متفسخ باشد
پس باید که اعاده نماز سه روز و شب کرده شود و این نزد ابوحنیفه
رح است و صاحبین رح گفته اند که اعاده نماز اصلا واجب
نیست مگر وقتیکه یقین معلوم شود که آن موش از کدام وقت
در آن چاه افتاده است پس از آن وقت حکم نجاست آب آن
چاه کرده شود و دلیل صاحبین رح این است که آب آن چاه
از سابق پاک است یقینا و بسبب یافتن موش در آن شک افتاده
چه معلوم نیست که کدام وقت افتاده است در آن و یقین
زائل نمیشود بسبب شک و چنان شد که اگر شخصی ببیند نجاستی
را در جامه خود و نداند که این نجاست کدام وقت بجامه
او رسیده است پس نزد ایشان اعاده نماز اصلا واجب نیست و آنچه
و رای صاحبین نیز و دلیل ابوحنیفه رح این است که ظاهر همین است
که آن موش بسبب افتادن در آن چاه مرده است پس ظاهر همین نسبت

اعتبار کرده خواهد شد لیکن اما سیه ده دلالت میکند بر تقدم پس اندازه آن بسه شبانه روز کرده شد وعدم تفسخ و ماسیده ده دلالت میکند بر قرب عهد پس اندازه آن بیک روز وشب نموده شد چه کمتر ازان ساعتها است که ضبط آن ممکن نیست واز مسئلهٔ دیدن نجاست درجامه که صاحبین آنرا نظیر آورده اند جواب اینست که مسئله مذکوره متفق علیه نیست بلکه دران نیز اختلاف است اعني نزد ابیحنیفه رح سه روز اندازه نموده میشود اگر نجاست خشک باشد و بیک روز وشب اندازه نموده میشود اگر آن نجاست تر باشد واگر تسلیم کرده شود که مسئلهٔ مذکوره متفق علیها است پس فرق میان آن ومیان مسئله که کلام دران است این است که جامه انسان تحت نظر ویست وچاه از نظر غایب است پس قیاس آن بران صحیح نبود فصــــل در بیان پس خورده وعرق * مسئله ۱ * عرق هرحیوان در حکم پس خورده آنست زیراچه عرق ولعاب دهن هردو از گوشت متولد است پس حکم هردو یک خواهد بود * مسئله ۲ * پس خورده آدمی که خواه مسلمان باشد یا کافر یا جنب وحایض و پس خورده هرحیوان ماکول

اللحم پاک است زیرا که مخلوط شد است بان پس خورده
لعاب دهن آن و آن متولد است از گوشتیکه پاک است پس پاک
بود * مسئله ۳ * نیم خورده سگ ناپاک است و آوندیکه
دران خورده شد [illegible] سه بار شسته شود جهت آنکه پیغمبر
صلعم فرموده است که سه بار شسته شود آوندیکه سگ دران
خورده شد در زبان سگ وقت خوردن آب [illegible] آوند
و هرگاه شسته آب خوردن سگ در آوند ناپاک میشود
آوند پس آب مذکور بطریق اولی ناپاک خواهد شد و حدیث
دیگر [illegible] یکی تنجس آب آوند دوم عدد
ثلثه در شستن و بعد ازان وجوب شستن سه بار حجت است
بر شافعی رح در شرط کردن از هفت بار شستن آوند مذکور و حجت
دیگر آنست که هرگاه آوندیکه بول کند دران سگ و شستن سه بار
پاک شود پس آوندیکه آب خورد دران سگ بطریق اولی پاک
خواهد شد بشستن سه بار و آنچه در حدیث آمده است که آوند
مذکور را هفت بار [illegible] شستن و بان دلیل گرفته شافعی رح
پس آن محمول است بر اسلام یعنی در ابتدای اسلام همین حکم
بود و بعد ازان بر شستن سه بار حکم قرار یافته است

* مسئله ۴ * پس خورده خوک ناپاک است زیرا چه خوک نجس عین است چنانچه بالا گذشت * مسئله ۵ * پس خورده جانور درنده ناپاک است زیرا چه گوشت آن ناپاک است ولعاب دهن ازان متولد است وشافعي رح ميگويد پس خورده درندگان سواي سگ وخوک پاک است * مسئله ۶ * پس خورده گربه پاک است ليکن مکروه است نزد طرفين وازابيوسف رح مرويست که مکروه نيست زيرا که پيغمبرصلعم آوند فرمي خود رالکج ميکرد وگربه ازان آب ميخورد وبعد ازان پيغمبرصلعم ازان آب وضو ميکرد ودليل صاحبين رح اين است که پيغمبرصلعم فرمود است که گربه درنده است ومراد ازان بيان حکم شرعي است نه بيان خلقت پس معلوم شد که پس خورده آن ناپاک است ليکن نجاست ساقط است بعلت طواف اعني پيغمبرصلعم فرمود است که گربه طواف ميکند درخانه هاي شما وميگردد دران پس اگر پس خورده آن ناپاک شود حرج لازم آيد وباين علت نجاست از پس خورده گربه ساقط شد وکراهت باقي ماند وچيزيکه روايت کرده است ابو يوسف رح محمول برماقبل تحريم است وبعض فقها گفته اند که کراهيت

پس خوردهٔ آن بنا بر حرمت گوشت آنست پس کراهیت تحریمی
خواهد بود و بعض فقها گفته اند که کراهیت بنا بر آنست که گربه
از خوردن نجاست احتراز نمیکند پس کراهیت مذکوره کراهیت
تنزیهی خواهد بود * مسئله ۷ * اگر بخورد گربه موش را و بعد
از آن در همان ساعت بنوشد آب را از آوندی پس آن آب
ناپاک میگردد ولیکن اگر زمانی درنگ کند و بعد از آن آب
خورد پس آن آب ناپاک نمیگردد زیرا که درینصورت آب
گربه میشوید دهن خود را از لعاب دهن خود و این حکم نزد
ابوحنیفه و ابی یوسف رح هردو است و نزد امام محمد رح
اگرچه برای پاکی ریختن آب شرطست ولیکن درینصورت بسبب
ضرورت آن شرط نزد او ساقط است چه گربه بر ریختن آب قادر
نیست * مسئله ۸ * پس خوردهٔ ماکیان بیقید که میچرد مکروه
است زیرا که آن ماکیان نجاست میخورد و اگر محبوس باشد
باینطور که منقار آن بپای آن نرسد پس درینصورت پس خوردهٔ
آن مکروه نمیشود زیرا که درینصورت نجاست نمیخورد و همین
حکم سباع طیر است چون باز و شکره زیرا که آن جانور میخورد
مرده را پس آن مانند ماکیان بیقید است و از امام ابو یوسف رح

مرویست که آن وقتی است که محبوس باشد باینطور که بدانند صاحب آن که نجاست نیست در منقار آن پس درینصورت پس خورده آن مکروه نیست و این روایت را مستحسن شمرده اند مشایخ رح * مسئله ۹ * پس خورده جانوریکه سکونت میکند در خانه چون مار و موش مکروه است زیراچه حرمت گوشت آن موجب نجاست پس خورده آنست ولیکن نجاست آن ساقط است بنا بر علت طواف چنانچه سابقا مذکور شد پس کراهیت آن باقی خواهد ماند * مسئله ۱۰ * پس خورده خر واستر مشکوک است ولیکن بعض گفته اند که شک در طهارت آنچه اگر طاهر می بود طهور میشد مادامیکه لعاب بران غالب نمیشد و بقول بعض شک در طهوریت آنست وهمین اصح است زیرا که اگر کسی باب مشکوک وضو کند و بعد از ان آب پاک بی شک بدست او آید واجب نمیشود باز که شوید سر خود را که باب مشکوک آن را مسح کرده بود و همچنین شیر خر پاک است وعرق آن مانع جواز نماز نیست اگرچه کثیر باشد پس معلوم شد که پس خورده آن نیز پاک است ومحمد رح تصریح نموده است باینکه پس خورده خر واستر پاک است وآنچه انکه سبب شک در طهارت و طهوریت آن تعارض

اولداست آنچه بعض دلیل دلالت میکند برا باحت آن وبعض ازان دلالت میکند برحرمت آن ونیز اختلاف صحابه است رض در نجاست وطهارت آن واز ابیحنیفه رح مرویست که پس خورده خرنجس است واین بنابرترجیح دادن حرمت ونجاست است برحلت وطهارت وبه آنکه استرار نسل خر است پس او نیز بمنزله خر خواهد بود * مسئله ۱۱ * اگر یافته نشود آب سواي آب مشکوک که پس خورده حمار است پس حکم آن این است که جمع کرده شود میان وضو و تیمم ترتیب وضو لغد با بد مشکوک و تیمم نیز بخواهد اول وضوکند باب مذکور وبعد ازان تیمم یا برعکس آن کند و زفر رح گفته است که جایز نیست مگر همین که اول وضو کند باب مذکور و بعد ازان تیمم نماید زیراکه استعمال آب مذکور واجب است پس آن مانند آب مطلق بوده ودلیل علمای ما این است که موجب طهارت درین دو صورت یکی ازان دو چیز است پس جمع نمودن میان آنها نه داشتن ترتیب * مسئله ۱۲ * پس خورده اسپ پاک است نزد صاحبین رح زیراکه اسپ ماکول اللحم است رضی است نزد ابیحنیفه رح بنا بر

روایت صحیح زیرا چه کراهیت گوشت اسپ نزد ابیحنیفه رح بجهت اظهار شرف است نه بجهت نجاست * مسئله ۱۳ *
اگر نیابد شخصی آب را سوای نبیذ تمر پس درینصورت بقول امام ابیحنیفه رح وضو کند با آب و تیمم در کار نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم وضو کرد است بآن در لیلة الجن وقتیکه آب بدست نیامده بود و ابویوسف رح گفتست که در صورت مذکوره تیمم کند فقط و وضو نکند و آن روایتی است از ابیحنیفه رح وآن قول شافعی رح است و دلیل ایشان آیة تیمم است زیرا چه آن قوی تر است از حدیث لیلة الجن یا آنکه حدیث لیلة الجن منسوخ است بایت تیمم چه حدیث مذکور مدنی است و لیلة الجن مکی است و محمد رح گفتست که در صورت مذکوره وضو کند به نبیذ و هم تیمم نماید برای نماز زیرا چه در حدیث لیلة الجن اضطراب است و تاریخ آن نیز مجهول است پس واجب شده جمع میان وضو و تیمم بنا بر احتیاط قال رض لیلة الجن متعدد است پس دعوی نسخ آن صحیح نیست و حدیث مذکور مشهور است و بآن عمل نموده اند صحابه رض و بمثل این حدیث زیاده کرده میشود بر کتاب الله

واینکه مذکور شد حکم وضو است بنبیذ تمر اما غسل بآن پس
قول بعض است که نیز جایز است نزد ابیحنیفه رح بنا بر
قیاس آن بوضو و بقول بعض غسل بآن جایز نیست نزد ابیحنیفه
رح زیراچه غسل فوق وضو است و نبیذ که در جواز وضو
بان اختلاف است آن نبیذ است که شیرین و رقیق
باشد و مانند آب بر اعضا سائل و روان گردد و اما
وقتیکه سخت گردد حرام شود و بآن وضو جایز نبود
و نبیذ یکه متغیر کند آنرا آتش بطبخ پس آن مادامیکه
شیرین و رقیق بود در آن نیز اختلاف مذکور است و اگر
وطبخ سخت گردد پس نزد ابیحنیفه رح بآن نیز وضو جایز
است زیراچه نزد او رح نوشیدن آن حلال است و نزد محمد
رح وضو بآن روا نیست چه آن حرام است نزد او رح و وضو روا
نیست بهیچ نبیذ سوای نبیذ تمر که مذکور شد چه همین
مقتضای قیاس است و نص وارد یافته نشده بخلاف
نبیذ تمر که حدیثی یافته شده است والله اعلم باب
در بیان تیمم * مسئله * اگر شخصی نیابد آب را درحالیکه
او مسافر است یا بیرون شهر است و در میان او و شهر بقدر

میل است یا زیاده ازان پس جایز است اورا که تیمم کند بجهت
آنکه در قرآن مجید آمده است که اگر شما مریض باشید
یا مسافر و وضو بشکند بسبب بول و غایط یا بسبب جماع و نیابید
آب را پس تیمم کنید بر روی زمین پاک و بجهت آنکه پیغمبر صلعم
فرموده است که تراب طهور مسلمان است اگرچه تا ده سال
باشد مادامیکه آب نیابد و میل سه هزار گام یا چهار
هزار گام است و هر گام یک و نیم ذراع و هر ذراع بیست
و چهار انگشت است مصر و دور بودن از شهر بمقدار میل
معتبر است زیرا چه بسبب رفتن تا بشهر برای آب حرج تحقق
میشود و در حالیکه شخص مذکور حاضر است آب موجود
نیست حقیقة و معتبر در جواز تیمم مسافت مذکور است نه
خوف فوت نماز یعنی اگر میان او و میان آب کم از مسافت
مذکور باشد ولیکن وقت نماز تنگ است باین حد که اگر
برای وضو بطلب آب رود نماز فوت میشود تیمم ویرا
جایز نیست زیرا چه موجب تنگی وقت قصور اوست چه اگر
پیشتر نماز میکرد وقت تنگ نمیشد * مسئله ۲ * اگر
شخصی آب یابد لیکن بسبب بیماری بترسد که از استعمال

آب بیماری زیاده خواهد شد پس ویرا تیمم جایزاست بجهت آیت قرآن که مذکور شد و بجهت آنکه ضرر زیادتی بیماری فوق ترس است از ضرر گرانی بهای آب و بسبب این ضرر تیمم جایز است پس بسبب ضرر زیادتی بیماری بطریق اولی جایز خواهد بود و فرق نیست درمیان زیادتی بیماری که باستعمال آب میشود و درمیان زیادتی که بسبب حرکت در استعمال آب میشود و شافعی رح میگویند که بسبب بیماری تیمم جایز نیست مگر وقتیکه خوف تلف جان باشد یا تلف عضو وظاهر نص قرآن مخالف آنست چه آیت قرآن مطلق است ومقید نیست باینکه مریض را تیمم وقتی جایز است که ویرا خوف تلف باشد * مسئله ۳ * اگر صاحب جنابت خایف باشد باینکه اگر غسل خواهد کرد سردی او را خواهد کشت یا بیمار خواهد کرد پس ویرا تیمم بخاک جایز است و این حکم در صورتی است که شخص جنب بیرون شهر باشد بجهت دلیل زیاده از آن مذکور شد در مسئله مریض و اگر اندرون شهر باشد پس در آن اختلاف است اعلی نزد ابیحنیفه رح ویرا تیمم جایز است و نزد صاحبین رح جایز

نیست و صاحبین رح میگویند که تحقق چنین حالت در شهر
نادر است پس آن معتبر نیست و دلیل ابیحنیفه رح این است
که شخص مذکور عاجز است از استعمال آب و عجز او
حقیقة ثابت است پس ضرور است که اعتبار آن نبوده شود
* مسئله ۴ * تیمم عبارت است از دو ضربت که بیکی از ان
مسح کند روی را و بدوم هر دو دست را تا آرنج بجهت آنکه پیغمبر
صلعم چنین فرموده است و بعد از زدن دست بر روی زمین افشاند
آنرا و بعد از ان مسح کند تا روی او گرد آلود نگردد چه آنرا
مثله میگویند و آن منع است و در ظاهر روایت استیعاب اعنی
مسح جمیع روی و دست شرط است زیرا چه تیمم قایم مقام وضو
است و لهذا فقها گفته اند که تیمم کننده را لازم ست که تخلیل
اصابع کند و اگر انگشتر در انگشت او باشد آن را از انگشت
بکند تا مسح تمام و کمال متحقق شود * مسئله ۵ * حکم تیمم
در جنابت و حدث برابر است اعنی در هر دو صورت جایز است
و همچنین در صورت حیض و نفاس بجهت آنکه مرویست که
گروهی از اعراب نزد پیغمبر صلعم آمدند و گفتند که ما سکونت
میکنیم درین ریگستان و آب میسر نمیشود تا یکیک و دو دو

تمام وميان ما جنابت وحيض ونفاس بظهور مي آيد پيغمبر
عليه السلام فرمود كه لازم بگيريد زمين خودها را اعني تيمم
جايز است درينصورت *مسئله ٦* تيمم جايز است نزد
ابيحنيفه ومحمد رح بر هر چيزيكه از جنس زمين است چون
تراب وريگ وگچ واهك وسرمه وزرنيخ وابويوسف رح گفت
است كه تيمم جايز نيست مگر بر تراب وريگ وشافعي رح گفت
است جايز نيست مگر بر ترابيكه صلاحيت رويدگي دارد واين يك
روايت است از ابيوسف رح نيز زيرا حق در قرآن صعيد آمده است
كه تيمم كنند بر صعيد طيب طيب عبارت است از ترابيكه صلاحيت رويدگي
دارد وهمچنين گفته است ابن عباس رض وليكن ابويوسف رح تيمم بر ريگ
نيز جايز داشته بنا بر حديثيكه مذكور شد وطرفين رح ميگويند كه
صعيد نام روي زمين است و وجه تسميه آنست كه خاك طرف
بالا صعود ميكند ودر لفظ طيب احتمال است كه بمعني پاك باشد پس
بران محمول خواهد شد چه همين مناسب است بمقام طهارت يا آنكه
همين مراد است باجماع براين كه زمينيكه بران تيمم كرده ميشود
پاك مي بايد پس بران حمل نمودن اولي است *مسئله ۷*
تيمم جايز است بر روي زمين وشرط نيست كه بران غبار باشد

زیراچه آیت قرآن که مذکور شد مطلق است و دلالت نمیکند بر شرط مذکور و همچنین تیمم جایزاست بهمین غبار با وجود قدرت تیمم برروی زمین نزد طرفین رح زیراچه غبار تراب رقیق است

* مسئلهٔ ۸ * نیت در تیمم فرض است وزفر رح گفته است که فرض نیست زیراچه تیمم قایم مقام وضو است پس در وصف وضو مخالف وضو نشود ودلیل علمای ما یکی این است که تیمم مشعر است از معنی قصد پس متحقق نمیشود تیمم بدون نیت دویم این است که تراب طهور گردانیده شده است در حالت مخصوص که عبارت است از عدم قدرت بر استعمال آب پس نیت در آن ضرور است بخلاف آب که آن طهور است بنفسه و نیت طهارت یا نیت استباحت نماز کافی است برای جواز تیمم و شرط نیست که نیت تیمم برای حدث یا برای جنابت کند و همین صحیح است پس اگر تیمم کند نصرانی به نیت مسلمان شدن و بعد از آن مسلمان شود آن تیمم جایز نیست نزد طرفین رح و نزد ابیوسف رح جایز است زیراچه او نیت کرده است عبادتی را که مقصود است بخلاف تیمم برای در آمدن در مسجد و برای مس مصحف چه آن عبادت مخصوصه نیست و دلیل طرفین این است که تراب طهور نگردانیده

شده است مگر درحالیکه اراده که دااسایی عبادت معهوده را که بدون طهارت صحیح نمیشود و مسلمان شدن اگرچه عبادت است لیکن صحیح میشود بدون طهارت بخلاف آنکه اگر تیمم نماید برای سجده تلاوت چه این تیمم جائز است زیرا که سجده عبادت نیست که بغیر طهارت جائز نمیشود و اگر و نوکند نصرانی به نیت مسلمان شدن و بعد از آن مسلمان شود وضوی او جائز است و نزد شافعی رح جائز نیست بنابر اینکه نزد او نیت در وضو شرط است * مسئله ۹ * اگر تیمم کند مسلمانی و بعد از آن مرتد شود و بعد از آن باز مسلمان شود پس تیمم او که در حالت اسلام کرده بود باقی است و زفر رح گفته است که آن تیمم باطل میگردد زیرا که کفر منافی آن است پس برابر است در آن حالت ابتدا و بقا چنانکه محرمیت منافی نکاح است لهذا ابتدای نکاح را منع میکند و بقای آن را نیز چنانکه اگر زن بسپرده زوجه پسر خود را که صغیره است نکاح باطل میگردد چنانچه اگر شیر میداد پیش از نکاح صحیح نمیشد نکاح دلیل علمای ما این است که باقی در حالت ارتداد صفت طهارت است یعنی بودن او طاهر و پاک و عارض شدن کفر منافی آن نیست چنانکه در صورت وضو است اگر شخصی بعد از وضو مرتد گردد و بعد از آن

بازمسلمان شود وضوی او باقی میماند وجزاین نیست که ابتدای
تیمم صحیح نمیشود از کافر بسبب عدم تحقق نیت که شرط تیمم
است * مسئله ١٠ * هرچیزیکه شکننده وضو است شکننده
تیمم است چه تیمم قایم مقام وضو است ونیز تیمم میشکند بسبب
یافتن آن مقدار آب که برای وضو کفایت میکند وقتیکه قادر باشد بر
استعمال آن * مسئله ١١ * بسبب خوف درنده چون شیر وغیره
تیمم جایز است وهمچنین بسبب خوف عدو وچون مار وزن وغیره
و بسبب خوف تشنگی تیمم جایز است زیرا چه بسبب این عوارض
انسان از استعمال آب عاجز میگردد * مسئله ١٢ * شخصیکه
بسبب نیافتن آب تیمم کرده بود برای غسل اگر در حالت خواب برلب
آب بگذرد تیمم او میشکند نزد ابیحنیفه رح زیراکه نزد او رح
شخص خفته قادر است بر استعمال آب حکما ومراد از ان آبیست که
بمقدار وضو بود زیرا چه کمتر ازان در ابتدا معتبر نیست پس در
انتها نیز معتبر نبود * مسئله ١٣ * تیمم جایز نیست مگر بر زمین
پاک زیرا چه از صعید طیب که در آیت قرآن مذکور است زمین پاک مراد
است ونیز آن از مین آلت طهارت است پس ضرور است که خود نیز پاک
باشد مانند آب * مسئله ١٤ * شخصیکه نزد او آب

موجود نیست اگر او را امید آب نباشد پس بنابر ظاهر روایت
مستحب است او را که تاخیر کند در ادای نماز تا آخر وقت پس اگر آب بدست
آید وضو کند ورنه تیمم کرده نماز گذارد تا که ادای نماز او بکاملترین دو طهارت
واقع شود و این مصلی مانند آنکس بود که امید جماعت
داشته باشد باداي نماز و از سمعنی رح در غیر روایت اصول
آمده است که تاخیر واجب است از انکه ظن غالب بمنزله
متحقق است و وجه ظاهر روایت این است که عجز از استعمال
آب حقیقة متحقق است پس حکم آن زائل نخواهد شد
مگر وقتیکه وجود آب یقینی باشد * مسئله ١٥ * جایز
است متیمم را که نماز کند به تیمم خود هر چه خواهد از فرایض
و نوافل و شافعی رح گفته است که برای هر نماز فرض تیمم
علیحده ضرور است زیرا چه تیمم طهارت ضروریست و علمای
ما میگویند که تراب طهور است در حالیکه آب نباشد پس
تراب عمل خواهد کرد مانند عمل آب مادامیکه قدرت
بر استعمال آب نباشد * مسئله ١٦ * اگر شخصی
صحیح البدن که او ولی جنازه نیست تیمم کند در شهر برای
نماز جنازه صحیح است در صورتیکه ویرا خوف این باشد

که اگر مشغول شود بوضو نماز جنازه فوت خواهد شد و وجه
آن این است که نماز جنازه قضا کرده نمیشود پس عجز از
وضوکه شرط جواز تیمم است در صورت مذکوره متحقق است
و همچنین تیمم صحیح است شخصی را که خایف باشد
از اینکه اگر مشغول شود بوضو نماز عید او فوت خواهد شد
و باید دانست که انچه مذکور شد که ولی غیر آن شخص
است اشارت است بسوی اینکه ولی جنازه را تیمم روا نیست
برای نماز جنازه و این را روایت کرده است حسن رض از
ابیحنیفه رح و همین صحیح است زیرا چه ولی را میرسد
که بعد از نماز کردن دیگران اعاده نماید نماز جنازه
را پس اگر مشغول بوضو شود نماز جنازه در حق او فوت
نمیشود * مسئله ۷۱ * اگر بشکند وضوی امام یا مقتدی
در نماز عید جایز است او را که تیمم نماید و بنا کند
باقی نماز را ادا نماید و این نزد ابیحنیفه رح است و صاحبین
رح گفته اند که این جایز نیست زیرا چه لاحق آنرا گویند
که دو باید در پس امام اول نماز را نه آخر نماز را ولاحق
را میرسد که باقی نماز را ادا کند بعد از فراغت امام پس

خوف فوت نماز در وقت او متحقق نیست و ابو حنیفه رح میگوید که خوف آن باقی است زیراچه روز عید روز ازدهام است پس خوف آنست که عارض شود چیزی که موجب فساد نماز است و این اختلاف در صورتیست که نماز عید را شروع کرده باشد با وضو و اما در صورتیکه شروع کند آنرا به تیمم پس درینصورت جایز است اوراکه بنا کند به تیمم بالا تفاق زیراچه اگر واجب گردانیده شود بر و وضو پس هر آینه حکم آن خواهد بود که متیمم در میان نماز خود آبرا بیابد پس نماز او فاسد خواهد گردید * مسئله ۱۸ * اگر شخصی خایف باشد ازینکه اگر مشغول شود بوضو نماز جمعه فوت خواهد شد پس ویرا تیمم جایز نیست بلکه لازم است که وضو کند و بعد از آن اگر یابد جمعه را بکذارد آنرا ورنه نماز ظهر گذارد زیراچه اگرچه فوت میشود نماز جمعه ولیکن خلف آن نماز ظهر است بخلاف نماز عید که آنرا خلف نیست * مسئله ۱۹ * اگر شخصی خایف باشد ازینکه اگر مشغول شود بوضو وقت نماز باقی نخواهد ماند پس ویرا تیمم روا نیست بلکه لازم است که

وضو کند و نماز را قضا کند زیراچه قضا خلف اوست
* مسئله ۲ * اگر مسافر فراموش کند آب را که همراه
اوست و تیمم کرده نماز گذارد و بعد ازان یاد آید او را
آب مذکور پس نزد طرفین رح اعاده نماز برو واجب نیست
و ابویوسف رح میگوید که اعاده نماید نماز مذکور و این
اختلاف در صورتیست که آن مسافر نهاده باشد آب را
بدست خود یا نهاده باشد غیر او بامر وی و یاد آمدن آب در
وقت نماز و بعد از گذشتن آن وقت برابر است و دلیل ابیوسف
رح یکی این است که آن مسافر قادر است بر استعمال آب
و آب در حق او موجود است پس چنان شد که شخصی
فراموش کند جامه را که همراه اوست و برهنه نماز گذارد و
بعد ازان یاد آید وی را آن جامه و درین صورت اعاده نماز
لازم است بر وی پس همچنین در اینجا نیز دوم این است
که همراه مسافر آب میباشد عادة پس فرض است بر وی که تلاش
آن نماید و دلیل طرفین رح این است که قدرت بدون علم
نمیشود و همانی قدرت مراد از وجود است و همراه مسافر
آب برای خوردن مهیا میباشد نه برای استعمال و مسئله

فراموش کردن جامه که نظیر آورد واست آن را ابو یوسف
رح پس جواب آن این است که مسئله مذکوره مختلف فیها است
و اگر مسلم داشته شود که متفق علیها است پس فرق میان آن و
میان مسئله که کلام دران است این است که در مسئله مذکوره
فرض ستر عورت فوت شد است وچیز دیگر قایم مقام آن نیست و
در مسئله که کلام دران است وضو فوت شد است وتیمم قایم مقام
آنست * مسئله ۲۱ * اگر تیمم کننده را ظن غالب نباشد باینکه
در مکان نزدیک او آب است پس واجب نیست بر او که تلاش آب
نماید زیراچه غالبا در صحرا ویابانها آب نمیباشد وچیزی
دلالت نمیکند برایی که دران مکان آب است پس آب در حق
آن شخص موجود نیست لهذا تیمم او صحیح خواهد بود واگر او را
ظن غالب باشد باینکه در فلان جا آب است پس او را تیمم جایز
نیست تا آن زمان که تلاش آن نماید زیراچه آب در حق او موجود
است بنظر دلیل بعد ازان باید دانست که بر این مسافر لازم است
که تلاش نماید آب را بمقدار غلوه که یک تیر پرتاب است
وآن سه صد ذراع یا چهارصد ذراع است وبمقدار میل
نرود تا از رفیقان جدا نگردد * مسئله ۲۲ * اگر باشد

آب همراه رفیق شخصي پس طلب کند آب را از رفیق مذکور پیش از تیمم زیراچه غالب اینست که از آب کسي بخیلي نمیکند پس اگر آب ندهد ویرا رفیق او بعد ازطلب پس تیمم کند چه درین هنگام عجز او از یافتن آب متحقق گشت واگر تیمم کند آن شخص پیش از طلب کردن آب از رفیق خود پس آن تیمم صحیح بود نزد ابیحنیفه رح زیراچه بر انسان واجب نیست طلب کردن از ملک غیر وصاحبین رح گفته اند که آن تیمم صحیح نیست زیراچه آب عادة مبذول است پس غالب همین است که اگر میخواست آبرا از رفیق خود آب میداد اورا واگر نده‌هد آن رفیق آبرا مگر بعوض بهاي آن ونزد او بهاي مناسب آن موجوداست پس در ينصورت اورا تیمم جایز نیست زیراچه درینصورت او قادراست بر تحصیل آب واگر آن رفیق آب نده‌هد مگر ببها کیکه دران غبن فاحش است پس لازم نیست ویراکه آن بها بدهد وآب بگیرد زیراچه دران ضرر اوست والله اعلم

باب دربیان مسح موزه *مسئله ا* مسح بر موزه جایزاست چه احادیث دربنیاب مشهور است حتی که گفته اند که هرکه مسح موزه راجایزندانه پس او مبتدع است واگرچا یزداند ولیکن مسح نکند بلکه موزه ازپابکشد وبشوید پایها را پس دراین مضایقه نیست بلکه این

، عمل موجب احراست * مسئله ۲ * مسح بر موزه جایز است از
هر حدث که موجب وضو است بشرطیکه پوشیده باشد موزه را بر
وضوی کامل در وقت حدث اعنی ضرور نیست که اول
وضو تمام کند و بعد از ان موزه بپوشد بلکه اگر هر دو پای
شسته موزه بپوشد و بعد از ان باقی وضو را تمام کند و بعد از ان
حدث عارض شود و وضو بشکند پس جایز است او را که وضو کند
و مسح نهاده بر موزه و وجه تخصیص بدون حوار مسح بحدثیکه
موجب وضو است این است که جنب را جایز نیست که در غسل
جنابت مسح کند بر موزه و باقی بدن را بشوید بنابر وجهیکه
ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و وجه تخصیص حدث
معاصر آنست که موزه مشروع است برای آنکه مانع سرایت حدث
شود بسوی قدم نه رافع حدث شود پس اگر روا دارم مسح را
برای حدثیکه سابق است مانند زن مستحاضه که پوشد موزه
را در وقت سیلان خون و بعد از ان بدر رود وقت نماز و مانند
متیمم که پوشد موزه را و بعد از ان بیند آب را پس هر اینه
رافع حدث خواهد شد و آن غیر مشروع است پس مدت اعتبار
نموده خواهد شد از وقت منع و کیفیت مسح بر موزه این است که

مسح کند بر ظاهر موزه با انگشتان دست وشروع کند از جانب انگشتان پای و بکشد تا بساق بطوریکه از کشیدن دست خطوط پیدا شود زیرا چه همین کیفیت منقول است از پیغمبر صلعم در حدیثیکه روایت کرده است آن را مغیره رض که نبي علیه السلام هر دو دست خود را بر هر دو موزه خود نهاد وکشید آن را از انگشتان خود بسوي بالا یک مسح وگویا که من مي دیدم بر موزه آن سرور علیه السلام اثر مسح را بخطوط انگشتان وباید دانست که مسح کردن بر ظاهر موزه واجب است لهذا اگر مسح کند کسي بر باطن موزه یا بر عقب آن یا بر ساق آن جایز نبود زیرا چه مسح بر موزه جایز است بر خلاف قیاس پس بطوریکه در شرع آمده است بهمان طور جایز خواهد بود خلاف آن جایز نخواهد بود وباید دانست که شروع نمودن از جانب انگشتان پای مستحب است بقیاس اصل که شستن است وواجب نیست حتی که اگر از جانب ساق شروع کند و بکشد تا با نگشتان پای جایز است * مسئله ۳ * فرض در مسح موزه مقدار سه انگشت است از انگشتان دست وکرخي رح گفته است که بمقدار سه انگشت پای است والا اصح است بقیاس آلة مسح که غالبا بسه انگشتان رسته

میشود * مسئله ۴ * مسح جایز نیست در موزه که در آن شکاف کثیر باشد و آن عبارت است از مقدار یکه ظاهر شود بسبب آن پای بمقدار سه انگشت پای و اگر کمتر از آن باشد پس مسح جایز است در آن و زفر و شافعی رح گفته‌اند که مسح جایز نیست در موزه که در آن شکاف باشد اگرچه قلیل بود زیرا چه هرقدر از پای ظاهر خواهد شد شستن آن واجب خواهد شد پس شستن باقی نیز واجب خواهد شد چه جمع میان شستن و مسح در شرع نیامده است و دلیل علمای ما این است که موزه از شکاف قلیل خالی نمی‌باشد عادة پس اگر شکاف قلیل مانع جواز مسح در موزه باشد پس بسبب کشیدن موزه از پای حرج لازم می‌آید و از شکاف کثیر خالی میباشد پس در کشیدن موزه که در آن شکاف کثیر باشد حرج لازم نمی‌آید و شکاف کثیر عبارت است از مقداریکه بسبب آن ظاهر میشود پای مقدار سه انگشت خورد پای و همین صحیح است و وجه آن این است که اصل در قدم انگشتان است و سه انگشت اکثر آن است پس قایم مقام کل خواهد بود و اعتبار سه انگشت کوچک پای برای احتیاط است * مسئله ۵ * اگر در موزه شکاف باشد بایطور که در آن سر انگشت می‌درآید ولیکن در وقت مشی هیچ چیز از قدم ظاهر

نمیشود پس آن شکاف اعتبار ندارد بلکه آن در حکم موزه ایست که در آن شکاف نباشد اصلا * مسئله ۶ * مقدار شکاف کثیر که مذکور شد پس آن در هر موزه علیحده معتبر است پس اگر در یک موزه شکاف متفرق باشد باینطور که اگر جمع کرده شود بمقدار شکاف کثیر میرسد پس جمع نموده خواهد شد و در اینصورت مسح بر آن موزه جایز نخواهد شد و اگر اندک اندک در هر دو موزه شکاف باشد باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار اکثر میرسد پس آن جمع نموده نخواهد شد زیرا چه هر واحد از دو موزه علیحده است حتی که شکاف یک موزه مانع آن نیست که موزه دیگر را پوشیده مشی نماید بخلاف نجاست متفرقه بر جامهای متعدد اعنی اگر اندک اندک نجاست در جامه باشد باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار کثیر رسد پس آن جمع نموده میشود و نماز بآن جایز نمیشود زیرا چه آلایش آن جامها حامل نجاستها است و باید دانست که انکشاف عورت نظیر نجاست است اعنی اگر اندک اندک از چند جا کشف عورت شود باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار یک عضو کامل میرسد پس اعتبار نموده میشود ولهذا نماز در اینصورت جایز نمیشود * مسئله ۷ *

مسحیکه غسل واجب است برو مسح بر موزه جایز نیست و نیز

و باید دانست که در برت مسئله این است که مسافری

وضو کند و موزه بپوشد و بعد از آن جنب گردد و تیمم نماید

برای جنابت و بعد از آن بیابد آب قدری آن را که برای وضو

کفایت کند نه برای غسل پس اگر وضو بخواهد کرد و جایز نیست

زیرا که مسح بر موزه نباید بلکه لازم است که هر دو پای را بشوید

و وجه آن یکی این است که صفوان بن عسال روایت کرده است که رسول خدا

صلعم میفرمود ما را چون در ایام سفر تا سه شبانه روز در نکشیم

موزه را از پای خود و مسح بر آن کنیم نه بسبب جنابت بلکه بسبب بول

و غائط و وجه دوم این است که موجب غسل چون جنابت و غیره مکرر

نمیشود عادة مانند حدث بس در کشیدن موزه بسبب جنابت

و غیره حرج نیست بخلاف حدث که آن در مکرر وجه دارمیشود

* مسئله ۸ * هر چیز یکه شکند و وضو است بس آن هم

شکند مسح بر موزه است چه مسح از بعض اجرای وضو است

و کشیدن هر دو موزه از پای نیز شکند مسح بر موزه است زیرا چه

نمیکشیدن موزه از پای حدث سرایت میکند در قدم چه موزه

مانع آن سرایت بود و هر گاه مانع زائل گشت حدث سرایت

خواهد گردد در قدم و همچنین کشیدن یک موزه شکننده مسح
موزه است زیرا چه شستن یک پای و مسح بر موزه پای دیگر جمع کردن
است در میان شستن و مسح در وضوی واحد و همچنین گذشتن
مدت مسح نیز شکننده مسح موزه است چنانچه بالا گذشت پس
اگر مدت مسح تمام شود واجب است بر مسح کننده که موزه را
بکشد و هر دو پای بشوید فقط و نیاز نگردد و واجب نیست بر وی
باقی وضو را اعاده نماید و همچنین اگر بکشد موزه را از پای
پیش از گذشتن مدت مسح واجب میشود بر وی شستن هر دو پای
فقط و اعاده باقی وضو واجب نمیگردد زیرا چه بسبب کشیدن موزه
حدث سابق سرایت میکند در قدم و همچنان میشود که گویا آن
هر دو قدم را نشسته بود پس شستن آن واجب میشود و باید
دانست که حکم کشیدن موزه ثابت میشود وقتیکه
برآید قدم تا بساق موزه اگرچه از ساق بیرون نیامده باشد
زیرا چه ساق موزه در حق مسح اعتبار ندارد و همچنین حکم
است وقتیکه برآید تا بساق موزه اکثر قدم و همین صحیح
است * مسئله ۹ * اگر شخصی شروع کرد مسح موزه را در
حالتیکه او مقیم است و بعد از آن مسافر گشت پیش از گذشتن

روزوشب پس روا نیست که مسح کند تا سه شبانه روز زیرا چه
مسح مذکور در حدیث متعلق است بحدث و رخصت و حدثیکه
متعلق بوقت میشود پس معتبر در ان آخر آن وقت میشود و چون
شخص مذکور در آخر وقت مسافر گشت حکم سفر جاری نبوده
خواهد شد در حق او و اگر شخص مذکور مدت یکروز وشب را
تمام کند و بعد از ان مسافر شود پس از وقتیکه مسح شروع کرده
بود سه روز وشب مسح نخواهد کرد بلکه بعد از سفر سه روز و
شب از سر نو خواهد گرفت زیرا چه چون مدت یکروز وشب
تمام شد و بعد از ان سفر اختیار کرد پس بسبب گذشتن مدت
مذکوره حدث سرایت نمود در قدم او * مسئله ۱۰ * اگر شروع
کرد شخصی مسح موزه را در حالیکه مسافر است و بعد از ان
مقیم شد پس اگر او بعد از گذشتن یکروز وشب مقیم شده است لازم
است که موزه از پای بکشد و پای بشوید زیرا چه مسح تا سه روز
وشب جایز نیست مگر بسبب سفر و چون سفر باقی نماند پس جواز
مسح تا سه روز وشب باقی نخواهد ماند و اگر آن شخص
پیش از گذشتن یکروز وشب مقیم گردد تمام خواهد کرد یک
روز وشب را زیرا چه این مدت مسح مقیم است و آن شخص مقیم

گذشت * مسئله ۱۱ * اگر بپوشد شخصی جرموق را بالاي موزه جايز است زيرا که مسح کند برجرموق و بدانکه جرموق معرب برموک است و آن عبارت است از چيزيکه بالاي موزه مي‌پوشند براي محافظت موزه وساق آن کوتاه مي باشد از ساق موزه وشافعي رح ميگويد که مسح برجرموق جايز نيست زيراچه مسح برموزه بدل شستن پاي است ومسح برجرموق بدل مسح موزه است پس آن جايز نخواهد بود چه بدل را بدل نميباشد ودليل علماي مايکي اين است که پيغمبر صلعم مسح کرداست برجرموق ودوم اين است که جرموق تابع موزه است در استعمال وغرض پس آن مانند موزه دو تواست و مسح جايز است بر موزه دو تو همچنين جايز خواهد بود برجرموق وجرموق بدل پاي است نه بدل موزه بخلاف آنکه اگر بپوشد کسي جرموق را بعد از حدث چه درينصورت مسح برجرموق جايز نيست زيراچه حدث سرايت کرده است برموزه پس انتقال نخواهد کرد بسوي جرموق *مسئله ۱۲* اگر جرموق از کرباس باشد پس بران مسح جايز نيست چه آن صلاحيت اين ندارد که بمنزله موزه اعتبار نموده شود ليکن

اگر مسح کند بر جرموق کرباس بایطورکه رطوبت آن بجوراب برسد پس روا است * مسئله ۱۳ * مسح بر جراب بر امام ابو حنیفه رح جائز نیست مگر وقتیکه مجلد یا منعل باشد و صاحبین رح گفته اند که مسح بر جراب جائز است بشرطیکه ثخین و سطبر باشد خواه آن جراب از کرباس باشد یا از چرم یا از ابریشم بجهت آنکه مروی است که پیغمبر علیه السلام مسح کرد است بر جوربین و جراب جوربین بجهت آنکه هرگاه جراب ثخین باشد یا بطور که متحکم و ثابت باشد بر ساق در وقت رفتار بی آنکه بچیزی چون ریسمان مثلاً بسته شود پس آن را پوشیده مشی ممکن است و هرگاه چنین شد پس آن مانند موزه خواهد بود و مسح بران جائز خواهد بود مانند موزه و دلیل ابو حنیفه رح این است که جراب مذکور مانند موزه نیست زیرا که آن را پوشیده همیشه مشی ممکن نیست مگر وقتیکه منعل باشد و محمل حدیث همان است و بر قول صاحبین رح فتوی است و ابو حنیفه رح نیز رجوع نموده است بسوی قول صاحبین رح ومنعل بسکون نون عبارت است از جرابیکه در اسفل آن چرم باشد مانند نعل و مجلد آن است که در اعلی و اسفل

آن محرم باشد * مسئله ۱۴ * جایز نیست مسح بر دستار و کلاه و برقع و دستانه زیرا چه حرج نیست در کشیدن این چیزها و اجازت مسح نداده است صاحب شرع مگر بسبب دفع حرج * مسئله ۱۵ * مسح جایز است بر جبیره اگرچه بیوضو بسته باشد آن را بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرده است و علی مرتضی را نیز بآن امر کرده است و بجهت آنکه در واکردن جبیره زیاده حرج است به نسبت کشیدن موزه پس بطریق اولی مسح جایز خواهد بود بر جبیره و بدانکه مسح نمودن بر اکثر جبیره کافی است و استیعاب آن شرط نیست بنا بر روایت حسن رض و بدانکه مسح بر جبیره مقید بمدت نیست چه در بیان مدت نیامده است از جانب شرع و باید دانست که جبیره عبارت است از چوبهائیکه بر استخوان شکسته می بندند * مسئله ۱۶ * اگر بیفتد جبیره بی آنکه جراحت به شود پس مسح باطل نمیگردد بلکه مسحیکه بران نموده بود باقی میماند زیرا چه عذری که بنا بر آن مسح نموده بود ثابت و باقیست و بدانکه مسح بر جبیره بمنزله شستن ما تحت آن است ما دامیکه عذر باقیست * مسئله ۱۷ * اگر بیفتد جبیره

بعد از به شدن جراحت پس مسح آن باطل میشود بسبب زوال
عذر لهذا اگر جبیره بسته بسبب به شدن جراحت در اثنای نماز
واجب میشود در صاحب جبیره که نماز از سر نو ادا کند مراجعه او قادر
شد بر اصل پیش از حصول مقصود از بدل والله اعلم

باب در حیض و استحاضه بدانکه حیض در لغت
بمعنی خروج است و در شرع عبارت است از خون رحم
که می بر آید از راه فرج زن بغیر سبب مرض و ولادت و استحاضه
عبارت است از خون غیر رحم که بر می آید از راه فرج و اما خون
رحم که از راه فرج بر می آید بسبب ولادت فرزند آنرا نفاس
می نامند * مسئله ۱ * اقل مدت حیض سه شبانه روز است
و آنچه کم باشد از آن پس استحاضه است بر اینکه پیغمبر صلعم
فرموده است که اقل مدت حیض سه شبانه روز است در حق زن
جوان باکره باشد یا ثیبه یعنی شوهر رسیده باشد واکثر
مدت آن ده شبانه روز است و شافعی رح گفته است که اقل
مدت حیض یکروز و شب است و حدیث مذکور حجت است بر او
و ابو یوسف رح مروی است که اقل مدت حیض دو روز و اکثر روز
سیوم است چه اکثر شئی قایم مقام کل میشود و جواب آن

این است که کم نمودن از اندازه شرعي که در حدیث مذکور است بقیاس و عقل روا نیست * مسئله ۲ * اکثر مدت حیض ده شبانه روز است و انچه بران زیاده باشد استحاضه است بنا بر حدیثیکه مذکور شد و شافعي رح گفتست که اکثر مدت حیض پانزده روز است و حدیث مذکور حجت است براو رح و بدانکه انچه مذکور شد که کم از سه روز و زیاده از ده روز استحاضه است پس وجه آن این است که انچه را شرع مقدر ساخت کم و زیاده ازان بان لاحق کرده نمیشود * مسئله ۳ * انچه میبیند آن را زن در ایام حیض از خون خواه خون سرخ باشد یا زرد یا تیره حیض است تا آن زمانیکه نه بیند رنگ سفید خالص را و نزد ابییوسف رح خون تیره حیض شمرده نمیشود مگر وقتیکه اول خون صاف برآید بعد ازان تیره و اگر از اول روز تیره برآید پس نزد او رح حیض نیست چه آن از رحم برنیامده است زیرا چه آن اگر از رحم برمي آمد هر اینه موخر بیرون مي آمد از خون صاف بجهت آنکه خون صاف اول بیرون میشود و بعد ازان مکدر و تیره برمي آید و دلیل ابیحنیفه و محمد رح این است که مرویست که عایشه صدیقه رض ماسواي سفید خالص را حیض

گردانیده است واین امر معلوم نمیشود مگر بسبب شنیدن از پیغمبر
علیه السلام پس ظاهر اینست که آن را عائشه صدیقة رضی الله عنها از
پیغمبر علیه السلام شنیده است وجواب از دلیل ابی یوسف رح
این است که دهن رحم منکوس است یعنی در جانب پائین است لهذا
تیره و مکدر اول بیرون می آید چنانچه اگر سوراخ نموده شود در اسفل
سبوی اول درد برمی آید وبعد از آن آب صاف * مسئله ۴ *
اگر خون سبز به بیند زن پس صحیح در این صورت این است که اگر زن
مذکوره صاحب حیض است و آیسه نیست پس آن خون حیض است
ورنگ آن بسبب غذای فاسد سبز گشته است واگر زن مذکوره کبر سن
داشته باشد وسوای سبز رنگ نمی بیند پس درین صورت آن خون
حیض نیست بلکه آن از فساد منبت رطوبت است * مسئله ۵ *
بسبب حیض نماز ساقط ومعاف میشود و روزه حرام میگردد و بر زن
حایضه واجب است که روزه قضا کند نه نماز بجهت آنکه عایشه
صدیقه رض گفته است که در عهد پیغمبر علیه السلام چون یکی از زنان
از حیض پاک میشد او روزه را قضا میکرد ونماز را قضا نمیکرد
وبجهت آنکه در قضا نمودن نماز حرج است بسبب تضاعف آن زیرا چه
اگر در هر ماه ده روز حیض شود پس پنجاه نماز در هر ماه قضا

کردن واجب شود ودران حرج است ودرقضا نمودن روزه حرج نیست زیرا چه درمدت یازده ماه ده روز قضا کردن مشکل نیست * مسئله ۶ * زن حایض را درامدن درمسجد روا نیست و همچنین جنب را چه پیغمبر صلعم فرموده است که من حلال نمیگردانم دخول مسجد را درحق حایض وجنب و نزد شافعی رح آنها را دخول مسجد بطریق عبور و مرور مباح است ولیکن حدیث مذکور حجت است برو زیرا چه حدیث مذکور مطلق است و دلالت میکند برانکه آنها را دخول مسجد مطلقا روا نیست * مسئله ۷ * زن حایض را روا نیست که طواف خانه کعبه نماید زیرا چه طواف کننده در وقت طواف در مسجد میگردد و زن مذکوره را دخول مسجد روا نیست * مسئله ۸ * مرد را جایز نیست که وطی کند زن حایض را زیرا چه در قرآن مجید آمده است که نزدیکی مکنید با زنان در حالت حیض تا زمانیکه پاک گردند آنها * مسئله ۹ * خواندن قرآن روا نیست مرزن حایض را و جنب را زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که زن حایض و جنب را نباید که بخواند چیزی از قرآن مجید

و همچنین جایز نیست خواندن قرآن مرزن صاحب نفاس
را چه او بمنزله زن حایض است و نزد امام مالک رح
زن حایض را جایز است خواندن قرآن رحدیث مذکور
حجت است بروی و بدانکه حدیث مذکور بمطلق اطلاقه
آن دلالت میکند برانکه آیهارا خواندن کمتر از یک آیه
نیز روا نیست وطحاوی رح گفتست که آیها را خواندن
کمتر از آیت رواست و حدیث مذکور حجت است براو رح
و همچنین روا نیست آیهارا گرفتن درهمی که بر آن سورهٔ
از قرآن نوشته باشد مگر بمیان آن و همچنین روا نیست
ایشان را که بپوسند مس مصحف باید مگر بغلاف بجهت
آنکه پیغمبر صلعم فرموداست که مس مصحف نکند کسیکه
مگر پاک ومرو بعضیاران بدانکه حدث وجنابت هردو سرایت
میکند در دست لهذا محدث و جنب هردورا مس مصحف
روا نیست و جنابت سرایت میکند در دهن نه حدث لهذا
خواندن قرآن جنب را روا نیست و محدث را رواست
و بدانکه مراد از غلاف آنست که منفصل باشد از قرآن نه
آنکه متصل باشد یا نحو جلد آن که شیرازه بسته شده باشد

* مسئله ۱۰ * مس مصحف بآستین مکروه است مرجنب و حایض را در روایت صحیح زیرا که آستین تابع او ست و اگر مس کند کتب فقه را بآستین جائز است زیرا که در این ضرورت است بجهت آنکه اکثر احتیاج می افتد بسوی کتب فقه * مسئله ۱۱ * دادن مصحف بصبیان برای خواندن مضایقه نیست و همین صحیح است زیرا که اگر منع کرده شود پس آنها از حفظ قرآن محروم میشوند و اگر امر کرده شود بآنها که وضو کنند برای مس مصحف پس حرج لاحق میشود بآنها * مسئله ۱۲ * اگر خون زن حایضه بند گردد در کمتر از ده روز پس شوهر وی را حلال نیست که وطی کند زیرا مگر بعد از غسل زیرا که خون حیض گاهی جاری میشود و گاهی بند پس حکم طهارت ثابت نمی شود مگر بعد از غسل و اگر زن مذکوره غسل نکند ولیکن بگذرد بر وی وقت نماز و آن عبارت است از مقدار وقتیکه قادر شود در آن بر غسل و تحریمه نماز پس بسبب گذشتن اینقدر وقت نیز حلال میشود وطی آن اگرچه غسل نکرده باشد زیرا که بسبب گذشتن اینقدر وقت نماز واجب میشود بر ذمه او پس او حکما پاک شمرده میشود * مسئله ۱۳ * اگر خون زن حایض بعد از گذشتن سه روز بند گردد در کمتر

از مدت عادت او پس باید که وطی نکند او را شوهرش تا آن زمان
که بگذرد مدت عادت او اگرچه غسل کرده باشد زیرا که احتمال
باز آمدن خون در ایام عادت غالب است پس احتیاط درین
است که اجتناب کند از وطی آن در ایام عادت * مسئله ۱۴ *
اگر خون زن حایض بند شود بگذشتن ده روز پس وطی آن
حلال است پیش از غسل زیرا که حیض زیاده از ده روز نمیشود
ولیکن مستحب این است که تاخیر کند در وطی تا آن زمان که
غسل کند پس وطی پیشتر از آن ترک مستحب است * مسئله ۱۵ *
طهر متخلل میان دو خون در مدت حیض بمنزله خون جاری است
وصورت آن این است زیرا که اول حیض آمد است آنرا
یکروز خون بیامد و هشت روز خون نه بیامد و در روز دهم باز خون
بیامد پس این هشت روز که دران خون ندیده است بمنزله
خون جاری است تسال رض این یک روایت است از
امام ابوحنیفه رح و وجه آن این است که دوام جریان خون در مدت
حیض شرط نیست باجماع پس اول و آخر معتبر است مانند نصاب
در زکوة یعنی اگر در اول سال و آخر آن نصاب زکوة تمام و
کمال موجود باشد پس نقصان آن در اثنای سال اعتبار ندارد

دالة ابي يوسف رح مرويست كه طهريكه كمتر از پانزده روز است پس آن فاصل نيست بلكه بمنزله خون جاري است زيرا چه طهر مذكور فاسد است پس بمنزله خون جاري خواهد بود واين روايت ديگر است از ابيحنيفه رح وبعضي گفته اند كه اين قول آخر ابيحنيفه رح است وعمل نمودن باين قول آسانتر است وتمام تفصيل آن در كتاب الحيض از مبسوط مشروحا مذكور است وبدانكه صورتش اين است كه زنيكه يكروز خون بيند وچهارده روز خون نه بيند وباز يكروز خون بيند پس بنابر قول ابي يوسف رح وروايت ديگر از ابيحنيفه رح ده روز اول حيض است وباقي استحاضه * مسئله ۱۶ * اقل مدت طهر پانزده روز است وچنين مرويست از ابراهيم نخعي كه از اكابر تابعين است واين امر از عقل وقياس معلوم نميشود پس معلوم شد كه تعيين اين مقدار بابراهيم نخعي از پيغمبر صلعم رسيده است * مسئله ۱۷ * مقدار اكثر طهر مقرر نيست زيرا چه طهر گاهي دراز ميشود تا يك سال وگاهي تا دو سال پس مقدار اكثر مدت آن مقرر كرده نميشود مگر در حق زنيكه خون او هميشه جاريست وهيچ عادت او پيدا

حیض او ثابت نشده است پس در حق او اکثر مدت مقرر نبود میشود وتفصیل آن درکتاب الحیض مبسوط است و باید دانست که بعضی گفته اند که اکثر مدت طهر در حق او شش ماه یک ساعت کم و بعضی گفته اند که بیست و هفت روز است و این ظاهرتر است و بعضی گفته اند که پنجاه و هفت روز است و بعضی گفته اند که دو ماه است و این قول حاکم شهید است و در نهایه مذکور است که برین فتوی است * مسئله ۱۸ * خون استحاضه مانند رعاف مستمر است یعنی مانع روزه ونماز ووطی نیست زیرا که پیغمبر صلعم بزن مستحاضه فرموده است که وضو کن ونماز بگذار اگرچه چکد بر بوریای نماز از این حدیث حکم نماز ثابت شد پس حکم روزه نیز معلوم شد و دلیل بر حلت وطی اجماع است * مسئله ۱۹ * اگر زنی را خون جاری شود زیاده از ده روز وحال آنکه عادت حیض او کم از ده روز است پس ایام عادت او حیض اعتبار کرده میشود وانچه زیاده است پس استحاضه است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است زن مستحاضه را باید که ترک کند نماز را در ایام حیض خود

بعهدۀ آنکه زاید برعادت مانند زاید بوده روز است پس ملحق
نخواهد شد بانچه زاید است از ده روز * مسئله ۱۳ * اگر دختر بالغه
شود باینطورکه حیض آید اورا در ابتدا و جریان خون مستمر ماند
پس حیض او ده روز شمرده میشود از هر ماه و باقی استحاضه است
زیرا چه هر گاه در ابتدا سه روز خون آمد معلوم شد که حیض
شده است و بعد از ان هر گاه تا ده روز جاری ماند پس معلوم شد که
مدت حیض او ده روز است و بعد از ان چون خون تجاوز کرد از ده
روز همیشه خون جاری ماند درین هنگام شک واقع شد
در اینکه زیاده بر ده روز حیض است یا استحاضه پس ده روز که
حیض قرار داده شده بود بسبب شک مذکور از شمار حیض بیرون
نخواهد شد

فصل در بیان حکم مستحاضه و هر که
بمنزله آن باشد * مسئله ۱ * زن مستحاضه و همچنین
کسیکه ویرا سلس البول یا رعاف دایم عارض شده و یا جراحتی
داشته باشد که همیشه خون بسیار دایم از ان جاری میشود پس
حکم آنها این است که برای هر وقت نماز وضو کنند
واد انماید بان وضو در وقت نماز هر نماز که خواهد ادا کند

قرائض و نوافل و شافعی رح گفتست که واجب است بر زن مستحاضه
که برای هر نماز فرض وضو نماید مذهب آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده
است که مستحاضه را باید که برای هر نماز وضو کند و مذهب آنکه
اعتبار طهارت بنا بر ضرورت است که عبارتست از ادای نماز فرض
پس بعد از ادای آن طهارت باقی نخواهد ماند چه فرض ضروری
ضرورت مندفع شد باقی نماند و دلیل علمای ما آنکه است که پیغمبر
علیه السلام فرموده است که مستحاضه را باید که برای هر وقت نماز وضو
تازه کند و همین مراد است از حدیث که شافعی رح آورده زیرا که
در حدیث مذکور لام که در لکل صلوة داخل است بمعنی وقت است
چه لام برای افاده معنی وقت مستعمل میشود چنانچه میگویند
آتیک لصلوة الظهر یعنی خواهم آمد نزد تو وقت نماز ظهر و دوم
این است که وقت نماز قائم مقام ادای نماز گردانیده شد است برای
آسانی پس مدار حکم بر آن است * مسئله * وضوی آنها باطل
میشود بسبب گذشتن وقتیکه برای آن وضو کرده بودند
و بعد از آن باید که آنها از سر نو وضو نمایند برای نماز دیگر
و این نزد علمای ماست و زفر رح گفتست که باطل میشود وضوی آنها
بسبب داخل شدن وقت نماز نه بسبب گذشتن آن پس اگر وضو نمایند

نماز روقت طلوع آفتاب پس این وضو باقی میماند تا آن زمان که بگذرد
وقت ظهر داخل شود وقت عصر نزد طرفین رح ونزد ابییوسف
وزفر رح وضوی مذکور باقی میماند تا آن زمان که داخل
شود وقت ظهر و بسبب خروج وقت ظهر وضو مذکور باطل
میشود حاصل کلام اینست که وضوی معذور میشکند بسبب
خروج وقت نماز نزد طرفین رح و نزد زفر رح بسبب دخول
وقت نماز ونزد ابییوسف رح بهر واحد به انکه فایده این
اختلاف ظاهر میشود در صورتیکه وضو کند شخصی از
معذوران پیش از زوال آفتاب یا پیش از طلوع آفتاب
یعنی در صورت اول جایز است زیرا که بوضوی مذکور نماز
ظهر ادا کند نزد طرفین رح چه خروج وقت نماز یافته نشده است
ونزد زفر وابییوسف رح جایز نیست زیرا که بوضوی مذکور
نماز ظهر ادا نماید چه دخول وقت ظهر یافته شده است ودر
صورت دوم وضوی مذکور باقی میماند بعد از طلوع آفتاب
نزد زفر رح پس اگر شخص مذکور نماز اشراق بکند اداء
بوضو مذکور رواست نزد زفر رح چه دخول وقت نماز یافته
نشده است ونزد علمای ما روا نیست چه وضوی مذکور بسبب

گذشتن وقت نماز تجزیه میشکند و بدانکه دلیل زفر رح اینست که اعتبار وضوی آنها با وجود منافی آن بضرورت حاجت است بسوی ادای نماز فرض و پیش از رسیدن وقت آنها حاجت نیست پس وضوی آنها پیش از وقت معتبر نخواهد شد برای ادای فرض وقت و دلیل ابی یوسف رح اینکه حاجت مذکوره نیست مگر در وقت نماز پس وضوی آنها پیش از وقت و بعد از وقت معتبر نخواهد شد و دلیل طرفین رح این است که تقدیم وضو بر وقت نماز ضروریست تا اوقادر شود بر ادای نماز بمجرد دخول وقت پس وضوی آنها پیش از وقت معتبر خواهد شد و خروج وقت دلالت میکند بر زوال حاجت لهذا بسبب خروج وقت وضوی آنها باقی نخواهد ماند و باید دانست که مراد از وقت مذکور وقت نماز فرض است پس اگر وضو کند معذور برای نماز عید پس جایز است ویرا که بآن وضو نماز ظهر بگذارد نزد طرفین رح و همین صحیح است * مسئله * اگر وضو کند معذوری در وقت ظهر دو بار یکبار برای ظهر و بار دیگر برای عصر پس نزد طرفین رح جایز نیست ویرا که بوضوی مذکور نماز عصر بگذارد چه درینصورت خروج وقت

متحقق است و باید دانست که درین صورت نزد ابیوسف و زفر رح نیز ادای نماز عصر جایز نبود زیراچه درین صورت خروج وقت و دخول آن هر دو یافته میشود و بدانکه مراد از مستحاضه مذکوره آن مستحاضه است که نگذرد بر وقت نماز مگر باینحالت که خون استحاضه جاری باشد دران و همچنین مراد است از معذوران دیگر که بمنزله مستحاضه اند و باید دانست که هر که شکم او جاری باشد همیشه یا ریح صادر شود از وهمیشه بمنزله مستحاضه مذکوره است زیراچه ضرورت چنانچه متحقق میشود بسبب استحاضه همچنین متحقق میشود بسبب این عوارض پس حکم همه برابر خواهد بود.

فصـــــــل در بیان نفاس نفاس خونی است که برابد از رحم بعد زادن و آن ماخوذ است از تنفس رحم بخون یا از خروج نفس یعنی فرزند یا بمعنی خون * مسئله * خونیکه به بیند آنرا زن حامله پیش از زادن یا در وقت زائیدن پیش از برآمدن فرزند پس آن خون استحاضه است اگرچه این خون تا مدت دراز جاری باشد و شافعی رح گفتست که خون مذکور حیض است زیراچه شافعی رح قیاس میکند این را بر نفاس زیراچه آن هردو از رحم است

چه اگر زنی بزاید دو فرزند از بطن واحد پس نفاس

مستحق میشود از تولد فرزند اول نزد شیخین رح و اگر وجود
زن مذکوره حامل است بسبب فرزند دوم پس چون
مذکور جنس خواهد بود با وجود آمدن زن مذکوره حامله
و دلیل علمای ما اینکه عادت این است که دهن رحم بسبب حمل بند
میشود و نفاس جاری میشود بعد از وا شدن دهن رحم بسبب
برآمدن فرزند و لهذا خونیکه جاری میشود بعد از برآمدن بعض
اعضای فرزند نفاس است چنانچه عنقریب از اینجا ثابت میشود و صحیح
رح که در بین هنگام دهن رحم وا میشود * مسئله ۲ * جنینیکه
بعض اعضای او درست شده باشد پس آن جنین فرزند شمرده میشود
لهذا بسبب زائیدن آن زن صاحب نفاس میگردد و کنیز ام ولد
و همچنین بسبب آن عدت طلاق منقضی میشود * مسئله ۳ *
اقل مدت نفاس مقرر نیست زیراکه بسوی مقرر بودن آن حاجت
نیست چه برآمدن فرزند علامت خروج خون است از رحم پس حاجت
نیست باینکه مدتی مقرر نموده شود برای آن تا آن مدت علامت
باشد برآن چنانچه باین حاجت است در حیض * مسئله ۴ *
اکثر مدت نفاس چهل روز است وانچه بران زیاده باشد
پس آن استحاضه است بجهت آنکه بروایت ام سلمه رض آمده

است که پیغمبر صلعم تعیین مدت نفاس بچهل روز نموده است ونزد امام شافعی رح اکثر مدت نفاس شصت روز است ونزد مالک رح هفتاد روز وحدیث مذکور حجت است برآنها * مسئله ۵ * اگر زنی را عادت باشد که خون نفاس او ده روز مثلا جاری می باشد و بعد از این فرزندی زاید و زیاده از چهل روز خون او جاری شود پس خون او در ایام عادت او نفاس شمرده میشود و باقی استحاضه بنا بر وجهیکه در حیض مذکور شده است واگر او را عادت نفاس معین نباشد پس نفاس او چهل روز اعتبار نموده میشود یعنی آنچه نفاس او چهل روز گردانیده میشود است وآنچه زیاده از چهل روز است استحاضه است * مسئله ۶ * اگر زنی دو فرزند بزاید توامان پس نفاس او بعد از زائیدن فرزند اول اعتبار نموده میشود نزد شیخین رح اگر چه فصل میان زائیدن فرزند اول وفرزند دوم چهل روز باشد ومحمد رح گفته است که نفاس او بعد از زائیدن فرزند دوم اعتبار نموده میشود وهمین قول زفر رح است زیرا چه زن مذکوره بعد از زائیدن فرزند اول حامله است مادامیکه فرزند دوم نزائیده است پس در این اثنا صاحب نفاس نخواهد شد چنانچه حامل حایض نمیشود لهذا

عدت تا زمنتهی می شود بعد از زاییدن فرزند دوم و دلیل

همچنین بر آن است که زن حامل حاملی نمیشود بجهت آنکه

دهن رحم آوهمه می ماند بسبب حمل چنانکه بالا مذکور شد

در صورت مذکوره دهن آن واشده است بسبب زائیدن فرزند

اول پس چون بعد از زائیدن فرزند اول نفاس خواهد بود اما انقضای

عدت پس موقوف است بر وضع حمل و وضع متحقق نمیشود

مادامیکه فرزند دیگر متولد نشود والله اعلم

باب در بیان نجاستها و تطهیر آن # مسئله ۱

واجب است که بدن مصلی و جامه او پاک باشد از نجاست

و همچنین مکانیکه در این نماز میگذارد زیرا که خدا تعالی

در قرآن مجید امر کرده است بتطهیر جامه از نجاست و همچنین

در حدیث نیز آمده است و هرگاه از قرآن و حدیث ثابت باشد

که تطهیر جامه واجب است پس واجب خواهد بود تطهیر بدن و مکان مصلی

نیز زیرا که استعمال در حالت نماز این همه را شامل است

مسئله ۲ # تطهیر بدن و جامه و مکان از نجاست جایز

است بآب و هر مایعیکه پاک باشد و ممکن باشد ازاله نجاست

بآن چون سرکه و گلاب و مانند آن از جنس چیزیکه هرگاه

نوشیده شود خارج گردد بسبب فشردن مانند چیزهائیکه نه گوز شده بحالتی چیزیکه چنین نباشد چون روغن وشیر واینکه مذکور شد نزد شیخین رح است ومتصید وزفر وشافعی رح گفته اند که تطهیر نجاست جایز نیست مگر بآب زیرا چه مقتضای قیاس این است که بسبب استعمال آب وغیره طهارت حاصل نشود بجهت آنکه آن آب وغیره ناپاک میگردد بمجرد ملاقات آن با نجاست ونجاستی که با آن خود نجس گشت پس بسبب آن طهارت حاصل نخواهد شد ولیکن این قیاس ترک نموده شد در آب بنابر ضرورت ودلیل شیخین رح این است که بآب طهارت حاصل میشود بعلت آنکه بسبب استعمال آن نجاست زایل میگردد واین علت یافته میشود در مایعهای دیگر چون سرکه وغیره چه بسبب استعمال آن نیز نجاست زایل میگردد مانند آب پس بآن نیز طهارت حاصل خواهد شد وآنچه مذکور شد که تطهیر بدن وجامه جایز است بآب وغیره مایعهای مذکور قول ابیحنیفه رح است ویکروایت است از ابیوسف رح وروایت دیگر این است که تطهیر بدن بغیر آب جایز نیست *مسئله* * اگر برسد موزه نجاستیکه جرم دارا است چون سرگین وفضله انسان وخون

ومني وبعد ازان خشك گردد پس بسبب ماليدن آن بر زمين پاك
ميگردد نزد شيخين رح بنا بر استحسان و محمد رح گفتست
كه پاك نيگردد درهمين موافق قياس استحسان در مني زيرا چه
انچه در مني آيد در موزه پس آن بسبب خشك شدن و ماليدن
بر زمين زائل نميگردد بخلاف مني بنا بر انچه بيان آن خواهد آمد
انشاء الله تعالى و دليل شيخين رح يكي اين است كه پيغمبر صلعم
فرموداست كه هركاه يكي از شما بيايد در مسجد بايدكه نگاه كند در
در نعلهاي خود پس اگر دران نجاستي ه بيند بايدكه بمالد آن را بزمين اين
موجب پاكي آست دوم اين است كه بسبب صلابت و سختي كه در جرم است
در مي آيد دران از نجاست مگر قليل و بعد ازان چون خشك
ميگردد جرم نجاست جذب ميكند آن جرم آن قليل
را و بسبب ماليدن موزه مذكور هركاه زائل ميشود آن جرم
نجاست پس زائل ميشود انچه دران قائم است و اگر آن
نجاست خشك نباشد بلكه تر باشد پس موزه مذكور پاك نيشود
مگر بشستن زيرا چه نجاست تر بسبب ماليدن بر زمين پاك
وزائل نميشود بلكه زياده ميگردد و از ابيوسف رح مرويست
كه اگر بمالد آن را بر زمين بحد يكه اثر نجاست باقي نماند

پاک میگردد بجهت عموم بلوی و بجهت حدیث مذکور چه
آن مطلق است مقید نیست بنجاست خشک و اکثر مشایخ رح
موافق ابی یوسف رح اند * مسئله ۴ * اگر برسد بموزه
نجاستیکه جرم دار نیست چون بول وخمر مثلا وخشک گردد پس
آن موزه پاک نمیشود مگر بشستن زیرا چه اجزای نجاست
مذکوره در می آید دران وچیزی از جانب خارج جاذب آن
نیست تا جذب کند آن را وبعضی گفته اند که انچه متصل شود
بنجاست مذکوره از تراب وریگ پس آن چیز جرم آن
میگردد * مسئله ۵ * اگر نجاست برسد بپارچه پس
پاک نمیشود پارچه مذکور مگر بشستن آن اگرچه آن نجاست
خشک شده باشد خواه آن نجاست جرم دار باشد یا جرم دار
نباشد زیرا چه در می آید درپارچه بسبب تخلخل آن اجزای
کثیر از نجاست پس آن زائل نمیشود مگر بسبب شستن
* مسئله ۶ * منی نجس است وشستن آن واجب است اگر
تر باشد واگر بپارچه برسد وخشک گردد پس بسبب مالیدن
نیز پاک میگردد زیرا چه پیغمبر صلعم بعایشه رض فرمود که
بشو آنرا اگر تر باشد وبمال آنرا اگر خشک باشد وشافعی

رح گفته که منی پاک است و این حدیث حجت است بر او رح
و پیغمبر صلعم فرموده است که شستن پیشاب ضرور است زیرا
چه ... یکی منی را شهره است * مسئله ۷ *
اگر منی رسد ببدن انسان و خشک گردد پس در این صورت
اکثر مشایخ رح گفته اند که نیز پاک میگردد بسبب مالیدن
زیرا چه چسپیدن منی ببدن کثیر الوقوع است و اگر بمالیدن
پاک نگردد پس حرج لازم می آید و از ابیحنیفه رح مرویست
که بدن بسبب مالیدن پاک نمیگردد زیرا چه اجزای
منی در می آید در بدن و گرمی بدن جاذب آن است پس آن اجزا
عود نمیکند سوی جرم * مسئله ۸ * اگر نجاست برسد
بآیینه و شمشیر پاک میگردد بسبب مسح آن زیرا چه اجزای
نجاست درین دو چیز نمی آید و آنچه بر ظاهر است زایل میگردد بسبب
مسح * مسئله ۹ * اگر نجاست برسد بر زمین و خشک شود
بسبب آفتاب و اثر آن باقی نماند پس در آن مکان نماز گذاردن
جایز است و زفر و شافعی رح گفته اند که جایز نیست زیرا چه موجب
ازال نجاست از آن مکان یافته نشده است و لهذا تیمم بر آن مکان
جایز نیست و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که

خشک شدن زمین موجب پاکی آنست و انچه گفته اند که تیمم بران مکان جایز نیست پس جواب آن این است که طهارت زمین شرط جواز تیمم است واین بنص قرآن ثابت است پس طهارت که بسبب خشک شدن آن از حدیث ثابت است برای تیمم کفایت نخواهد کرد زیرا چه ثابت بحدیث ورا نجا ظنی است وثابت بنص قطعی است پس ظنی کفایت نخواهد کرد * مسئله ۱۰ * اگر برسد بدن یا بپارچه بقدر درهم یا کم از ان نجاست غلیظ چون خون وبول انسان وخمر وبیخال ماکیان وخر پس نماز جایز است با ن واگر نجاست مذکوره زیاده از مقدار درهم باشد پس بان نماز جایز نیست وزفر وشافعی رح گفته اند که نجاست قلیل وکثیر هرد وبرابر است زیرا چه نصیکه بسبب آن طهارت واجب است دران تفصیل نیست میان قلیل وکثیر ودلیل علمای ما این است که احتراز از قلیل ممکن نیست پس آن معاف خواهد شد ولیکن اندازه بقدر درهم بجهت آن نموده شد که مقدار مذکور مناسب موضع استنجا معاف است چرا اگر اکتفا کند کسے بر کلوخ و از آب استنجا نکند و معهذا نماز گذارد رواست باجماع باوجودیکه اثر نجاست بسبب استعمال کلوخ زائل نمیشود پس معلوم شد که آنقدر نجاست

متعارف است بجهت آنکه قلیل است وآنچه زیاده بران است
پس آن کثیر است و بعد ازان باید دانست که مرویست که مقدار
درهم از روی مساحت معتبر است و آن عبارت است از مقدار عرض
کف دست و این صحیح است و نیز مرویست که مقدار درهم از روی
وزن معتبر است و آن عبارت است از درهم کبیر بوزن مثقال که بیست
قیراط است و بعضی میان هردو روایت توفیق داده اند و گفته اند
که مقدار اول در نجاست رقیقه است و مقدار دوم در کثیفه و باید
دانست که انچه مذکور شد که خون و بول و غیره نجاست غلیظه است
پس وجه آن این است که نجاست چیزها یهذکوره بدلیل قطعی
ثابت است * مسئله ۱۱ * اگر کم از ربع پارچه آلوده شود
بنجاست خفیفه چون بول حیوان ماکول اللحم پس نماز جایز است
با آن و اگر ربع پارچه آلوده شود بآن پس نماز دران جایز نیست واین
مرویست از ابیحنیفه رح و وجه آن این است که کثیر از نجاست
خفیفه مانع جواز نماز است و ربع بمنزله کل است در بعضی احکام
شرع چون حلق ربع سر در احرام حج و کشف ربع عورت پس
اگر ربع پارچه آلوده شود کثیر است و کم ازان قلیل است و
باید دانست که مرویست که مراد ازان ربع ادنی پارچه است کم

یا آن نہا زجایزا ست چون ازار مثلا وبعضی گفته اند که مراد ربع آن موضع است از پارچه که نجا ست با ان رسیده است چون دامن وطریز مثلا واز ابی یوسف رح مرویست که ربع پارچه عبارت است از مقدار پارچه که طول آن یک بالشت باشد وباید دانست که بول حیوان ماکول اللحم نزد ابی یوسف رح بجهت آن خفیفه است که در پاکی و ناپاکی آن اختلاف است و نزد ابیحنیفه رح بجهت آنکه در ان دو نص متعارض است یکی دلالت میکند برانیکه آن ناپاک است وآن قول پیغمبر صلعم است که از بول احتراز نمائید چنانچه سابق مذکور شدا ست و دیگر دلالت میکند که پاک است وآن قصه عرنیین است که سابق مذکور شده است وامام محمد رح بول ماکول اللحم پاک است چنانچه سابق مذکور شده است *مسئله ۱۲*
اگر برسد بپارچه مقدار زاید از یک درهم از سرگین اسپ یا گاو پس در ان نماز جایز نیست نزد ابیحنیفه رح زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که سرگین اسپ نجس است و دلیل دیگر معارض آن نیست پس آن نجاست غلیظه است نزد او رح چه نجاست خفیفه نزد او آنست که در ان دو دلیل متعارض باشند و صاحبین

وح گفته اند که در بارۀ مذکور بها رجا یر است بر راه نجاست
مذکوره حنیفه است بر ابن رح بجهت آنکه دران اختلاف
است و بجهت آنکه دران ضرورت است بنابر آنکه اکثر راهها پرمی
باشد از سرگین گاو و اسپ و این ضرورت موجب تضعیف است بخلاف
بول خر که دران ضرورت نیست بر اینکه زمین آن را جذب میکند و علما
در جواب آن میگویند که ضرر یکه ذکر کرده اند آنرا صاحبین رح در
سرگین گاو و اسپ پس آن ضرورت در نعل موزه است پس بنابر ضرورت مذکوره
یکبار تضعیف اعتبار نموده شد است در تطهیر نعل و موزه باینطور که نعل
و موزه پاک میگردد بسبب مالیدن آن بر زمین پس کفایت
کرده خواهد شد تا آن ورعایت ضرورت مذکوره بار دیگر
باینطور که سرگین گاو و اسپ نجاست خفیفه اعتبار
کرده شود در کار نیست و باید دانست که هیچ فرق نیست
میان سرگین ماکول اللحم و سرگین غیر ماکول اللحم در فرق رح
درحق بهود است میان آن هرد و یعنی ر در رح موافق
ابوحنیفه رح است در سرگین غیر ماکول اللحم و موافق صاحبین
رح است در سرگین ماکول اللحم و مروی ست که محمد رح وقتیکه
درامد در ملک ری و دید که مواشی دران ملک بسیار است

واحترازسرگین دشوار است وموجب حرج فتوی داده باینکه نجس کثیر از سرگین نیز مانع جواز نماز نیست وفقها گفته اند که هم برین قیاس است طین بخارا یعنی گلهای کوچه شهر کدران نجاست نیز آمیخته باشد وباید دانست که مرویست که محمد رح بعد از ان که داخل شد در ملک ري وحکم کرد که کثیر فاحش از سرگین مانع جواز نماز نیست پس رجوع کرده از قول خود که موزه پاک نمیشرد مگر بشستن بآب وقائل شد باینکه پاک میگرد موزه بسبب مالیدن بزمین از نجاست جرم دار چون سرگین * مسئله ۱۳ * اگر آلوده شود پارچه ببول اسپ پس نماز بآن پارچه روا نیست وقتیکه آن کثیر باشد و این نزد شیخین رح است و نزد محمد رح نماز بآن پارچه روا است اگرچه بول کثیر باشد زیراچه بول ماکول اللحم پاک است نزد محمد رح و نجاست خفیفه است نزد ابیوسف رح واسپ حلال است نزد صاحبین رح ونزد ابیحنیفه رح نیز بول اسپ نجاست خفیفه است بجهت تعارض آثار و احادیث * مسئله ۱۴ * اگر آلوده شود پارچه به پیخال طیریکه ماکول اللحم نیست پس بآن پارچه نماز روا است نزد شیخین رح

اگرچه بیخال مذکور اکثر از درهم باشد و محمد رح گفته که
بآن پارچه نماز روا نیست در صورتیکه مقدار درهم باشد و بدانکه
بعضی گفته اند که این اختلاف در نجاست است اعنی بیخال
مذکور پاک است نزد شیخین رح و نزد محمد رح نجاست
غلیظه است و بعضی گفته اند که در مقدار است اعنی بیخال
مذکور نجاست خفیفه است نزد شیخین رح پس اگر ربع پارچه
آلوده شود بآن پس در ان پارچه نماز جایز نخواهد بود نزد
شیخین رح قال رض که همین صحیح است و محمد رح میگوید
که بیخال مذکور نجاست خفیفه نیست زیراچه در ان هیچ ضرورت
و حرج نیست بسبب آنکه عموم در ان بلوی نیست پس نجاست
خفیفه نخواهد شد و شیخین رح میگویند که بیخال مذکور از هوا
می افتد و احتراز از آن متعذر است پس ضرورت متحقق است
دران لهذا نجاست خفیفه اعتبار نموده شد و اگر بیخال
مذکور در آوند آب بیفتد پس درینصورت بعضی گفته اند که آب
مذکور ناپاک میشود و بعضی گفته اند که ناپاک نمیشود زیراچه
محافظت آوند از افتادن بیخال مذکور دشوار و متعذر است
* مسئله ۱۵ * اگر آلوده شود پارچه بخون ماهی پس نماز

بآن پارچه جایز است اگرچه آن خون اکثر از مقدار درهم
باشد زیرا چه خون ماهی خون نیست حقیقة پس نجس نخواهد
بود و مروی است که ابو یوسف رح گفته است که اگر ربع پارچه آلوده
شود بخون ماهی نماز دران روا نیست پس معلوم شد که نزد
او رح خون ماهی نجاست حقیقه است * مسئله ۱۶ * اگر
آلوده شود پارچه بلعاب خر و استر پس نماز دران رواست اگرچه
لعاب مذکور اکثر از مقدار درهم باشد زیرا چه لعاب خر
و استر مشکوک است پس پارچه که پاک بود یقینا بسبب آن ناپاک
نخواهد شد چه یقین زائل نمیشود بسبب شک
* مسئله ۱۷ * اگر برسد بپارچه ترشح بول بقدر سر سوزن
پس اینقدر بول هیچ اعتبار ندارد چه احتراز از آن ممکن
نیست * مسئله ۱۸ * باید دانست که نجاست بر دو نوع است
یکی مرئی دوم غیر مرئی پس اگر نجاست مرئی برسد ببدن
یا بپارچه پس آن پاک میگردد بسبب زائل شدن عین آن نجاست
اگرچه باقیماند اثر آن که ازاله آن دشوار است زیرا چه نجاست
تابع عین آنست پس زائل خواهد شد نجاست بسبب
زوال عین آن ولیکن اگر باقیماند اثر آن که ازاله آن

یتعذر است پس دران مضایقه نیست زیراچه در ازالهٔ آن حرج است وباید دانست که ازین مسئله معلوم شد که بعد از زوال عین نجاست مرئی از پارچه متلاشستن آن شرط نیست اگرچه عین آن زائل شده باشد بسبب شستن یکبار ودرین اختلاف مشایخ است بعضی گفته‌اند که بعد از زوال عین آن از پارچه سه بار باید شست آنرا وبعضے گفته‌اند دوبار باید شست وبعضے گفته‌اند که اگر بسبب شستن یکبار عین واثر آن هردو زائل گردد پس بعد ازان شستن درکار نیست* مسئله ۱۹* اگر نجاست غیر مرئی برسد ببدن یا بپارچه پاک میگردد ازان بسبب شستن آن تا آن زمان که حاصل شود مر غاسل را ظن غالب باینکه آن پاک گشت زیراچه مکرر شستن ضرور است برای اخراج نجاست ولیکن حاصل شدن یقین بزوال آن دشوار است لهذا ظن غالب اعتبار نموده شد چنانچه در استقبال قبله ظن غالب معتبر است وباید دانست که اصل مسئله همین است که مذکور شد ولیکن فقها گفته‌اند که اگر سه بار شوید پارچه را پاک میگردد بنابر آنکه بسبب شستن سه بار ظن غالب بطهارت آن حاصل میشود پس این سبب ظاهر را

قایم مقام ظن غالب نبود تحرّی تا کار آسان شود بر مردمان و مؤید آن است حدیث مستیقظ از منام و باید دانست که بنا بر ظاهر روایت ضرور است که هر بار بیفشارد آن پارچه را زیرا که افشردن سبب اخراج است والله اعلم

فصل در بیان استنجا * مسئله ۱ * استنجا بکلوخ سنت است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده است و باید دانست که استنجا نیز است بسنگ و انچه مانند آنست و باید که مسح کند بآن موضع استنجا را تا آنکه صاف گردد زیرا چه مقصود از استعمال سنگ و مانند آن صاف کردن است پس حصول مقصود معتبر است قال رض که در استعمال آن عدد معین چون سه مثلا مسنون نیست و شافعی رح گفته است که در استنجا ضرور است که سه کلوخ استعمال نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که استعمال کلوخ نماید در استنجا باید که استعمال نماید بسه کلوخ و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که استنجا نماید باید که استعمال طاق نماید و آن دلالت میکند بر نفی وجوب سه کلوخ پس اگر استعمال طاق نماید مستحسن است و اگر استعمال طاق نکند پس بر وی حرج و گناه

نیست را طاقت طاقت بر واجد نیز میشود و حدیثیکه روایت کرده است آن را الشافعی رح متروک الظاهر است زیرا چه اکثر استنجا کرده شود بسنگی که برای آن سه طرف بود بالاجماع جایز است * مسئله ۲ * شستن موضع استنجا بعد از استعمال کلوخ افضل است زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که در مسجد قبا مردانی اند که دوست میدارند تطهیر و طهارت را و این آیت نازل شده است در شان قومیکه بعد از استنجا بکلوخ استعمال آب می نمودند و می شستند موضع استنجا را بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که شستن بعد از استنجا بکلوخ از آداب است و بعضی گفته اند که سنت است در زمانه ما و باید دانست که در استعمال آب نیز همین شرط است که بشوید تا آنزمان که حاصل شود مر او را ظن غالب باینکه آن موضع پاک گشت و اندازه کرده شده است بعدد بامسطور که سه بار بشوید یا پنج بار ولیکن در حق صاحب وسواس اندازه نموده شده است بسه بلکه بعضی گفته اند که بهفت بار دباید دانست که اینکه مذکور شد که شستن بعد از استنجا بکلوخ افضل است وقتی است که نجاست از مخرج تجاوز

شمرده باشد و اما اگر تجاوز نماید نجاست از مخرج آن پس درینصورت اکتفا بکلوخ جایز نیست بلکه شستن آن فرض است بآب و در بعض نسخ بجهزستاکل نزد شیخین رح بشرطیکه انچه تجاوز نموده است از مخرج بمقدار درهم باشد زیراچه اعتبار آن موضع ساقط است بجهت آنکه دران اکتفا نمودن بکلوخ جایز است و نزد محمد رح شستن آن فرض است اگر انچه تجاوز نموده است از مخرج مع انچه بر موضع مخرج است بقدر درهم باشد و این نزد محمد رح بنا بر قیاس آن بر مواضع دیگر است * مسئله ۳ * استنجا نباید کرد باستخوان و نه بسرگین گاو و اسپ زیراچه پیغمبر صلعم نهی کرده است ازان ولیکن معهذا اگر استنجا نماید باستخوان یا سرگین کفایت میکند بجهت آنکه آنچه مقصود است ازان حاصل میشود و باید دانست که نهی از استنجا بسرگین بنا برآن است که سرگین نجس است و نهی از استنجا باستخوان بنابرآن است که استخوان طعام جنیان است * مسئله ۴ * استنجا بطعام چون نمک مثلا نباید کرد زیراچه آن تضییع مال است و اسراف * مسئله ۵ * استنجا بدست راست نباید کرد زیرا چه پیغمبر

صلعم نهي فرموده است از استنجا نمودن بدست راست والله اعلم

كتاب در بيان نماز وآن مشتمل است بر چند باب

باب اول در بيان اوقات نماز * مسئله ۱ * بدانکه اول وقت نماز فجر از ابتداي صبح صادق است وآن سفيدي است که ظاهر ميشود در افق وآخر وقت آن قريب طلوع آفتاب است زيرا چه جبرئيل عليه السلام امامت کرد پيش پيغمبر صلعم دو روز در نماز فجر يا پنکه روز اول در ابتداي صبح صادق نماز کرد ودر روز ديگر وقتيکه روز روشن شد قريب طلوع آفتاب وبعد ازان گفت جبرئيل عليه السلام به پيغمبر صلعم که ما بين اين هردو وقت وقت نماز فجر است براي تو وامت تو واعتبار نيست صبح کاذب را وآن سفيدي است که ظاهر ميشود طولا وبعد ازان مي آيد تاريکي بجهت قول نبي صلعم نمايد که بفريبد شمارا اذان بلال وانه فجر مستطيل وفجر نيست مگر منتشر در افق * مسئله ۲ * اول وقت نماز ظهر از ابتداي زوال آفتاب است بجهت امامت جبرئيل عليه السلام در وقت مذکور در روز اول وآخر وقت آن نزد ابيحنيفه وقتي است که در ان وقت سايه هرشي سواي سايه اصلي دوچند آن شي ميگردد وصاحبين رح گفته اند که آخر وقت آن وقتي است که در ان وقت سايه هرشي

پیغد از آن شی میگشد سوای سایه اصلی و این یک روایت است از ابوحنیفه رح ونیز باید دانست که سایه اصلي عبارت است از سایه هرشي در وقت زوال ودلیل صاحبین رح این است که جبرئیل علیه السلام امامت کرد در نماز عصر در روز اول وقتیکه سایه هرشي مثل آن میگردد ودلیل ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که ادا کنید نماز ظهر را در وقت سرد چه شدت گرمي از جوش جهنم است وسخت ترین گرمي در دیار آنها درهمین وقت است واین حدیث دلالت میکند بر اینکه وقت ظهر باقي بماند تا زمانیکه سایه هرشي دو چندان میگردد زیرا چه در وقتیکه سایه هرشي مثل آن میشود گرمي شدید میشود در دیار عرب وهرگاه احادیث در انقضاي وقت ظهر متعارض گشت پس شک واقع شد در آن پس بسبب شک منقضي نخواهد شد * مسئله ۳ * اول وقت نماز عصر بعد از خروج وقت ظهر است مطابق هر دو قول وآخر وقت آن نزد یک غروب آفتاب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه یافت در وقت یک رکعت نماز عصر را قبل از غروب آفتاب پس بدرستیکه دریافت نماز عصر را * مسئله ۴ * اول وقت نماز مغرب بعد از غروب آفتاب است و باقي میماند

تا آنرمانی که شفق نابت نگردد و شافعی رح گفتست که وقت نماز مغرب آنمقدار است که سه رکعت نماز دران کذارده شود ودرانجه حضرت علی علیه السلام رشرده روز امامت نماز مغرب کرده در وقت واحد ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اول وقت نماز مغرب وقتی است که آفتاب غروب شود و آخر آن وقتی است که غایب میشود شفق و جواب از دلیل شافعی رح این است که جبرئیل عرم برای احتراز از کراهیت هرده روز در وقت واحد امامت کرد و بعد ازان باید دانست که نزد ابوحنیفه رح شفق عبارت است از سفیدی که بعدا مسود در افق بعد از زایل شدن سرخی و نزد صاحبین رح عبارت است از سرخی مذکور و ابن ملک روایت است از ابوحنیفه رح نیز همین قول شافعی رح است و در انجه پیغمبر صلعم فرموده است که شفق شهادت سرخی است و دلیل ابوحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که آخر وقت مغرب وقتی است که در آن وقت سیاه میگردد افق و حدیثیکه روایت کرده است آنرا شافعی رح موقوف بر ابن عمر است رض ذکر کرده است آنرا مالک رح در موطا * مسئله ۵ * اول وقت

نماز عشا وقتی است که غایب شود شفق و آخر وقت آن قریب طلوع صبح صادق است چه پیغمبر صلعم فرموداست که آخر وقت عشا قریب طلوع فجر است و شافعی رح گفتست که آخر وقت آن تا ثلث شب است و حدیث مذکور حجت است براو

* مسئله ۱ * اول وقت وتر بعد از گذاردن نماز عشا است و آخر آن وقت آخر عشا است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که بشکد اریند نماز وتر را بعد از گذاردن نماز عشا تا وقت طلوع فجر قال رض این نزد صاحبین رح است و نزد ابوحنیفه رح وقت نماز وتر همان وقت عشا است ولیکن مقدم کرده نشود وتر را بر عشا اعنی ترتیب شرط است میان نماز عشا و نماز وتر بشرط یاد پس اگر پیش از گذاردن نماز عشا نماز وتر گذارد باوجودیکه یاد است او را که نماز عشا نکرده است پس نماز وتر صحیح نمیشود بلکه اعاده آن بعد از گذاردن نماز عشا لازم است والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * مستحب است که نماز فجر شروع کند مصلی وقتیکه صبح روشن گردد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در آن اجر عظیم است و شافعی رح گفتست که تعجیل در هر نماز

مستحب است یعنی در ایام تابستان وحجت است بر شافعی رح حدیثیکه روایت کردیم آن را وحدیثیکه عنقریب روایت خواهیم کرد * مسئله ۲ * مستحب است گذاردن نماز ظهر در وقتیکه سرد شود وشدت گرمی فرونشیند ودر ایام زمستان مستحب است تعجیل آن بجهت آنکه انس رض روایت کرده استکه پیغمبر صلعم در ایام زمستان تعجیل میکرد در نماز ظهر ومیگذارد آن را در اول وقت ودر ایام تابستان تاخیر میکرد وهرگاه سرد میشد وقت وشدت گرمی فرو می نشست نماز ظهر میگذارد. * مسئله ۳ * در ایام زمستان وتابستان تاخیر نماز عصر مستحب است تا آن وقت که آفتاب متغیر نگردد زیراچه در تاخیر آن تکثیر نوافل است چه بعد از گذاردن نماز عصر گذاردن نماز نفل مکروه است واگر تعجیل نموده شود انسان از گذاردن نفل باز خواهد ماند وبدانکه مراد از تغیر آفتاب تغیر قرص آن است وآن عبارت است از اینکه حالت آفتاب چنان گردد که در دیدن آن چشم خیره نشود وتواند نگاه کردن بسوی آن وهمین صحیح است وبدانکه نماز عصر تا وقت تغیر آفتاب مکروه است * مسئله ۴ * تعجیل نماز مغرب همیشه مستحب است زیراچه

تاخیرآن مکروه است بنا بر آنکه دران مشابهت با یهود است وپیغمبر صلعم فرموده است که همیشه امت من در خیراست ما دامیکه تعجیل نماز مغرب می نمایند و تاخیر نماز عشا * مسئله ٥ *
تاخیر نماز عشا تا بقریب ثلث شب مستحب است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر برامت من شاق نمیشد هراینه تاخیر میکردم
در گذاردن نماز عشا تا بثلث شب و نیز سمر وقصه بعدازگذاردن نماز عشا منهی است و در تاخیر آن اجتناب از ارتکاب این منهی حاصل میشود زیراچه اگر گذارده شود نماز عشا بعداز گذشتن قریب ثلث شب پس درینوقت سمر وقصه منقطع میگردد چه آدم درینوقت قصد آرام وخواب میکند ومشغول بسمر وقصه نمیشود وبعضی گفته اند که در ایام تابستان تعجیل باید کرد در گذاردن نماز عشا تا تقلیل جماعت نشود چه تاخیر آن باعث تقلیل جماعت است بسبب آنکه شب در ایام تابستان کوتاه میشود وبدانکه تاخیر نماز عشا تا نصف شب مباح است زیراچه درینصورت دلیل کراهیت ودلیل استحباب هردو یافته میشود بجهت آنکه تاخیر چنانچه باعث تقلیل جماعت است همچنین موجب انقطاع سمر وقصه است ومیان این هردو دلیل

تعارض است لهذا گفته شد که تاخیر تا بنصف شب مباح است نه مکروه
ونه مستحب واما تاخیر نماز عشا تا بزیاده از نصف شب مکروه
است زیرا چه این تاخیر باعث تقلیل جماعت است وانقطاع سیر
وقت و کردلیل استحباب است بیشتر از آن حاصل میشود
* مسئله ۲۰ * تاخیر نماز وتر و گذاردن آن در آخر شب
مستحب است درحق کسیکه بنماز تهجد مالوف است واز برای
تهجد مستخیز و غالبا یا کسیکه ویرا این حالت نیست پس مستحب
درحق او همین است که نماز وتر در اول شب بعد از نماز عشا گذارد
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که خایف باشد از اینکه
بیدار نخواهد شد در آخر شب پس باید ویرا که نماز وتر گذارد در
اول وهرکرا رجای غالب است که او در آخر شب بیدار خواهد شد
پس باید که نماز وتر گذاردن در آخر شب * مسئله ۲۱ * در
روز ابر مستحب است تاخیر نماز فجر و ظهر و مغرب و تعجیل
نماز عصر وعشا زیراچه در تاخیر نماز عشا در چنین روز تقلیل
جماعت میشود بنا بر باران وه در تاخیر نماز عصر در روز مذکور
احتمال است که نماز عصر واقع شود در وقت مکروه واین احتمال
در نماز فجر نیست چه آن وقت دراز است و باید دانست که

از ابیحنیفه رح مرویست که در روز مذکور تاخیر در نماز مستحب است بنا بر احتیاط زیرا چه بعد از گذشتن وقت نماز گذاردن جایز است بطریق قضا و گذاردن نماز بیش از وقت اصلا جایز نیست والله اعلم

فصل در بیان اوقاتیکه گذاردن نماز در ان مکروه است

* مسئله ۱ * جایز نیست گذاردن نماز در سه وقت یکی وقت طلوع آفتاب دوم وقت قیام آفتاب که عین نصف النهار است و سیوم وقت غروب آفتاب بجهت آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است از گذاردن نماز در این سه وقت و همچنین نهی فرموده است از گذاردن نماز جنازه دران باید دانست که در وقت غروب آفتاب نماز جایز نیست مگر نماز عصر همان روز واین جایز است زیراچه این نماز بصفت نقصان واجب شد است بنابر آنکه سبب وجوب آن ناقص است پس ادا خواهد شد بصفتیکه واجب شده است بیان آن این است که وقت نماز سبب وجوب نماز است بنابر انچه مقرراست ولیکن مجموع وقت سبب آن نیست چه اگر مجموع وقت سبب وجوب نماز میشد پس واجب میشد ادای نماز بعد از گذشتن وقت زیرا چه سبب مقدم میشود بر مسبب

پس ثابت شد که خروج از اجرای آن سبب وجوب نماز است ولیکن خروج از سبب آن نیز تواند شد وگرنه لازم میآمد که ادای نماز در آخر وقت قضا باشد پس در حقیقت سبب وجوب نماز جزو مقارن اداست ودر صورت مذکوره جزو مقارن ادا ناقص است بجهت آنکه وقت پرستش آفتاب است وشرکاء حکمی شد پس واجب میشود دران وقت ادای ناقص لهذا ادای نماز مذکور دران وقت جایز است بجهت آنکه جزاین نیست که در ادای نماز وقت مذکور ناقص است وشرکاء حکمی شد ادای ناقص واجب است نماز آنکه سبب آن ناقص است پس ادای ناقص که واجب است یافته میشود در وقت مذکور بخلاف نمازهای دیگر چه دران ادای کامل واجب است پس بادای ناقص ادا نخواهد شد

* مسئله ۲ * نماز جنازه وسجده تلاوت در اوقات مذکوره مکروه است پس اگر نماز جنازه کدا ره کسی در اوقات مذکوره یا سجده تلاوت کند دران جایز میشود زیرا که برصفت نقصان متعلق میشود چنانچه بصفت نقصان واجب شده است چه سبب وجوب آن حضور جنازه وتلاوت قرآن است وآن یا نقص شده است در اوقات مذکوره ورصور تیکه کلام دران است

* مسئله ۳ * بعد از گذاردن نماز فجر تا طلوع آفتاب نماز نفل مکروه است وهمچنین بعد از گذاردن نماز عصر تا غروب آفتاب بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم از ان نهي فرموده است ولیکن باید دانست که قضا کردن نماز و ادای نماز جنازه و سجده تلاوت درین دو وقت مضایقه نیست زیرا چه کراهیت نماز درین دو وقت برای حق نماز فرض است یعنی نماز نفل در وقت مذکور نباید کرد تا آن وقت چنان شمرده که گویا مشغول بنماز فرض شد واثر اینمعنی ظاهر نخواهد شد در حق قضای نماز فرض ونه در حق چیزیکه واجب بعینه است چون سجده تلاوت واما در حق غیر آن چون نماز نذر و دو گانه طواف ونماز نفل که بعد از شروع در ان فاسد کرده باشد آنرا مصلی پس ظاهر خواهد شد زیرا چه وجوب نماز نذر بنا بر سببی است که از جانب مصلی است وهمچنین دوگانه طواف وقضای نفل مذکور واجب لغیره است چه وجوب دوگانه طواف برای ختم طواف است ووجوب قضا برای صیانت مودی است یعنی تا انچه ادا نموده بود ضایع وباطل نگردد * مسئله ۴ * بعد از طلوع صبح صادق گذاردن نماز نفل سوای دو رکعت سنت فجر

مکروه است زیراچه پیغمبر صلعم زیاده از دو رکعت مذکور نماز نفل نکرده است با وجودیکه کمال شوق میداشت در عبادت نماز * مسئله ٥ * بعد از غروب آفتاب پیش از کذاردن نماز مغرب نماز نفل نباید کرد چه اگر درینوقت مشغول بنفل شود تاخیر نماز مغرب لازم می آید * مسئله ٦ * وقتیکه امام روز جمعه بالای منبر رود برای خطبه تا آنزمانیکه فارغ شود ازان نماز نفل نباید کرد زیرا چه اگر درینوقت مشغول شود بنماز نفل پس از شنیدن خطبه غافل خواهد شد وحال آنکه درینوقت شنیدن خطبه واجب است والله اعلم

باب دوم در بیان اذان اعنی بانگ نماز * مسئله ۱ *

اذان سنت است برای نماز پنجگانه ونماز جمعه نه برای نماز دیگر سوای نمازهای مذکوره زیرا چه همین ثابت است بنقل متواتر وکلمات اذان وترتیب میان آنها مشهور ومعروف است وحاجت بیان آن نیست اعنی چنانکه اذان داد آن فرشته نازل از آسمان ولیکن ترجیع نیست در اذان نزد علمای ما رح وترجیع عبارت است ازاینکه اول چهار بار شهادتین را بآواز پست بگوید وبعد ازان چهار بار بلند بگوید واین نزد شافعی

رح سنت است بجهت حديث ابي محذوره رض كه نبي صلعم امر کرد او را بترجيع و دليل علماي ما اين است كه در احاديث مشهوره ترجيع نيست وانچه روايت كرد است ابو محذوره آن تعليم بوده ليكن ظن كرده آنرا ابو محذوره ترجيع و بايد دانست كه در اذان نماز فجر بعد از حي على الفلاح الصلواة خير من النوم دو بار بگويد زيراچه بلال رض وقتيكه ديد پيغمبر صلعم را كه در خواب اند گفت اين كلمه را دو بار پس پيغمبر صلعم فرمود ببلال رض كه اين چه خوب كلمه است اين را داخل كن در اذان خود و بدانكه تخصيص اين كلمه در اذان فجر بجهت آن است كه وقت نماز فجر وقت خواب وغفلت است * مسئله ٢ * اقامت مثل اذان است مگر اين قدر فرق است كه در اقامت بعد از حي على الفلاح قد قامت الصلواة دو بار زياده است و همچنين كرد فرشته نازل از آسمان واين بنقل مشهور آمده است وآن حجت است بر شافعي رح در آنكه گفته است كه كلمات اذان فرادي فرادي است سواي قد قامت الصلوة *مسئله ٣ *مستحب در اذان نماز ترسل است وآن عبارت است از اينكه بعد از هر كلمه وقف نمايد تا آخر اذان و در اقامت تحدير مستحب است وتحدير ضد ترسل است زيراچه

پیغمبر صلعم بلال رض فرموده که ترسل کن در اذان وتعدیر کن در اقامت * مسئله ۴ * مساید که موذن در وقت اذان واقامت رو بقبله باشد زیراچه همین منقولاست ومعهذا اگر رو بقبله نباسد اذان واقامت جایر است زیراچه انچه مقصود ازان است درینصورت نیرحاصل میشود ولیکن مکروه است بجهت آنکه مخالف سنت است *مسئله ۵* باید که موذن درحالت گفتن حیعلی الصلوة روی خود بگرداند بجانب راست ودرحالت گفتن حیعلی الفلاح بگرداند روی خود را بجانب چپ زیراچه موذن باین کلمه خطاب میکند گروه مسلمانان را پس باید که روبسوی آنها نماید واگر نبی وسعت صومعه گردانیدن روبجانب چپ وراست مع ثبات هردو قدم بمکان آن که آن سنت است خارج را استطاعت بزود پس دوری کردن موذن درمیان صومعه وقت گفتن حیعلتین مضایقه نیست * مسئله ۶ * افضل است که موذن درحالت گفتن اذان دوانگشت سبابه خود را درسوراخ دوگوش گذارد بجهت آنکه باین امر کرده بود پیغمبر صلعم مر بلال رض را که موذن پیغمبر صلعم بود وبجهت آنکه این عمل موجب بلند شدن

آورا است واگر این عمل نکند مضایقه نیست زیراچه عمل مذکور سنت اصلی نیست * مسئله ۷ * تثویب در وقت نماز فجر احسن است وآن عبارت است از اینکه ما بین اذان واقامت حی علی الصلوة وحی علی الفلاح دو بار گفته شود ودر وقت نمازهای دیگر سوای نماز فجر تثویب مکروه است وتخصیص بوقت نماز فجر بجهت آن است که آن وقت وقت خواب وغفلت است وبدانکه این تثویب را علمای کوفه بعد از عهد صحابه رض احداث نموده اند بجهت آنکه درین زمان احوال مردمان متغیر شد وسستی آنها در آمدن برای نماز جماعت ظاهر گشت وتخصیص تثویب بنماز فجر قول متقدمین است واما علمای متاخرین تثویب را در هر نماز مستحسن داشته اند زیراچه در زمان متاخرین سستی مردمان در امور دینی زیاده تر ظاهر گشت وابو یوسف رح گفتست که مضایقه نیست در ینکه موذن برای تثویب امرا بگوید مرامیر را که السلام علیک ایها الامیر ورحمة الله وبرکاته حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلاة یرحمک الله ومحمد رح استبعاد نموده است این را زیراچه همه مردمان برابر اند در امر جماعت پس تخصیص ذکر امیر در تثویب سزاوار نیست وابو یوسف رح تخصیص ذکر امیر

بجهت آن نبوده است که آنها را زیاده اشتغال است بامور مسلمانان پس باید که بتخصیص آنها را ندا کرده شود تا فوت نشود از آنها نماز جماعت و بر همین اختلاف است تخصیص ذکر قاضی و مفتی * مسئله ۸ * باید که موذن بنشیند میان اذان واقامت مگر در وقت مغرب واین نزد ابیحنیفه است وصاحبین رح گفته اند که در وقت مغرب نیز بنشیند وجلسه خفیفه نماید بجهت آنکه فصل میان اذان واقامت ضرور است زیرا چه وصل اعنی بعد از اذان متصل اقامت گفتن مکروه است پس بسبب سکته فصل معتد به متحقق نمیشود زیرا چه سکته یا فتح میشود میان کلمات اذان پس ضرور است که بجلسه خفیفه فصل نموده شود چنانچه بجلسه خفیفه فصل نموده میشود میان دو خطبه و دلیل ابیحنیفه رح این است که تاخیر در نماز مغرب مکروه است پس برای احتراز این کراهیت اکتفا نموده خواهد شد بادنی فصل که عبارت است از سکته پس فصل متحقق خواهد شد بسبب سکته خصوصا در صورتیکه مکان اذان ومکان اقامت مختلف باشد ودر مسئله که کلام در آن است مکان اذان واقامت

مختلف است چه مکان اذان بعیدتر است ومکان اقامت مسجد است واگر بعید نباشد پس اذان در فنای مسجد گفته میشود واقامت در مسجد زیرا چه مشروع همین است که مکان اذان واقامت مختلف باشد بخلاف خطبه چه در ان مکان خطبه اول ومکان خطبه دوم مختلف نیست وشافعي رح گفتست که میان اذان مغرب واقامت آن بدرکانه نماز فصل باید کرد چنانچه در اقامت نماز دیگر فصل نموده میشود میان اذان واقامت بدوگانه نماز ویعقوب رح گفتست که دیدم ابا حنیفه رح را که اذان میگفت در مغرب وتکبیر اقامت میگفت بلاجلسه * مسئله ۹ * مستحب این است که موذن عالم باشد بسنت چه پیغمبر صلعم فرموده است که باید که اذان بگوید براي شما کسیکه بهتر باشد از میان شما * مسئله ۱۰ * براي نماز قضا نیز اذان واقامت سنت است چه پیغمبر صلعم باذان واقامت قضا کرده بود نماز فجر صبح لیلة التعریس را وآن حجت است بر شافعي رح در اکتفا کردن او صرف باقامت * مسئله ۱۱ * اگر فوت شود چند نماز پس هرگاه قضا کرده شود باید که اذان واقامت گفته شود براي اول

نماز یکه تضا کرده شود از نمازهای مذکوره در باقی نمازها مصلی مختار است اگر خواهد برای هریک از آنها اذان واقامت هردو بگوید تا تضا بر صورت ادا متحقق شود واگر خواهد اختصار نماید بر اقامت زیرا چه اذان برای استحضار است ونماز یان حاضر اند پس اذان گفتن ضرور نیست قال رض مروی است از محمد رح که سوای نماز اول برای نمازهای دیگر اکتفا باید کرد بر اقامت بوقتیکه گفته اند که احتمال است که این قول جمیع علما باشد * مسئله ۱۲ * سزاوار این است که موذن در حالت گفتن اذان واقامت باوضو باشد ولیکن اگر بیوضو اذان بگوید جایز است زیرا چه اذان ذکر است ونماز نیست ووضو برای آن مستحب است چنانچه وضو مستحب است برای خواندن قرآن * مسئله ۱۳ * بیوضو اقامت گفتن مکروه است زیرا چه اگر موذن بیوضو اقامت بگوید فصل لازم می آید میان اقامت ونماز چرا او بعد از گفتن اقامت مشغول وضو خواهد شد ومرویست که بیوضو اقامت گفتن نیز مکروه نیست زیرا چه اقامت مثل اذان است ومرویست که بیوضو اذان گفتن نیز مکروه است زیرا چه موذن هرگاه بیوضو اذان بگوید لازم می آید که او بخواند مردمان را بسوی نماز وخود

مستعد نیست براي آن * مسئله ۱۴ * درحالت جنابت اذان
گفتن مکروه است باتفاق روایات زیرا چه اذان را مشابهتي است
بانماز پس باید که موذن درحالت اذان گفتن پاک باشد ازجنابت
که حدث غلیظ است نه ازحدثیکه موجب وضو است چه آن
خفیف است ومحمد رح درجامع صغیر گفتست که اگر موذن بیوضو
اذان بااقامت بگوید پس اعادهٔ آن درکار نیست زیرا چه
اینعقد شدید نیست واگر درحالت جنابت بگوید پس راجح
نزد من اینست که اعاده نماید آن را ومعهذا اگر اعاده ننماید نماز
جایز میشود زیرا چه نماز جایز است بدون اذان واقامت ولیکن
باید دانست که درصورتیکه موذن درحالت جنابت اذان واقامت
بگوید پس در اعادهٔ آن دو روایت است یکي آنکه مذکور شد دوم
اینکه اعادهٔ اذان باید کرد نه اعادهٔ اقامت وجهش
ترجیح دارد زیرا چه تکرار اذان مشروع است نه تکرار
اقامت وهمچنین اگر زن اذان بگوید پس مستحب است
که اعاده کرده شود تا اذان بروجه سنت متحقق شود * مسئله ۱۵ *
اذان براي نماز پیش از وقت آن نباید گفت واگر پیش از وقت نماز اذان
بگوید باید که بعد از رسیدن وقت نماز اعاده نماید زیرا چه

اذان براي اعلام است ولكن پيش از وقت تجهيل است وابو يوسف
رح گفته است كه اذان براي نماز فجر پيش از وقت بعد از نصف شب
جايز است زيرا چه عمل اهل مكه و مدينه بر اين است و قول شافعي
رح موافق قول ابي يوسف رح است و دليل علماي ما اين است كه پيغمبر
صلعم بيلال رض فرموده است كه اذان فجر مگو تا آن زمان كه صبح ظاهر
شود بر تو وقت فجر * مسئله ۱۶ * اذان و اقامت سنت است
در حق مسافر نيز زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است بدو پسر
ابي مليكه رض كه هر گاه مسافر شويد پس اذان را اقامت بگوييد
واگر مسافر ترک كند اذان و اقامت هر دو را پس اين مكروه است
واگر اكتفا نمايد بر اقامت جايز است زيرا چه اذان براي استحضار
غايبان است و در سفر رفيقان حاضر مي باشند و اقامت تنبيه است
براينكه امام افتتاح نماز ميكند و باين محتاج اند حاضران نيز
* مسئله ۱۷ * اگر شخصي نماز گذارد در خانه خود كه در شهر
است پس بايد كه اذان و اقامت بگويد تا كه اداي نماز بر صورت
جماعت شود واگر هر دو را ترک كند جايز است بجهت قول ابن مسعود
رض كه اذان در مسجد محله كفايت ميكند والله اعلم

باب سيوم در بيان شرايط نماز * مسئله ۱ * يكي از آن

این است که بدن وجامه مصلی از حدث و نجاست پاک باشد
زیراچه خدایتعالی در قرآن مجید باین امر کرده است ودوم ستر عورت
است زیراچه در قرآن مجید و در حدیث امر بستر آن آمده است
وباید دانست که عورت مرد از زیر ناف تا هردو زانوی وی است
زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که عورت مرد از پائین ناف تا هردو
زانوی وی است وازین حدیث معلوم شد که ناف عورت نیست
ونزد شافعی رح ناف عورت است وباید دانست که زانو عورت است
نزد علمای ما چه پیغمبر صلعم فرموده است که زانو از عورت است ونزد
شافعی رح زانو عورت نیست وعورت زن حره جمیع بدن وی است
مگر روی وهردو کف دست زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است
که زن عورت است که ستر آن واجب است ولیکن ازین حدیث
استثنا نموده شده است روی وهردو کف دست از بهر ضرورت
چه بسوی کشف این عضو ها حاجت است و پوشیدن آن موجب
حرج است قال رض که انچه مذکور شد نص است براینکه هر دو قدم
زن عورت است ومروی است از ابی حنیفه رح که آن عورت نیست
وهمین اصح است چه بسوی کشف آن نیز حاجت است پس
اگر نماز گذارد زن درحالتیکه ثلث ساق او یا ربع آن منکشف

باشد نماز او جایز نیست و لازم است مرو که اعادهٔ آن نماید و
اگر کمتر از ربع ساق او برهنه باشد اعادهٔ آن نکند و این مرد
طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است که اگر کمتر از نصف ساق
او برهنه باشد اعادهٔ نماز درکار نیست زیرا که در صورت
اکثر ساق آن برهنه شده است حد شی موصوف میشود بایکه
اکثر است مگر وقتیکه آنچه مقابل آن است کمتر باشد از آن
و اگر نصف ساق او برهنه باشد پس در صورت از ابو یوسف
رح دو روایت است و طرفین رح میگویند که ربع قایم مقام کل
میشود در اکثر احکام چنانچه در مسح و حلق سر در احرام و
همچنین اگر شخصی نه بیند روی کسی را و بگوید که روی فلان را
دیده ام اگرچه ندیده باشد آن شخص مگر یک جانب را از جانب
روی آنکس و در موی سر زن حره و شکم و ران او نیز اختلاف
است مانند اختلاف در ساق او که مذکور شد زیرا که هر واحد
از موی و شکم و ران عضو علیحده است و باید دانست که مراد
از موی سر آن موی است که از سر فروهشته باشد و همین صحیح است
و عدم وجوب شستن آن در غسل جنابت باعتبار حرج است نه باعتبار
اینکه از وی بر نیست و همچنین اختلاف است در عورت غلیظه ولیکن

بايد دانست كه غضب عضو عليحده است وخايه عضو عليحده است و همين
صحيح است * مسئله ۲ * هر عضو مرد كه عورت است آن عضو كنيز
نيز عورت است وسواي آن شكم و پشت او نيز عورت است و باقي بدن
او عورت نيست و اين ثابت است بقول عمر رض كه فرمود بكنيزكي
كه نام او قار بود كه بينداز معجر را از روي خود آيا ميخواهي
كه مانند زنان حره شوي و سر آن اين است كه كنيز پارچه خدمت
پوشيده براي خدمت خواجه خود بيرون خانه ميگردد و همين
عادت است پس حال او مانند حال محارم اعتبار نموده شده از
حق جميع مردان براي دفع حرج * مسئله ۳ * اگر شخصي
نيابد چيزي كه بآن ازاله نجاست نمايد چون آب وغيره پس
جايز است زيرا كه با آن نجاست نماز كه ادا كرد و باز
اعاده آن مر او را دركار نيست وبايد دانست كه درين
مسئله تفصيل است يعني اگر ربع جامه او يا زياده از آن
پاك است پس لازم است كه آن جامه را پوشيده نماز كند اگر
واگر درينصورت برهنه نماز كند نماز جايز نيست زيرا كه ربع
از شي قايم مقام كل آن ميشود واگر كمتر از ربع جامه پاك
باشد پس درينصورت نيز همين حكم است نزد محمد رح و يك

قول شافعی رح نیز مطابق آنست پس اگر چه اگر بیمار کدارد پاجامهٔ مذکور یک فرض ترک میشود که آن طهارت جامه است، و اگر برهنه بیمار کدارد چند فرض ترک میشود چون ستر عورت وقیام در رکوع و سجود چه او پس بنشسته نماز خواهد کرد در رکوع و سجود بایما ادا خواهد کرد و شیخین رح میگویند که در صورت مذکوره شخص مذکور مختار است اگر خواهد بیمار برهنه کدارد و اگر خواهد جامه مذکور پوشیده بیمار کدارد زیراکه برهنگی و نجاست هردو مانع جواز نماز است در حالت اختیار و هردو برابر است در مقدار پس در حکم بیمار نیز برابر خواهد شد و اینکه محمد رح گفته است که اگر برهنه بیمار کدارد چند فرض ترک خواهد شد چون ستر عورت وغیره پس جواب آن این است که سوای ستر عورت چون رکوع وغیره اگرچه متروک میشود و لیکن خلف آن که ایما است یافته میشود و ترک شی بایمطور که خلیفه آن قایم مقام شود گویا ترک آن نیست و لیکن جامه مذکور را پوشیده بیمار کردن اصل است بجهت آنکه ستر عورت مخصوص بنماز نیست بلکه ستر عورت همیشه فرض است چه در حالت نماز و چه در غیر آن بخلاف

نماز است چه آن مخصوص بنماز است * مسئله ۴ * هرکه نیابد جامه را که بآن ستر عورت نماید پس جایز است ویرا که برهنه نماز گذارد ولیکن باید که نشسته نماز کند ونماز را جایز است زیرا چه درصورت نشستن ستر عورت غلیظه حاصل میشود ودرصورت استادن اداي این ارکان اعني رکوع وسجود حاصل میشود پس او مختار است بهرحالت که رغبت او باشد اختیار کند آن را ولیکن اول افضل است بدو وجه یکي اینکه ستر عورت واجب است بجهت حق نماز وهم بجهت حق انسان ودوم اینکه اگر برهنه استاده نماز کند ستر عورت فوت میشود وچیزي خلف قایم مقام آن نیست واگر نشسته نماز کند رکوع وسجود بایماء ادا نماید پس این ایماء خلف وقایم مقام رکوع وسجود است * مسئله ۵ * سیوم از شرایط نماز نیت نماز است وباید دانست که معتبر آن نیت است که میان آن وتکبیر تحریمه فاصل نباشد دلیلکه منافي نماز است ووجه فرضیت نیت در نماز یکي این است که پیغمبر صلعم فرموداست جز این نیست که اعتبار هر عمل بنیت است ودوم این است که ابتداي نماز قیام است وقیام بطریقه

عبادت هم مسنون وهم بطريق عبادت وتمرميان اين فردو
نيمسود مكر ندمت وبايد دانست كه اكرارل تكمر تصريح
بكوند ومعداران نيت بمار كند پس اين نيت معتبر نيسه
زيرا كه آن معدار نمار كه معدم از نيت باشد مسنون عبادت
نمشود سوال پس بسايد كه نيت روزه بعد از طلوع صبح
صادق معتبر نباشد وحال آنكه نيت روزه تا نقريب نصف
النهار معتبر است جواب نيت روزه بعد از طلوع صبح صادق
معتبر است بنابر ضرورت چه انسان در خواب ميخوابد وبيدار
نميشود مكر بعد از دميدن صبح صادق واين اكثر اتفاق
ميشود * مسئله ۲ * نيت عبارت است از اراده پس شرط
اين است كه بداند كه كدام نمار خواهد كرد اعني نماز ظهر
يا نماز عصر مثلا واما ذكر آن بزبان در كار نيست وليكن اكر
بزبان نيز ذكر آن نمايد حسن است زيرا كه زبان موافق
ميشود اراده او را وبعد از آن بايد دانست كه مراد نمار نفل
نيت مطلق نماز كفايت ميكند وهمچنين براي نماز سنت بنابر
روايت صحيح واما براي نماز فرض پس نيت مطلق نماز كفايت
نميكند بلكه ضرور است كه تعيين فرض نمايد چون فرض ظهر

لمثلا زيرا چه نماز فرض بسيار است لهذا در نيت تعين آن ضرورت است * مسئله ۷ * اگر مصلي مقتدي باشد پس ضرور است زيرا كه نيت اقتدا و متابعت امام نيز نمايد زيرا چه فساد نماز مقتدي لازم مي آيد بسبب فساد نماز امام پس ضرور است كه مقتدي التزام آن نمايد * مسئله ۸ * چهارم از شرايط نماز استقبال قبله است يعني رو بسوي قبله آوردن زيرا چه خداي تعالي در قرآن مجيد فرموده است كه بگردانيد روي خودها را بسوي كعبه و بعد از آن بايد دانست كه بر اهل مكه فرض است كه توجه روي آنها به مقابل جزوي از اجزاي خانه كعبه باشد و بر غير اهل مكه اين فرض نيست بلكه فرض بر آنها اين است كه روي آنها بسوي جهت خانه كعبه باشد و همين صحيح است زيرا چه تكليف شرعي بقدر وسع و طاقت است و در وسع و طاقت غير اهل مكه نيست كه در نماز روي خود را بمقابل جزوي از اجزاي خانه كعبه نمايند * مسئله ۹ * هركه بسبب خوف روي بسوي قبله نتواند كرد پس جايز است زيرا كه متوجه شود در نماز بهر جانب كه تواند چه او معذور است پس حال او مانند حال كسي است كه جانب قبله بروي مشتبه گردد * مسئله ۱۰ *

شخصی که جانب قبله بروی مشتبه کرد و نیابد کسی را که بپرسد از و قبله را پس باید که او تحری و اجتهاد نماید یعنی خود فکر کند و بهر جانب که ظن او غالب شود که آن جانب قبله است پس بهمان جانب نماز گذارد بجهت آنکه صحابه رضی الله عنهم تحری کرده اند و رسول خدا صلعم بر آن مطلع شد و انکار نکرد و بجهت آنکه عمل کردن بر دلیل ظاهر که دلیل ظنی است واجب است وقتیکه یافته نشود دلیل قطعی که فوق از آن است و استخبار فوق تحری است پس اگر بعد از گذاردن نماز بجانب تحری ظاهر شود مر شخص مذکور که او خطا کرده بود و بیقین معلوم شد که قبله بجانب دیگر است پس اعاده نماز مذکور بر او واجب نیست و شافعی رح گفته است که اعاده نماز مذکور بر او واجب است در صورتیکه معلوم شود که پشت بقبله نماز کرده است زیرا چه خطا درینصورت یقینا ظاهر گشت و علمای ما میگویند که در وسع و طاقت او نیست مگر متوجه شدن بسوی جهت تحری و تکلیف شرع نیست مگر بچیزیکه در وسع و طاقت اوست و اگر مطلع شود بران در اثنای نماز پس بگردد بسوی قبله زیرا چه پیشتر در ابتداء اسلام قبله نماز بیت المقدس بود و بسوی آن

نماز میکردند وبعد از ان حکم شدکه قبله خانه کعبه است وفراز بسوی آن باید کرد وخبرا بتهعدی باهل مسجد قبا رسید درحالیکه آنها در نماز بودند وآنها بمجرد شنیدن این خبر در عین نماز روگردانیدند بسوی خانه کعبه وچون خبر به پیغمبرصلعم رسید که اهل مسجد درعین نماز روی گردانیدند بسوی خانه کعبه پیغمبرصلعم این عمل را مستحسن داشتند پس همین حکم است درصورتیکه رای صاحب تحری متبدل بکردد بجانب دیگر ازجانب اول زیرا چه عمل کردن براجتهاد واجب است

* مسئله ۱۱* اگر گروهی در شب تاریک با جماعت نماز کردند باینطورکه امام آنها تحری نمود وروبه پیشتر قبله کرد وهرکس از آنها تحری کرد بجانب تحری خودنمود وهیچکس ندید اندکه روی امام کدام جانب است لیکن مقتدیان مقدم ازامام نیستند بلکه امام مقدم است از آنها پس درینصورت نماز آنها جایز است زیرا چه هرکس از آنها متوجه است بسوی قبله خود که جهت تحری ویست واما مخالفت میان مقتدی وامام باینطورکه روی امام بیک جانب است وروی مقتدی بجانب دیگرمانع جواز نماز نیست درینصورت چنانچه این مخالفت مانع جواز نماز نیست درصورتیکه نماز

جماعت که از آن گروهی در جوف خانه کعبه و در صورت مذکوره ا
هرکه از مقتدیان مطلع شود بر حال امام که رو بجانب جهة
نیست بلکه بجانب دیگر است پس نماز او فاسد میگردد زیرا چه
در اعتقاد او امام بر خطا است و همچنین فاسد باشد نماز کسیکه
مقدم باشد از امام زیرا چه فرض است بر مقتدی که پس استاده
شود در مقامیکه مقدم از امام نباشد و این فرض ترک میشود
از کسی که مقدم باشد از امام والله اعلم

باب چهارم در بیان صفت نماز * مسئله ۱

فرض در نماز شش چیز است یکی تکبیر تحریمه دوم استادن سیوم
خواندن قرآن چهارم رکوع پنجم سجده زیرا چه خدای تعالی
در قرآن مجید بدین چیزها امر کرده است و ششم قعده
آخره یعنی نشستن در آخر نماز بقدر خواندن تشهد زیرا چه پیغمبر
صلعم عبد الله بن مسعود رض را تشهد تعلیم کرد و فرمود که هرگاه
بخوانی این را یا چنین کنی اعنی به نشینی بقدر خواندن تشهد نماز
تو تمام میشود پس از این حدیث معلوم شد که نشستن بقدر تشهد
فرض است و مراد آنکه همین شش چیز در نماز فرض است وانچه
سوای از آن است پس بعضی از آن واجب است چون خواندن سوره

فاتحه و خواندن سوره دیگر بعد از سوره فاتحه و ترتیب میان افعالیکه تکرار آن در نماز مشروع است و قعده اولی و خواندن تشهد در قعده اخیره و خواندن دعای قنوت در نماز وتر و تکبیرات زایده در نماز عیدین و قرآن بجهر خواندن در نماز هائیکه قرآن بجهر در آن خوانده میشود و قرآن با خفا خواندن در نماز هائیکه قرآن با خفا خوانده میشود در آن و از ینجهت بترک این چیزها سجده سهو واجب میشود و همین صحیح است و در کتاب که این چیزها از سنت شمرده سبب آن این است که وجوب این چیزها بسنت ثابت شده است و بعضی از آن سنت است چنانچه بیان آن در ضمن بیان مسایل آینده خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۲ * هرگاه شروع کند مصلی در نماز تکبیر بگوید و مع تکبیر هر دو دست را بردارد اما تکبیر پس آن فرض است چنانچه سابق بیان آن نموده شد و اما دست برداشتن پس آن سنت است زیراچه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده است تا الفرض انچه مذکور شد که مع تکبیر هر دو دست را بردارد پس آن مرویست از ابی یوسف رحمه الله و طحاوی رح و اصح این است که اول

هر دو دست را بردارد و بعد از آن تکبیر بگوید و در اچه برداشتن
هر دو دست دلالت میکند بر نفی کبریا از غیر خدای تعالی و لفظ
تکبیر دلالت میکند بر ثبوت آن مر خدای تعالی را مانند کلمه
شهادت و ذکر نفی مذکور مقدم باید بر ثبوت مذکور باید
دانست که هر دو دست را باید برداشت تا آن مقدار که هر دو
سر انگشت محاذی هر دو نرمه گوش شود و شافعی رح گفته
که بردارد هر دو دست را تا بمحاذی هر دو کتف و همچنین
اختلاف است در برداشتن هر دو دست در تکبیر قنوت و در
تکبیرات عیدین و تکبیرات نماز جنازه و دلیل شافعی رح
این است که ابو حمید الساعدی رح روایت کرده است که پیغمبر
صلعم وقتیکه تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست را بمحاذی
هر دو منکب مبارک خود و دلیل علمای ما این است که وائل
بن حجر و براء ابن عازب و انس رض روایت کرده اند که
پیغمبر صلعم وقتیکه تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست
مبارک را تا بمحاذی دو نرمه گوش خود برای اینکه برداشتن
هر دو دست برای اعلام اصم است و آن نمیشود مگر برداشتن
هر دو دست تا هر دو نرمه گوش و حدیثیکه روایت کرده است

، آن را شافعي رح معمول است در حالت عذر * مسئله ۳ *
زن را باید که در وقت تکبیر هردو دست را بردارد تا بمحاذي
هردو منکب خود وهمین صحیح است چه آن موجب ستر است دو
حق او * مسئله ۴ * اگر کسي بجاي الله اکبر الله اجل یا
الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله بگوید یا سواي آن
اسماء خدا یتعالي پس این جایز است نزد ابیحنیفه رح ومحمد
و ابو یوسف رح گفته است که اگر آن کس لفظ الله اکبر را میداند
پس جایز نیست و برا مگر اینکه بگوید الله اکبر یا الله الاکبر یا
الله کبیر یا الله الکبیر و شافعي رح گفته است که جایز
نیست مگر الله اکبر یا الله الاکبر وامام مالک رح گفته است
که جایز نیست مگر الله اکبر زیرا چه همین منقول است
و شافعي رح میگوید که لفظ الله الاکبر دلالت میکند بر ثنای خدا یتعالي
بروجه مبالغه پس آن قایم مقام لفظ الله الاکبر خواهد شد وابویوسف
رح میگوید که لفظ الله اکبر و الله الکبیر هردو بمعني برابر است
پس جایز نیست در حق کسیکه میداند این الفاظ را مگر همین
الفاظ بخلاف کسیکه نمیداند آنرا چه وي را جایز است که
بگوید لفظ دیگر را که دلالت میکند بر بزرگي خدا یتعالي چونکه

لفظ الله اجلّ وغیره که مذکور شد ودلیل طرفین رح این است که لفظ
تکبیر در لغت بمعنی تعظیم است واین معنی حاصل است از الفاظیکه
مذکور شد* مسئله ۵* اگر گوید کسی لفظ اسم فقط وسوای آن
اکبر یا اجل یا آن ضم نکند پس محمد رح میگوید که درین صورت
افتتاح نماز ازین شروع در نماز متحقق نمیشود زیرا چه کمال
تعظیم حاصل میشود بسبب ذکر کردن اسم حق تعالی
یا صفت او وفقط بذکر اسم الله آن قدر تعظیم حاصل نمیشود
وامام ابوحنیفه رح میگوید که درصورت مذکوره افتتاح نماز
متحقق میشود* مسئله ۶ * اگر افتتاح نماز کند کسی بزبان
فارسی بایطور که بگوید خدای تعالی بزرگ است یا قرآن
بخواند در نماز بزبان فارسی یا ذبح کند وبسم الله بزبان
فارسی بگوید پس این جایز است نزد ابوحنیفه رح اگرچه آنکس
عربی هم میداند وصاحبین رح میگویند که آن جایز نیست در هیچ
یکی از صورتهای مذکوره مگر در صورت ذبح واگر آنکس عربی نداند
پس آن جایز است در جمیع صورتهای مذکوره نزد صاحبین رح
نیز ودلیل صاحبین رح این است که قرآن اسم نظم عربی است
چنانچه دلالت میکند بران نص قرآنی پس قرأة بفارسی جایز

نخواهد بود مگر در حق کسیکه قادر نباشد بزبان عربی پس در
حق او اکتفا نموده میشود بمعنی قرآن لهذا جایز است
و هر اگر بزبان فارسی قرآن بخواند چنانچه هر که قادر
نباشد بر ادای رکوع وسجود اکتفا می نماید با یما بخلاف
خواندن چه آن ذکر است وذکر خدا بهر زبان حاصل میشود دلیل
ابوحنیفه رح این است که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت
زیرا چه خدای تعالی در شان قرآن میگوید که آن مذکور است در
زبر پیشینیان که عبارت است از توریت و انجیل وغیره و
معلوم شد که در توریت و انجیل قرآن بزبان عربی مذکور نیست
و معنی و مضمون قرآن دران مذکور است پس معلوم شد
که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت پس قرآن عبارت
است از معنی و مضمون و تعبیر آن بزبان فارسی ممکن است و درین صورت
قرآن یافته میشود لهذا خواندن قرآن بزبان فارسی جایز است
هر کسی را که بر خواندن قرآن بزبان عربی قادر نیست ولیکن باید دانست
که اگر کسی بزبان فارسی قرآن بخواند گنهگار میشود نزد ابوحنیفه
رح چه آن مخالف سنت متواتر است * مسئله ۷ * باید دانست
که چنانچه جایز است نزد ابوحنیفه رح خواندن قرآن بزبان فارسی

همچنین جایز است خواندن بهر زبان سوای زبان فارسی نیز و این
صحیح است بنابر دلیلیکه مذکور شد چه معنی مختلف نمیشود
بسبب اختلاف زبان و باید دانست که اختلاف میان ابیحنیفه
وصاحبین رح در این است که قرأة قرآن بزبان فارسی معتبر است
یا نه اما در فساد نماز اختلاف نیست بلکه نزد صاحبین رح نیز
نماز فاسد نمیشود چه اگر مع خواندن قرآن بزبان فارسی
قرآن عربی نیز خواند نماز درست میشود و باید دانست که
مرویست که امام ابوحنیفه رح از قول خود رجوع کرده است بسوی قول
صاحبین رح فبالفرض در این اعتبار داشت باید دانست که در
خواندن خطبه و تشهد بفارسی نیز اختلاف است و در اذان
تعارف و عادت معتبر است * مسئله ۸ * اگر شروع کند کسی
نماز را باینطور که بجای الله اکبر اللهم اغفرلی بگوید پس این جایز
نیست زیرا که کلمه اللهم اغفرلی دلالت میکند بر حاجت متکلم
و دلالت آن بر تعظیم خدا خالص نیست و اگر بگوید اللهم فقط پس
درینصورت اختلاف است بعضی گفته اند که این جایز است
زیرا که معنی آن یا الله است و بعضی گفته اند که جایز نیست
زیرا که معنی آن یا الله امنا بخیر است اعنی قصد خیر کن یا من

واین سوال است پس جایز نخواهد شد مانند اللهم اغفر لی

مسئله ۹ * مصلی را باید که بعد از تکبیر تحریمه دست راست را بر دست چپ بنهد زیر ناف زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که از جمله سنت این است که بنهد دست راست را بر دست چپ زیر ناف ود ر مذهب امام مالک رح دست بگذاشته نماز میکنند ود ر مذهب امام شافعی رح دست راست را می نهند بر دست چپ بالای سینه وهمین حدیث حجت است بر آنها وبرای آنکه نهادن دستها زیر ناف نزدیکتر است بسوی تعظیم وباید دانست که دست بر دست نهادن سنت است نزد شیخین رح د ر هر قیامیکه درآن ذکر مسنون است ود ر هر قیامیکه د ر آن ذکر مسنون نیست پس دست بر دست نهادن درآن سنت نیست وهمین صحیح است پس دست بر دست نهاده خواهد شد د ر حالت خواندن ثنا ودعای قنوت ونماز جنازه ودست بر دست نهاده نخواهد شد درحالت قومه ومیان تکبیرات عیدین زیرا چه دران ذکر مسنون نیست وبعد از نهادن دست راست بر دست چپ زیر ناف بگوید سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک واین را ثنا میگویند مرویست که ابو یوسف رح میگوید که مصلی بعد از سبحانک اللهم

بخواند وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا
من المشركين ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب
العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين بجهت آنکه
از علي رض مرويست که پيغمبر صلعم ميخوانده آنرا در اول
حديث درج اين است که انس رض روايت کرده است که پيغمبر
صلعم وقتيکه شروع ميکرد در نماز تکبير ميگفت وميخواند سبحانک
اللهم وبحمدک الي آخره وبر آن زياده نميکرد چيزيرا وحديثيکه
روايت کرده است آنرا ابو يوسف رح معمولاست بر نماز تهجد
وحمل شما که در احاديث مشهوره مذکور نيست پس در نمازهاي
فرض آوردن آن ضرور نيست قال رض اولي اين است که آيه
اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض را پيشتر از تکبير
تحريمه بخواند تا نيت بنماز آن متصل شود و همين صحيح
است و بعد از خواندن سبحانک اللهم وبحمدک الي آخره
استعاذه نمايد بخداي تعالي از شيطان الرجيم براجه خداي تعالي
در قرآن مجيد فرموده است که هرگاه قرآن بخوانيد اعني
اراده آن نمائيد پس استعاذه نمائيد بخداي تعالي از شيطان
الرجيم اعني اعوذ بالله من الشيطان الرجيم يا استعيذ بالله

من الشیطان الرجیم بخوانید و بعد ازان بسم الله الرحمن
الرحیم بخواند زیراچه چنین آمده است بروایات مشهوره
و بعد ازان باید دانست که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواندن
تابع قراة است نه تابع ثناء نزد طرفین رح بنابر اینکه مذکور شد
و هرگاه چنین شد پس مسبوق اعوذ خواهد خواند چه او آخر
قراة میخواند و مقتدی نخواهد خواند آن را و خواندن
تعوذ موخر است از تکبیرات عید * مسئله * بایدکه
استعاذه و بسم الله را باخفا بخواند زیراچه عبد الله ابن مسعود
رض گفتست که چهار چیز است که اخفا میخواند آن را امام
یکی استعاذه دوم بسم الله سیوم آمین چهارم تشهد و شافعی رح
گفتست که بسم الله را بجهر بخواند در نماز یکه قراة قرآن در آن
بجهر است بجهت آنکه مرویست از پیغمبر صلعم که بسم الله
بجهر خوانده است در نماز و علمای ما میگویند که این محمول است
بر تعلیم یعنی رسول خدا صلعم بسم الله را برای تعلیم
بجهر خوانده است زیراچه انس رض گفتست که پیغمبر صلعم
بجهر نمیخواند بسم الله را و بعد ازان باید دانست که
ابو حنیفه رح گفتست که در اول هر رکعت بسم الله نخواند

وقتي كه شروع بقرائت نمايد بايد پيش از شروع بفاتحه بگويد اعوذ بالله من الشيطان الرجيم تعوذ را

وتميز مرويست از امام اعظم ابوحنيفه رح كه بايد كه در اول هر ركعت بسم الله

بخواند براي احتياط زيرا چه اختلاف علماي اخبار راست

در اينكه بسم الله آيتي است از هر سوره وصاحبين رح گفته اند

كه در اول هر ركعت بسم الله بايد خواند وميان سوره فاتحه وميان

سوره كه ضم نموده ميشود بآن بسم الله نبايد خواند مگر نزد

محمد رح چه او رح ميگويد كه ميان فاتحه وسوره بسم الله

بايد خواند ونيز خواندن بسم الله در ابتداي قرائت قرآن بسيار حسن است

* مسئله ۱۱ * بعد از آن بسم الله بسوره فاتحه بخواند وضم كند

بآن سوره ديگر را يا سه آيه را از هر سوره كه خواهد وبايد دانست

كه خواندن سوره فاتحه ركن نماز نيست نزد علماي ما وهمچنين ضم سوره

وشافعي رح ميگويد كه خواندن سوره فاتحه ركن نماز است وامام

مالك رح ميگويد كه ضم سوره نيز ركن نماز است ودليل شافعي

رح اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه نماز متحقق نميشود

مگر بسوره فاتحه ودليل امام مالك رح اين است كه پيغمبر صلعم

فرموده است كه نماز متحقق نميشود مگر بسوره فاتحه مع يك سوره

ديگر ودليل علماي ما اين است كه خداي تعالى در قرآن مجيد

فرموده است که بخوانید انچه میسر شود از قرآن پس از این
معلوم شد که خواندن مطلق قرآن در نماز فرض است
و تخصیص سوره فاتحه و ضم سوره دیگر بآن فرض نیست
و زیاده کردن فرضیت این چیزها بنابر حدیثهای مذکوره جایز نیست
زیراچه آن حدیثها حدیث آحاد است ولیکن عمل کردن بر حدیث
آحاد واجب است لهذا علمای ما گفته اند که خواندن سوره
فاتحه و ضم سوره دیگر بسا ان واجب است در نماز فرض
مسئله ۱۲ وقتیکه امام بگوید ولا الضالین باید که بگوید آمین
و همچنین مقتدی نیز بگوید آمین زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است
که هرگاه امام آمین بگوید شما هم آمین بگوئید و نزد مالک
رح هرگاه امام ولا الضالین گوید صرف مقتدی آمین بگوید نه امام
زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه بگوید امام ولا الضالین
بگوئید شما پس آمین و این دلالت میکند بر قسمت اعنی
عدم شرکت امام با مقتدی در آمین گفتن و جواب آن این است
که او صلعم در آخر همین حدیث فرموده است که امام بگوید آمین
پس شبه قسمت در حدیث مذکور نبود ولیکن باید که امام و مقتدی
آمین باخفا بگویند بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد از ابن مسعود

مرض و بجهت آنکه کلمه دعا است و اصل در دعا این است که با خفا
خوانده شود و باید دانست که خواندن آمین به مد و بغیر مد هردو
رواست ولیکن تشدید میم خطا است * مسئله ۳ ۱۰۹ بعد
از خواندن سوره فاتحه و ضم سوره دیگر تکبیر بگوید و
رکوع کند و باید که در تکبیر بر همزهٔ الله اکبر و بر باء اکبر مد
نخواند زیرا که اول خطا است از روی دین بجهت آنکه
استفهام است و دلالت میکند بر اینکه متکلم را شک است
در کبریای خدای تعالی و آن کفر است لهذا نماز فاسد
میشود و اگر عمدا بگوید کافر گردد و دوم خطا است از روی لغت
لهذا مشایخ رح گفته اند که اگر مد نماید بر باء اکبر در تکبیر
تحریمه افتتاح نماز صحیح نمیشود و باید که در رکوع بگیرد
مهره در کند دست هر دو زانو را و اعتماد نماید بر آن و کشاده
دارد انگشتهای دست را زیرا که پیغمبر صلعم با انس رض چنین
فرموده است و باید دانست که تنها جدا کردن انگشتها است که کشاده
ندارد انگشتها را مگر در حالت رکوع تا اینکه قادر شود بگرفتن
زانوها و مضموم ندارد انگشتها را مگر در حالت سجده و در
ما ورای رکوع و سجده بگذارد انگشتها را بر حالت خود

چنانچه عادت است و باید دانست که در حالت رکوع باید که سر
خود را بلند ندارد و نه پست و پشت را هموار کند بطوریکه
اگر قدحی پر از آب بر پشت او بگذارند قدح نیفتد و
آب نریزد زیرا چه پیغمبر صلعم در حالت رکوع پشت و سر
مبارک خود را بچنین صفت میداشت * مسئله ۱۴ * باید که
مصلی در حالت رکوع کلمه سبحان ربی العظیم سه بار بگوید
و این ادنی است چه در حدیث آمده است که هر که رکوع کند
باید که در حالت رکوع سبحان ربی العظیم سه بار بگوید و
این ادنی است یعنی اقل درجه جمع است و بعد از ان سر از
رکوع بردارد و بگوید سمع الله لمن حمده اگر او امام است و
اگر مقتدی است ربنا لک الحمد بگوید و این را امام نمیگوید
نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که باید که امام نیز
بگوید باهستگی بجهت آنکه ابو هریره رض روایت کرده است
که پیغمبر صلعم این هردو ذکر را میگفت و بجهت آنکه امام
هرگاه میگوید سمع الله لمن حمده پس او ترغیب میدهد
مردمانرا بانکه حمد خدا بگویند پس باید که خود فراموش
نکند و دلیل امام ابیحنیفه رح یکی این است که پیغمبر صلعم

فرموداست که هرگاه امام بگوید سمع الله لمن حمده پس
بگویند مقتدیان ربنا لک الحمد واین حدیث دلالت میکند بر
اینکه شرکت نیست میان امام ومقتدی بلکه هریکی را ذکر
علیحده است لهذا مقتدی سمع الله لمن حمده نمیگوید نزد
علماء ما برخلاف قول شافعی رح ودوم این است
که اکثر امام ربنا لک الحمد بگوید پس این کلمه اوراقع
میشود بعد از گفتن مقتدیان کلمه ربنا لک الحمد را واین
مخالف وضع امامت است چه وضع امامت برای وجه است
که هر قول وفعل امام مقدم واقع شود از فعل وقول مقتدی و
حدیث ابی هریره رض که آورده ابد آنرا صاحبین رح محمول
است برحالت انفراد یعنی منفرد که نه امام است ونه مقتدی
پس او هردو میگوید وهمین اصح است اگرچه مرویست که
منفرد اکتفا نماید برسمع الله لمن حمده وهم مرویست که منفرد
اکتفا نماید بر ربنا لک الحمد وجواب از دلیل دوم صاحبین
رح این است که امام هرگاه ترغیب داد غیر را بحمد حق تعالی
پس گویا او نیز حمد کرد از روی معنی پس لازم نمی آید که
او خود فراموش کند آنرا * مسئله ۱۳ * بعد از برداشتن

نماز رکوع هرگاه درست استاده شود پس باید که بعد از آن تکبیر بگوید و برای سجده رود ولیکن باید دانست که این استاده شدن بعد از رکوع که آن را قومه میگویند فرض نیست نزد ابیحنیفه رح و محمد رح و همچنین نشستن میان دو سجده که آن را جلسه میگویند و همچنین طمانینت در حالت رکوع و سجود و ابویوسف رح میگوید که اینهمه فرض است و همین قول شافعی رح است زیراچه هرگاه اعرابی نزد پیغمبر صلعم آمد و نماز بتعجیل تمام گذارد و رعایت قومه و جلسه و طمانینت نکرد پس پیغمبر صلعم با و فرمود که استاده شو و باز نماز کن چه بدرستیکه تو نماز نکردی و دلیل طرفین رح این است که رکوع عبارت است از انحناء یعنی خمیدن و سجود عبارت است از نهادن پیشانی برروی زمین پس ادنی مرتبه آن فرض خواهد شد و همچنین انتقال از رکوع و سجود اول فعل مقصود نیست پس آن فرض نخواهد شد و بسبب نقصان قومه و جلسه و طمانینت در رکوع و سجود حقیقت نماز باطل نمیشود لهذا پیغمبر صلعم در آخر حدیث مذکور باعرابی مذکور فرمود که هر قدر که نقصان شود ازین چیزها ناقص میشود نماز

رفو پس پیغمبر صلعم این نماز را نماز ناقص نام نهاد پس
معلوم شد که بسبب نقصان چیزهای مذکور حقیقت نماز
باطل نمیشود ولیکن ناقص میگردد باید دانست که قومه
و جلسه نزد طرفین رح سنت است و همچنین طمانینت در رکوع و سجده
سنت است بنا بر تخریج جرجانی رح و واجب است بنا بر تخریج
کرخی رح حتی که اگر بسهو ترک کند آن را مصلی سجده سهو برو
واجب میشود نزد کرخی رح * مسئله ۱۴ * باید که در حالت
سجده مرد کف دست خود را بر زمین گذارد و اعتماد نماید بر آن
زیرا چه وایل بن حجر رض چنین حکایت نموده است از نماز پیغمبر صلعم در حالت
سجده و باید که مصلی روی خود را میان هر دو کف دست بنهد
و هر دو کف دست را مقابل هر دو گوش خود بنهد بجهت آنکه
مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و نیز باید که پیشانی
و بینی هر دو را بر روی زمین نهد زیرا چه پیغمبر صلعم همیشه
همین طور سجده کرده است پس اگر اکتفا نماید بر یکی از آن
دو عضو جایز است نزد ابو حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که اکتفا
بر بینی جایز نیست مگر بسبب عذری که مانع باشد از نهادن
پیشانی بر زمین و یک روایت از ابو حنیفه رح نیز مطابق صاحبین رح

است و دلیل صاحبین رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که خدای تعالی
امر کرده است مرا باینکه سجده نمایم بر هفت عضو و شمار کرد یکی
از آن چهره را و دلیل ابو حنیفه رح این است که در حدیث مذکور
بنا بر روایت مشهور بجای چهره وجه مذکور است و بسبب نهادن
بعضی از اجزای روی بر زمین سجده متحقق میشود چه نهادن
جمیع آن متعذر است ولیکن عذار و ذقن مستثنا است باجماع
و در حالت سجده نهادن هر دو دست و هر دو زانو سنت است نزد
علمای ما چه سجده متحقق میشود بدون آن و اما نهادن
هر دو قدم پس آن شرط سجده است چنانچه ذکر کرده است آن را
قدوری رح * مسئله ۱۷ * اگر سجده کند کسی بر پیچ دستار
خود یا بر بعضی از اجزای جامه خود جایز است زیرا که پیغمبر صلعم
گاهی سجده کرده است بر پیچ دستار خود و گاهی بر بعضی
اجزای جامه خود * مسئله ۱۸ * در حالت سجده باید که هر دو
بازوی خود را دور دارد از هر دو پهلوی خود زیرا که پیغمبر صلعم
چنین فرموده است و همچنین دور دارد شکم خود را از هر دو ران خود
زیرا که پیغمبر صلعم در حالت سجده چنین عمل میکرد حتی که اگر
جانوری میخواست که از میان دو دست آن سرور صلعم بگذرد

می توانست که بگذرد و بعضی گفته اند که اگر مصلی در صف باشد و سبب دور داشتن دو پا روا نبهلو یا یداو رسد بغیر او پس جایز است و مرا که دور بدارد آن را از پهلو * مسئله ۱۹ * در حالت سجده باید که انگشتان هر دو پای خود را متوجه کند بسوی قبله زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است و قتیکه سجده میکند مومن سجده میکند هر عضو او پس باید که اعضای خود را متوجه کند بسوی قبله هر قدر که تواند * مسئله ۲۰ * باید که در حالت سجده سبحان ربی الاعلی سه بار بگوید و این ادنی است زیرا چه در حدیث چنین آمده است و اگر در رکوع و سجود زیاده از سه بار تسبیح بگوید پس آن مستحب است ولیکن باید که رعایت عدد طاق نماید یعنی پنج بار یا هفت بار یا نه بار بگوید زیرا چه پیغمبر صلعم ختم میکرد بعدد طاق پس اگر مصلی امام باشد باید که آنقدر زیاده نکند که موجب ملال مقتدیان شود تا این ملالت موجب تنفر آنها گردد و معنا را این باید دانست که گفتن تسبیح در رکوع و سجود سنت است زیرا چه در نص آمده است که رکوع کنید و سجده کنید و این شامل نیست مر تسبیح را در رکوع و سجود پس زیاده کرده نشود بر نص * مسئله ۲۱ * زن در حالت سجده باید که بچسپاند

دستهاي خود را به پهلوهاي خود و نچسپاند شكم خود
برانهاي خود چه اين موجب ستر است در حق او * مسئله ۲۲
مصلي هرگاه بجا آورد سجده اول را بطور مذكور سر از
سجده بردارد و تكبير بگويد و درست نشيند با طمانينت و
بعد ازان تكبير بگويد وسجده دوم بجا آرد بطور مذكور
اما درست نشستن با طمانينت ميان دو سجده فرض نيست نزد
طرفين رح چنانچه سابق مذكور شد وليكن سر از سجده
برداشتن ضرور است تا سجده دوم متحقق شود و فقها اختلاف
نموده اند در اينكه چه مقدار سر برداشتن ضرور است واصح
اين است كه اگر آنقدر سر بردارد كه قريب سجده
باشد جايز نميشود سجده دوم چه درين حالت بساجد شمرده
ميشود واگر آنقدر سر بردارد كه قريب نشستن شود جايز
است چه او درين هنگام جالس شمرده ميشود پس سجده
دوم متحقق خواهد شد وهرگاه سجده دوم بجا آرد
بطور مذكور سر از سجده بردارد و تكبير بگويد و برخيزد براي
ركعت دوم بي آنكه بنشيند وهم براي ايستادن بهر دو دست
تكيه بر زمين نكند وشافعي رح گفته است كه بعد از سجده دوم جلسه

جلسه نمايد و بعد از آن بهر دو دست تکيه بر زمين نموده برخيزد
بجهت آنکه پيغمبر صلعم چنين کرده است ودليل علماي ما اين است
که ابو هريره رض روايت کرده است که پيغمبر صلعم بعد از سجده
دوم برميخاست بي آنکه مي نشست و بي آنکه تکيه ميکرد بر زمين
امام شافعي رح روايت کرده است پس آن محمول است بر حالت
پيري و پيرانه آن جلسه نه جلسه استراحت است وليکن براي
استراحت موضوع نيست *مسئله ۲۳* بعد از برخاستن براي
رکعت دوم در رکعت دوم همان عمل نمايد که در رکعت اول نموده
است وليکن اينقدر فرق است که در رکعت دوم ثنا و تعوذ
نخواند زيرا که اين هر دو مشروع نيست در نماز مگر
يکبار *مسئله ۲۴* مصلي را نمايد که هر دو دست را بردارد مگر
در تکبير تحريمه و اين مذهب علماي ما است و شافعي رح ميگويد
که بعد از قراءة تکبير بگويد و هر دو دست را بردارد تا محاذي هر دو
منکب و رکوع کند و همچنين هرگاه سر از رکوع بردارد دستها
بردارد تا محاذي منکبها زيرا که عبد الله بن عمر رض روايت کرده
است که پيغمبر صلعم دستها بر ميداشت وقتيکه رکوع ميکرد
و وقتيکه سر از رکوع بر ميداشت و دليل علماي ما اين است

که پیغمبر صلعم فرموده است که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت
موضع یکی در تکبیر تحریمه دوم در تکبیر قنوت و سیوم در تکبیرات
عیدین و چهار موضع دیگر در حج بیان فرموده و حدیثیکه دلیل
گرفته است بان شافعی رح پس آن محمول است بر ابتدای چنانچه
منقول است از ابن زبیر رض * مسئله ۲۵ * در رکعت دوم
هرگاه سر بردارد از سجده دوم بنشیند باین کیفیت که فرش
کند پای چپ را و بر آن نشیند و پای راست را استاده دارد و انگشتهای
آنرا متوجه کرده اند بسوی قبله زیرا چه عایشه صدیقه رض روایت
کرده است که پیغمبر صلعم باین کیفیت می نشست در نماز و باید
دانست که این نشستن را قعده اولی می نامند * مسئله ۲۶ *
در قعده اولی باید که هر دو دست خود را بر هر دو ران نهد و انگشتهای
هر دو دست را هموار گذارد و تشهد بخواند و این معنی مرویست در
حدیث وائل رض و از آنجهت که در هموار گذاشتن انگشتان هر دو
دست متوجه کردانیدن آن بسوی قبله است پس اگر مصلی زن
باشد باید که نشیند بر سرین چپ و بر آرد هر دو پای خود را از
جانب راست چه اینطور نشستن موجب ستر است در حق او و باید
دانست که تشهد این است که بگوید التحیات لله والصلوات

والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام
علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا عبده ورسوله واين تشهد عبد الله ابن مسعود رض است
چه او رض گفتست که خبر گرفت رسول صلعم دست مرا وآموزانید مرا
تشهد چنانکه مي آموزانيد مرا سوره از قرآن وفرمود بگو التحيات
لله تا آخر وعمل باين نزد علماي ما اولي است از تشهد عبد الله
ابن عباس رض وآن اين است كه بگويد التحيات المباركات
الصلوات الطيبات لله سلام عليك ايها النبي ورحمة الله
وبركاته سلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا رسول الله زيرا چه در حديث مروي از ابن
مسعود رض صيغه امر اعني بگو مذكور است واقل درجه امر استحباب
مامور به است ونيز مذكور است در ان السلام استغراق بازيادتي
واو كه براي تجديد كلام است چنانكه در قسم وگرفتن بدست
تاكيد تعليم است * مسئله ۲۷ * در قعده اولي زياده از تشهد
نخواند زيرا چه ابن مسعود رض گفتست كه پيغمبر صلعم تعليم تشهد كرد
مرا در وسط نماز وهم در آخر نماز اما در وسط نماز پس بعد از
خواندن تشهد برخاست وچيزي زياده نخواند بر آن واما در آخر

قهاً زپس بعد از تشهد دعا کرد براي خود بسا نچه خواست
*مسئله ۲۸ * باید که مصلي در دو رکعت اخیر سوره فاتحه
بخواند فقط زیرا چه ابو قتاده رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم
در دو رکعت اخیر سوره فاتحه فقط خوانده است واین افضل است نفرض
وهمین است صحیح زیراچه قراة قرآن فرض نیست مگر در دو رکعت
چنانچه بروجهیکه بیان آن خواهد آمد انشیا الله تعالی
* مسئله ۲۹ * بعد از تمام نماز بنشیند وا بی نشستن را قعده
اخیره میگویند وکیفیت آن همانست که در قعده اولی بیان
نموده شده از حدیث وایل وعایشه رض وزیرا چه این نوع جلسه
نهایت شاق است پر بدن پس اولی بود از تورک که میل کرده است
بسوي آن مالک رح و حدیثیکه در باب تورک نبی صلعم مروی است
تضعیف آن کرده است طحاوي رح یا آنکه محمول است بر حالت کبر
در این قعده نیز تشهد بخواند و باید دانست که خواندن تشهد
واجب است نفرض و بعد از تشهد درود بخواند واین نیز فرض
نیست و شافعي رح میگوید که هر دو فرض است و دلیل علماي ما
این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه بخواني تشهد و یا
بنشیني بمقدار خواندن تشهد پس تمام شد نماز تو اگر خواهي

برخیزی برخیز والّا هم چنان نشسته مانی نشسته باشی پس ازین حدیث که در آن تعلیق تمامت فرض بیکی از دو امر است معلوم شد که خواندن تشهد و درود فرض نیست پس آنچه مقتضای امر بود حاصل شد لهذا فرض که در حدیث مروی از ابن مسعود رض در باب تشهد مذکور است بمعنی تقدیر است سوال باید که درود خواندن بر پیغمبر صلعم در نماز فرض باشد چنانچه شافعی رح باین قایل است زیراچه حقتعالی در قرآن مجید بآن امر نموده است و مقتضای امر این است که درود خواندن بر پیغمبر صلعم فرض باشد ولیکن بیرون نماز فرض نیست پس ضرور است که در نماز فرض باشد جواب این مسلم نیست که بیرون نماز فرض نیست بلکه خواندن درود بر پیغمبر صلعم بیرون نماز واجب است یا در تمامی عمر یکمرتبه چنانچه گفته است این را کرخی رح یا در هر وقت که نام پیغمبر صلعم مذکور شود و این مختار طحاوی رح است * مسئله ۳۰ * بعد از خواندن درود باید که دعا کند بالفاظیکه مشابه الفاظ قرآن باشد یا مشابه دعاهای منقوله باشد زیراچه پیغمبر صلعم بابن مسعود رض فرموده است که اختیار کن برای خود دعائیکه پسند خاطر تو باشد * مسئله ۳۱ *

دعا نکند بچیزیکه مشابه کلام انسان باشد چه اگر دعا کند بچیزیکه مشابه کلام آنست نماز فاسد میگردد لهذا باید که بخواند دعائیکه منقول است چه در ان احتمال فساد نماز نیست و باید دانست که فرق میان دعائیکه مشابه است بکلام انسان و دعائیکه مشابه نیست بان اینست که دعائیکه سوال آن از انسان ممکن است چون اللهم زوجني فلانة مثلا پس این دعا مشابه بکلام انسان است و دعائیکه سوال آن از انسان ممکن نیست چون اللهم اغفرلي پس این دعا مشابه نیست بکلام انسان واللهم ارزقني از قبیل اول است وهمین صحیح است زیرا چه در معنا ورزق گفته میشود رزق داد فلان امیرلشکر خودرا * مسئله ۳۲ * بعد از خواندن تشهد وغیره که مذکور شد باید که سلام بگوید بجانب راست وبگوید السلام علیکم ورحمة الله وهمچنین بجانب چپ بگوید زیرا چه پیغمبر صلعم سلام میگفت بجانب راست حتی که میدیدند مقتدیان نور رخسار راست اورا وهمچنین سلام میگفت بجانب چپ حتی که میدیدند مقتدیان بآن نور رخسار چپ اورا * مسئله ۳۳ * باید که نیت کند در جانب راست سلام بر

کسانیکه در آن جانب اند از مردان و زنان و فرشتگان نا
و همچنین در جانب چپ تا ثواب آن حاصل شود زیرا که پیغمبر
صلعم فرموده است که اعتبار عمل به نیت است و باید دانست که
در زمانه ما زنان را نیت نباید کرد و نه کسانیرا که شریک
نیستند در نماز قال رض که همین صحیح است زیرا که خطاب
سلام حق آنکسان است که حاضر و شریک اند در نماز
* مسئله ۳۴ * مقتدی را باید که امام را نیز نیت کند
بسلام ولیکن اگر امام جانب راست او باشد نیت کند او را در
همان جانب و اگر در جانب چپ باشد نیت کند او را درینجانب
و اگر امام مقابل روی او باشد پس درینصورت ابو یوسف رح
گفتست که نیت کند او را هر جانب راست زیرا که جانب راست
ترجیح میدارد و محمد رح گفتست که درینصورت نیت کند او را
در هر دو جانب و یک روایت از ابیحنیفه رح نیز همین است
زیرا که امام را درینصورت در هر دو جانب نصیبه است
* مسئله ۳۵ * مصلی منفرد نیت سلام کند در هر دو جانب
فرشتگان را که همراه وی اند زیرا که سوای آنها کسی همراه
او نیست * مسئله ۳۶ * در نیت کردن فرشتگان تعین

شده آنها نباید کرد زیرا چه در حدیث ذکر آنها مختلف آمده است
پس تعین عدد نباید کرد تا سلام شامل شود مر جمیع آنها را
هر که رکه باشد پس این مسئله مانند مسئلهٔ ایمان با نبیا علیهم
السلام بود * مسئله ٣٧ * لفظ السلام علیکم گفتن واجب
است نزد علمای ما و فرض نیست و شافعی رح میگوید که فرض
است زیرا چه پیغمبر علیه السلام فرموده است که تحریمه نماز
تکبیر است و تحلیل آن اعنی بیرون آمدن از آن بسلام
است و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم با بن مسعود رض
فرمود که هرگاه تمام کردی تو تشهد را یا نشستی تو بقدر آن
پس نماز تو تمام شد و اگر خواهی که نشینی بنشین و اگر خواهی
برخیزی برخیز و این تخییر دلالت میکند که لفظ السلام نه فرض
است و نه واجب ولیکن حکم بوجوب نموده شد بنا بر آنچه
شافعی رح روایت کرده است بجهت احتیاط و اما فرضیت بآن
ثابت نمیشود والله اعلم

فصل در بیان قراءة در نماز * مسئله ١ * در نماز
جهر و در دو رکعت اول از نماز مغرب و عشا امام را لازم است
که قرآن بجهر بخواند و در باقی رکعتهای مغرب و عشا سوره

فاتحه تنها خواند و براچه چنین نقل متواتر آمده است
* مسئله ۲ * منفرد مختار است اگر خواهد بجهر خواند و خود بشنود زیراچه او امام خود است و اگر خواهد باخفا خواند زیراچه کسی مقتدی او نیست تا بشنود قراة ویرا واما افضل در حق او جهر است تا نماز بصورت جماعت ادا شود
* مسئله ۳ * در نماز ظهر و عصر امام را لازم است که قرآن باخفا خواند اگرچه در عرفات باشد زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است نماز یکه در روز گذارده میشود عجما است یعنی در آن قراة بجهر نیست و امام مالک رح گفته است که در نماز ظهر و عصر که در عرفات گذارده میشود قراة بجهر است وحدیث مذکور حجت است برو * مسئله ۴ * در نماز عیدین و نماز جمعه قراة قرآن بجهر است زیراچه چنین آمده است بنقل متواتر * مسئله ۵ * در نماز نفل که در روز گذارده میشود قراة باخفا است و در شب مصلی منفرد مختار است اگر خواهد باخفا بخواند و اگر خواهد بجهر بخواند بقیاس نماز فرض در حق او زیراچه نفل مکمل فرض است پس تابع فرض باشد واین افضل است در حق منفرد و بر امام جهر واجب است که اگر

بحواشی ہدایہ * مسئلہ ۶ * اگر فوت شود نماز عشا قضا نماید آنرا بعد از طلوع آفتاب پس اگر قضا نموده شود بجماعت باید که قراۃ بجہر خواند امام چنانچہ قراۃ بجہر خوانده بوده پیغمبر صلعم وقتیکہ بجماعت قضا کرده بودند نماز فجر را بعد از طلوع آفتاب در صبح لیلۃ التعریس پس اگر مصلی تنہا قضا کند نماز عشا پس لازم است کہ قراۃ باخفا بخواند و مخیر نیست میان جہر و اخفا زہمین صحیح است زیرا چہ قراۃ بجہر نیست مگر در دو صورت یکی در صورت جماعت و در ینصورت جہر واجب است و دوم در صورتیکہ منفرد تنہا نماز ادا نماید در وقت و در ینصورت جہر واجب نیست بلکہ منفرد مذکور مختار است * مسئلہ ۷ * اگر شخصی در دو رکعت اول از نماز عشا سورۂ از قرآن خواند و سورہ فاتحہ نخواند پس باید کہ اعاده نکند آنرا در دو رکعت اخیر برای قضا و اگر در رکعت اول سورہ فاتحہ خواند و ضم سورہ نکند با آن پس در دو رکعت اخیر باید کہ سورہ ضم کند با سورہ فاتحہ و نیز بجہر بخواند هر دو را زیرا چہ جمع میان جہر و اخفا در یک رکعت بدعت است و تغیر نفل کہ سورہ فاتحہ است اولی است و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفتہ است کہ در ینصورت

لیزغم لکند سوره را با سوره فاتحه در دورکعت اخیر زیرا جهر
واجب هرکاه فوت میشود از موضع خود بقضا کرده نمیشود مگر
بدلیل ودر اینجا دلیل آن یا ثابت نمیشود ودلیل طرفین رحا این است
که قراة فاتحه مشروع است بروجهیکه مترتب شود بران قراة سوره
دیکر اصلی سوره دیگر خوانده بشود بعد از سوره فاتحه پس اگر
درین صورت اول سوره فاتحه قضا نمود شود ودو رکعت اخیر
لازم می آید که قراة فاتحه مترتب شود بر قراة سوره وابن خلاف
موضوع است بخلاف آنکه اگر ترک کرده باشد ضم سوره را در دو
رکعت اول چه قضای آن متصور است بروجهیکه مشروع است پس اگر
ضم سوره در دو رکعت اول فوت شود قضا نمود بخواهد سهو واما این قضا
واجب است یا مستحب پس عبارت جامع صغیر دلالت میکند بر
اینکه واجب است ودر مبسوط مذکور است که مستحب است زیرا که
قراة سوره درینصورت اگر چه موخر است از قراة فاتحه ولیکن متصل
نیست بفاتحه پس رعایت ضم سوره بر وجه مشروع من جمیع
الوجوه یافته نمیشود * مسئله ۸ * حد خواندن ساحفا
این است که حر اننده خود بشنود فقط وحد جهر این است
که مردم ان را غیر او این تفسیر جهر واخفا مختصا رفقیه ابی جعفر

هندوانی رح است زیرا چه مجرد حرکت زبان بدون آواز قرائت نامیده نمیشود و مختار کرخی رح این است که حد اخفا این است که ادای حروف وتصحیح آن نماید اگرچه خودهم نشنود زیرا چه قراة فعل زبان است ودر عبارت قدوری نیز باین اشارت است و باید دانست که همین اختلاف است در هرچیزیکه تعلق دارد بنطق وگویائی چون طلاق وعتاق واستثنا وسوای آن چون تحلیق و بسم الله خواندن برای ذبح وخواندن آیه سجده تلاوت * مسئله ۹ * ادنی قرائتیکه نماز بآن جایز میشود یک آیة است نزد ابوحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند سه آیت کوتاه است یا یک آیة دراز زیرا چه انسان قاری شمرده نمیشود تا که اینقدر نخواند پس کمتر ازین مانند کمتر از یک آیت است وقول ابوحنیفه رح این است که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که بخوانید از قرآن آنچه میسر آید ودر این هیچ تفصیل نیست که چقدر بخوانند ولیکن کمتر از آیة معتبر نیست باجماع ویک آیة در حکم کمتر از یک آیة نیست * مسئله ۱۰ * مسافر در حالت سفر یا سورة فاتحه هر سورة را که خواهد بخواند بجهت آنکه

مرویست که پیغمبر صلعم در سفر خوانده است در نماز فجر قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را و بجهت آنکه بسبب سفر ساقط میشود نصف مقدار نماز پس بسبب آن تخفیف در قراءة بطریق اولی ثابت خواهد شد و آنکه مذکور شد وقتی است که سیر مسافر بر سبیل عجلت و سرعت باشد پس اگر سیر مسافر بر سبیل امن و قرار باشد باید که بخواند در نماز فجر سورهٔ بروج و سورهٔ انشقت و مانند آن زیرا که باین صورت ممکن است و یرا که رعایت سنت قراءة نماید مع تخفیف و مقیم در حالت اقامت در نماز فجر بخواند در دو رکعت چهل یا پنجاه آیة را سوای سورهٔ فاتحه و مرویست از چهل آیت تا شصت آیت و از شصت آیة تا صد آیة و در هر یک از این مقدار صاحب حدیث وارد شده است و وجه توفیق میان این روایتها این است که اگر مقتدیان راغب باشند پس امام صد آیة بخواند و اگر آنها سست و کم رغبت باشند پس چهل آیت بخواند و اگر مقتدیان متوسط الاحوال باشند نه کمال راغب نه کمال بی رغبت پس از پنجاه آیت تا شصت آیت هرچه مناسب داند بخواند و بعضی در وجه توفیق گفته اند که اختلاف ایها

روایتها بنظر درازی وکوتاهی شبهاست وهم بنظر
کثرت اشغال وقلت آنست * مسئله ۱۱ * درازی قراة
در نماز ظهر مثل درازی آن در نماز فجر است زیراچه وقت
نماز ظهر وسیع است مانند وقت فجر ومضمرات در مبسوط گفتست
که مقدار قراة در نماز ظهر مانند مقدار قراة نماز فجر است
یا کمتر از آن زیراچه وقت ظهر وقت اشغال است پس مقدار قراة
در آن کم نموده خواهد شد تا موجب ملال قوم نگردد * مسئله ۱۲ *
مقدار قراة در نماز عصر وعشا برابر است وآن این است که بخواند
در آن اوساط مفصل را باید دانست که از سوره حجرات تا
اواخر قرآن مفصل می نامند واز انجمله از سوره حجرات
تا سوره بروج طوال مفصل است واز سوره بروج تا سوره
لم یکن اوساط مفصل است واز سوره لم یکن تا آخر قرآن
قصار مفصل است کذا در محیط * مسئله ۱۳ * مقدار قراة
در نماز مغرب کم از نماز عصر وعشا است وآن این است که بخواند
در آن سوره های که آنرا قصار مفصل میگویند باید دانست که
اصل درین باب این است که عمر رض نوشته بود بسوی ابی موسی
اشعری رض که بخوان در نماز فجر وظهر طوال المفصل را ودر نماز *

نماز وعشا بخوان اوساط مفصل را ودر نماز مغرب بخوان قصار
مفصل را وسر آن این است که وقت نماز مغرب کوتاه است لهذا
تعجیل دران سزاوار است و تخفیف قراة مناسب تعجیل است
ودر نماز عصر وعشا تاخیر مستحب است پس گاهی بسبب
تطویل قراة واقع میشود درو بعد غیر مستحب لهذا خواندن اوساط
مفصل دران مناسب است * مسئله ۱۴* باید که مصلي در نماز
فجر رکعت اول را دراز کند از نسبت رکعت دوم تا مردمان
در نماز جماعت داخل شوند چه وقت فجر وقت خواب و
غفلت است وهم وقت اول وعاطلاست* مسئله ۱۵*
هردو رکعت ظهر برابر است واین نزد شیخین رح است ومحمد
رح گفته است که پسند خاطرمن این است که در هر نماز رکعت
اول دراز کرده شود به نسبت رکعت دوم بجهت آنکه مرویست
که رسول خدا صلعم دراز میکرد رکعت اول را به نسبت رکعتهای
دیگر در هر نماز و دلیل شیخین رح این است که هردو رکعت
در استحقاق قراة برابر اند پس برابر خواهد شد در مقدار قراة
بخلاف نماز فجر چه آن وقت خواب وغفلت است وحدیث
مذکور محمول است بر آنکه رکعت اول در هر نماز دراز بود

بنسبت رکعتهای دیگر بجهت آنکه رکعت اول مشتمل است بر
خواندن ثنا و تعوذ و بسم الله * مسئله ۱۶ * زیادتی و کمی در قراة بمقدار
کمتر از سه آیة اعتبار ندارد زیراچه احتراز از ان ممکن نیست بدون حرج *
* مسئله ۱۷ * در هیچ نماز خواندن سوره معین و مقرر نیست باینطور که
خواندن غیر آن در ان جا ئز نباشد زیراچه آیة قرآن که درین باب است
مطلق و شامل است هر سوره و هر آیة را * مسئله ۱۸ * اگر
کسی مقرر و معین نماید سوره معین یا آیة معین را برای نمازی
از نمازها پس این مکروه است زیراچه در ان دو چیز لازم می آید
یکی ترک سوای آن سوره و آیة و دوم توهم اینکه آن سوره
و آیة افضل است از ما سوای آن و حال آنکه تمام قرآن برابر
است * مسئله ۱۹ * مقتدی را نباید که قرآن بخواند
در پس امام نه سوره فاتحه و نه سوره دیگر و شافعی رح میگوید
مقتدی را باید که سوره فاتحه بخواند فقط زیرا چه قراة قرآن
رکن نماز است پس مقتدی و امام باید که در آن شریک باشند
چنانچه در رکنهای دیگر چون رکوع و سجود وغیره هر دو
شریک اند و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که هر که ویرا امام باشد پس قراة امام قراة وی است و برین اجماع

فصحابه رض است وجواب از دلیل شافعی رح این است که قراة
اگرچه رکن نماز است ولیکن نصیبه مقتدی سکوت و شنیدن قراة
امام است چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه بخواند امام
پس خاموش باشید و از محمد رح مرویست که خواندن سوره فاتحه
مرمقتدی را مستحسن است بنابر احتیاط و نزد شیخین رح مکروه
است زیرا که در ان وعید وارد شده است * مسئله ۲ * مقتدی را
باید که بشنود قراة امام را وخاموش ماند اگرچه بخواند امام
آیت ترغیب که در ان ذکر جنت است یا آیة ترهیب که در ان
ذکر دوزخ است اعنی نه قرآن بخواند ونه در شنیدن آیة
ترغیب سوال جنت کند ونه در وقت شنیدن آیة ترهیب اعوذ بالله
من النار بگوید زیرا که شنیدن قراة امام فرض است چه بآن امر وارد
شده است در نص قرآن وخواندن قرآن وسوال جنت وخواندن
اعوذ بالله من النار مخل شنیدن است و همچنین مقتدی را باید
که خاموش ماند در وقتیکه خطبه خواند خطیب برای نماز جمعه
و همچنین وقتیکه صلواة فرستند بر نبی صلعم لانه شنیدن خطبه
فرض است پس باید که خطبه بشنود وخاموش ماند مگر در
وقتیکه بخواند خطیب در خطبه قوله تعالی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه

وسلم را تسلیما پس در بن هنگام کسیکه میشنود خطبه را باید که نشسته در برد بخواند بر پیغمبر صلعم و اختلاف است میان علما در حق شخصی که از منبر دور است و آواز خطبه در گوش او نمیرسد اعنی بعضی گفته اند که وبرا جایز است که مشغول شود بنماز یا بدعا و بعضی گفته اند که او را نیز لازم است که خاموش ماند و همین صحیح است زیرا چه شنیدن خطبه و خاموش ماندن هردو فرض است پس اگر شنیدن آن بسبب دوری میسر نشد باید که خاموش ماند والله اعلم

باب پنجم دربیان امامت * مسئله ۱ * نماز گزاردن بجماعت سنت موکده است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که جماعت از سنت هدی است تخلف نمی ورزد از آن مگر منافق باید دانست که مراد از سنت هدی سنت موکده است * مسئله ۲ * اولی بامامت کسی است که عالم تر باشد بسنت پیغمبر صلعم و مرویست از ابی یوسف رح که اولی بامامت کسی است که در قراءة قرآن فایق باشد از دیگران زیرا چه بقراءة قرآن حاجت است در نماز و حاجت بسوی علم نمیشود مگر وقتیکه امری

از زيادتي ونقصاني روي دهد وجواب آن اين است كه حاجت
سوي قراة در يك ركن نماز است وحاجت سوي علم در هر ركن
نماز است * مسئله ۳ * اگر جمع نماز رسان برابر باشند در علم
نيست پس اولي بامامت از ميان آنها كسي است كه واقف باشد در قراة
قرآن بجهت قول عليه السلام امامت قوم لا يقيا نيست يكسي كه در قراة
كتاب الله واقف‌تر بود اگر آنها در قراة وعلم حديث ونيست برابر باشند
پس اولي بامامت كسي است كه متقي‌تر باشد از ميان آنها بسبب آنچه
پيغمبر صلعم فرموده است كه هر كه نماز گذارد در پس عالم متقي
پس او گويا نماز گذارد در پس يك پيغمبر * مسئله ۴ * اگر آنها برابر
باشند در علم وقراة وتقوي پس اولي بامامت از ميان آنها كسي
است كه مسن باشد بجهت آنكه پيغمبر صلعم فرموده است كه بايد كه
امامت كند در شما كسيكه از ميان شما مسن باشد وبجهت آنكه
امامت از داعي تكثير جماعت است * مسئله ٥ * امامت بنده
مكروه است زيرا كه جهل در وغالب مي باشد بجهت آنكه
او در خدمت خواجه خود مشغول مي ماند وفراغت نمي يابد كه
تحصيل علم نمايد وهمچنين امامت بدوي اعني اهل باديه
مكروه است زيرا كه جهل در اهل باديه غالب است وهمچنين

با مسامت فاسق مکروه است زیراچه او اهتمام نمیکند د راحر
دین و همچنین امامت نابینا مکروه است زیراچه او از نجاست
احتراز نمی تواند کرد و همچنین امامت ولد الزنا مکروه است
بجهت آنکه جهل د ر و غالب می باشد بسبب آنکه مرا و را پدر
نیست تا د رتسادیب و تعلیم او بکوشد وسعی نماید وبجهت
آنکه امامت آنها باعث تقلیل جماعت است زیرا چه مرد مان
ازاقتدا نمودن د ربس آنهسا نفرت میدارند بس امامت
آنها مکروه خواهد بود ولیکن امامت آنها جایزاست زیراچه
پیغمبر صلعم فرموده است که اقتدا نمائید درنماز در پس هرکس
خواه صالح ومتقی باشد آنکس یا فاسق فاجر* مسئله ۶ * امام را باید
که بسیار دراز نکند نماز را زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه
امامت کند مرقومی را باید که نماز کند مثل نماز کسیکه ضعیف باشد
ازمیان آنها چه میان آنها کسی مریض است وکسی کبیرالسن وکسی
صاحب حاجت * مسئله ۷ * اگر زنان فقط جماعت نمایند بس
جماعت آنها مکروه است زیراچه جماعت آنها خالی نمیباشد از
ارتکاب حرام چه امام از میان آنها استاده میشود د ر وسط صف
ومقدم نمیشود مانند امام برهنگان واستاده شدن امام در وسط

یعنی حرام است پس جماعت زنان فقط مکروه خواهد بود ومع ذلک اگر
زنان فقط جماعت نمایند باید که امام آنها استاده شود در وسط صف
بجهت آنکه عایشه رض باینطور نماز جماعت گذارده بود ولیکن این
فعل عایشه رض محمول است براینکه این را در ابتدای اسلام نموده
بود و بجهت آنکه اگر مقدم استاده شود زنیکه امام است از میان
آنها پس این تقدم موجب زیادتی کشف عورت است به نسبت از حالیکه
آن زن در وسط صف می استد چه در این حالت ستر عورت بوجه
احسن متحقق میشود * مسئله ۸ * اگر دو کس نماز
جماعت گذارند پس باید که مقتدی درجانب راست امام استاده
شود زیراچه از ابن عباس رض مرویست که پیغمبر صلعم وقتی نماز
گذارد و مقتدی او صلعم نبود در آن وقت مگر ابن عباس رض را استاده
کرد و برا پیغمبر صلعم درجانب راست خود باید دانست که مقتدی
درجانب راست امام برابر امام استاده شود و از امام متاخر
نباشد و از محمد رح مرویست که مقتدی درین صورت بنهد
انگشتان پای خود را بمقابل پاشنه امام و آنچه اول مذکور شد که برابر
امام باشد ظاهر روایت است ولیکن اگر درصورت مذکور استاده
نبود مقتدی درپس امام یا درجانب چپ او جائز است اما فاعل

آن کنیک ... میشود چه این عمل مخالف سنت است
* مسئله ۹ * اگر مقتدی دو کس باشد باید که امام مقدم از آنها
استاده شود و از ابی یوسف رح مرویست که امام در ینصورت در
وسط آن دو کس استاده شود و ابو یوسف رح این را از عبد الله ابن
مسعود رض نقل کرده است و دلیل طرفین رح اینست که روزی پیغمبر
صلعم امامت کرد و مقدم استاد و مقتدی دو کس بودند یکی انس
رض دوم برادر رض که او را یتیم میگویند پس ازین معلوم شد که مقدم
استادن امام افضل است در صورتیکه دو مقتدی باشد زیراچه این
فعل رسول خدا صلعم است و انچه ابو یوسف رح نقل کرده است از ابن
مسعود رض پس آن دلیل اباحت است * مسئله ۱۰ * جایز نیست که
مردان اقتدا نمایند بزن و زن امام باشد زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است
که زنان را موخر کنید بایجهت که خدا تعالی آنها را موخر کردانیده
است پس جایز نخواهد بود که زن امامت مردان نماید و
همچنین جایز نیست که صبی امامت مردان نماید زیراچه نماز
صبی نفل است و نماز مردان فرض پس اقتدای صاحب فرض در
پس صاحب نفل جایز نخواهد بود بنا بر آنست که در امامت
صبی در نماز تراویح و نماز های سنت اختلاف است پس مشایخ

بلخ آنرا جایز داشته اند قال رض که مشایخ دیار ماوراء النهر
اهل بخارا آنرا جایز نداشته اند ونیز قال رض مختار این است که
امامت صبی جایز نیست در هیچ نماز اگرچه نفل باشد زیراچه
نفل صبی ضعیف وادنی است به نسبت نفل بالغ چه صبی اگر
بشکند نماز نفل رابعد از شروع قضای آن براو لازم نمیشود باجماع
بخلاف بالغ چه اواگر بشکند نماز نفل را بعد از شروع واجب
میشود براو قضای آن پس نفل او قوی واعلی است لهذا
اقتدای بالغ در پس صبی جایز نخواهد بود اگرچه در نماز نفل
باشد زیراچه بنای قوی بر ضعیف معقول نیست سوال اگر شخصی
نماز ظهر را مثلا ادا کرده فراموش کند وبعد از ان بنیت فرض
ظهر شروع کند درچهار رکعت نماز پس این نماز نماز نفل است
در حقیقت که بگمان فرض دران شروع کرده است واین نفل را
اگر بشکند شخص مذکور وبعد از شکستن معلوم شود زیراکه
او نماز ظهر ادا کرده است واین نماز که دران شروع کرده بود
واجب نیست پس بر او قضای این نفل واجب نمیشود ومعهذا اگر
او نشکند نفل مذکور را بلکه تمام کند آنرا وکسی اقتدای او
کند در نفل مذکور پس این اقتدا صحیح است با وجود یکه

لهذا مذکور اولی ضعیف است به نسبت نفل آنکس که اقتدا
نموده است زیراچه او بعد از شروع در نفل اگر بشکند آنرا
قضای آن برا و واجب میگردد پس معلوم شد که بنای قوی برضعیف
جایز است جواب در وجوب قضای نفل مذکور اختلاف
است زیراچه زفر رح قایل است باین که قضای آن واجب
است بر شخص مذکور اگر بشکند آنرا بعد از شروع
دران و سقوط قضای آن نزد علمای ما عارض است بسبب
عارضه که عبارت است از گمان شخص مذکور که دران بگمان
فرض شروع کرده است و اصل در نفل بالغ همین است
که قضای آن واجب میگردد اگر بشکند آنرا بعد از شروع
پس باعتبار اصل بر شخص مذکور نیز واجب است
قضای نفل مذکور و سقوط آن نیست مگر عارضی و امر
عارضی معارض نمیشود مر امر اصلی را بنا بر آن عارضه مذکوره
کالعدم اعتبار نموده شد در حق مقتدی مذکور لهذا قضای آن
براو واجب است اگر بشکند آنرا و هرگاه چنین شد پس
حال امام و مقتدی در صورت مذکوره باعتبار اصل برابر است :
و نفل یکی با نفل دیگر نیز باعتبار اصل برابر است لهذا

اقتدای مقتدی بامام مذکور درصورت مذکوره صحیح گفتند
وبخلاف صبی چه سقوط قضای نفل درحق او بجهت عارضه
نیست بلکه بجهت امر اصلی است که عبارت است از
طفولیت اوپس این امر اصلی درحق مقتدی کالعدم اعتبار
نموده نخواهد شد وهرگاه چنین شد پس حال صبی وحال
مقتدی او که بالغ است برابر نگشت پس اقتدای بالغ درنماز
نفل نیز درپس صبی جایز نخواهد بود وبخلاف اقتدای صبی
درپس صبی چه نماز هردو برابر است *مسئله ۱۱* ترتیب در
صف نماز این است که اول صف مردان باشد وبعد از ان صف صبیان
وبعد از ان صف زنان زیرا چه پیغمبر صلعم چنین درمود است
واگر زنی اقتدا کند درپس امام پس اگر امام نیت امامت او
کند فاسد میشود نماز مردیکه آن زن محاذی آن مرد است
بشرطیکه آن زن ومرد شریک باشند در نماز واین بنا بر استحسان
است ومقتضای قیاس این است که فاسد نشود وباین قایل است
شافعی رح بجهت قیاس نماز آن مرد بر نماز آن زن که فاسد
نمیشود ووجه استحسان این است که حدیثیکه سابق مذکور
شد است دلالت میکند برآنکه تاخیر زنان وتقدم مردان برمن

است زیرا چه بصیغه امر وارد شده است وجواب از شافعی رح
این است که مزاحمت مفسد طلب است باین که او متقدم استاده شود پس
در صورت مذکوره ترک شده از روی فرض مذکور لهذا نماز او فاسد
خواهد شد نه نماز زن چنانچه مقتدی اگر مقدم استاده شود از
امام پس نماز مقتدی فاسد میشود نه نماز امام پس قیاس
نمودن شافعی رح نماز مرد را بر نماز زن صحیح نیست چه
آن قیاس مع الفارق است وباید دانست که در صورت
مذکوره اگر امام نیت امامت زن مذکوره نکند پس نماز مرد
مذکور فاسد نمیشود بسبب محاذات زن مذکوره ولیکن
درینصورت نماز زن مذکوره جایز نمیشود چه اقتدای زن در
پس مرد متحقق نمیشود بدون نیت امام زیرا چه بسبب اقتدای
زن لازم میشود مر امام را که ترتیب نماید در مقام استادن
مقتدیان پس صحت اقتدای زن در پس مرد موقوف خواهد
بود بر التزام نمودن امام امامت اورا چنانچه اقتدای مقتدی
موقوف است بر التزام مقتدی باید دانست که این اشتراط نیت
امام در حق زن در صورتی است که زن استاده شود
بمحاذی مرد خواه امام باشد آن مرد یا مقتدی و اگر استاده شود

بجا ئیکه در پهلوي او مرد نباشد پس درینصورت دو روایت است بنا بر یکروایت درینصورت نیز ترتیب امامت در حق او شرط است وبنا بر روایت دیگر شرط نیست زیرا چه درینصورت فساد نماز امام یا مقتدي لازم نمي آید بخلاف صورت اول چه دران فساد نماز بعضي لازم است زیرا چه دانست که شرط تحقق محاذات میان مرد وزن مذکور یکي این است که آن هر دو در یک نماز شریک باشند دوم این است که آن نماز مطلق باشد وسوم اینکه زن اهل شهوت بود چهارم این است که میان آن زن ومرد چیزي حایل نباشد زیرا چه فساد درینصورتها معلوم شده است بنص برخلاف قیاس پس رعایت کرده شود تنها مي چیزهاي را که مورد نص است * مسئله ۱۲ * در نماز جماعت حاضر شدن در حق زنان جوان مکروه است زیرا چه دران خوف فتنه است * مسئله ۱۳ * زن پیر اگر حاضر شود براي نماز جماعت در وقت فجر ومغرب وعشا پس دران مضائقه نیست واین نزد ابیحنیفه رح است وصاحبین رح گفته اند که اگر زن پیر حاضر شود براي جماعت در هر وقت پس دران باک نیست زیرا چه حضور او موجب فتنه نیست چه رغبت مردان بسوي پیرزنان ورغبت آنها بسوي

مردان کم میباشد پس حضور آنها برای جماعت مکروه نخواهد بود چنانچه حضور آنها در نماز عید مکروه نیست را بو حنیفه رح میگوید که افراط شهوت باعث فتنه میشود به نسبت زنان پیر نیز پس باید که آنها در وقت ظهر و عصر و جمعه حاضر نشوند چه تردد فاسقان درین اوقات بیشتر است بخلاف فجر و مغرب و عشا چه آنها در وقت فجر و عشا در خواب باشند و در وقت مغرب مشغول بطعام واما حضور پیر زنان در نماز عید بجهت آن مکروه نیست که عید گاه مکان وسیع میباشد پس ممکن است آنها را که در یکی جانب آن علیحده از مردان استاده شوند واین در مسجد محله متصور نیست و باید دانست که فتوی درین زمانه برآن است که حضور زنان پیر در جمیع نمازها مکروه است چه این زمانه زمانه فتنه و فساد است و مراد از کراهیت درینجا کراهت تحریمی است * مسئله ۱۴ * جایز نیست که اقتدا نماید غیر معذور در پس معذور چون صاحب رعاف دایم وغیره که بمنزله مستحاضه اند و همچنین جایز نیست که اقتدا نماید زن غیر معذور در پس زن مستحاضه زیرا چه صحیح البدن قوی است از معذور روشی متضمن و مشتمل نمیشود بر چیزی که بالا

و دایت باشد اران وامام ضامن است بایں معنی که نماز مقتدی نماز مقتدی است * مسئله ۱۵ * جایز نیست اقتدای قاری قرآن در پس امی که قرآن خواندن نمید اند اصلا همچنین جایز نیست اقتدای جامه پوش در پس برهنه زیراچه حال قاری وجامه پوش قوی است به نسبت امی و برهنه * مسئله ۱۶ * جایز است اقتدای صاحب وضو در پس صاحب تیمم وایں نزد شیخین رح است ومحمد رح گفته است که جایز نیست زیراچه تیمم طهارت ضروریست ووضو طهارت اصلی است ودلیل شیخین رح این است که تیمم نیز طهارت مطلق است مانند وضو وضروری نیست ولهذا مقید بقدر حاجت نیست بلکه جایز است که بیک تیمم از نفل و فرض هرچه خواهد گذارد * مسئله ۱۷ * جایز است اقتدای کسیکه پای خود را شسته است در وضوء در پس کسیکه مسح کرده باشد بر موزه زیراچه موزه مانع سرایت حدث است در پای وانچه که بر موزه است پس آن زایل میشود بسبب مسح پس امامت مسح کننده جایز خواهد بود بخلاف کسیکه بمنزله مستحاضه است چه امامت او جایز نیست زیراچه حدث در او موجود است حقیقة لیکن شارع

آنرا اعتبار نکرده است * مسئله ۱۸ * اقتداي قايم در
پس قاعد جايزاست نزد شيخين رح بنا بر استحسان و نزد محمد
رح جايز نيست و همين موافق قياس است چه حال قايم قوي است
به نسبت قاعد و وجه استحسان اين است که مرويست که
پيغمبر صلعم در آخر عمر خود در حالت بيماري نشسته نماز ادا کرده
و قوم اقتدا نموده در پس پيغمبر صلعم در حالتيکه آنهما
استاده بودند * مسئله ۱۹ * جايزاست اقتداي مومي در
پس مومي اعني کسيکه باياء و اشاره رکوع و سجود ادا ميکند
زيراچه آن هر دو برابر اند پس اقتداي يکي بديگري صحيح
خواهد بود مگر درصورتيکه مقتدي نشسته باشد و ايما کند و
امام بر پهلو غلطيده ايما کند چه اقتداي درينصورت صحيح
نيست زيراچه حالت قعود ترجيح دارد بر حالت اضطجاع که
عبارت است از غلطيدن بر پهلو * مسئله ۲۰ * جايز
نيست که اقتدا کند کسيکه رکوع و سجود ميکند در پس کسيکه
رکوع و سجود باياء ادا ميتمايد زيراچه حال اين مقتدي قوي
تراست از حال اين امام و دران خلاف زفر رح است
* مسئله ۲۱ * جايز نيست که اقتدا کند کسيکه نماز فرض

میگذارد در پس کسیکه نماز نفل میگذارد زیرا چه بنای نماز مقتدی بر نماز امام است وهرگاه ضرورت مذکوره فرضیت یافته نمیشود در نماز امام پس بنای مقتدی مذکور بر نماز امام مذکور متحقق نمیشود چه بنای امر موجود برچیزی که معدوم است متصور نیست * مسئله ۲۲ * جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نماز فرضی از فرایض میگذارد در پس کسیکه فرض دیگر میگذارد مثلا شخصی نماز عصر را میخواند و اقتدا کند در پس او کسیکه قضای نماز ظهر می نماید پس این اقتدا جایز نیست زیراچه اقتدا شرکت وموافقت است پس ضرور است که نماز مقتدی وامام یک نماز باشد ونزد شافعی رح در جمیع این صور تها اقتدا صحیح است زیراچه اقتدا نزد شافعی رح ادای نماز خود دانست برسبیل موافقت ونماز هریک از مقتدی وامام علیحده است ونماز امام متضمن نماز مقتدی نیست ونزد علمای ما نماز امام متضمن نماز مقتدی است * مسئله ۲۳ * جایز است که ادا کننده نماز نفل اقتدا نماید در پس کسیکه نماز فرض میگذارد زیراچه ادا کننده نفل محتاج است بسوی اصل نماز وآن موجود است در نماز امام پس

دريصورت بناي نماز مقتدي متحقق ميشود * مسئله ۲۲ *
اگر شخصي اقتدا كرد در پس امامي و بعد از آن معلوم شد كه امام
بي وضو است پس لازم است آن شخص را كه نماز خود را اعاده
نمايد زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است كه هر كه امامت كند
مر قومي را و بعد از آن ظاهر شود كه او بي وضو بود يا جنب پس لازم
است كه او اعاده كند نماز خود را و قوم مذكور نيز اعاده نماز نمايند
و شافعي رح ميگويد كه بر مقتدي لازم نيست كه اعادهٔ نمايد بنابر
آنچه مذكور شد كه نزد او رح نماز مقتدي عليحده است و نماز
امام متضمن آن نيست و نزد علماي ما نماز امام متضمن است
نماز مقتدي را در حكم جواز و فساد * مسئله ۲۳ * اگر امامت كند
امي در پس او اقتدا نمايند دو فريق يكي امي و ديگر قاري
قرآن پس نماز امام و نماز هر دو فريق فاسد ميشود نزد امام
ابيحنيفه رح و صاحبين رح گفته اند كه نماز امام و نماز اميان
صحيح است زيرا چه امام معذور است و امامت كرده است مر قومي
را كه بعضي از آنها معذور اند و بعضي غير معذور پس نماز معذوران
صحيح خواهد شد چنانچه در صورتيكه امامت كند برهنه مر
قومي را كه بعضي از آنها جامه پوش اند و بعضي از آنها برهنه

درین صورت نماز برهنگان جایز است و همچنین درینجا نیز و دلیل ابیحنیفه رح این است که در صورت مذکور امام ترک کرد است فرض را که قراة قرآن است با وجود قدرت زیرا چه اگر اقتدا میکرد در پس قاری قرآن پس قراة حاصل میشد برای آنکه قراة امام قراة مقتدی است و هرگاه امام مذکور ترک قراة کرد با وجود قدرت نماز او فاسد خواهد شد و چون نماز امام فاسد گشت نماز جمیع مقتدیان فاسد خواهد شد و مسئله امامت برهنه را که نظیر آورده اند آن را صاحبین رح پس جواب آن این است که امام درین مسئله قادر نیست بر پوشیدن جامه زیرا چه اگر او اقتدا میکرد در پس جامه پوش پس لباس امام لباس او نمیشد چه لباس امام لباس مقتدی شمرده نمیشود بخلاف قراة امام چه آن قراة مقتدی شمرده میشود پس قیاس مسئله امامت امی که کلام ورزان است بر مسئله امامت برهنه که مذکور شد صحیح نیست و اگر امی تنها نماز گذارد و قاری قرآن تنها نماز گذارد و یکی بدیگری اقتدا نکند پس نماز هر یک جایز میشود همین اصحیح است باوجودیکه درین صورت نیز امی ترک کند قراة را که فرض است باوجود قدرت زیرا که اگر امی اقتدا میکرد

درين ثاري قراة حاصل ميشد وبرا معهذا نماز هرباب جايز است زيراچه درينصورت رغبت جماعت از آنها ظاهر نشده * مسئله ۳۹ * اگر امام دو ركعت نماز اداكرد وقراة خواند درلن وبعد از ان وضوي امام مذكور شكست پس ازمقدم كه امي را خليفه كرد ازجاي خود ورفت براي وضو پس درينصورت فاسد ميكردد نماز امام ونماز جميع مقتديان چه امي وچه غير امي ودر زفر رح گفتست كه فاسد نميشود زيراچه امام سابق ادا كرده است قراة فرض را ودليل علماي ما اينست كه هر ركعت نماز است پس درهر ركعت نماز قراة بايد يا قراة حقيقي يا قراة تقديري واز امي قراة تقديري نيز يافته نميشود چه او اهليت قراة ندارد وبايد دانست كه همچنين است حكم اگر مقدم كند امي را در تعده اخيره در تشهد والله اعلم

باب ششم در بيان حدثيكه روي دهد مصلي را در اثناي نماز

* مسئله ۱ * اگر شخصي محدث شد كرده در اثناي نماز بايد كه همان ساعت برود براي وضو پس اگر آنشخص امام باشد بايد كه بعضي از مقتديان خود را بجاي خود خليفه گرداند بايسطوركه بدست يا جامه او گرفته

بجای خود اشاره کند بعد از آن خود برای وضو برود و وضو
کند و بعد از آن بنا نماید یعنی باقی نماز خود را ادا کند و این
بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس این است که آن شخص
استیناف نماید یعنی از سر نو نماز شروع نماید و بانی
قایل است ما هی برح و در قیاس این است که حدث منافی نماز است
و رو گردانیدن از قبله و مشی شکننده نماز است و وجه
استحسان این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه قی کند
یا خون از بینیش جاری شود یا مذی برآید در اثنای نماز پس
باید که برگردد از نماز و وضو کند و مابقی نماز را بنا کند
مادامیکه تکلم نکرده باشد و نیز پیغمبر صلعم فرموده است وقتیکه
قی کند یکی از شما در اثنای نماز یا خون جاری شود از بینی
پس باید که بنهد دست خود را بر دهان خود و تکلم نکند
و مقدم کند از میان مقتدیان کسی را که هیچ از نماز
او در پس امام فوت نشده باشد و اینکه مذکور شد
وقتی است که حدث بیقصد پیش آید و اما اگر عمدا حدث
کند پس بر او لازم است که استیناف نماید زیرا که در صورت
هیچ ضرورت نیست و در صورت اول ضرورت است و باید دانست

که درصورت اول نیز استیناف افضل است چه اگر از سر نو نماز کند نماز ادا میشود نزد جمیع علما و در بنا نمودن آن اختلاف است بعضی گفته اند که استیناف افضل است در حق منفرد و در حق امام و مقتدی بنا افضل است تا فضیلت جماعت در حق او ثابت و محفوظ ماند بعد از آن باید دانست که منفرد مختار است اگر خواهد تمام کند نماز خود را در منزل خود یا در جائیکه برای وضو رفته است و اگر خواهد عود کند در مکانیکه اول نماز شروع کرده بود و مقتدی را باید که عود کند در مکان اول مگر وقتیکه امام او فراغت نموده باشد پس درینصورت در همانجا باقی نماز را ادا کند و همچنین درصورتیکه میان آنجا و میان امام چیزی حایل نباشد یعنی از آنجا اقتدای او در پس امام مذکور صحیح باشد پس درینصورت نیز در همانجا باقی نماز را گذارد و اقتدا نماید در پس امام مذکور * مسئله ۲ * اگر شخصی از مکان نماز بیرون شود بگمان اینکه حدث صادر شد است ازو پس اگر او از مسجد بیرون رود و بعد از ان بیقین معلوم شود ویرا که حدث ازوی صادر نشد است لازم است برو که استیناف نماید و اگر از

بمسجد بیرون نشده باشد پس بنا نماید و این بنا بر استحسان است
ومقتضای قیاس این است که در هر دو صورت استیناف نماید
و این یک روایت است از محمد رح و وجه قیاس این است که
شخص مذکور بغیر عذر از جهت قبله انحراف نموده است و وجه
استحسان این است که شخص مذکور انحراف نموده است
بقصد اصلاح نماز حتی که اگر متحقق میشد آنچه توهم
نموده بود البته جائز میشد بنا پس قصد اصلاح بمنزله عمل اصلاح
اعتبار نموده خواهد شد مادامیکه خارج نشود از مسجد و
واینکه مذکور شد وقتی است که کسی را خلیفه نکرده باشد
واگر خلیفه کرده باشد کسی را نماز او و نماز جمیع مقتدیان
فاسد میشود اگرچه شخص مذکور از مسجد بیرون نرفته باشد
زیرا که خلیفه گردانیدن عمل کثیر است بغیر عذر و اینکه مذکور
شد بخلاف آنست که اگر او بیرون آید از نماز بگمان اینکه
بی وضو شروع کرده است در نماز و بعد از آن یقین بداند که با وضو
شروع کرده است که درینصورت نماز او فاسد میشود و استیناف
آن برو واجب میگردد اگرچه از مسجد بیرون نرفته
باشد زیرا که درینصورت بیرون شدن از نماز

بسا بنصورت كه ترك آن نمود است زيراچه اگرمستحق ميشد چيزيكه بنا بر آن از نماز بيرون شد است استيناف لازم ميشد وبايد دانست كه مكان صفوف نماز يان در صحرا بمنزله مسجد است اگرو زجانب پس رود واگر درجانب پيش رود پس تا مكانيكه ستره است بمنزله مسجد است واين درصورتي است كه ستره بساشد واما در صورتيكه ستره نباشد پس بقدر صفوف مصليان كه در پس امسام است ازجانب پيش بمنزله مسجد است واگر مصلي منفرد بساشد در صحرا پس بقدر موضع سجده او از هرجانب بمنزله مسجد است در حق او

* مسئله ٣ * اگر شخصي در اثناي نماز ديوانه گردد يا بخوابد تامحتلم شود يا بيهوش شود پس واجب است مراو را كه استيناف كند نماز خود را زيراچه رويدادن اين عوارض در نماز نادراست پس استيناف نماز درصورتهائي كه اين عوارض روي دهد موجب حرج نيست لهذا بسايد كه استيناف نماز نمايد و بنا نكند وهمچنين استيناف نمايد اگرخنده قهقهه كند در نماز زيراچه خنده قهقهه بمنزله كلام است وكلام قساطع نمساز است

* مسئله ٤ * اگر محصور شود امام از قراة قرآن اعني بند شود

ؤخواندن نتواند ولهذا مقدم کند شخصی را پس نماز آنها
جایز است در یتصورت نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفتند انه
که جایز نیست زیرا چه پیش آمدن این عارضه نادر است ودلیل
ابیحنیفه رح این است که علت جواز استخلاف عجز است واین
درصورت مذکوره متحقق است وعارضه مذکوره نادر نیست
بلکه اکثر در پیش می آید واین وقتی است که امام محصور شود
پیش از خواندن آنمقدار قرآن که نماز بآن جایز میشود
واگر امام بعد از خواندن قرآن بمقدار مذکور معصور شود
از قراة پس در یتصورت جایز نیست که کسی را خلیفه سازد برای
خواندن قراة زائد واین متفق علیه است ووجهش این است
که در یتصورت حاجت استخلاف نیست * مسئله ٥ *
اگر از مصلی حدث صادر شود بعد از خواندن تشهد پس باید که
وضو کرده سلام بگوید زیرا چه سلام گفتن بعد از تشهد لازم و
واجب است پس برای اداء آن وضو ضرور است واگر بعد از تشهد
عمدا حدث کند یا تکلم نماید یا عملی کند که منافی نماز است
پس نماز او تمام میشود زیرا چه در یتصورت متصور نیست
که وضو کرده سلام گوید چه عملهای مذکوره قاطع نماز است

ولیکن در بعضورت اعاده نماز برو فرض نیست زیرا چه هیچ رکني از ارکان نماز باقي نماند است * مسئله ۹ * اگر صاحب تیمم در اثناي نماز آب ببیند نماز او باطل میشود چنانچه سابقا مذکور شده است در باب تیمم وهمچنین در صورتیکه مصلي صاحب مسح موزه باشد ومدت مسح منقضي شود در اثناي نماز یا بکشد موزه را از پاي بعمليکه عمل کثیر نباشد وهمچنین در صورتیکه مصلي امي باشد ودر اثناي نماز سوره را یاد کند یا مصلي برهنه باشد ودر اثناي نماز بیابد جامه را یا مصلي که رکوع وسجود را بایما میکند ودر اثناي نماز قادر شود بر رکوع وسجود یا که یاد آید مصلي را در اثناي نماز نمازیکه پیشتر از این فوت شده است واو صاحب ترتیب است یا حدث صادر شود از مصلي قاري که امام است واو خلیفه کند بجاي خود مقتدي را که امي است یا آفتاب طلوع کند در اثناي نماز فجر یا داخل شود وقت عصر در حالیکه مصلي در نماز جمعه است یا مصلي صاحب مسح باشد بر جبیره ودر اثناي نماز جبیره بیفتد بسبب به شدن زخم یا مصلي صاحب عذر باشد چون مستحاضه ومانند آن وعذر او دفع شود در اثناي نماز پس در این صورتها نماز باطل میشود نزد جمیع علماي ما واکثر

این عوارض رویذ شد مصلي را بعد از نشستن بقدر خواندن تشهد
پس نماز او باطل میشود نزد ابیحنیفه رح نه نزد صاحبین رح و بعضی
گفته اند که بنای این اختلاف بران است که خروج بفعل مصلي فرض است
نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح فرض نیست پس روی دادن
این عوارض بعد از تشهد مانند روی دادن آن است در اثنای نماز نزد
ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح روی دادن آن درینحالت مانند
روی دادن آن است بعد از گفتن سلام و دلیل صاحبین رح این
است که پیغمبر صلعم بابن مسعود رض فرمود که هرگاه تشهد
خواندی یا بمقدار آن نشستی پس تمام شد نماز تو چنانچه
سابق مذکور شد است و دلیل ابیحنیفه رح این است که
ممکن نیست مصلي را که ادا کند نماز دیگر را مگر بعد از خارج
شدن از نماز یکه بآن مشغول است پس خروج بفعل مصلي فرض
شد زیراچه موقوف است بران ادای فرض دیگر و چیزیکه
چنین باشد فرض میشود و انکه مراد از تمام شدن نماز که مذکور
است در حدیث ابن مسعود رض این است که قریب است بتمامي
*مسئله ۷ * اگر شخصي اقتدا کرد با مام بعد از گذاردن امام
یکرکعت نماز را و بعد از ان حدث صادر شد از امام و او خلیفه

کرد بجاي خود شخص مذکور راکه مسبوق است پس این جایز
است ولیکن اولي این است که خلیفه کند امام مدرک را یعنی
مقتدیی راکه از ابتدا اقتدا نموده باشد چه او قادر است براتمام
نماز ولیکن در صورت مذکوره مسبوق مذکور را باید که قبول
نکند خلافت را و مقدم نشود بجاي امام چه او قادر نیست براینکه
نماز تمام کند و سلام گوید و معهذا اگر مقدم شود باید که شروع
کند نماز را از جائیکه امام تا آنجا رسیده بود چه او قایم
مقام امام است و هرگاه تمام کند رکعتي راکه در آن
سلام است مقدم کند مقتدي مدرک را تا از سلام بگوید
مع مقتدیان دیگر پس اگر مسبوق مذکور بعد از اتمام
نماز امام در موقع سلام خنده قهقهه نماید یا عمدا حدث کند
یا کلام گوید یا از مسجد خارج شود پس نماز او فاسد میگردد
نه نماز قوم زیرا چه در ینصورت نماز شکننده نماز یافته میشود
در اثناي نماز در حق او و در حق قوم یافته میشود بعد از تمامي
نماز آنها واما امام اول که بعد از وضو اقتدا نمود است بمسبوق
مذکور اگر او از نماز فارغ شده مع قوم پس نماز او فاسد
نمیشود و اگر فارغ نشده باشد مع قوم نماز او فاسد میشود و

چنین اصح است ؟ مسئله ۸ * اگر امام بعد از نشستن بقدر
تشهد در قعدهٔ اخیره خنده قهقهه کند عمدا یا حدث کند عمدا
پس نماز مسبوقان فاسد میگردد نزد ابوحنیفه رح و نزد
صاحبین رح فاسد نمیگردد و اگر امام خندهٔ قهقهه وحدث
نکند بلکه تکلم کند یا برخیزد و خارج شود از مسجد پس
درین صورت نماز مسبوقان فاسد نمیگردد نزد جمیع علمای ما
که مذکور شد و دلیل صاحبین رح این است که بنای نماز
مقتدی بر نماز امام است در حق صحت و فساد و درصورت
خندهٔ قهقهه وحدث عمد نماز امام فاسد نمیشود پس نماز
مقتدی فاسد نخواهد شد چنانچه درصورت سلام و کلام و
دلیل ابیحنیفه رح این است که درصورت مذکوره بسبب
خندهٔ قهقهه فاسد میشود از نماز امام جزویکه خندهٔ قهقهه
مقارن آنست پس مثل آنقدر را از نماز مقتدی نیز فاسد
خواهد شد ولیکن امام محتاج بنا نیست و مقتدی مسبوق
محتاج بنا است و بنا بر فاسد فاسد است پس نماز مسبوق
فاسد خواهد شد بخلاف سلام چه آن موجب فساد نماز نیست
بلکه آن موجب اتمام نماز است و همچنین کلام چه کلام بمنزله

بسلام است و باید دانست که اگر خنده قهقهه کند مصلی بعد
از نشستن بقدر تشهد پس در این صورت اگرچه نماز او تمام
میشود ولیکن وضوی او میشکند * مسئله ۹ * اگر شخصی را در
رکوع یا در سجود حدثی پیش آید پس جایز است او را که وضو کرده
بنا نماید ولیکن آن رکوع و سجود معتبر نیست چه اتمام آن رکوع و
سجود متحقق نشد زیرا چه اتمام رکن با انتقال است و چون در حالت انتقال
حدث پیش آمد اتمام رکن که عبارت از رکوع و سجود است
یافته نشد پس اعاده آن ضرور است و باید دانست که
درین صورت اگر امام خلیفه کرده باشد بعضی مقتدی را در رکوع
یا سجود پس آن خلیفه را باید که دوام نماید بر رکوع یا سجود
مذکور و باین دوام ادا میشود رکوع و سجود مذکور
* مسئله ۱۰ * اگر یاد آید مصلی را در رکعت
دوم که او در رکعت اول یک سجده کرده است و سجده دوم
باقی است بنا بر آن برای قضای آن سجده از رکوع بسجده رود
و بجا آرد آن را پس درین صورت باید که بعد از قضای سجده
مذکور اعاده آن رکوع ننماید و همچنین در سجده رکعت
دوم یاد آید که در رکعت اول یک سجده نموده است و سجده

وتکرار او اولی است زیرا که در آن رعایت سجدهٔ مذکور
هر از سجده بر دارد و سجده مذکور را بجا آرد پس در صورت
اول باید که اعاده نماید سجده را که در آن یاد آمده است و بعد
سجده رکعت اول نماید دانست که این اعاده رکوع و سجود
که مذکور شد اولی است تا افعال نماز بقدر امکان مترتب
واقع شود و اگر اعاده آن رکوع و سجود نکند نماز او جایز
میشود زیرا که ترتیب در افعال نماز شرط نیست و بجهت آنکه
انتقال با طهارت شرط است و آن در این صورت موجود است و از ابی
یوسف رح مرویست که اعاده آن رکوع بر او لازم است زیرا چه قومه
نزد او رح فرض است * مسئله ۱۲ * اگر امام امامت یک
مقتدی باشد و او را حدث پیش آید و او برای وضو بیرون مسجد
رود پس مقتدی مذکور بجای امام امام میگردد نیت
استخلاف آن امام کند یا نکند زیرا که در این حالت نماز
مقتدی است و احتیاج نیست بسوی اینکه امام معین کند زیرا که
امامت چه این احتیاج وقتی میشود که مزاحمت باشد اعنی
مقتدی متعدد باشند و در صورت مذکوره مقتدی یک
است و مزاحمت نیست و در این صورت امام را باید که بعد از فراغ

امامت کند نماز خود را در پس امام دوم که مقتدی مذکور است
چنانچه همین حکم است در صورتیکه امام بسبب پیش آمدن
حدث خلیفه خود کرد اند یکی از مقتدیان را و باید دانست که
اگر آن یکی مقتدی صبی باشد یا زن پس درینصورت اختلاف
است بعضی گفته اند که نماز امام فاسد میشود زیرا چه خلیفه
مذکور امام شد و صلاحیت امامت ندارد و بعضی گفته اند که
نماز او فاسد نمیشود زیرا چه او آن صبی یا زن را قصداً خلیفه
نساخته است و آنها صلاحیت امامت ندارند تا امام شوند
والله اعلم بالصواب

باب هفتم در بیان چیزهائیکه بعضی از آن شکننده نماز است و بعضی از آن مکروه است در نماز

* مسئله * اگر تکلم کند کسی در نماز پس نماز او فاسد میشود
خواه عمداً تکلم کند خواه سهواً یا خطأً و شافعی رح میگوید که در
صورت خطا و نسیان نماز فاسد نمیشود زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده
است که خطا و نسیان در حق امت من معاف است و دلیل علمای
ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که در نماز کلام کردن بمثل جنس کلام
آدمیان صحیح نیست و جز این نیست که نماز تسبیح و تهلیل

و قراءة قرآن است و بعد چونکه دلیل آورد امام شافعی رح این
معنی آن این است که بسبب خطا و نسیان گنهگار نمیشود امام
اعظم اگر خطا و نسیان چیزی باشد از وی ظهور آید سبب
آن در نماز مطالب و مواخذه خواهد شد * مسئله ۲ * اگر
بسهو سلام گوید کسی در نماز پس نماز او فاسد نمیشود زیرا که
سلام از جملهٔ اذکار است پس آن ذکر اعتبار نمیشود اگر ادا شد
در حالت نسیان و کلام اعتبار نموده خواهد شد در حالت عمد
* مسئله ۳ * اگر آه و ناله کند کسی در نماز یا گریه کند با آواز
بلند پس اگر آن آه و ناله و گریه بسبب یاد نمودن بهشت و دوزخ
است پس بسبب آن نماز فاسد نمیشود زیرا چه آن آه و ناله و گریه
میرساند زیادتی خشوع و دلالت میکند بر آن که آن آه و ناله و گریه بسبب
درد یا مصیبتی باشد پس بسبب آن نماز فاسد میشود زیرا چه
در آن اظهار صبر نیست است پس این کلام است و آه از جنس
کلام انسان شمرده شود و از امام ابو یوسف رح مرویست که اگر
لفظ آه بگوید پس در هر دو صورت نماز فاسد نمیشود و اگر لفظ اوه
بگوید نماز فاسد میشود و بعضی گفته اند که قاعده نزد امام ابو یوسف
رح این است که اگر آن کلمه مشتمل باشد بر دو حرف که آن

فرد و از حروف زواید باشد یا یکی از آن از حروف زواید
باشد پس بسبب آن نماز فاسد نمیشود و اگر آن فرد و حرف
از حروف اصلی باشد نماز فاسد میشود و حروف زواید
عبارت است از هر حرفیکه مشتمل است بر این کلمه الیوم تنساه
قال رض که این قاعده ضعیف است بدرانچه کلام آدمیان ابجدیه
هر حرف تابع وجود حرف هجا و افهام معنی است و آن متعقب
میشود در هجای حرف * مسئله ۱۲ اگر تنحنح نماید بی سببی
در نماز بغیر عذر یا بنظر که منع فوع الم نباشد و بسبب آن حرف
پیدا شود پس قال رض سزاوار این است که نماز فاسد شود
نزد طرفین رح و اگر تنحنح کند بسبب عذر پس آن عفو است و باید
دانست که معنی تنحنح اح اح گفتن و عذر این است که وی را طاقت
ضبط آن نباشد و باید دانست که همچنین اگر تنحنح کند برای
غرض تصحیح چون تحسین صوت برای قرأة قرآن مثلا
پس تنحنح در بعض روایت نیز عفو است و موجب فساد نماز
نیست کذا در بحر الرائق لعلامه فتح القدیر و باید دانست
که چنانچه تنحنح بعذر عفو است همچنین عفو است عطسه و آروغ
کلمه بسبب آن حروف پیدا شوند * مسئله ۲۰ اگر عطسه

در اثنای نماز جواب عطسه دهد کسی را که گوید
یرحمک الله پس نماز او فاسد میگردد زیرا چه جواب عطسه
بمنزلهٔ کلام انسان است چه آن خطاب میکند بکسی دیگر را بخلاف
آنکه اگر مصلی در اثنای نماز الحمد لله بگوید بسبب عطسه
کردن یا بسبب شنیدن عطسه غیر چه بسبب آن نماز فاسد نمیشود
بنا بر آنچه گفته اند زیرا چه قول الحمد لله بطریق جواب
متعارف نیست * مسئله ۷۶ * اگر شخصی در اثنای نماز رد
فتح کند کسی را که آنکس امام او نیست پس درین صورت نماز
او فاسد میشود زیرا چه این تعلیم و تعلم است پس بمنزله کلام
انسان است و معنی ازان باید دانست که امام محمد رح را
فاسد شدن نماز درین صورت تکرار فتح شرط کرده است در مبسوط
زیرا چه فتح کردن بر غیر از اعمال نماز نیست و قلیل ازان معاف
است و در جامع صغیر شرط تکرار آن نکرده است زیرا چه آن بمنزله
کلام است و کلام موجب فساد نماز است اگر چه قلیل باشد * مسئله ۷۷ *
اگر مصلی فتح کند بر امام خود را پس این کلام شمرده نمیشود
از روی استحسان زیرا چه مصلی درین صورت محتاج است بسوی
اصلاح نماز خود پس این از اعمال نماز او است از روی معنی باید

بدانست که درین صورت وقتیکه مصلی فتح کند بر امام نیت فتح کند
بکند نه نیت قراة قرآن و همین صحیح است زیراچه ویرا جایز
است فتح نه قراة و اگر امام انتقال کند از آیتیکه در ان بند شده
بود بسوی آیت دیگر و بعد ازان فتح کند او را کسی از مقتدیان
پس نماز آنکس فاسد میشود درین صورت اگر بگیرد امام فتح
آنکس را نماز امام نیز فاسد میشود زیراچه یافته میشود تعلیم
و تعلم در نماز بغیر ضرورت و باید دانست که مقتدی را باید که
شتابی نکند در فتح کردن امام و امام را نباید که محتاج
کند مقتدیان را بسوی فتح بلکه اگر در جائیکه بند شود و بر کند
و مکرر نخواند آنرا بلکه باید که رکوع کند اگر قرآن بقدر سنت
خوانده باشد و اگر نه انتقال نماید بسوی آیت دیگر * مسئله ۸ *
اگر شخصی در اثنای نماز در جواب کسی گوید لا اله الا الله
پس این بمنزله کلام انسان است و بسبب آن نماز فاسد
میشود نزد طرفین رح و ابو یوسف رح گفته است که بسبب آن نماز
فاسد نمیشود زیراچه آن ثنای خدا تعالی است باعتبار اصل
پس بسبب نیت آن شخص متغیر نخواهد شد و دلیل طرفین رح
آنست که آن شخص کلمه مذکوره را در موقع جواب

گفتست و کلمهٔ مذکوره صلاحیت این دارد که جواب واقع شود
پس جواب کرده باشد هر احدی شده باشد جواب عطسه
و اگر آیهٔ انا لله و انا الیه راجعون را در جواب کسی
بخواند در این نیز اختلاف است اما در حالتیکه مذکور شد در کلمه
لا اله الا الله و غیره صحیح است ولیکن این همه احتمالات
وقتی است که آنرا در جواب کسی گفته باشد اما در صورتیکه
اراده او اعلام باشد نماز او درست است پس در صحیحین
نماز او فاسد نمیشود چنانچه در احادیث نبی صلعم فرموده است که
هرکرا حادثه روی دهد در نماز باید که تسبیح بگوید
* مسئله ۹ * اگر شخصی شروع کند در نماز ظهر و بعد از گذاردن
یک رکعت از آن نیت نماز عصر کند و شروع کند در آن باینطور که
تکبیر افتتاح بگوید یا نیت نماز نفل کند و شروع کند در آن بطور
مذکور پس میشکند نماز ظهر که در اول شروع کرده بود و نماز
شروع او در نماز دیگر صحیح میشود پس از نماز ظهر مذکور بیرون
میشود و اگر بعد از گذاردن یک رکعت از نماز ظهر شروع کند در نماز
ظهر مذکور برای آن تکبیر افتتاح بگوید پس از نماز ظهر مذکور
بیرون نمیشود و رکعتیکه گذارده است محسوب میشود در نماز ظهر

زیراچه او نیت شروع کرده بچنین نماز یکه او در آن است پس نیت او
لغو خواهد شد و نماز یکه نیت آن کرده است اول بر حال خود خواهد
بود بدستور سابق * مسئله ۱۰ * اگر امام قرآن بخواند از
مصحف فاسد میشود نماز او نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته
اند که نماز او فاسد نمیشود زیرا چه قرآن خواندن از مصحف
عبادت است پس در صورت مذکوره این عبادت را اضافه نموده
است وضم کرده است آنرا بعبادت دیگر که نماز است ولیکن نماز او
مکروه میگردد زیرا چه در آن تشبه است بطریقه اهل کتاب چه
آنها این عمل می نمایند و یک دلیل ابیحنیفه رح این است که
برداشتن مصحف و نگاه کردن در آن و گردانیدن اوراق آن
عمل کثیر است و دوم این است که در صورت مذکوره شخص مذکور
تعلم قرآن میکند از مصحف پس چنان شد که تعلم قرآن کند باینطور
که شخصی او را تلقین آن نماید و در صورت تلقین غیر نماز فاسد
میشود پس همچنین فاسد خواهد شد در صورتیکه از مصحف
بخواند و باید دانست که بنا بر این وجه نماز فاسد میشود خواه
مصحف را بدست گرفته قرآن بخواند خواه باینطور که بنهد مصحف
را بر لوحی پیش روی خود و آنرا دیده قرآن بخواند و همچنین بر وجه

اول فاسد میشود نماز درصورت اول نه درصورت دوم چه برداشتن
مصحف وگردانیدن اوراق آن درینصورت یافته نمیشود
تا عمل کثیر متحقق گردد * مسئله ۱۱ * اگرشخصی درانثای
نماز نگاه کند درعبارتیکه مکتوب است و بفهمد معنی آنرا پس صحیح
این است که درینصورت نماز او فاسد نمیشود باجماع بخلاف آنکه
اگر شخصی قسم خورده باشد که مکتوب فلان کس را
نخواهم خواند پس اگر شخص مذکور مطالعه کند مکتوب
آنکس را و بفهمد معنی آنرا حانث میشود نزد محمد رح بجهت
آنکه مقصود از خواندن مکتوب فهمیدن آن است و امّا
فساد نماز پس آن تعلق دارد بعمل کثیر و آن یافته نمیشود
درصورت فهمیدن عبارتیکه مکتوب است * مسئله ۱۲ *
اگر زنی گذر کند از پیش مصلی پس نماز او فاسد نمیشود زیراکه
پیغمبر صلعم فرموده است که بسبب مرور کسی از پیش مصلی
نماز فاسد نمیشود ولیکن باید دانست که مرور کننده از پیش
مصلی گنهگار میشود بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
که اگر بداند کسی که میگذرد از پیش مصلی که چقدر گناه میشود
بروی هرآینه گذر نکند از پیش مصلی بلکه ایستاده ماند چهل

اعني چهل سال يا چهل ماه يا چهل روز ليكن بايد دانست
كه كذر كننده از پيش مصلي وقتي گنهكار ميشود كه بگذرد
از موضع سجده او چنانچه بعضي گفته اند و نيز شرط گنهگار
شدن گذرنده از پيش مصلي اين است كه ميان او و ميان
مصلي چيزي حايل نباشد و اگر مصلي نماز ميكند بر مكان بلند پس
در ينصورت شرط گنهكار شدن گذرنده از پيش مصلي اين است
كه اعضاي او محاذي اعضاي مصلي شود و بايد دانست كه درين
مسئله تفصيل است و آن اين است كه اگر در مسجد صغير
باشد مرور كننده از پيش مصلي مذكور گنهگار ميشود
مطلقا و اگر مصلي در مسجد كبير يا صحرا باشد پس
درينصورت مرور كننده از پيش مصلي وقتي گنهگار
ميشود كه مرور كند در موضع سجود او وليكن بايد دانست كه نزد
بعضي مشايخ موضع سجود عبارت است از سجده
گاه او و نزد بعضي مشايخ عبارت است از موضعيكه نگاه
مصلي مي افتد بر آن وقتيكه نگاه كند در سجده گاه خود و همين
اصح است * مسئله ۱۳ * اگر شخصي نماز گذارد در صحرا
پس سزاوار است ويرا كه پيش روي خود ستره استاده كند زيراچه

پیغمبر صلعم فرموده است که اگر یکی از شما نماز گذارد در صحرا پس باید که ستره قایم کند در پیش روی خود * مسئله ۱۴ * باید که طول ستره کم از مقدار ذراع نباشد و در اینجا در حدیث از طول آن بمقدار موخره پالان شتر آمده است و آن ۲ قدر از ذراع میشود و بعضی گفته اند که ضخامت آن بمقدار ضخامت انگشت باید در اینجه کمتر از آن از دور در نظر نمی آید پس آنچه مقصود است از ستره از آن حاصل نمیشود * مسئله ۱۵ * باید که مصلی قریب ستره نماز گذارد و دور از ستره استاده نشود در اینجه پیغمبر علیه السلام چنین فرموده است * مسئله ۱۶ * باید که ستره را بمحاذی ابروی خود گذارد هر ابروی که باشد از چپ و راست نه بمحاذی بینی زیرا چه چنین منقول است ولیکن افضل آنست که بمحاذی ابروی راست گذارد * مسئله ۱۷ * ستره امام در حق مقتدی کافی است و برای هر مقتدی ستره علیحده نمی باشد زیرا چه پیغمبر صلعم بروی نماز گذارد در بطحا که موضعی است در مکه و غیره کوچکی را پیش روی خود ستره کرده بود و در پیش هیچیک مقتدیان ستره نبود * مسئله ۱۸ * باید که ستره را استاده نمایند و اگر بیندازند آنرا معتبر نیست چه

مقصود ازان حاصل نمیشود همچنین اگر مصلي خط کشد پیش روي خود معتبر نیست چه مقصود ازان حاصل نمیشود
* مسئله ۱۹ * اگر پیش روي مصلي ستره نباشد وکسي خواهد که گذرد از پیش او یا ستره باشد وکسي خواهد که از اندرون ستره گذر کند پس باید که مصلي دفع کند آن را زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که دفع کنید آنرا مادامیکه طاقت دفع دارید وبراي دفع آن دو طریق است یکي اینکه اشاره کند بدست چنانچه پیغمبر صلعم و ام سلمه رض را بسا ینطور دفع کرده بود دوم اینکه تسبیح بگوید بنا برحدیثیکه سابق مذکور شده است واگر اشاره وتسبیح هردورا بعمل آرد پس این مکروه است زیراچه یکي ازان کفایت میکند والله اعلم

فصــــــل * مسئله ۱ * اگر مصلي فعل عبث نماید یا جامه خود یا بدن خود درنماز پس آن موجب کراهت نماز است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که خدایتعالی مکروه میدارد سه چیز را یکي ازانجمله فعل عبث است درنماز و بجهت آنکه فعل عبث درخارج نماز حرام است پس درنماز بطریق اولي حرام خواهد بود لهذا اینکار مکروه خواهد شد * مسئله ۲ *

کردانیدن سنگریزه ازجای بجائی درنماز مکروهست چه این نوعی از فعل عبث است پس مکروه خواهد بود مگر وقتیکه سنگریزه در موضع سجده باشد وبدون دور کردن سنگریزه از موضع مذکور سجده کردن ممکن نباشد پس درین هنگام جائز است و نیز که یکبار دور کند سنگریزه را ومکان سجده را هموار نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم بابی ذر رض چنین فرموده است وبجهت آنکه درینصورت اصلاح نماز متعلق است بفعل مذکور پس فعل عبث نخواهد بود چه فعل عبث عبارت است از عملیکه دران غرض صحیح نباشد چون هموار کردن ریش مثلاً * مسئلهٔ ۳ * فرقعه درنماز مکروه است وآن عبارت است از درهم شکانیدن انگشتان باینطور که بانگ برآید ازان ووجه کراهت آن درنماز این است که درحدیث ازان نهی وارد شده است * مسئلهٔ ۴ * نهادن هردودست بر تهیگاه درنماز مکروه است بجهت آنکه پیغمبر عم ازان نهی فرموده است وبجهت آنکه نهادن دست راست بردست چپ وبستن آن زیر ناف که مسنون است ترک میشود بسبب نهادن هردودست بر تهیگاه * مسئلهٔ ۵ * متوجه

شدن بجانب چپ وراست در نماز مکروه است زیرا چه پیغمبر علیه السلام فرمود است که اگر میدانست مصلي که با که راز میگوید در نماز التفات نمیکرد بجانب چپ وراست واگر بگوشه چشم نگاه کند مصلي بجانب راست یا بجانب چپ بي آنکه گردن خود را بگرداند تا بجانب پس این مکروه نیست زیرا چه پیغمبر صلعم بگوشه چشم نگاه میکرد بسوي اصحاب خود در نماز * مسئله ۶ * اقعا در نماز مکروه است وآن عبارت است از اینکه نشیند مصلي باین وضع که هر دو سرین خود را بر زمین نهد و بر پا کند هر دو ساق را و بنهد دو دست را بر زمین واین نشستن مانند نشستن سگ است وهمچنین مکروه است که مصلي هر دو ذراع خود را در هنگام سجده فرش کند و بر زمین بگسترانند مانند روباه زیرا چه ابو ذر رض گفتست که پیغمبر صلعم از سه چیز مرا منع کرد است یکي منقار زدن مانند منقار زدن مرغ در هنگام دانه چیدن دوم اقعا مانند اقعاي سگ سوم دستها را بر زمین فرش کردن مانند فرش کردن روباه * مسئله ۷ * مصلي را نباید که بجواب سلام دهد نه بزبان چه آن کلام است ونه باشاره از دست چه این اشاره سلام است از روي معني

لهذا اگر مصلي در نماز مصافحه نمايد با کسي به نيت سلام
نماز را ميشکند * مسئله ۸ * مصلي را نبايد که چهار زانو
نشيند در نماز مگر بسبب عذر زيرا که چهار زانو نشستن در نماز
مکروه است بجهت آنکه بسبب آن جلوسي که سنت است در نماز
ترک ميشود * مسئله ۹ * اقعاص در نماز مکروه است و آن عبارت
است از اينکه موهاي سر خود را جمع کند بر تارک و ببندد آن را
بريسمان يا بساهم بچسباند آنرا بصمغ زيرا که پيغمبر عم
نهي فرموده است از نماز گذاردن باين حالت و همچنين مکروه است
مصلي را که جمع کند و بردارد دامن جامه خود را در نماز چه اين
نوعي از تکبر است * مسئله ۱۰ * سدل در نماز مکروه است زيرا چه
پيغمبر صلعم از آن نهي فرموده است و سدل عبارت است از اينکه مصلي
چادر خود را بيندازد بر سر و دوش خود و اطراف چادر را بگذارد
از جوانب خود * مسئله ۱۱ * اگر طعام و آب بخورد کسي در نماز نماز
او فاسد ميشود خواه عمداً خورده باشد آن را يا بفراموشي زيرا چه اين عمل
کثير است و بسبب سهو و نسيان متعذر نيست زيرا چه
حالت نماز با هيئت ياد داشتني است بخلاف روزه چه در آن چيزي
باعث ياد داشتن آن نيست * مسئله ۱۲ * اگر امام ايستاده

شود در مسجد نزدیک محراب وسجده کند در طاق محراب پس این مکروه نیست واما اگر استاده شود در طاق محراب پس این مکروه است زیرا چه در ین مشابهه میشود با اهل کتاب چه آنها برای امام مکان خاص را تخصیص می نمایند *مسئله ۱۳* اگر امام تنها بر مکان بلند استاده شود پس این مکروه است بنا بر وجهیکه در مسئله سابق مذکور شده وهمچنین مکروه است اگر امام تنها در مکان پست استاده شود ومقتدیان در مکان بلند چه در ین اهانت امام است وهمین ظاهر روایت است *مسئله ۱۴* اگر شخصی نماز گذارد در پس پشت کسیکه نشسته سخن میگوید پس در آن مضایقه نیست زیراچه عبد الله ابن عمر رض در بعضی سفر چنین عمل کرد است *مسئله ۱۵* اگر شخص نماز گذارد در مکانی که در جانب قبلهٔ او مصحف یا شمشیر معلق باشد پس در ین مضایقه نیست زیراچه کسی عبادت مصحف وشمشیر نمیکند واگر چنین می بود نماز در صورت مذکوره مکروه میشد *مسئله ۱۶* مضایقه نیست در اینکه نماز گذارد بر بساطیکه در ان تصویرها است چه بسبب استادن بر بساط مذکور اهانت تصویر است ولیکن باید که سجده نکند

بر تصویر چه اگر سجده کند بر آن مکروه است زیرا چه در آن
تشبیه است بعبادت تصویر و معتبر در درجه بسوط آنست که نماز
گذارد بر بساطیکه در آن تصویرها است مطلقا مکروه است
و فرق کرده است میان صورتیکه سجده کند مصلی بر تصویر
و میان صورتیکه فقط ایستاده شود بر بساط مذکور و سجده
بر تصویر نکند و وجه آن این است که مصلا یعنی جای نماز حیز مکرم
و معظم است پس بساط مذکور را مصلا گردانیدن مکروه است
چه در آن تعظیم تصویر لازم می آید و اما اگر تصویر بالای
سر مصلی باشد در سقف مثلا پس در این صورت نماز مکروه است
و همچنین اگر پیش روی او یا بجانب راست یا بجانب چپ
یا بمحاذی او باشد و همچنین اگر صورتی معلق باشد
بالای سر او یا بجانب روی او یا بجانب راست و چپ او زیرا چه
مرویست که جبرئیل علیه السلام فرموده است که ما فرشتگان در
نمی آییم در خانه که در آن تصویر باشد یا سگ و این همه که مذکور شد
وقتی است که تصویر بزرگ باشد و اگر تصویر کوچک باشد بحدی
که در نظر پیدا نمیشود پس این موجب کراهیت نیست زیرا چه چنین
تصویرها را کسی عبادت نمیکند * مسئله ۱۷۰ * اگر تصویر و تمثال سر بریده

باشد پس این تصویر و تمثال نیست زیرا که تمثال و تصویر سر بریده را کسی عبادت نمیکند پس این چنان است که نماز گذارد کسی بجانب شمع یا چراغ بنا برانچه فقها گفته اند * مسئله ۱۸ * اگر باشد تصویر بر بالینیکه انداخته شده است یا بر فرشی که فرش نموده شده است پس این مکروه نیست زیرا که تصویرها در یصورت پا مال میشود بخلاف آنکه بالین برپا باشد یا شد تصویر بر پرده که آویزان است پس این مکروه است زیرا که دریصورت تعظیم تصویر است و باید دانست که اشد کراهت این است که تصویر در جانب روی مصلی باشد و بعد از آن این است که بالای سر مصلی باشد و بعد از آن این است که در جانب راست او باشد و بعد از آن این است که در جانب چپ او باشد و بعد از آن این است که در پس پشت او باشد * مسئله ۱۹ * اگر پوشد مصلی در حالت نماز جامهٔ را که در آن تصویرها باشد پس این مکروه است زیرا چه مصلی دریصورت مشابه آنکس میشود که بت در بغل دارد و باید دانست که در جمیع این صورتها که مذکور شد نماز جایز است زیرا چه جمیع شرایط نماز و ارکان آن یافته میشود ولیکن مستحب این است که دریصورتها نماز را اعاده نموده شود بر وجهیکه مشتمل بر

گرانبوس نباشد و همچنین هر نمازیکه مع الکراهیت ادا نموده شود
پس اعاده آن بر وجه مذکور مستحب است * مسئله ۲۰ *
تمثال غیر ذی روح چون درخت وغیره مکروه نیست زیرا چه این
تمثال را کسی عبادت نمیکند * مسئله ۲۱ * کشتن مار و کژدم در
نماز مضایقه نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که بکشید
مار و کژدم را اگرچه در نماز باشد و بجهت آنکه در کشتن آن
ازاله تشویش خاطر است پس جایز خواهد شد مانند دفع نمودن
شخصی که مرور کند از پیش روی مصلی و باید دانست که کشتن
هر نوع مار در نماز رواست و تخصیص نوعی از انواع نیست و
همین صحیح است زیرا چه حدیث مذکور مطلق است و شامل
است مر جمیع انواع مار را * مسئله ۲۲ * شمار کردن آیات و
تسبیحات در نماز مکروه است نزد ابوحنیفه رح و همچنین
شمار کردن سورتها و مراد از شمار کردن این چیزها درین
مسئله این است که شمار کند آنرا با انگشتهای دست یا
بدانهای تسبیح و وجه کراهیت آن این است که شمار کردن
آن بطور مذکور از اعمال نماز نیست و از صاحبین رح مروی است
که در شمار کردن آن بطور مذکور مضایقه نیست در جمیع

نمازها چه فرض و چه نفل زیرا چه میشمارد آنرا بجهت مراعات
عدد یکه رعایت آن سنت است وجواب آن این است که ممکن است
مصلی را که بشتو از نمازشمار کند آنرا تا حاجت شمار کردن آن بعد
از شروع در نماز باقی نماند والله اعلم

فصــــــل * مسئله ۱ * در وقت دفع حاجت بول و
غایط رو بقبله نشستن مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم ازان
نهی فرموده است وبنا بر یکروایت پشت بقبله نشستن نیز مکروه
است زیرا چه درین ترک تعظیم قبله است وبقابر روایة دیگر
مکروه نیست زیرا چه در صورت نشستن پشت بقبله فرج مقابل
قبله نمیشود وانچه از بول وغایط خارج میشود بزمین می افتد
وسوی قبله نمیرود بخلاف آنکه اگر رو بقبله نشیند زیرا چه
درینصورت فرج مقابل قبله میشود و بول که از عضو خارج
میشود بسوی قبله میرود * مسئله ۲ * جماع و بول وغایط بر
پشت بام مسجد مکروه است زیرا چه سطح بام مسجد بمنزله
مسجد است لهذا اگر اقتدا کند کسی از بام مسجد در پس
امامیکه در مسجد نماز میگذارد پس این اقتدا صحیح است
و همچنین اگر معتکف در مسجد بالای بام مسجد رود

اعتکاف او باطل نمیشود و همچنین حلال نیست مرجنب را که بالاي بام مسجد استاده شود * مسئله ۳ * اگر شخصي جزوي از خانه خود را مسجد بسازد و براي نماز گذاردن مقرر نماید ولیکن آنرا حکم مسجد نه هد پس بالاي بام آن خانه بول و غایط کردن مضایقه نیست * مسئله ۴ * در مسجد را بند کردن مکروه است زیرا چه این مشابه منع نمودن نماز است و بعضي گفته اند که بند کردن در مسجد در غیر وقت نماز مکروه نیست در صورتیکه خوف این باشد که کسي متاع مسجد خواهد برد * مسئله ۵ * منقش کردن مسجد بگچ یا بچوب ساگوان یا بآب طلا مضایقه نیست اعني گناه نیست ولیکن هیچ اجر نیست در ان و بعضي گفته اند که این عملها عبادت است و باید دانست که این گفتگو وقتي است که مالک از مال خود این عملها نماید و اما متولي مسجد را جائز است که صرف نماید مال وقف را در چیزیکه موجب استحکام مسجد است نه در چنین فضولیها حتي اگر از مال وقف چنین عمل کند ضامن خواهد شد والله اعلم

باب هشتم دربیان نماز وتر * مسئله ۱ * نماز

و وتر واجب است نزد ابو حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند
که سنت است چه آثار سنت در آن ظاهر است زیرا چه منکر آن
کافر نمیشود و برای آن اذان و اقامت نیست و گفته نمیشود و
دلیل ابو حنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که
الله تعالی زیاده کرد مر شما را نماز سوای نماز پنجگانه و آن
وتر است پس نماز وتر را ادا کنید از میان وقت نماز
عشا تا وقت طلوع فجر و این حدیث دلالت میکند بر اینکه
نماز وتر واجب است چه در این حدیث لفظ امر مذکور است
و امر موضوع است برای وجوب پس ثابت شد اینکه نماز وتر
واجب است و لهذا قضای آن واجب است باجماع و منکر آن بجهت
آن کافر نمیشود که وجوب آن بحدیث آحاد ثابت است
و اذان و اقامت برای آن بجهت آن گفته نمیشود که نماز وتر
گذارده میشود در وقت نماز عشا پس اذان و اقامتیکه برای نماز
عشا گفته میشود برای نماز وتر نیز کفایت میکند * مسئله ۲ *
نماز وتر سه رکعت است بیک سلام بجهت آنکه عایشه رض روایت
کرده است که پیغمبر صلعم نماز وتر سه رکعت میکرد و گفته است حسن
رح که اجماع مسلمانان بر این است و یک قول شافعی رح نیز

شفعی است وقول دیگر این است که سه رکعت را بنماز کند شفع
بعد از دو رکعت سلام بگوید بعد از ان یکرکعت باقی بخواند
وهمین مختار امام مالک رح است وحدیث مذکور حجت است
برایشان* مسئله ۳* باید که مصلی دعای قنوت بخواند
در رکعت سیوم قبل از رکوع وشافعی رح گفتند بعد از رکوع
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم دعای قنوت خواند
در آخر نماز وتر بعد از رکوع ودلیل علمای ما این است که
مرویست از پیغمبر صلعم که دعای قنوت خواندی صلعم پیش
از رکوع وباید دانست که دعای قنوت این است اللهم انا
نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک
ونثنی علیک الخیر ونشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک
من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک
نسعی ونحفد نرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق
* مسئله ۴ * باید که دعای قنوت در نماز وتر همیشه در تمام
سال بخواند وشافعی رح گویند که در نصف آخر رمضان
دعای قنوت بخواند در نماز وتر ودر باقی سال نخواند ودلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم هرگاه تعلیم دعای قنوت کرد

و امام حسن رض فرموده است این دعا را در نماز وتر بخوان و در آن
هیچ تفصیل نکرد که در نصف اخیر رمضان بخوان و در
باقی سال مخوان * مسئله ۵ * در هر رکعت نماز وتر
قراءة فرض است پس در هر رکعت آن سوره فاتحه
بخواند و ضم کند بآن سوره دیگر را بجهت قول او تعالی که
بخوانید در نماز چیز یرا که میسر شود از قرآن * مسئله ۶ *
هرگاه بخواهد مصلی که دعای قنوت بخواند باید که تکبیر
بگوید و هر دو دستها را بردارد چنانچه در وقت تکبیر تحریمه
و ستها بر میدارد و بعد از آن دعای قنوت بخواند زیرا چه پیغمبر
صلعم فرموده است که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع
یکی از آنجمله وقت خواندن دعای قنوت است در نماز وتر
و سوای نماز وتر در نماز های دیگر دعای قنوت نیست و شافعی رح
میگوید که در نماز فجر دعای قنوت مقرر است و علمای
ما میگویند که عبد الله بن مسعود رض روایت کرده است
که پیغمبر صلعم در نماز فجر یکماه دعای قنوت خوانده است
و بعد از آن ترک کرده است * مسئله ۷ * اگر حنفی مذهب
در پس شافعی مذهب اقتدا کند در نماز فجر پس در این صورت

اختلاف است اعني امام ابوحنيفه ومحمد رح ميگويند که مقتدي مذکور در وقت خواندن دعاي قنوت خاموش باشد وابويوسف رح ميگويد که دعاي قنوت بخواند به تبعيت امام چه مقتدي تابع امام است وخواندن دعاي قنوت در وقت نماز فجر مختلف فيه است وقطعا منسوخ نيست ابوحنيفه ومحمد رح ميگويند که خواندن دعاي قنوت در نماز فجر منسوخ است پس چيزيکه منسوخ است دران متابعت امام بر مقتدي لازم نيست وبعد ازان بايد دانست که بعضي گفته اند که مقتدي مذکور استاده ماند در پس امام تا در قيام متابعت امام حاصل شود چه دران متابعت واجب است وبعضي گفته اند که نشيند براي اظهار مخالفت چه اگر خاموش استاده باشد پس او شريک امام خواهد بود در خواندن دعاي قنوت وقول اول اظهر واولي است وبايد دانست که مسئله مذکوره دلالت ميکند براينکه اقتداي حنفي مذهب در پس شافعي مذهب جايز است وليکن اگر حنفي مذهب بداند که امام شافعي مذهب موصوف است بصفتيکه آن موجب فساد نماز است در زعم حنفي چنانچه معلوم شود که امام مذکور بعد از وضو قصد نموده است ومعهذا نماز ميخواند پس درينصورت اقتداي حنفي در پس شافعي مذهب روا نيست

* مسئله ۸ * مقام در خواندن دعای قنوت در نماز وتر اختلاف است چه آن دعا است و اولی در دعا همین است که باخفا خوانده شود والله اعلم

باب نهم در بیان نماز نفل و سنت * مسئله ۱ *

سنت پیش از نماز فجر دو رکعت است و پیش از نماز ظهر چهار رکعت و بعد از نماز ظهر نیز دو رکعت است و بعد از نماز مغرب دو رکعت است و بعد از نماز عشا دو رکعت است و اصل در این قول پیغمبر صلعم است که هر که مداومت نماید این دوازده رکعت نماز را در روز و شب بنا میکند برای او خدای تعالی خانهٔ در بهشت ولیکن باید دانست که ازین حدیث ثابت نمیشود که این دوازده رکعت نماز سنت موکده است بلکه ازین استحباب آن ثابت میشود پس اولی این است که دلیل آورده شود بر این باین طور که پیغمبر صلعم بر این دوازده رکعت مواظبت نموده است و باید دانست که پیش از نماز عصر چهار رکعت مستحب است و همچنین پیش از نماز عشا نیز چهار رکعت مستحب است * مسئله ۲ * انسان در نفل گذاردن در روز مختار است اگر خواهد دو دو رکعت بخواند واگر خواهد چهار چهار رکعت بخواند و زیاده بر چهار رکعت

یک سلام گذاردن در روز مکروه است اما در شب پس نزد
ابوحنیفه رح جایز است که تا هشت رکعت نفل بیک سلام گذارد
و زیاده بران مکروه است و صاحبین رح گفته اند که در شب
زیاده نکند بر دو رکعت بیک سلام و در جامع صغیر مذکور
نیست که در شب هشت رکعت نفل بیک سلام جایز است و دلیل
کراهیت این است که پیغمبر صلعم بران زیاده نکرده است و اگر
زیاده بران مکروه نبی بود هراینه زیاده بران بیک سلام
میگذارد برای تعلیم و نزد شافعی رح افضل در شب همین است
که دو دو رکعت تمام نفل کند بیک سلام و در روز چهار چهار و
نزد شافعی رح افضل دو دو رکعت است چه در روز چه در شب
و نزد ابوحنیفه رح در روز و شب افضل همین است که چهار چهار
رکعت بیک سلام ادا نماید و دلیل شافعی رح حدیث پیغمبر صلعم
است که نماز نفل در شب و روز دو دو رکعت است و دلیل صاحبین
رح این است که اوشان قیاس نموده اند نماز نفل را بر نماز
تراویح چه نماز تراویح نفل شب است و دو رکعت
گذاردن در ان افضل است و دلیل ابوحنیفه رح یکی این
است که پیغمبر صلعم چهار رکعت نماز نفل میگزاردند از نماز

قشار این را عایشه رض روایت کرداست و نیز پیغمبر صلعم مواظبت
میکرد بر چهار رکعت نماز چاشت که نفل است و دوم این است
که در گذاردن چهار رکعت نماز بیک سلام مشقت زاید است پس
بران ثواب زیاده خواهد شد و اینها اگر نذر کند کسی که چهار
رکعت نماز بیک سلام خواهم کرد پس او اگر چهار رکعت نماز
بیک سلام گذارد از عهده نذر بیرون میشود و اگر بدو سلام
گذارد از عهده نذر بیرون نمیشود و اگر نذر کند که
چهار رکعت نماز خواهم کرد بدو سلام و بعد ازان چهار رکعت
نماز گذارد بیک سلام از عهده نذر بیرون میشود و جواب
از قیاس صاحبین رح این است که نماز تراویح بجماعت گذارده
میشود پس دو رکعت دران افضل است تا آسان شود پس قیاس
نفلهای دیگر بران معقول نیست

فصل در بیان قراءة نماز * مسئله ۱ * در نماز
فرض قراءة واجب است در دو رکعت اول و شافعی رح گفته است که قراءة
واجب است در هر رکعت نماز زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که نماز صحیح نمیشود مگر بقراءة و هر رکعت نماز است
پس در هر رکعت نماز قراءة واجب خواهد شد و امام مالک رح

گفته که قراة در سه رکعت لیس از جهار رکعات واجب است
واین بنا بر آنست که او رح اکثر رکعت را بمنزله کل آن اعتبار
نموده است بجهت آسانی و دلیل علمای ما این است که فرموده
خدا یتعالی که بخوانید جزیرا که آسان شود از قرآن امر است و
امر بفعل مقتضی تکرار نیست وجز این نیست که واجب کردیم
ما در رکعت ثانیه قراة را بدلیل رکعت اولی زیرا چه آن هردو
رکعت بهر صورت متشاکل و متناسب اند امـا در رکعت
دویم ورنه از رباعی از حکم دو رکعت اول علیحده است چه
آن در ایام سفر ساقط میشود پس از روی صلت و قدر بدو رکعت
اول لاحق نخواهد شد و حدیثیکه روایت کرد است آنرا شافعي
رح در ان لفظ صلوة بتصریح مذکور است پس منصرف خواهد شد
بسوی صلوة کامله و آن از روی عرف دو رکعت است چنانکه
اگر کسی حلف کند و گوید که لا یصلی صلوة بخلاف آنکه
حلف کند و گوید لا یصلی * مسئله ۲ * مصلی در دو رکعت
اخیر مختار است میان سه چیز اعنی اگر خواهد خاموش ماند
واگر خواهد سوره فاتحه بخواند واگر خواهد سبحان الله گفته باشد
واین مرویست از ابیحنیفه رح وهمچنین مرویست از علي وابن مسعود

و عایشه رضی الله عنهم ولیکن باید دانست که افضل این است که سوره فاتحه بخواند زیرا که پیغمبر صلعم بر قراءة سوره فاتحه مداومت نموده است پس آن افضل است و واجب نیست ولهذا اگر بسهو ترک کند آنرا مصلی سجده سهو برا و واجب نمیشود بنا بر ظاهر روایت * مسئله ۳ * در هر رکعت نماز نفل قراءة واجب است زیرا چه هر دو رکعت از نماز نفل چهار رکعتی نماز علیحده است و استاده شدن برای رکعت سیوم بعد از قعده اولی دران بمنزله تحریمه جدید است ولهذا اگر نیت کند کسی چهار رکعت نماز نفل را و تحریمه بیند د پس بسبب این تحریمه واجب نمیشود مگر دو رکعت و همین روایت مشهور است از علمای ما لهذا فقها گفته اند که در رکعت سیوم باز تکبیر تحریمه بگوید و باید دانست که در هر رکعت نماز وتر نیز قراءة واجب است بنا بر احتیاط زیرا چه احتمال است که سنت باشد چنانچه گفته اند بآن صاحبین رح و درین صورت قراءة در هر رکعت واجب خواهد بود * مسئله ۴ * اگر شخصی شروع کند در نماز نفل و بعد از ان بشکند آن را پس قضای آن برا و واجب است و شافعی رح گفته است که قضای آن

براو واجب نیست زیرا جدا و متفرع است از آن و بر متبرع چیزی
لازم نمیشود و علمای ما میگویند که هر قدر نماز که بعد از
شروع یافته میشود عبادت است پس اتمام آن لازم است
تا آنکه بعد ازو یافته شده است باطل نگردد پس اگر شخصی شروع کند
در چهار رکعت بعد دو رکعت از آن نگذارد یا بطور که قرائت
نخواند در آن و بعد از آن نسیند بعد تشهد و بعد از آن
بشکند دو رکعت باقی را پس در بصورت واجب است
برا که شکسته دو رکعت را زیرا که در بصورت
دوگانه اول تمام میشود و استادن برای رکعت سیوم
بمنزله تحریمه جدید است برای دوگانه آخر پس آن دوگانه
نیز شروع واجب خواهد شد و چون شکست آنرا
قضای آن بر او واجب خواهد شد و این وقتی است که شکسته
باشد دوگانه آخر را بعد از شروع نمودن در آن و اگر ترک کند
آنرا بعد از ادای دوگانه اول پیش از شروع در دوگانه اخیر پس
در این صورت قضای آن دوگانه بر او واجب نمیشود چه شروع
در آن یافته نشد تا آن واجب شود بسبب شروع و از این
دو سه روح میرود است که در بصورت نیز قضای دوگانه اخیر بر او

واجب است بجهت آنکه ابو یوسف رح شروع کردن نماز نفل را قیاس کرده است برنذر و در صورتیکه کسی نذر کند چهار رکعت نماز را پس ادای چهار رکعت بر او واجب میشود و همچنین در صورتیکه نیت چهار رکعت نماز نفل کند پس ادای آن چهار رکعت بر او واجب خواهد بود لهذا در صورت مذکوره قضای دوگانه اخیر واجب میشود بر شخص مذکور و دلیل طرفین رح این است که بسبب شروع لازم میشود چیزیکه در ان شروع یافته میشود و هم لازم میشود چیزیکه موقوف است بران صحت آن چیز که دران شروع نموده شده است و در صورت مذکوره صحت دوگانه اول بدوگانه اخیر تعلق ندارد بخلاف رکعت دوم که تعلق آن برکعت اول ظاهر است و بر همین قیاس است چهار رکعت سنت ظهر چه آن نیز نفل است و بعضی گفته اند که چهار رکعت سنت ظهر بمنزله یک نماز است پس اگر فاسد کند دوگانه را از ان قضای چهار رکعت واجب میشود احتیاطا * مسئله ۵ * اگر شخصی نیت کند چهار رکعت نفل را و بگذارد آن چهار رکعت را و لیکن در هیچ رکعت قراءة نخواند پس واجب است برا و قضای دو رکعت نماز نزد طرفین رح و از ابی یوسف رح مرویست

که در پنصورت برای قضای چهار رکعت واجب است واین مسئله بر هشت وجه است و باید دانست که بنای این اختلاف بران است که نزد محمد رح ترک قراة در هر دو رکعت دوگانه اول یا در یک رکعت ازان موجب بطلان تحریمه است زیراچه تحریمه منعقد میشود برای افعال نماز ونزد ابیوسف رح ترک قراة در دوگانه اول موجب بطلان تحریمه نیست بلکه جز این نیست که سبب فساد ادای نماز میشود چه قراة رکن زاید است لهذا نماز یافته میشود بدون قراة چون نماز امی ولیکن بدون قراة ادای نماز صحیح نمیشود پس ترک قراة موجب فساد اواست وبسبب آن تحریمه باطل نمیشود چه ترک ادا بعد از شروع موجب بطلان تحریمه نیست پس فساد آن موجب بطلان تحریمه بطریق اولی نخواهد شد ونزد ابیحنیفه رح ترک قراة در هر دو رکعت دوگانه اول موجب بطلان تحریمه است وترک قراة در یک رکعت ازان موجب بطلان تحریمه نیست زیراچه هر دوگانه از نماز نفل نماز علیحده است پس اگر ترک کند قراة را در هر دو رکعت دوگانه اول باطل خواهد شد تحریمه زیراچه اصلا قراة یافته نشد واگر در یک رکعت ازان قراة ترک کند تحریمه باطل نخواهد شد چه در فساد آن

بسبب ترک قراة در یک رکعت از ان اختلاف است پس حکم نبوده شد که بسبب ترک قراة در یکرکعت از دوگانه اول فاسد میشود آن دوگانه وقضای آن واجب میشود ولیکن تحریمه باقي مي ماند احتیاطا درحق لزوم دوگانه دوم حتی کردوگانه دوم نیز بعدازشروع دران لازم میشود بنابر تحریمه اول وهرکساه قاعده هریک از علمای ثلاثه معلوم شد پس باید دانست که در صورتیکه قراة نخوانده شخص مذکور در هیچ رکعت از نماز مذکور پس برا و قضای دورکعت نماز واجب میشود نزد طرفین رح زیراچه تحریمه دریصورت باطل گشت نزدطرفین رح بسبب ترک کردن قراة در دوگانه اول پس شروع در دوگانه دوم صحیح نخواهد شد ونزد ابییوسف رح تحریمه باقي مي ماند پس شروع در دوگانه دوم صحیح خواهد شد وبعد از ان چون فاسد کرد جمیع نماز را بسبب ترک کردن قراة در جمیع پس بر او قضای چهار رکعت واجب خواهد شد نزد ابییوسف رح واگر شخص مذکور قراة خوانده در دوگانه اول فقط پس دریصورت بر او قضای دوگانه اخیر است باجماع زیراچه دریصورت تحریمه او باطل نمیشود نزو ایمه پس صحیح خواهد شد شروع در دوگانه اخیر وبعد از ان

چون فاسد گردد آنرا است ترک قراة در اولی پس قضای آن برا او
لاحق خواهد شد و اما دوگانه اول پس آن تمام و صحیح شد است
و برادر فساد دوگانه دوم بسبب ترک قراة موجب فساد دوگانه
اول نیست و اگر شخص مذکور قراة خواند در دوگانه اخیر
فقط نه در دوگانه اول پس برا او واجب است قضای دوگانه اول
با اجماع زیراکه نزد طرفین رح شروع در دوگانه اخیر صحیح نشد
و نزد ابی یوسف رح اگرچه شروع در دوگانه اخیر صحیح است
ولکن ادای آن نیز صحیح گشته است و اگر شخص
مذکور قراة خواند در دوگانه اول و در یک رکعت از دوگانه
اخیر پس برا او قضای دوگانه اخیر است باجماع و همچنین اگر
قراة خواند در دوگانه اخیر و در یک رکعت از دوگانه اول پس
در این صورت نیز برا او قضای دوگانه اول است باجماع
و اگر قراة خواند در یک رکعت از دوگانه اول و در یک رکعت
از دوگانه اخیر پس در این صورت بنابر قول ابی یوسف رح برا او
قضای چهار رکعت است و همچنین نزد امام اعظم رح نیز
و برا امام محمد رح در این صورت تحریمه باقی است زیرا
مفسد رح برا او قضای دوگانه اول است زیراکه تحریمه

د رینصورت نزد اوبا طل میگردد پس شروع در دوگانهٔ اخیر
یا فته نشد را بو یوسف رح انکار کرد ازینکه این روایت
محمد رح از واست وگفت بمحمد رح که روایت کردم از
ابیحنیفه رح که لازم است مرآنشخص را قضاي دو رکعت لیکن
محمد رح رجوع نکرد ازین روایت از ابي یوسف رح واگر
قراة خوانده و یکرکعت از دوگانهٔ اول فقط پس برا و قضاي
چهار رکعت است نزد شیخین رح و نزد محمد رح برا و قضاي
دو رکعت است و اگر قراة خوانده در یک رکعت از دوگانهٔ اخیر
فقط پس د رینصورت برا و قضاي چهار رکعت است نزد ابي یوسف
رح و نزد طرفین رح برا و قضاي دو رکعت است و انچه پیغمبر
صلعم فرموده است لایصلی بعد صلوة مثلها تفسیر آن این است
که خوانده نشود دو رکعت بقراة و دو رکعت بغیر قراة پس حدیث
بذکور بیان فرضیت قراة در هر رکعت نماز نفل بساشد
* مسئله ۹ * اگر شخصي نماز نفل را نشسته گذارد با وجود
قدرت برقیام جایز است با جماع بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده
است که ثواب نماز قاعد نصف ثواب نماز قایم است و بجهت آنکه
نماز عمل نیک است وگذاردن آن باینوجه مشروع است و بسا

اوقات ایستادن شاق میشود بر انسان پس اگر ایستادن برای نماز نفل واجب باشد پس انسان در اکثر اوقات از گذاردن نماز باز خواهد ماند لہذا ترک آن جایز داشته شد و باید دانست که در کیفیت نشستن برای نماز نفل اختلاف است و مختار این است که نشیند بطوریکه می نشیند در حالت تشهد چه بیان وضع نشستن در نماز معلوم و معهود است در شرع * مسئله ۷ * اگر شروع کند شخصی نماز نفل را در حالیکه استاده است و بعد از آن نشیند بدون عذر پس نماز او جایز و صحیح است نزد ابیحنیفه رح بنا بر استحسان و نزد صاحبین رح جایز نیست و همین موافق قیاس است زیرا چه شروع در نفل بمنزله نذر است و اگر نذر کند کسی که دو رکعت نماز استاده خواهم گذارد پس جایز نیست ویرا که نشسته گذارد آن را بدون عذر پس در صورتیکه شروع کند نفل را در حالت قیام باید که نشسته گذاردن آن جایز نباشد و دلیل ابیحنیفه رح این است که شخص مذکور در باقی نماز مباشرت بقیام ننموده است و قدریکه در آن مباشرت بقیام نموده است در ابتدا صحت آن نیز بدون قیام ممکن است پس صحت آلقدر موقوف

بخواهد بود برای آنکه باقی نماز را ستاده گذارد و هرگاه چنین شد پس قیام در باقی نماز لازم نیست چه بسبب شروع لازم نمیشود مگر چیزیکه در ان شروع کرده است یا چیزیکه موقوف است بران صحت آن بخلاف آنکه اگر کسی نذر کند که دو رکعت نماز استاده خواهم کرد چه درینصورت براو لازم است که دو رکعت نماز استاده گذارد زیرا چه او تصریح نموده است نذر شود بانیکه استاده خواهد کرد حتی که اگر تصریح نمیکرد بآن بلکه مطلق میگفت پس بعضی از مشایخ گفته اند که استاده نماز گذاردن براو لازم نمیشد * مسئله ۸ * اگر شخصی در بیرون شهر سوار باشد بر ستوری و نماز نفل گذارد بر پشت آن در رکوع و سجود باشیها و اشاره ادا نماید پس این جایز است اگرچه ستور مذکور متوجه نباشد بسوی قبله بجهت آنکه مرویست که عبد الله ابن عمر رض گفتست که پیغمبر صلعم را دیدم که نماز میگذارد بر پشت حمار درحالیکه متوجه بسوی خیبر است رکوع و سجود باشیها ادا مینماید و بجهت آنکه گذاردن نماز نفل مقید بوقتی از اوقات نیست پس اگر برای گذاردن نفل فرود آمدن از پشت مرکوب

و متوجه شدن بسوي قبله لازم شود پس لازم مي آيد که سوار از نماز نفل باز ماند يا از قافله جدا افتد و اما گذاردن نماز فرض پس آن مختص است بوقتي از اوقات پس براى آن فرود آمدن از پشت مرکوب و متوجه شدن بسوى قبله شاق نيست و بايد دانست که نمازهاى سنت که مقرراست چون سنت ظهر و غيره از قبيل نماز نفل است پس گذاردن آن نيز بر پشت ستور سوار را جايز است و از ابيحنيفه رح مرويست که براي سنت فجر بايد که از پشت ستور فرود آيد چه آن موکده ترين سنتها است و بايد دانست که آنچه مذکور شد درين مسئله که شخص مذکور سوار است بيرون شهر باشد دلالت ميکند بر آنکه براي جواز نفل بر پشت ستور رحد سفر شرط نيست و هم دلالت ميکند بر اينکه اداي نفل بر پشت ستور در ميان شهر جايز نيست و از ابي يوسف رح مرويست که در شهر نيز جايز است وليکن ظاهر روايت اين است که در بيرون شهر جايز است و در شهر جايز نيست زيرا چه جواز بر پشت ستور بطور مذکور خلاف قياس است و نص بجواز آن وارد شده است در بيرون شهر پس بر آن اکتفا نموده خواهد شد و حال شهر و بيرون برابر

نیست چه حاجت بسواری اغلب در بیرون شهر است * مسئله ۹ *
اگر شروع کند کسی نفل را درحالیکه سوار است بر پشت ستور و
بعد ازان فرود آید پس جایز است وی را بنا کردن و اگر بر روی زمین
استاده شروع کند نماز نفل را و یک رکعت ازان کند ادا کرد
و بعد ازان سوار شود پس باید که استیناف کند زیرا چه تحریمه او
در صورت اولی منعقد است بر وجهیکه جایز است وی را که از ستور
فرود آید و ادای رکوع و سجود نماید چه او قادر است بر فرود
آمدن پس هرگاه از ستور فرود آمد و رکوع و سجود ادا کرد
جایز خواهد شد و در صورت دوم تحریمه او منعقد شده است
بر وجهیکه موجب رکوع و سجود است پس جایز نیست وی را
که ترک نماید چیزی را که لازم شده است بروی بغیر عذر
و این فرق که مذکور شد میان دو صورت بنابر ظاهر روایت
است و از ابی یوسف رح مرویست که در صورت اول نیز باید
که استیناف نماید بعد از فرود آمدن از ستور و همچنین
مرویست از محمد رح که اگر فرود آید از ستور بعد از ادای
یک رکعت بر پشت آن باید که استیناف نماید و اصح همان
ظاهر روایت است والله اعلم

فصل در بیان نماز تراویح در ماه رمضان

*مسئله ا * بعد از نماز عشا در ماه رمضان باید که بیست رکعت نماز گذارند با جماعت باینطور که بعد از هر دو رکعت سلام دهند و بعد هر چهار رکعت مقدار آن نشینند و این نماز را نماز تراویح میگویند و هر چهار رکعت را ترویحه می نامند و باید که بعد از ادای بیست رکعت تراویح نماز وتر را با جماعت گذارند و باید دانست که تمام تراویح سنت است چنانچه روایت کرده است این را حسن رح از ابیحنیفه رح و وجه آن این است که خلفای راشدین رض بر آن مواظبت نموده اند و پیغمبر صلعم ترک مواظبت عذر بیان نموده است و فرموده است که ترک مواظبت میکنم باین خوف که اگر من مواظبت نمایم شاید که بر امت من فرض شود و باید دانست که جماعت در نماز تراویح سنت است و لیکن بر وجه کفایت حتی که اگر همه اهل مسجد ترک جماعت نمایند پس آنها تارک سنت میشوند و اگر بعضی از آنها جماعت نمایند در مسجد و بعضی از آنها در مسجد حاضر نشوند پس او تارک سنت نمیشود و لیکن نیست که او از فضیلت جماعت محروم میشود و وجه آن این است که بعضی

از صحابه رض نماز تراویح در خانه تنها میگذاردند و در جماعت
حاضر نمی‌شدند و باید دانست که چنانچه نشستن درمیان دو ترویحه
بمقدار یک ترویحه مستحب است همچنین مستحب است نشستن
بمقدار مذکور میان ترویحهٔ پنجم و میان نماز وتر چه همین عادت
اهل مکه و مدینه است و باید دانست که احتیاط در نیت
تراویح این است که نیت سنت کند زیرا چه تراویح
سنت است و بعضی گفته اند که به نیت مطلق سنت ادا
نمی‌شود بلکه نیت سنت در آن ضرور است لهذا باید که
در هر نماز سنت نیت سنت کند تا سنت ادا شود و نزد جمیع
علما متفق علیه گردد و بعضی مشایخ گفته اند که مستحسن است
استراحت بر سر هر پنج سلام یعنی بعد ده رکعت لیکن این صحیح
نیست و باید دانست که اکثر مشایخ گفته اند که وقت نماز تراویح
بعد از گذاردن نماز عشا است تا آن زمان که نماز وتر گذارده
شود و بعد از گذاردن نماز وتر وقت نماز تراویح باقی نمی‌ماند
واصح این است که وقت نماز تراویح بعد از گذاردن نماز عشا
است تا دم صبح هم پیش از نماز وتر و هم بعد از نماز وتر باید
دانست که مصنف رح مقدار قرائة را در نماز تراویح ذکر نکرد

است ولیکن اکثر مسامع درا یر اند که سنت دران ختم قرآن
است یکبار در تمامی ماه رمضان واین ختم را ترک نباید کرد
بجهت کم رغبتی مقتدیان تعالات دعاها یکه بعد از تشهد است
چه امام را باید که ترک کند آنرا بسبب کم رغبتی مقتدیان
زیراچه دعاهای مذکوره مستحب است و سنت نیست وباید
دانست که نمازتراویحرا جماعت گذارده نمیشود در غیر ماه
رمضان وبراین اجماع مسلمین است والله اعلم

باب دهم در بیان ادراک فریضه

مسئله ۱ اگر شخصی شروع کرده باشد در نماز ظهر تنها
پس اگر یک رکعت نماز ظهر گذارده باشد و بعد از آن اقامت
نموده شود برای نماز ظهر مذکور پس باید که شخص مذکور
یک رکعت دیگر بجز آن اند تا دو رکعت شود و آنچه ادا کرده است
از نماز از بطلان محفوظ ماند و بعد از آن سلام داده داخل شود
در نماز جماعت تا ثواب جماعت دریابد و اگر شخص مذکور
در رکعت اول تا هنوز سجده نکرده باشد پس باید که قطع کند
نماز خود را واقتدا نماید در پس امام و همین صحیح است
زیرا چه قطع آن قدر نماز برای تحصیل فضیلت جماعت جایز است

چه دران اکمال آنست نه ابطال آن بخلاف آنکه شروع کرده باشد در نماز نفل زیراچه قطع آن اکمال فرض نیست

* مسئله ۲ * اگر اقامت نموده شود برای نماز ظهر در حالیکه شخصی در نماز سنت ظهر شروع کرداست پس باید که شخص مذکور شکانه از ان تمام کرده داخل شود در نماز جماعت و همچنین اگر امام خطبه شروع کند در حالیکه شخصی در نماز سنت جمعه شروع کرداست پس باید که شخص مذکور دو رکعت را تمام کرده سلام دهد و خاموش نشیند و این مروی است از ابی یوسف رح و بعضی گفته اند که آن چهار رکعت سنت را تمام کند و اگر شخص مذکور سه رکعت از سنت مذکوره خوانده باشد پس باید که تمام کند آنرا بانیطور که یکرکعت باقی را بخواند زیراچه اکثر شی در حکم کل است پس باید که بعد از گذاردن سه رکعت از ان نشکند آنرا بخلاف آنکه اگر دو رکعت از ان گذارده برای رکعت سیوم استاده شده باشد ولیکن هنوز در رکعت سیوم سجده نکرده باشد چه درینصورت باید که قطع کند رکعت سیوم را زیراچه رکعت سیوم هنوز ناقص است و ترک آن برای تحصیل فضیلت جماعت جایز است و باید دانست که درینصورت

شخص مذکور مختار است اگر خواهد نشیند و نشسته سلام گوید

و بعد از آن ایستاده شود برای اقتدا در پس امام و

تکبیر تحریمه بگوید و اگر خواهد بنشیند بلکه چنانکه ایستاده

است در همان حالت تکبیر تحریمه بگوید برای اقتدا در پس

امام * مسئله ۳ * اگر شخص تنها نماز ظهر گذارده و بعد از

تمام نماز را اقامت نموده شود برای نماز جماعت پس باید که

شخص مذکور اقتدا کند در پس امام ولیکن این نماز نفل خواهد

شد زیرا چه نماز فرض مکرر نمیشود در یک وقت * مسئله ۴ *

اگر شخصی تنها یک رکعت نماز فجر گذارده باشد و بعد از آن

اقامت نموده شود برای نماز جماعت پس باید که شخص مذکور

قطع کند نماز خود را و اقتدا کند در پس امام زیرا که اگر یک رکعت

دیگر خواهد جماعت فوت خواهد شد و همچنین اگر شخص مذکور

ایستاده شده باشد برای رکعت دوم و هنوز سجده نکرده باشد

باید که قطع کند نماز خود را و اقتدا کند در پس امام و اگر شخص

مذکور تمام کرده باشد نماز خود را پس نباید که بعد از آن اقتدا

کند در پس امام زیرا چه این نفل است و نفل بعد از نماز فجر مکروه است

و همچنین اگر شخصی نماز عصر را تنها گذارده باشد و بعد از آن

اقامت نماز جماعت شود پس او را نباید که اقتدا کند در پس امام چه این نفل است و نفل بعد از نماز عصر مکروه است و همچنین اگر نماز مغرب تنها گذارده باشد و اقامت نماز جماعت نموده شود پس وی را نباید که داخل شود در نماز امام در ظاهر روایت زیراچه سه رکعت تنها نفل کردن مکروه است و اگر یک رکعت زیاده نموده چهار رکعت گرداند پس در این مخالفت امام میشود *مسئله* بیرون رفتن از مسجد بعد اذان مکروه است انسان را مگر بعد از آنکه ادا کند نماز را زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که بیرون نمیرود از مسجد بعد از اذان مگر دو شخص یکی منافق و دوم شخصیکه بیرون رود برای دفع حاجت بقصد مراجعت بعد از دفع حاجت ولیکن باید دانست که اگر شخصی بعد از اذان از مسجد مذکور برود بجهت آنکه انتظام جماعت در مسجد دیگر موقوف برحضور وی است پس درینصورت رفتن از مسجد مذکور وی را جایز است زیراچه این رفتن برای تکمیل جماعت دیگر است نه برای ترک جماعت و اگر شخص مذکور نماز ادا کرده باشد و وقت نماز وقت ظهر یا عشا باشد پس درینصورت

جایز نیست زیرا که بعد از اذان از مسجد بیرون رفتن زیراچه از داعی خدا را یکبار اجابت نکرده است مذکور در صورتیکه در مسجد نشسته باشد تا آنزمان که موذن اقامت شروع نماید و در پنوقت از مسجد بیرون رفتن با جماعت نماز داخل شود پس اگر در پنوقت بیرون رود و شریک جماعت نشود متهم خواهد شد به مخالفت جماعت و اگر وقت مذکور وقت فجر یا عصر یا مغرب باشد پس جایز نیست زیرا که از مسجد مذکور بیرون رود اگرچه موذن در اقامت شروع نماید چه اگر شخص مذکور درین اوقات اقتدا نماید در پس امام و نماز جماعت گذارد پس این نماز نفل است و نفل درین اوقات تنها مکروه است * مسئله ۹ * اگر شخصی در مسجد در آید در وقت نماز فجر و به بیند که امام در نماز فرض داخل است و جماعت قایم است و حال آنکه شخص مذکور دو رکعت سنت فجر را ادا نکرده است پس اگر آنشخص بداند که بسبب گذاردن دو رکعت نماز جماعت فوت خواهد شد و رکعت دیگر را خواهد یافت پس درینصورت بباید که شخص مذکور دو رکعت سنت را اول گذارد نزد دروازه مسجد و بعد از آن داخل شود در نماز جماعت زیراچه درینصورت ممکن است زیرا

تا فضیلت سنت و فضیلت جماعت هردو را حاصل نماید و اگر
خایف باشد ازینکه اگر مشغول شود بادای دو رکعت
سنت یک رکعت فرض را نیز بجماعت نخواهد یافت پس
باید که ترک کند سنت را و در پس امام اقتدا نماید زیرا چه
ثواب جماعت عظیم ترا یست و در ترک آن وعید است و اینکه
مذکور شد حکم سنت فجر است و در سنت ظهر حکم این است
که در هر صورت سنت را موقوف دارد و در جماعت داخل شود
زیرا چه ادای سنت ظهر بعد از ادای فرض ممکن است بخلاف
سنت فجر چه ادای آن در وقت فجر بعد از ادای نماز فرض
جایز نیست بنابر وجهیکه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی
پس شخص مذکور بعد از ادای فرض ظهر با جماعت چهار رکعت
سنت را ادا خواهد کرد در وقت ظهر و این صحیح است و درین
اختلاف نیست ولیکن اختلاف است میان ابی یوسف
و محمد رح در تقدیم آن هردو رکعت سنت که بعد از فرض ظهر است
یعنی ابو یوسف رح میگوید که آن چهار رکعت را اول
بگذارد و بعد از ان دو رکعت سنت ظهر را ادا کند زیرا چه
آن چهار رکعت را حق تقدیم است بر دو رکعت مذکور

پس بقدر امکان مقدم نموده خواهد شد و محمد رح میگوید که آن چهار رکعت را بعد ادای دو رکعت سنت ظهر ادا باید کرد چه آن از موضع خود فوت شده است و اگر آنرا مقدم گذارده شود آن دو رکعت نیز از موضع خود فوت میشود و باید دانست که صدر شهید این اختلاف را برعکس نقل کرده است و باید دانست که آنچه مذکور شد که سخن مذکور دو رکعت سنت فجر را بر در وازه مسجد گذارد دلالت میکند برینکه گذاردن آن در مسجد وقتیکه امام در نماز فرض باشد مکروه است و باید دانست که گذاردن جمیع سنت و نفل در خانه افضل است و همین مرویست از پیغمبر صلعم * مسئله ۷ * اگر دو رکعت سنت فجر فوت شود از کسی پس آنرا بعد از ادای فرض پیش از طلوع آفتاب قضا نکند زیرا چه گذاردن دو رکعت درین وقت بدل محض است نه سنت و گذاردن نفل درین وقت مکروه است و همچنین آنرا قضا نکند بعد از بلند شدن آفتاب نزد شیخین رح و محمد رح گفته است که احب نزد من این است که قضا کند آنرا بعد از بلند شدن آفتاب تا وقت زوال

زيرا چه پيغمبر صلعم قضا کرده بود آنرا در صبح ليلة التعريس بعد از بلند شدن آفتاب وشيخين رح ميگويند که اصل در سنت اين است که قضا کرده نميشود چه قضا مختص است بواجب ليکن واجب است چه پيغمبر صلعم در صبح ليلة التعريس قضا کرده بود آنرا بتبعيت فرض چه فرض را نيز قضا کرده بود پس سواي صورت تبعيت باقي خواهد ماند بر چيزيکه اصل است و سنت مذکور به تبعيت فرض قضا کرده ميشود تا وقت زوال خواه قضا کرده شود فرض بجماعت يا بغير جماعت و اما بعد از زوال قضا کرده ميشود بتبعيت فرض يا نه پس درين اختلاف است و اينکه مذکور شد حکم سنت فجر است و اما سنتهاي ديگر پس آن قضا نموده نميشود بعد از گذشتن وقت بدون فرض و اما در قضاي آن به تبعيت فرض اختلاف مشايخ است * مسئله ۸ * اگر شخصي دريابد يک رکعت نماز ظهر را با امام و فوت شد سه رکعت پس نماز او درينصورت نماز جماعت نيست ومحمد رح گفته است که وي را ثواب جماعت است زيرا چه او ادراک آخر شي در حکم ادراک آن شي است وليکن نماز او نماز جماعت نيست حقيقة لهذا اگر

قسم خورده باشد شخص مذکور که او را آن جماعت نخواهند
کرد پس از خیانت میگردد نزد جماعت از وی از آن جماعت خورده اگر
قسم خورده باشد که نماز ظهر بجماعت نخواهد کرد خیانت نمیشود
بر سوانچه از دو رکعت وقت نماز جماعت نکرده است * مسئله ۹ *
اگر شخصی در آید در مسجدی که در آن نماز جماعت شده است
پس او اگر نماز سنت کند از پیش از ادای فرض جایز است هر سنتی
که باشد و لیکن این در صورتی است که وقت نماز وسیع بسا شد
و اگر وقت نماز تنگ باشد پس بسا ید که مشغول با دای فرض شود
و پیش از ادای فرض مشغول بنماز تطوع نشود و بعضی گفته اند
که این حکم در غیر سنت ظهر و فجر است چه در این دو سنت زیاده
تاکید است زیرا چه پیغمبر صلعم در حق سنت فجر بسیار تاکید
نموده است و فرموده است که بگذارید سنت فجر را اگر چه
مانع شما شود خیل و همچنین در حق سنت ظهر فرموده است که هر که
ترک کند چهار رکعت سنت را پیش از نماز ظهر او را نخواهد یافت
شفاعت مرا و بعضی گفته اند که در حکم مذکور جمیع سنت
برابر است زیرا چه پیغمبر صلعم مواظبت نموده است برای برموقتیکه
ادای فرض بجماعت نموده است و بعد از جماعت مواظبت برای ثواقته

شده است پس در حق منفرد سنت نباشد چه سنت بدون مواظبت پیغمبر صلعم ثابت نمیشود و باید دانست که نمازهای سنت موجب اکید نه از فرض است پس کذاردن آن در هر حال اولی است خواه نماز فرض بجماعت ادا نماید خواه تنها مگر در صورتیکه بسبب تنگی وقت خوف آن باشد که اگر مشغول بسنت شود فرض فوت خواهد شد * مسئله * اگر آمد شخصی و رحالیکه امام در رکوع است پس اقتدا کرد و تکبیر تحریمه گفت و استاده ماند تا آنزمانیکه امام سر از رکوع برداشت پس آن رکعت در حق شخص مذکور محسوب نمیشود و زفر رح گفته است که رکعت مذکوره در حق او معتبر است زیرا چه شخص مذکور یافته است امام را در حالیکه آن در حکم قیام است چه رکوع در حکم قیام است و علمای ما میگویند که شرط اقتدا این است که مقتدی شریک امام شود در افعال نماز و در رکعت مذکوره مقتدی شریک امام نشده نه در قیام نه در رکوع و اگر مقتدی شریک امام شود در قیام و پیشتر از امام برکوع رود و بعد از آن امام رکوع کند پیش از آنکه او سر از رکوع بردارد حتی که شرکت در رکوع متحقق شود و

پس در ینصورت نماز آن مقتدی خانر است و رکعت
مذکوره معتبر است در حق او و در مرج میگویند که رکعت
مذکوره معتبر نیست چه رکوع مذکور معتبر نیست و مراجعه
هر قدر از آن رکوع که پیش از امام بعمل آورد است معتبر نیست پس
همچنین معتبر خواهد بود آنچه بعد از آن است چه بنای آن بر
اول است و دلیل علمای ما این است که مشارکت در بعضی از اجزا
رکن شرط است و آن در صورت مذکوره متحقق است و شرکت
در جمیع اجزای آن شرط نیست و اگر در صورتیکه
امام اول سر از رکوع بردارد و مقتدی بعد از رسانیدن
باید که رکوع مقتدی معتبر نباشد و حال آنکه
معتبر است والله اعلم

مسائل یازدهم در بیان قضای نماز *مسئله*

اگر نماز بعضی فوت شود باید که قضا کند آن را وقتیکه
یاد آید پیش از آن نماز باید که قضا کند آن را پیشتر از نماز
وقتی و اصل آن این است که ترتیب میان نماز وقتی فوت میشود
و میان نمازیکه ادا میکند آن را بعد از آن در وقت واجب است
نزد علمای ما و نزد شافعی رح مستحب است پس اگر هر نماز

فرض اصل است بذاته و شرط نیست برای نماز دیگر و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرمود است که هرکرا فوت شود
نمازی بسبب خواب یا بسبب نسیان و فراموشی پس باید که
بگذارد آن نماز را هرگاه یاد آید ویرا و نیز فرمود است
که اگر فوت شود نماز کسی بسبب خواب یا نسیان و یاد آید
ویرا آن نماز درحالیکه او اقتدا نموده است در پس امام برای
نماز وقتی پس باید که اداکند این نماز را در پس امام و بعد ازان
قضا کند نمازیرا که یاد آمده است ویرا و بعد ازان اعاده کند
نماز وقتیرا که در پس امام ادا نموده است باید دانست که
تقدیم نماز قضا برادای نماز وقتی واجب است بشرطیکه خوف
این نباشد که نماز وقتی فوت خواهد شد بسبب تنگی وقت و اگر
خوف آن باشد پس درینصورت اول نماز وقتیرا ادا نماید
و بعد ازان قضا کند نماز مذکور را زیرا چه ترتیب مذکور ساقط
میشود بسبب تنگی وقت و باید دانست که همچنین ساقط میشود
بسبب نسیان و بسبب کثرت نمازهای فوایت چه اگر بسبب کثرت
فوایت ترتیب مذکور ساقط نشود پس لازم می آید که انسان اول
نمازهای فوایت را قضا کند و بعد ازان نماز وقتی گذارد و این

قضاهي موجب آن ميشود كه نماز وقتي فوت شود بسبب آنكه تمام وقت آن مشغول خواهد شد بقضا نمودن نمازهاي كثيره كه فوت شده است و بايد دانست كه اگر با وجود تنگي وقت مقدم قضا كند نماز فايته را جايز است چه سرايتا جواز آن هيچ يا فتوي ميشود و نهي كه وارد است بر تقديم آن وارد است بر معني كه در غير آن است و اگر با وجود وسعت وقت مقدم ادا كند نماز وقتي را بر قضاي فايته نماز وقتي جايز نميشود زيرا چه اداكرد آنرا پيش از وقت آن كه بحديث ثابت است * مسئله ۲ * اگر چند نماز در حين فوت شود هر شخصي را پس بايد كه آن نمازها را بترتيب قضا كند چنانچه اداي آن در اصل بترتيب فرض است و وجه آن اين است كه در روز جنگ خندق چهار نماز پيغمبر صلعم فوت شده بود و پيغمبر صلعم آن را بترتيب قضا كرد و فرمود بحاضران كه نماز كذاريد چنانچه مي بينيد كه من نماز ميگذارم و اينكه مذكور شد كه ترتيب ميان نمازهاي فايته فرض است وقتي است كه نمازهاي فايته زياده از پنج نماز نباشد واما وقتيكه زياده از پنج نماز باشد پس درينصورت ترتيب ميان آن ساقط ميشود زيرا چه زياده از پنج نماز كثير است و بسبب كثرت نمازهاي فايته

ترتیب میان آنها ساقط میشود چنانچه بسبب آن ساقط میشود ترتیب میان فایته ومیان وقتیه بنابر آنچه سابق مذکور شد و بنابر آنکه حد کثرت فوایت این است که نمازهاي فایته شش باشد بخروج وقت نماز ششم و همین مراد چیزي است که در جامع صغیر مذکور است وآن این است که اگر فوت شود از شخصي زیاده از نماز یک روز وشب پس کفایت میکند اورا نمازیکه بان شروع کرده است چه وقتیکه زیاده شود بریک روز وشب شش نماز میشود واین مصحح مروي است که اورا اعتبار کرده است دخول وقت نماز ششم را لیکن اول صحیح است زیرا چه کثرت حاصل نمیشود مگر بسبب رسیدن بحد تکرار وآن نیست مگر در صورت اول اعني وقت خروج نماز وقت ششم * مسئله ۳ * اگر نمازهاي فایته قدیمه و جدیده مجتمع شود وکثیر باشد پس در ینصورت بعضي گفته اند که نماز وقتي باوجود یاد بودن نمازهاي فایته جدیده جایز نیست زیرا چه نماز هاي فایته قدیمه کالعدم شمرده میشود وجدیده فقط کثیر نیست پس ترتیب میان آن ومیان وقتیه فرض خواهد بود وبعضي گفته اند که در صورت مذکوره نماز وقتي باوجود یاد بودن نماز هاي فایته جدیده جایز است بسبب کثرت فوایت چه

مجموع حدید و قدیم کثیر است و ثرت روایت موجب سقوط
ترتیب است و در هر دو قوی است * مسئله ۴ * اگر در ذمه
شخصی نمازهای فائته کثیر باشد و قضا کند شخص مذکور بعضی از ان
نماز فائته را حتی که قلیل باقی ماند پس بعضی گفته اند که درین
هنگام میان این باقی نمازها ترتیب عود میکند بدستور سابق
و نزد اجه مرجح است از مجتهدین که اگر شخصی نمازهای یک ماهه
خود را ترک کند و بعد از ان در روز دیگر قضا کند آنرا باینطور که
همراه هر نمازی وقتی قضا کند یک نماز فائته را از نماز فائته روز اول
فوت شده است پس در صورت قضای این نمازهای فائته
صحیح معمود بهرحال خواه مقدم از وقتی قضا نموده باشد یا
موخر و نمازهای وقتیه صحیح باشد مکرده بهرحال
نزد اجه و اسمهر در صورت تقدیم و تاخیر در هر قلیل داخل
است مگر نمازهای اخیره آن صحیح معمود نزد اجه در زعم شخص
مذکور در وقت که اداء نماز عشاء هیچ نماز فائته مرد معاز باقی نیست
* مسئله ۵ * اگر شخصی نماز عصر گذارد با وجودیکه
یاد است او را که او نماز ظهر ادا نکرده است پس نماز عصر او باطل
میشود مگر در صورتیکه گذارده باشد نماز عصر را در آخر

وقت آن و این مسئله ترتیب است ولیکن باید دانست که در صورت
مذکوره نماز فرض عصر مذکور فاسد میشود یعنی ادای فرض
نمیشود ولیکن آن نماز فی نفسه باطل نمیشود بلکه نفل میگردد
و این نزد شیخین رح است و محمد رح میگوید که نماز مذکور
فی نفسه باطل میشود زیرا چه شخص مذکور تحریمه برای نماز
فرض بسته بود و هرگاه نماز مذکور بطریق فرض صحیح نشد
پس باطل خواهد شد تحریمه او مطلقا و شیخین رح میگویند
که شخص مذکور تحریمه اصل نماز بسته بود با وصف زاید که
فرضیت است پس بسبب بطلان وصف که فرضیت است لازم
نمی آید که اصل نماز باطل گردد و بعد ازین باید دانست که نماز عصر
آنشخص فاسد میشود بفساد موقوف حتی که اگر اداکند
نماز شش وقت را بعد ازان و اعاده نماز ظهر مذکور نکند پس
نزد ابیحنیفه رح کل آن نماز جایز میشود و نزد صاحبین رح کل
آن فاسد میشود بفساد بات نه موقوف و بیان آن در موضع آن
بالا گذشت * مسئله ۴ * اگر شخصی نماز فجر گذارد
با وجودیکه یاد است ویرا که نماز وتر نگذارده است پس نماز فجر
او فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح فاسد نمیگردد

واین اختلاف بنا بر آن است که نماز وتر را بیی حنیفه رح واجب است ونزد صاحبین رح سنت است وترتیب واجب نیست میان فرض وسنت وبنا بر آن اگر نماز عشا ادا کرد کسی وبعد ازان وضو کرده سنت ووتر را ادا کرد وبعد ازان معلوم شد که نماز عشا بیوضو کرده بود پس نزد ابیحنیفه رح اعاده خواهد کرد آنکس نماز عشا وسنت آن را نه نماز وتر را ونزد صاحبین رح اعاده خواهد کرد نماز وتر را نیز زیراچه نماز وتر تابع نماز فرض عشا است مانند سنت والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم در بیان سجده سهو * مسئله ۱ *

اگر شخصی بسبب سهو عملی یا قولی زیاده یا کم کند در نماز باید که در آخر نماز بعد از سلام دو سجده کند وبعد ازان باز تشهد بخواند وبعد ازان باز سلام گوید ونزد شافعی رح سجده سهو باید که کند بعد از تشهد ودو سجده سهو بجا آرد بی آنکه سلام بگوید وبعد ازان تشهد بخواند وسلام بگوید زیراچه مرویست که پیغمبر صلعم سجده سهو پیش از سلام بجا آورده است ودلیل علمای مایکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که برای هر سهو دو سجده است بعد از سلام ومرویست که پیغمبر صلعم دو سجده

سهو بجا آورداست بعد از سلام واین معارض آنست که شافعي رح آورداست آنرا پس میان دو روایت عمل پیغمبر صلعم تعارض واقع شد پس باقي ماند قایل تمسک قول پیغمبر صلعم که دلیل علماي ما است و دوم این است که سجده سهو مشروع است براي جبر نقصان و تکرار آن مشروع نیست پس باید که موخر نموده شود از سلام حتي اگر سهو کند سلام را باینطور که بعد از تشهد سلام نگوید و زماني خاموش نشسته ماند یا براي رکعت پنجم استاده شود پس بسبب تاخیر نمودن سجده سهو از سلام جبر نقصان این سهو نیز میشود و باید دانست که این اختلاف میان علماي ما و میان شافعي رح در اولویت است و براي سهو دو سلام گفتن صحیح است تا که این سلام مانند سلام معهود بود و باید که درود و دعاي ماثوره را بخواند در جلسهٔ که بعد از اداي سجده سهو است وهمین صحیح است زیرا چه موضع دعا و درود آخر نماز است * مسئله ۳ * اگر شخصي زیاده کند در نماز عملي را که از جنس اعمال نماز است پس لازم میشود وي را که سجده سهو بجا آرد اعني سجده سهو واجب است وهمین صحیح است زیرا چه سجده سهو مشروع

شداست برای جبر نقصانی که در عبادت نماز راه می یابد پس
واجب خواهد شد مانند قربانی ها لیکه در حج واجب میشود
بسبب جنایت برای جبر نقصان و هرگاه ثابت شد که سجده
سهو واجب است پس واجب نخواهد شد مگر بترک واجب یا تاخیر
رکنی از ارکان نماز بسبب سهو و همین فائده است و اما
وجوب آن بسبب زیاده نمودن چیزی پس بجهت آن که سبب
زیادتی عمل تاخیر رکن یا ترک واجب لازم می آید * مسئله ۳ *
سجده سهو لازم می آید بسبب ترک واجب چون قراءة سورة
فاتحه و دعای قنوت و تشهد و تکبیرات نماز عید چه این
عملها واجب است زیرا که پیغمبر صلعم بران مواظبت نموده
است بطوریکه یکبار هم ترک نکرده است و این علامت
وجوب است و بجهت آنکه این چیزها منسوب میشود بسوی
تمامی نماز پس دلالت کرد بر اینکه این چیزها از خصایص
نماز است و از خصایص نماز میشود مگر بوجوب و همچنین
سجده سهو واجب میشود بسبب ترک قعده اولی یا قعده اخیره
و همین صحیح است چه آن نیز واجب است * مسئله ۴ * امام
اگر بجهر بخواند قرآن را در نمازیکه اخفای قراءة دران مقرر

است یا باخفا خواند قرآن را در نمازیکه در آن جهر مقرر است پس سجدهٔ سهو لازم می آید زیرا چه جهر و اخفا در موضع خود واجب است ولیکن اختلاف روایت است در مقدار آن اعنی چه مقدار قرآن بجهر بخواند در موضع اخفا یا چه مقدار قرآن باخفا بخواند در موضع جهر تا بسبب آن سجدهٔ سهو لازم آید و اصح این است که در هر دو صورت آن مقدار معتبر است که بآن نماز جایز میشود زیرا چه احتراز نمودن از جهر قلیل متعذر است و احتراز از کثیر ممکن است و مقدار یکه بآن جایز میشود نماز کثیر است ولیکن مقدار مذکور نزد ابیحنیفه رح یک آیة است و نزد صاحبین رح سه آیة است و این حکم در حق امام است نه در حق منفرد زیراچه جهر و اخفا از خصایص جماعت است * مسئله ۵ * بسبب سهو امام سجدهٔ سهو واجب میشود بر مقتدی زیرا چه سببیکه موجب سجدهٔ سهو است در حق اصل اعنی امام متقرر و منعقد شد و از ینجهت لازم میشود مر مقتدی را حکم اقامت بسبب نیت امام ولیکن اگر امام سجدهٔ سهو نکند مقتدی نیز نکند زیرا چه اگر تنها سجدهٔ سهو کند مخالفت امام لازم می آید بحال آنکه او التزام نموده است تبعیت امام را * مسئله ۶ *

اگر مقتدي سهو كند پس بسبب آن سجدهٔ سهو بر امام لازم نمي آيد و نه بر مقتدي زيرا چه اگر مقتدي بسبب سهو خود تنها سجده بجا آرد مخالفت امام لازم مي آيد و اگر امام نيز بتبعيت او سجدهٔ سهو نمايد پس لازم مي آيد كه اصل تابع تابع شود * مسئله ۷ * اگر شخصي قعدهٔ اولي را فراموش كند پس اگر وي را ياد آيد درحاليكه بسوي قعود اقرب است پس لازم است كه نشيند و تشهد بخواند زيرا چه چيزيكه قريب از شي بود حكم آن شي ميگيرد و بعضي گفته اند كه درينصورت نيز سجدهٔ سهو كند بسبب تاخير و بعضي گفته اند كه سجدهٔ سهو كردن دركار نيست و شخص مذكور مانند كسي است كه استاده نشده است و همين صحيح است و اگر شخص مذكور را ياد آيد قعدهٔ اولي درحاليكه بسوي قيام اقرب است بايد كه نه نشيند زيرا چه او مانند شخصي است كه في الحقيقت استاده شده است وليكن سجدهٔ سهو خواهد كرد زيرا چه ترك كرده است قعدهٔ اولي را كه واجب است * مسئله ۸ * اگر شخصي قعدهٔ اخيره را فراموش كند و استاده شود و بعد از استادن وي را ياد آيد پس لازم است وي را كه بنشيند ما داميكه دران ركعت سجده نكرده باشد

زيراچه درنشستن اصلاح نماز ويست وقدرت است او
را بران زيراچه درکم از يک رکعت ترک مضايقه نيست
پس لازم است که نشيند ورکعت خامسه راکه شروع دران
کرده بود لغو کرداند زيراچه او رجوع کرد بسوي چيزيکه
محل آن سابقا ازاين است يعني قعده بس بگذارد آن
رکعت را وسجده سهو براو لازم است زيراچه او تاخير واجب
نموداشت واگر شخص مذکور را ياد آيد قعده مذکوره
بعد ازان که سجده کرده براي رکعت پنجم پس دربقعدهٔ مرت.
نزد علماي ما باطل ميشود نماز فرض او که قعده اخيره دران
فراموش کرده است زيراچه دريں هنگام مستحکم شد
شروع او درنماز نفل پيش از آنکه بتمام وکمال ادا
کرده باشد ارکان نماز فرض مذکور را پس لازم
آمد که او ازنماز مذکور بيرون شد زيراچه بسبب يکسجده
يک رکعت نماز حقيقة متحقق ميشود حتي که حانث ميشود ازيک
سجده کردن کسيکه يمين کند که من نماز نخواهم کرد وليکن آن نماز
فرض نفل ميگردد نزد شيخين رح ونزد محمد رح آن نماز باطل
ميگردد مطلقا نه بطريق فرض صحيح ميشود ونه بطريق نفل

پنداردا بجه سابق مذکور شد است وشخص مذکور را درین صورت اولی این است که رکعت ششم را تمام کند و لیکن اگر رکعت ششم را تمام نکند مراو هیچ چیز لازم نمی آید زیرا چه او سهوا شروع کرد است درینجا و بعد که عبارت است از رکعت پنجم و ششم واگر عمدا شروع میکرد اتمام آن براو لازم میشد چه نفل واجب میگردد بسبب شروع کردن دران وقتیکه شروع کند عمدا و بعد ازان باید دانست که ابو یوسف رح میگوید که صورت مذکوره فرض او باطل میشود بمجرد نهادن پیشانی بر زمین زیرا که نهادن پیشانی بر زمین سجده کامل است ومحمد رح میگوید که فرض او باطل میشود وقتیکه سر از سجده بردارد درین هنگام سجده مذکوره تمام میشود زیرا که تمامی شی باخر آن تعلق دارد وآن برداشتن سر است وآن صحیح نشد باحدث وشیخ علی مروزی رح گفته است که مختار قول محمد رح است وثمره این اختلاف آنست که اگر از شخص مذکور پیش از برداشتن سر از سجده در رکعت پنجم حدث صادر شود پس نزد محمد رح شخص مذکور را باید که بنا کند بهار درین یا اعنی تمام کند نماز فرض مذکور را باینطور که بعد از وضو نشیند بقدر تشهد و سلام بگوید زیرا چه سجده مذکوره

نزد محمد رح صحیح نیست پس در رکعت پنجم سجده یا فته
شد نزد ابی یوسف رح بنای نماز بران جایز خواهد شد زیرا چه
سجده مذکوره نزد او صحیح است پس در رکعت پنجم سجده
یافته شد * مسئله ۹ * اگر شخصی بعد از قعده اخیره پیش
از سلام بسبب سهو برخیزد و رکعت پنجم شروع نماید و بعد از ان
یاد آید و براکه قعده اخیره را سهوکرده است پس لازم است ویرا که
نشینند مادامیکه سجده نکرده باشد در رکعت پنجم و بعد نشستن
سلام گوید زیرا چه سلام گفتن در حالت قیام غیرمشروع است وقادر
است او برآنکه ادای سلام کند بروجهی که مشروع است اعنی
بقعود زیرا چه تمام یکرکعت بمحل ترک است واگر در رکعت پنجم
سجده کرده باشد و بعد از ان یاد آید ویرا سهو مذکور پس
درینصورت باید که رکعت ششم را نیز تمام کند و درینصورت فرض
او تمام میشود زیرا چه تمام ارکان آنرا بسا تمام
رسانیده است و باقی نیست مگر لفظ سلام و آن واجب است واز
ارکان نماز نیست و انچه مذکور شد که رکعت ششم را تمام
کند وجه آن این است که انچه نماز میکند بعد از برخاستن
بعد از قعده اخیره نفل است پس باید که اکتفا نکند بر رکعت پنجم

والّا ششم را تمام کند تا نفل دو رکعت شود چه نماز یکرکعت جایز
نیست بجهت آنکه از آن نهی وارد شده است و بعد از آن باید دانست
که این دو رکعت قایم مقام دو رکعت سنت ظهر نمیشود و همین صحیح
است زیرا که پیغمبر صلعم بران دو رکعت سنت مواظبت نموده است
به تحریمه علیحده و باید دانست که در صورت مذکوره سجده
سهو باید کرد زیرا که شخص مذکور از نماز فرض خارج شده است بر
خلاف طریقه مسنونه همچنین داخل شده است در نماز نفل بر خلاف
طریقهٔ سنت و مجموع بمنزله یک نماز است در حق سجدهٔ
سهو و بجهت آنکه برای نفل مذکور تحریمه علیحده نکرده است
و اگر شخص مذکور این نماز نفل را تمام نکند و ترک کند آن را قضای آن
بر او لازم نمی آید چه او در آن بسهو شروع کرده است نه بقصد و اگر کسی
اقتدا کند بشخص مذکور در این دو رکعت پس بعد از آن مسکو ید
مقتدی را باید که شش رکعت نماز را گذارد زیرا چه امام مذکور این
شش رکعت نماز را بیک تحریمه گذارده است و نیز صحیح ترین روایت مقتدی
مذکور دو رکعت نماز خواهد کرد زیرا که خروج امام مذکور از نماز فرض
مستحکم شده است پس این دو کانه وی نفل مستقل است و
اگر مقتدی مذکور فاسد کند نماز نفل مذکور را بعد از شروع

پراو قضاي آن واجب نميشود چنانچه بر امام مذكور قضاي آن واجب نيست واين نزد محمد رح است وابويوسف رح ميگويد كه اودو ركعت نماز قضا خواهد كرد زيراچه عارضه كه بسبب آن قضا ساقط شده است دركعت امام مختص بامام است * مسئله ۱۰ * اگر شخصي دو ركعت نماز نفل گذارد وسجدهٔ سهو بجا آرد بسبب سهويكه دران واقع شده بود و بعد ازان خواست كه دوگانهٔ ديگر گذارد پس نبايد كه بنا كند ابن دوگانه را بر تحريمهٔ دوگانهٔ اول زيراچه اگر چنين كند سجده كه بجا آورده است باطل ميشود بسبب آنكه در وسط نماز واقع ميشود وموضع آن آخر نماز است پس نبايدكه درينصورت دوگانهٔ ديگررا بنا كند بر دوگانهٔ اول ومع هذا اگر بنا كند جايزاست زيراچه تحريمهٔ اول هنوز باقي است بخلاف مسافريكه اگر ادا كند دو ركعت نماز را كه در حق او فرض است وسجدهٔ سهو بجا آورد و بعد ازان پيش از سلام نيت اقامت نمايد پس وي را بايد كه دو ركعت ديگر را بنا كند زيراچه اگر بنا نكند جميع نماز او باطل ميگردد * مسئله ۱۱ * اگر سلام داد از نماز شخصي كه سجدهٔ سهو بر او واجب است ودرين هنگام كسي اقتدا كرد پس اگر

شخص مذکور سجده سهو بجا آورد اقتداي آنکس صحیح
میشود ورنه صحیح نمیشود واین نزد شیخین رح است و محمد
رح گفتست که اقتداي مقتدی مذکور صحیح است خواه
سجده سهو کند امام مذکور یا نکند زیرا چه نزد محمد رح
کسیکه بر او سجده سهو واجب است بسبب سلام از نماز بیرون
نمیشود اصلا چه سجده سهو واجب است براي جبر نقصان پس ضرور
است که سجده سهو ادا نموده شود در تحریمه نماز و نزد شیخین
رح آنکس بسبب سلام مذکور از نماز خارج میشود بخروج
موقوف اعني اگر سجده سهو نخواهد کرد پس بسبب سلام
مذکور خروج او از نماز ثابت خواهد شد واگر سجده سهو
بجا خواهد آورد خروج ثابت نخواهد شد زیرا چه سلام في نفسه
موجب خروج از نماز است ولیکن اثر نمیکند بسبب حاجت بسوي
اداي سجده سهو پس بدون اداي سجده مذکوره عدم
اثر آن ظاهر نخواهد شد و باید دانست که ثمره اختلاف
یکي آنست که مذکور شد در صحت اقتدا و دیگر آنی
است که شخص مذکور اگر بعد از سلام مذکور خنده قهقهه کند
وضوي او خواهد شکست نزد محمد رح نه نزد شیخین رح ؛

همچنین اگر شخص مذکور مسافر باشد وبعد از سلام مذکور
نیت اقامت کند چهار رکعت نماز برا و فرض خواهد شد
نزد محمد رح نه نزد شیخین رح * مسئله ۱۲ * اگر بدنیت قطع
نماز سلام بگوید شخصیکه برا و سجده سهو واجب است پس
لازم است ویرا که سجده سهو بجا آرد زیراچه سلام مذکور
قاطع نماز نیست اگرچه شخص مذکور بآن نیت قطع نماز
نموده است چه این نیت لغو است زیراچه این نیت خلاف شرع
است * مسئله ۱۳ * اگر شخصی را شک واقع شود در
اینکه سه رکعت نماز گذارده است یا چهار پس اگر این حالت
اول رو داده است ویرا باید که استیناف نماز کند زیراچه
در حدیث چنین آمده است واگر این حالت اکثر رومیدهد
اورا پس باید که بنا کند بر مقداریکه ثابت است در ظن غالب
او چه در حدیث همچنین آمده است واگر شخص مذکور را
ظن غالب در هیچ جانب نباشد پس درینصورت بنا کند بر
مقداری که متیقن است و آن اقل است زیراچه در حدیث
آمده است که هر کرا شک عارض شود در نماز و معلوم نکند که
سه رکعت نماز گذارده است یا چهار رکعت پس بنا کند برعدد یکه

اقل است از میان آن هردو ودر صورتیکه استیناف نماید پس اولی این است که اول سلام بگوید از نماز که دران شک واقع شده است و بعد از ان استیناف نماید و براه از شرع معلوم است که طریقه بیرون آمدن از تحریمه نماز سلام است نه کلام و مجرد نیت تباع نماز بدون سلام یا کلام لغو است و باید دانست که در صورتیکه بنا کند بر اقل باید که سجده در موضعیکه آنرا آخر نماز کمان میکند تا قعده اخیره که فرض است ترک نمود والله اعلم

باب سیزدهم در بیان نماز بیمار * مسئله ۱ * اگر بیمار را قادر نباشد بر استادن پس جایز است و برا که نشسته نماز کند ادا با نماز رکوع و سجود نماید بسبب آنکه پیغمبر صلعم بعمران ابن حصین رض فرموده است که نماز کن استاده و اگر طاقت استادن نباشد پس نشسته نماز کن و اگر طاقت نشستن نباشد پس بر پهلو قبله نماز کن ادا با رکوع و سجود ادا کن و بسبب آنکه تکلیف بحسب طاقت است * مسئله ۲ * اگر در صورت نشسته نماز کند ادا از طاقت ادا نمودن رکوع و سجود

نباشد باید که رکوع وسجود با ایما ادا نماید چه همچنین مقدور اوست و لیکن باید که ایما برای سجده سر را نگونتر کند به نسبت ایمای رکوع زیرا چه ایمای رکوع وسجود قایم مقام رکوع و سجود است پس حکم آن خواهد گرفت و جایز نیست که چیزیرا بردارد بمقابل پیشانی خود و بر آن سجده کند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر قادر باشی براینکه سجده نمائی بر زمین پس سجده بکن وگرنه پس اشاره بکن برای سجده و لیکن اگر چیزیرا برداشته بران سجده نماید باینطور که سر را نگون کند سجده جایز میشود چه درین هنگام ایما یافته میشود و اگر سجده کند بران باینطور که آن چیز را برداشته بر پیشانی خود بنهد پس در ینصورت سجده نمیشود * مسئله ۳ * اگر بیمار را طاقت نشستن نباشد پس باید که نماز باینطور کند اداکه بر پشت بخوابد و هر دو پای خود بسوی قبله کند و رکوع و سجود بایما ادا نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نماز گذارد بیمار ایستاده و اگر طاقت ایستادن نباشد پس باید که نشسته نماز گذارد و اگر طاقت نشستن نباشد پس بر پشت خوابیده نماز

گذارد در رکوع و سجود یا بپا ایستاده و اگر طاقت آن ندارد باشد
پس او معذور است و امید است که الله تعالی عذر او را و تاخیر
نماز قبول خواهد کرد و اگر بیمار مذکور بر پهلو خوابید و روی خود را
بسوی قبله گردانید پس این نیز جایز است بنا بر حدیث عمران
ابن حصین که سابق مذکور شد ولیکن اولی نزد علمای ما
آن است که اول مذکور شد زیرا که در این صورت اشارة
آن بیمار واقع میشود بسوی هوای کعبه و بسبب آن نماز
ادا میشود و اشارت او در صورت دوم واقع میشود بجانب
فرود قدم و نیز نزد شافعی صورت دوم اولی است
* مسئله ۴ * اگر بیمار را طاقت این نباشد
که اشاره کند بسجود پس در این هنگام جایز است و را که تاخیر
کند در نماز و موقوف دارد آن را تا آنکه اگر قادر شود قضا کند
آن را و جایز نیست که بچشم اشاره کند یا بابرو یا بدل بنا بر حدیثیکه
در مسئله سابق مذکور شد است بخلاف قول زفر و بجهت آنکه
ایماء را حصر کرده در حدیث مذکور است بحسب رای صحیح است
وقیاس کردن ایمای چشم و ابرو و دل بر سر جایز نیست زیرا که بسر
رکن نماز که سجده است ادا میشود نه بچشم و ابرو و دل زیرا که

دانست که نماز ساقط نمیشود از بیمار مذکور اگرچه او عاجز باشد زیاده از یکشبانه روز بشرطیکه بیهوش نشده باشد وهمین صحیح است زیراچه او مضمون خطاب شرع را می فهمد بخلاف آنکه بیهوش باشد زیاده از یک شبانه روز * مسئله ۵ * اگر بیماری قادر باشد بر قیام و قادر نباشد بر رکوع و سجود پس بر او قیام لازم نیست بلکه باید که نماز کند از نشسته در رکوع و سجود با یما ادا نماید زیراچه قیام را بجهت آن رکنی نماز گردانیده شده است تا آن وسیله گردانیده شود برای سجده زیراچه سجده در این وجه کردن موجب کمال تعظیم است پس هرگاه بعد از قیام سجده متصور نباشد قیام رکن نخواهد ماند ومصلی مذکور مختار است اگر خواهد استاده نماز گذارد و اگر خواهد نشسته نماز کند در رکوع و سجود با یما ادا نماید ولیکن این افضل است زیراچه نشسته ایما نمودن مشابه تر است بسجود * مسئله ۶ * اگر شخصی بعضی از اجزای نماز استاده ادا کند در حالت صحت و بعد از آن بیمار گردد که بسبب آن طاقت استادن نماند پس جایزاست وی را که باقی نماز را نشسته گذارد خواه رکوع و سجده کند اگر برآن قادر باشد یا ایما و اشاره نماید برای رکوع و سجود اگر قادر نباشد بر آن واگر

زیرا طاقت نشستن نماند پس جایز است زیرا که بر پشت خفته باقی
نماز را که دارد زیرا که در این هر دو صورت بنای ادنی بر اعلی است
پس جایز خواهد شد مانند اقتداء امی اقتدای معذور
پس قایم جایز است زیرا که در آن بنای ادنی است بر
اعلی پس همچنین در این جا نیز * مسئله ۷ * شخصی که
بسبب بیماری نشسته نماز میگذارد و رکوع و سجود میکند اگر در
اثنای نماز صحت یابد و قادر شود بر قیام پس ویرا جایز است که
باقی نماز را استاده گذارد نزد شیخین رح و محمد رح گفته است که
آن جایز نیست بلکه لازم است زیرا که استیناف نماز
نماید و این اختلاف بنا بر اختلاف آنها است در صورتی که
اقتدا کند قایم در پس قاعد چه نزد محمد رح این اقتدا
جایز نیست و نزد شیخین رح جایز است و دلیل جانبین
سابق مذکور شده است * مسئله ۸ * بیماری که رکوع و سجده
بایما می نماید اگر صحت یابد در اثنای نماز و قادر شود بر ادای
رکوع و سجود پس ویرا جایز نیست که بنا کند باین طور که در باقی نماز
رکوع و سجود کند بلکه لازم است ویرا که استیناف نماید و این
متفق علیه است و وجه آن این است که اقتدای رکوع کننده در پس

کسیکه رکوع با یما میکند جایز نیست پس همچنین بنای باقی نماز
کند زان رکوع و سجود می‌نماید برا ول آن نماز که دران رکوع و سجود
با یما نمود است جایز نخواهد بود * مسئله ۹ * اگر استاده
شروع کند شخصی در نماز نفل و بعد از ان عاجز شود از قیام پس
مضایقه نیست ویرا که تکیه کند بر عصا یا بر دیواری یا نشیند
زیراچه آن عذر است و اگر بغیر عذر تکیه کند بر دیوار و غیره پس آن
مکروه است زیراچه این بی ادبی است و بعضی گفته اند که تکیه
زدن بغیر عذر مکروه نیست نزد ابیحنیفه رح زیراچه نشستن بغیر
عذر نزد او رح جایز است بیکراهیت پس تکیه زدن بغیر عذر مکروه
نخواهد بود و نزد صاحبین رح مکروه است زیراچه نشستن بغیر عذر نزد
ایشان جایز نیست پس تکیه کردن نزد ایشان مکروه خواهد بود و اگر
بنشیند شخص مذکور بغیر عذر پس این مکروه است بالاتفاق
لیکن نماز او جایز است نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح جایز نیست
* مسئله ۱۰ * نشسته نماز گذاردن در کشتی بغیر عذر جایز است
نزد ابیحنیفه رح و قیام افضل است و صاحبین رح گفته اند که نشسته
نماز گذاردن در کشتی بغیر عذر روا نیست زیراچه انسان در کشتی
قادر است بر استادن پس روا نیست ویرا که ترک کند آنرا بغیر عذر

و دلیل ابیحنیفه رح این است که در کشتی بیشتر دوران سر عارض میشود پس گویا متحقق است چه امریکه بیشتر بوقوع می آید متحقق شمرده میشود ولیکن استاده نماز گذاردن در ان افضل است بجهت آنکه متفق علیه میشود و اگر از کشتی برآمده برروی زمین نماز گذاردن مقدور باشد پس افضل این است که از کشتی بیرون شود و برروی زمین نماز گذارد چه درینصورت دل قرار میگیرد و حضور قلب در نماز حاصل میشود و باید دانست که این اختلاف که مذکور شد در صورتی است که کشتی روان باشد و کشتیکه مربوط باشد و روان نباشد پس آن بمنزله زمین کناره دریا است و همین صحیح است * مسئله ۱۱ * اگر شخصی بیهوش بشد باندازه پنج نماز یا کمتر از آن بگذرد و خبردار نگردد پس قضای آن قدر نماز ها لازم است و اگر زیاده از پنج نماز بگذرد پس قضای آن بروی لازم نیست و این فرق بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس این است که هر نمازیکه در تمام وقت آن بیهوش باشد انسان پس بر او قضای آن نماز واجب نبود چه او از ادای آن عاجز است پس این بیهوشی مانند دیوانگی باشد و وجه استحسان

این است که مدت بیهوشی هرگاه دراز شود نمازهای کثیر فوت میشود پس اگر قضای آن واجب شود حرج لازم می آید واگر آن مدت کوتاه باشد نمازهای قلیل فوت میشود و در قضای آن حرج نیست و نمازها که زیاده باشد بر نماز یک شبانه روز که پنج نماز است پس آن کثیر است زیراچه مکرر میشود و باید دانست که حکم جنون مانند حکم بیهوشی است چنین ذکر کرده است ابوسلیمان رح بخلاف خواب چه تا دراست که مدت خواب اینقدر دراز شود پس خواب بمنزله قصور انسان است در ادای نماز بعد ازان باید دانست که نزد محمد رح زیادتی باعتبار اوقات معتبراست پس هرگاه بگذرد وقت نماز ششم قضا ساقط میشود زیراچه تکرار نماز درینهنگام متحقق میشود و نزد شیخین رح زیادتی باعتبار ساعات معتبراست پس هرگاه زاید شود بر یکروز و شب ساعتی ساقط میشود قضای آن و این منقول است از علی و ابن عمر رض والله اعلم بالصواب

باب چهاردهم در بیان سجدهٔ تلاوت

* مسئله ۱ * سجدهٔ تلاوت در قرآن چهارده سجده است

یاید در آخر سورهٔ اعراف دوم در سورهٔ رعد و سیوم در سورهٔ
نحل و چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل و پنجم در سورهٔ مریم
و ششم در سورهٔ حج در موضع اول و هفتم در سورهٔ فرقان
و هشتم در سورهٔ نمل و نهم در سورهٔ الم تنزیل و دهم در سورهٔ
ص و یازدهم در سورهٔ حم و دوازدهم در سورهٔ والنجم و سیزدهم
در سورهٔ اذا السماء انشقت و چهاردهم در سورهٔ اقرأ براجح
چنین نوشته است در مصحف عثمان رض و بران اعتماد است و
در موضع دوم در سورهٔ حج سجدهٔ تلاوت نیست بلکه مراد از
سجده که دران مذکور است سجدهٔ نماز است پس سجدهٔ
تلاوت و باید دانست که موضع سجده در سورهٔ حم السجده بر
قوله تعالی لا یسأمون است بنا بر قول عمر رض و همین مختار است
برای احتیاط و باید دانست که سجدهٔ تلاوت در این چهارده
موضع واجب است هر کسیکه تلاوت کند این آیتها را و هر کسیکه
بشنود آنرا خواه قصد و ارادهٔ شنیدن داشته باشد آنرا یا بغیر قصد
و اراده زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که سجدهٔ تلاوت واجب
است هر کسیکه بشنود آنرا سجده را و هر کسیکه بخواند آنرا
و این حدیث مطلق است و مقید نیست بآنکه قصد شنیدن آنرا

مسئله ۲ * اگر امام در نماز آیة سجده را بخواند باید که سجده بجا آورد و مقتدي نیز همرا ه امام بجا آرد چه مقتدي التزام نموده است متابعت امام را واگر مقتدي بخواند آیة سجده را سجده تلاوت نکند امام و مقتدي نه در اثناي نماز و نه بعد از فراغت از نماز و این نزد شیخین رح است و محمد رح میگوید که امام و مقتدي هرد و سجده تلاوت ادا نمایند بعد از فراغت از نماز زیرا چه سبب وجوب آن یافته شده است در حق هر د و هیچ چیز مانع اداي آن نیست بعد از فراغت از نماز بخلاف حالت نماز چه در آن اگر ادا کند مقتدي فقط مخالفت امام لازم مي آید و اگر امام نیز به تبعیت مقتدي سجده تلاوت نماید لازم مي آید که امام تابع مقتدي شود و این خلاف اصل است و دلیل شیخین رح این است که مقتدي محجور است در حق قراءة قرآن و تصرف محجور موجب حکم نمیشود بخلاف جنب و حایض چه آنها را از قراءة قرآن نهي است و لیکن محجور نیستند و اثر حجر عدم اعتبار تصرف است پس قراءة معتبر نیست لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب نمیشود و اثر نهي تحریم فعل است و تصرف معتبر است پس قراءة حایض و جنب معتبر است لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب

میشود سوال هرگاه چنین شد پس اگر حایض و جنب آیة سجده را بخوانند یا دیگری سجده تلاوت بر آنها واجب شود و حال آنکه بر حایض واجب نیست جواب اگر حایض بخواند آیة سجده را سجده تلاوت بر او واجب نمیشود چنانچه واجب نمیشود بر او سجده تلاوت بسبب شنیدن آیة سجده بجهت آنکه ویرا اهلیت سجده نیست بخلاف جنب زیراچه او اهلیت نماز گذاردن دارد فی الحال باینطور که غسل کرده نماز گذارد * مسئله ۳ * اگر مقتدی بخواند آیة سجده را و بشنود آنرا شخصی که خارج نماز است پس آن شخص را لازم است که سجده تلاوت را بجا آرد و همین صحیح است زیراچه حجر ثابت است در حق مقتدی مذکور و امام آن و کسانیکه شریک نماز اند نه در حق غیر آنها * مسئله ۴ * اگر بشنوند کسانیکه در نماز اند آیة سجده را از شخصیکه شریک آنها نیست در نماز پس بر آنها سجده تلاوت واجب میشود و آنها را باید که بجا آرند آن سجده را بعد از فراغت از نماز نه در اثنای نماز زیراچه شنیدن آنها آیة سجده را از شخص مذکور از افعال نماز آنها نیست و هرگاه سبب وجوب سجده تلاوت یافته شد است در حق

آنها پس سجده تلاوت ادا نخواهند کرد بعد از فراغت از نماز و اگر آنها در اثنای نماز سجده تلاوت نمایند جایز نمیشود زیرا چه این سجده ناقص است بسبب آنکه از ان نهی وارد شده است پس ادا نخواهد شد بسبب آن سجده کامل که واجب شده است بر آنها پس بعد از فراغت از نماز اعاده آن خواهند کرد زیرا چه سبب آن متحقق شده است و اعاده نماز درکار نیست زیرا چه یک سجده زیاده کردن موجب فساد نماز نیست و در روایت نوادر آمده است که نماز آنها فاسد میشود زیرا چه آنها زیاده کردند در نماز چیزیکه از افعال نماز آنها نیست و بعضی گفته اند که این قول معتمد مرجح است * مسئله ٥ * اگر آیت سجده را خواند امام در نماز و شنید آنرا شخصی که مقتدی او نبود و بعد از ان شخص مذکور اقتدا کرد در پس امام مذکور در رکعتیکه آیت سجده در ان خوانده بود ولیکن بعد از انکه امام سجده تلاوت ادا کرده بود پس مرشخص مذکور را سجده تلاوت کردن درکار نیست زیرا چه شخص مذکور هرگاه شریک امام شد در رکعت مذکور پس سجده که امام مذکور کرده است در

خف ار نیز معتبر شد و چنان شد که گویا او سجدهٔ تلاوت
بجا آورد راست و اگر شخص مذکور اقتدا کند در پس امام
مذکور پیش از آنکه امام مذکور سجده تلاوت کرده باشد
پس او سجده تلاوت همراه امام خواهد کرد زیراکه او
درینصورت اگر نمي شنید آیة سجده را از امام همراه سجده
میکرد همراه امام پس هرگاه شنیده است آنرا بطریق اولی
همراه امام سجده خواهد کرد و اگر شخص مذکور اقتدا
نکرد در پس امام مذکور پس او تنها سجدهٔ تلاوت خواهد کرد
زیراکه سبب آن متحقق شده است * مسئله ۶ * هر سجده
تلاوت که در نماز واجب شود پس اداي آن در نماز ضروراست
واگر در نماز ادا نکند آنرا پس آن قضا کرده نمیشود بعد
از فراغت از نماز زیراکه سجده که اداي آن در نماز
واجب میشود فضیلت دارد و سجدهٔ که ادا نموده میشود در
غیر حالت نماز ناقص است به نسبت آن پس سجده مذکور
باین سجده ناقص ادا نمیشود * مسئله ۷ * اگر شخصي
تلاوت کرد آیة سجده را و سجده نکرد حتي که نماز شروع
کرد و در نماز باز خواند آن آیة را و سجده تلاوت در نماز

بجا آورد پس این سجده کفایت میکند برای هر دو تلاوت چه
سجده دوم که در نماز کرد قوت دارد پس سجده اول تابع آن خواهد
شد و در روایت دیگر نوادر آمده است که باید که سجده دیگر
بعد از فراغت از نماز بکند برای تلاوت اول چه سجده اول بسبب
آنکه سابق است نیز قوت دارد پس هر دو سجده در قوت برابر
شدند و جواب روایت نوادر آنست که سجده ثانیه را بجهت آنکه
متصل بمقصود است قوت و ترجیح است بر سجده اولی *مسئله ۸*
اگر شخصی تلاوت کرد آیة سجده را و سجده آن بجا آورد
و بعد از آن نماز شروع کرد و در نماز همان آیة را خواند پس سجده
دیگر در نماز خواهد کرد زیرا چه این سجده دوم تابع اول نمیشود
چه سبب این اکنون در نماز یافته شده است پس بسجده اول ادا
نخواهد شد وگرنه تقدم مسبب بر سبب لازم می آید *مسئله ۹*
هر که مکرر بخواند آیت سجده را در مجلس واحد پس او را
سجده واحد کفایت میکند و اگر تلاوت کند آیت سجده را دو بار
در دو مجلس بر او دو سجده لازم می آید پس اگر اول را پیشتر
ادا کرده باشد بار دوم یک سجده خواهد کرد باید دانست که در
سجده تلاوت تداخل سبب است نه تداخل مسبب اعنی اگر چند

بار تلاوت کند آیت سجده را پس آن چند بار بمنزله
یکبار شمرده میشود درحق وجوب سجدهٔ تلاوت برای
دفع حرج حتی که اگر شخصی تلاوت کند آیت سجده را و سجده
کند برای آن و بعد از ان شنود آیت را در همان مجلس بار دیگر
تلاوت کرد سجده دیگر لازم نمی آید و تداخل سبب لایق تراست
بعبادات زیرا چه دران احتیاط واجب است پس اگر
تداخل در حکم شود در سبب لازم آید که سبب موجب
تلاوت یافته شود بدون عبادت و دران ترک احتیاط است
و تداخل مسبب بعقوبات لایق تر است زیرا چه دران احتیاط
نیست بلکه احتیاط در درء و دفع آن است ولیکن این تداخل
در صورت است که چند بار تلاوت شد آیت سجده را در مجلس
واحد زیرا چه مجلس واحد جامع متفرقات است و هرگاه چند
بار تلاوت کند در مجلس متعدد پس آن تلاوت سبب متعدد اعتبار
نموده خواهد شد چنانچه در اصل متعدد است پس سجده نیز
متعدد لازم خواهد آمد * مسئله ۱۰ * اگر سجده ای از مجلس
تلاوت برخیزد پس بمجرد برخاستن اختلاف و تعدد مجلس
متحقق نمیشود بخلاف آنکه اگر شوهر اختیار طلاق دهد

زن خود را مختار گرداند آنرا باین طور که بگوید بزن خود زن والبکر نشسته است اختیار تفسک پس این اختیار دادن مقید است بمجلسیکه در ان اختیار داده است و بعد از تغییر مجلس زن مذکوره را اختیار طلاق باقی نمی ماند حتی که اگر بعد از تغییر مجلس مذکور طلاق دهد خود را زن مذکوره طلاق واقع نمیشود و مجلس مذکور بمجرد برخاستن زن مذکوره متغیر میگردد و مجلس دیگر میشود حتی اگر بعد از ان طلاق دهد خود را طلاق واقع نمیشود و وجه آن این است که برخاستن از مجلس مذکور دلالت میکند براینکه زن مذکوره اعراض کرد از اختیار کردن طلاق و اعراض درینجا موجب بطلان اختیار است * مسئله ۱۱ * شخصی که برای باقیدن یا رجه می تند تارهای آن را و راست میکند آن تارها و برای تنیدن آن آمد و رفت می نماید پس رفتن او از اینجا تا بانجا یک مجلس است و آمدن او از انجا تا باینجا مجلس دیگر است حتی اگر دو بار آیة سجده بخواند در این دو مجلس دو سجده بر او واجب میشود و همچنین اگر شخصی بالای درخت از شاخی بشاخی انتقال کند پس بسبب انتقال از شاخی

بنابر اختلاف و تعدد مجلس متحقق میشود و همین اصح
است و همچنین هرگوفتی حرمی او برای احتیاط * مسئله ۱۲ *
اگر متعدد و متبدل شود مجلس سامع نه مجلس قاری پس سجدهٔ
تلاوت مکرر واجب میشود بر سامع مذکور زیرا که سبب وجوب
سجدهٔ تلاوت در حق او شنیدن آیهٔ سجده است و همچنین
سجدهٔ تلاوت مکرر واجب میشود بر سامع بسبب تبدل مجلس
قاری فقط و این بنا بر قول بعضی از مشایخ است و اصح این است
که سجدهٔ مکرر واجب نمیشود بر سامع بسبب تبدل مجلس
قاری فقط بجهت آنکه مذکور شد که سبب وجوب آن در حق
او شنیدن آیهٔ سجده است پس تبدل مجلس شنیدن در حق
او معتبر است نه تبدل مجلس تلاوت قاری * مسئله ۱۳ *
هرکه خواهد که سجدهٔ تلاوت بجا آرد پس طریق آن است که
تکبیر گوید و سجده کند و در وقت تکبیر دستها بر ندارد چنانچه
در تکبیر تحریمهٔ نماز دستها بر میدارد و بعد از سجده تکبیر
گفته سر از سجده بردارد چنانچه در سجدهٔ نماز و این مروی است
از ابن مسعود رض و در سجدهٔ تلاوت تشهد و سلام نیست زیرا که
تشهد و سلام برای بیرون آمدن از تحریمه است و این معنی

آنست که بیشتر تجربه رسانیده و در این جا تجربه نیست
* مسئله ۱۴ * اگر شخصی بخواند سوره را و ترک کند آیة
سجده را از انجمله پس این مکروه است خواه در نماز باشد
یا در غیر نماز زیراچه ترک آیة سجده بالتخصیص دلالت میکند
براینکه شخص مذکور از سجده عار می دارد واگر بخواند آیة
سجده را فقط و بگذارد ماسوای آنرا پس در ان مضایقه نیست
چه در ین میل او بسوی سجده معلوم میشود ومحمد رح گفته است
که احب نزد من اینست که از بالای آیة سجده یک آیة یا دو
آیة را بخواند زیراچه در اکتفا نمودن بر آیة سجده گمان
این میشود که او آیة سجده را تفضیل میدهد بر آیتهای دیگر
و بسبب ضم نمودن یک دو آیة دیگر با آیة سجده گمان مذکور
دفع میشود * مسئله ۱۵ * مشایخ رح مستحسن داشته اند
اخفای آیة سجده را یعنی اگر قاری قرآن در تلاوت آن
آیة سجده را بجهر نخواند مستحسن است تا بر سامعان
سجده تلاوت واجب نشود والله اعلم بالصواب

باب پانزدهم در بیان نماز مسافر * مسئله ۱ *
سفر یکه موجب تغییر احکام است عبارت است از اینکه قصد کند

انسان از جای خود جایی را که میان اینجا و میان آنجا
مسافت سه شبانه روز باشد بسیر آدمی یا شتر یعنی سیر متوسط
از زمین هموار اراده کند زیرا چه پیغمبر صلعم رخصت مسح موزه داده است مقیم را
یک شبانه روز و مر مسافر را سه شبانه روز و این دلالت میکند که
هر مسافر را اینقدر مدت مسح بر موزه جایز است زیرا که الف لام
که بر لفظ مسافر در حدیث مذکور است برای جنس است نه برای عهد
و این کلیه وقتی راست می آید که مدت سفر کم از سه شبانه
روز نباشد وگرنه این کلیه راست نمی آید چه در صورت اینکه
قصد کند مکانی را که میان او و میان آن مسافت یک شبانه
روز است نیز مسافر است و در حق او جواز مسح بر موزه تا مدت
سه شبانه روز متصور نیست پس معلوم شد که مدت سفر کم از
سه شبانه روز نمی شود و باید دانست که ابو یوسف رح مدت سفر را
دو روز و اکثر روز سیوم تقدیر نموده است و در یک قول شافعی رح
تقدیر آن یک روز و شب است وحدیث مذکور حجت است بر ابی
یوسف و شافعی رح و از محمد رح مروی است که او تقدیر آن
بمنزل نموده است یعنی مسافت مذکوره سه منزل است و این قریب
است از اول که مذکور شد و اندازه آن بحساب فرسنگ معتبر

نیست و همین تصحیح است وانچه مذکور شد که میان مره و مکان
مسافت سه شبانه روز باشد بسیر آدمی یا بسیر شتر پس آن
معتبر است در سفر خشکی و قتیکه بالای کوه نباشد واما در سفر دریا
پس معتبر است دران انچه مناسب سیر دریا است و همچنین در سیر
بالای کوه نیز معتبر است انچه مناسب آنست و باید دانست که
درین مسئله معنی مسافر و سفر معلوم شد پس
باید دانست که مقیم ضد مسافر است و اقامت ضد سفر
* مسئله ۲ * بر مسافر در وقت ظهر و عصر و عشا دو رکعت نماز
فرض است و باید که درین اوقات بر دو رکعت نماز فرض زیاده
نکند و این را قصر میگویند و شافعی رح گفته است که در اوقات مذکوره
اصل نماز فرض بر مسافر چهار رکعت است و دو رکعت نماز فرض
گذاردن مر او را بطریق رخصت است چنانچه روزه رمضان
بر مسافر فرض است اگر روزه دارد خوب است و معهذا او را
روزه نخوردن نیز جایز است بطریق رخصت و هر گاه چنین شد پس
او را چهار رکعت نماز فرض خواهد شد و دلیل علمای ما این است که اگر
مسافر در اوقات مذکوره دو رکعت نماز گذارد و دو رکعت را ترک کند
یا بطوریکه آنرا اصلا نکند گناهی پس او بسبب ترک کردن دو رکعت

آخیر که نماز باطل نمیشود پس معلوم شد که دانی در که آنها را فرض
نیست بخلاف روزه چه اگر مسافر روزه نگیرد در ایام
سفر قضای آن برو لازم است وقتیکه مقیم گردد
* مسئلة ۳ * اگر مسافر در اوقات مذکوره چهار
رکعت نماز فرض گذارد پس اگر بعد از دو رکعت اول بقدر تشهد
نشیند پس بسبب دو رکعت اول فرض ادا میشود و دو رکعت اخیر
نفل واقع میشود ولیکن او گنهگار میشود بسبب تاخیر سلام و اگر
بعد از دو رکعت اول ننشیند بقدر تشهد پس نماز فرض او باطل
میشود بسبب مخلوط شدن نفل بنماز فرض پیش از تمام شدن
ارکان آن * مسئلة ۴ * هرگاه مسافر بقصد سفر از شهر
خود برآید پس داخل شد در اوقات مذکوره دو رکعت نماز
فرض خواهد کرد تا آنکه [illegible] بسبب داخل شدن به شهر خود
مقیم میگردد پس سفر او تمام شد [illegible] و چون از شهر
مذکور چه مروی است از علی رضی که او [illegible]
و تا آنگاه وقت نماز رسید پس نماز را تمام کرد و نظر نمود
بسوی خانه [illegible] و فرمود اگر [illegible] الزمن [illegible]
فرماینده قصر میکردیم نماز را * مسئلة ۵ * مسافر بیرون

از خروج از بلده شود مقیم نشود مگر آنکه داخل شود در بلده یا قریه دیگر وقصد اقامت نماید در انجا پانزده روز یا زیاده ازان واگر در انجا کمتر از پانزده روز قصد اقامت نماید مقیم نمیشود زیرا چه مسافر بسبب مطلب در رنگ نمودن در جائی مقیم نمیشود چه سفر خالی نباشد ازینکه مسافر گاهی در جائی بنا بر حاجتی درنگ میکند پس ضرور است که برای مقیم شدن مسافر در جائی مدتی معین نموده شود و اندازه آن نموده شد اقل مدت طهر بجهت آنکه اقامت موجب اتمام نماز چهار رکعت است چنانچه طهر موجب نماز است و بجهت آنکه تعیین مدت مذکوره منقول است از ابن عباس و ابن عمر رض و قول صحابی در چنین امر مانند حدیث است وباید دانست که قید بلده و قریه که مذکور شده دلالت میکند بر اینکه نیت اقامت در صحرا صحیح نیست و همین ظاهر روایت است * مسئله ٦ * اگر داخل شود مسافر در شهر با این قصد که فردا یا پس فردا ازان شهر عزم سفر خواهد کرد و مانده در شهر مذکور بقدر مدت اقامت مقصود وی نیست پس او مقیم نمیشود اگرچه با این حالت سالها ماند زیرا چه ابن عمر رض شش ماه ماند با آذربیجان و نماز قصر میکرد و مثل این عمل

منقول است از جماعتی از اصحاب پیغمبر صلعم * مسئله و هر
اگر لشکر مسلمانان داخل شوند در دار حرب و نیت اقامت نمایند
در آنجا پس این نیت اقامت معتبر نیست بلکه آنها را باید که قصر
نمایند نماز را و همچنین است حکم در صورتیکه محاصره نموده باشند
آنها در دار حرب شهری را یا قلعه را از کفار زیرا که دار حرب جای اقامت
نیست بجهت آنکه لشکر مسلمانان قادر نیستند براینکه اقامت نمایند
در آنجا بسبب آنکه احتمال است که آنها شکست دهند کفار را
را پس اقامت نمایند و هم احتمال است که آنها شکست خورند
از دست کافران پس بگریزند و همچنین اگر لشکر بادشاه عادل در
دار اسلام محاصره نمایند مریا غیان را در صحرا یا در در مانیت
اقامت آنها معتبر نیست و آنها بسبب نیت اقامت در آنجا مقیم
نمیشوند زیرا که حال آنهـا منافی عزم اقامت است و نزد زفر رح
آنها در هر دو صورت بسبب نیت اقامت مقیم میشوند وقتیکه آنها
صاحب شوکت باشند چه در این هنگام ظاهر این است که آنها
بر اقامت قادرند و نزد ابی یوسف رح نیز نیت اقامت آنها صحیح
است وقتیکه آنها باشند در خانه های گلی یا خشتی چه این
موضع اقامت است و اگر در خیمه و خرگاه باشند نیت اقامت

جونها معتبر نیست * مسئله ۸ * اهل بادیه که در صحرا و چراگاه
در خیمه می باشند پس آنها اگر نیت اقامت نمایند در آنجا بعضی
گفته اند که این نیت صحیح نیست و مروی است از ابی یوسف رح
که نیت آنها در آنجا صحیح است و همین صحیح است زیرا که
اقامت آنها در آنجا اصل است پس اقامت آنها بسبب انتقال آنها
از چراگاهی بچراگاهی باطل نخواهد شد چه باین انتقال
آنها را قصد سفر نیست * مسئله ۹ * اگر اقتدا کند مسافر
در پس مقیم در وقت نماز ظهر مثلا پس باید که مسافر مذکور نیز
چهار رکعت نماز گذارد زیرا که به تبعیت امام بر او نیز چهار رکعت
فرض شده است چنانچه اگر مسافر خود نیت اقامت کند در وقت
نماز چهار رکعت نماز فرض میشود بر او و بعلت آنکه وقت نماز سبب
وجوب نماز است و چون نیت اقامت کند در وقت پس نیت اقامت
که موجب تغییر فرض مسافر است مقارن سبب مذکور یافته میشود
لهذا نماز او چهار رکعت میگردد و این علت یافته میشود در صورت مذکوره
زیرا که تبعیت امام مذکور نیز موجب تغییر نماز مسافر مذکور است
* مسئله ۱۰ * اقتدای مسافر در پس مقیم در نماز قضا جایز نیست
زیرا که فرض او چهار رکعت نمیگردد بعد از انقضای وقت نماز پس

در صورت مذکوره قعده اولی از امام ترک مسافر مذکور
قعده لاحق میشود پس لازم می آید که اقتدا در پس امام
مذکور در قعده مذکوره اقتداء صاحب فرض ساختند در پس
صاحب نفل واین جایز نیست و اگر مسافر در دو رکعت
اخیر اقتدا کند در پس مقیم پس این نیز جایز نیست
زیراکه اقتدای صاحب فرض در پس صاحب نفل لازم می آید
در حق قراة * مسئلة ۱۱ * اگر مسافر امام باشد
ومقیمان در پس او امد اینها اند پس درین صورت باید که
امام مذکور بعد از ادای دو رکعت بیار سلام نکند ومقتدیان
چهار رکعت بیار خود ها را تمام بیار اند زیرا که مقتدیان
درین صورت التزام تبعیت امام نکرده اند مکرر دو رکعت پس
باقی بیار را تنها خواهند گذارد مانند مسبوق ولیکن آنها را باید
که قراة نخوانند در باقی بیار و همین اصح است زیراچه
آنها در باقی بیار نیز مقتدی اند در حق تحریمه نیار اگرچه
در افعال باقی بیار مقتدی نیستند وفرض قراة سر ادا شداست
پس باید که آنها قراة نخوانند بخلاف مسبوق که شریک
امام میشود در دو رکعت اخیر چه او در باقی بیار خود قراة

میخوانند زیراچه او شریک امام شده است در قرائتیکه نقل است پس قرائتیکه فرض است ادا نشده است لهذا مسبوق مذکور قرائة میخواند در باقی نماز خود و باید دانست که در صورت مذکوره مستحب است که بعد از سلام بگوید بمقتدیان خود که چهار رکعت نماز خود را تمام کنید چه من مسافرم زیراچه پیغمبر صلعم در مکه مسافر بود و اهل مکه در پس او صلعم اقتدا نموده بودند و پیغمبر صلعم بعد از سلام مقتدیان مذکوران را چنین فرموده است * مسئله ۱۲ * هرگاه مسافر داخل شود در بلده خود پس لازم است ویرا که چهار رکعت نماز گذارد اگرچه نیت اقامت ننموده باشد در آن بلده زیراچه پیغمبر صلعم و اصحاب او رضی سفر میکردند و بعد از رسیدن بوطن خود مقیم میشدند بی آنکه نیت جدید نمایند برای اقامت * مسئله ۱۳ * اگر شخصی از وطن خود انتقال نماید و در جای دیگر وطن گیرد و بعد از آن مسافر شده داخل شود در وطن اول پس بسبب داخل شدن در وطن اول بغیر نیت اقامت مقیم نمیگردد و ویرا قصر نماز در آن جایز است زیراچه وطن اول وطن او باقی نمی ماند لهذا پیغمبر صلعم بعد از

بهجرت جوده بود در مکه از مسافرت ایران شمرده است با وجود انکه مکه وطن اولویست مطلع بوده است که قاعده این است که وطن اصلی باطل میشود بسبب وطن که جعل در جای دیگر و بسبب سفر نمودن از وطن اصلی باطل نمیشود و وطن اقامت باطل میشود بسبب سفر نمودن ایران و هم بسبب اقامت نمودن در جای دیگر و هم بسبب داخل شدن در وطن اصلی * مسئله ۲۱ ﷺ اگر مسافری بنا اقامت پانزده روز نمود در مکه و منا باین طریق که پنج یا شش روز در مکه خواهم ماند و باقی در منا پس او مقیم نمیشود و باید که نماز قصر بخواند زیرا چه بنا اقامت در دو مکان معتبر نیست و کذلک لازم می آید که نیت اقامت در مکانهای متعدد معتبر نه و حال آنکه چنین نیست زیرا که اگر نه این است پس حاجی را نیز که در مکه مسافر بود اگر نیت اقامت در جایهای متعدد باین طریق که دو روز در جائی و شش روز در جای دیگر و هفت روز در جای سوم مثلا پس لازم است که نیت اقامت پانزده روز در مکه و منا مقیم شود پس مکرر بودیکه نیت کند که در بنا اقامت خواهد نمود در مکی ایران در مکان پس بسبب دخول اودر این مکان مقیم خواهد شد

زيرا چه اقامت شخص منسوب ميشود بسوي مكانيكه در آنجا
شب ميگذراند اگرچه در روز براي كار و حاجت در جايهاي
ديگر ميگردد * مسئله ۱۵ * اگر نماز شخصي در ايام سفر
فوت شود پس از بعد از مقيم شدن دو ركعت نماز قضا خواهد كرد
وهمچنين اگر نماز او فوت شود در ايامي كه او مقيم بود پس از بعد
از مسافر گشتن چهار ركعت نماز قضا خواهد كرد زيرا چه قضا
بحسب ادا ميباشد و بايد دانست كه در اقامت و سفر آخر وقت نماز
معتبر است يعني انسان اگر در آخر وقت مقيم باشد چهار ركعت
نماز بر او فرض ميشود و اگر در آخر وقت مسافر گردد
دو ركعت نماز بر او فرض ميشود * مسئله ۱۶ * در احكام
سفر چون قصر نماز و غيره سفر معصيت و غير معصيت هر دو برابر است
يعني احكام مذكوره چنانچه در سفر ثابت و رخص كسيكه بسفر
حج ميرود همچنين معتبر است و رخص كسيكه براي دزدي
و راهزني سفر مي نمايد و شافعي رح ميگويند كه سفر معصيت
احكام مذكوره نيست زيرا چه احكام مذكوره
موجب رخصت نعمتها در برابر نعمتي ثابت است پس متعلق
نخواهند شد بسفر معصيت [illegible]

علمای مایکی آن نصیبیا است که وارد شده است درین باب چه آن نصها مطلق است و شامل است هرد و سفررا ودوم اینست که نفس سفر معصیت نیست بلکه معصیت است فعل دیگر که ارتکاب آن نماید بعد از سفر یا در سفر پس نفس سفر صلاحیت این دارد که منید احکام مذکوره شود والله اعلم

باب شانزدهم دربیان نماز جمعه * مسئله ۱ *

نماز جمعه صحیح نیست مگر در شهر جامع یا در فنای آن ودردیگر جا یز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که جایز نیست نماز جمعه و نه تکبیر تشریق و نه نماز عید فطر و نه نماز عید اضحی مگر در شهر جامع و باید دانست که شهر جامع عبارت است از موضعیکه دران امیر و قاضی باشند و تنفیذ احکام شرع واقامت حدود نمایند واین تفسیر نزد ابیحنیفه رح است و نیز مرویست از ابویوسف رح که آن عبارت است از موضعیکه اگر اهل آن موضع جمع شوند در اکبر مساجد آن پس آنها دران مسجد نگنجند و تفسیر اول مختار کرخی رح است وهمان ظاهر روایت است و تفسیر دوم مختار بلخی رح است * مسئله ۲ * نماز جمعه جایز است

و رمنا وقتیکه امیر حجاج را امامت نماید یا خلیفه وقت که بسفر دراینجا آمده باشد مثلاً و امیر موسم حج را نمیرسد که نماز جمعه در منا ادا نماید چه وی را ولایت است بر امور یکه بحج تعلق دارد فقط و این نزد شیخین رح است و محمد رح گفتست که نماز جمعه در منا اصلا جایز نیست زیراچه متباد یه است و شهر نیست لهذا نماز عید دراینجا گذارده نمیشود و دلیل شیخین رح این است که منیا در ایام موسم حج شهر میگردد و نماز عید در منا گذارده نمیشود بجهت تخفیف بر حق مردمان چه آنها درین ایام بمناسک حج مشغول می باشند پس اگر نماز عید لازم گردانیده شود حرج لازم آید و علاوه این است که نماز جمعه فرض است و نماز عید سنت است یا واجب پس قیاس نماز جمعه بر ان معقول نیست * مسئله ۳ * نماز جمعه جایز نیست در عرفات نزد جمیع علمای ما زیراچه عرفات فضا و صحرای محض است بخلاف منا چه دران بنا و عمارت است پس صلاحیت شهری دارد * مسئله ۴ * اقامت نماز جمعه روا نیست مگر سلطان را یا کسی را که سلطان وی را امر کند بآن زیراچه نماز جمعه ادا نموده میشود بجماعت عظیم و گاهی

نزاع واقع میشود میان آنها در تقدم و تاخر و کافی است تقدیم
غیر حاکم در امر دیگر پس غیر روا است که سلطان یا کسیکه قایم
مقام او باشد امامت نماز جمعه نماید تا امر نماز جمعه انصرام یابد

* مسئله ٥ * باید دانست که برای نماز جمعه چند شرط است
یکی از آن وقت نماز ظهر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
هرگاه آفتاب زایل گردد پس نماز جمعه را ادا بکن با جماعت
پس نماز جمعه در وقت مذکور صحیح است و بعد از گذشتن آن
صحیح نیست لهذا اگر گذرد وقت مذکور و وقت نماز عصر
درآید در حالیکه امام در نماز جمعه است پس باید که نماز جمعه
را ترک کند و نماز ظهر را از ابتدا شروع کند بلکه نماز ظهر را از سر
شروع نماید نه بطور قضا و بعضی از شرایط نماز جمعه خطبه است
زیرا که پیغمبر صلعم در عمر خود هیچگاه بی خطبه نماز جمعه را ادا
نکرده است و باید دانست که خطبه نماز جمعه پیش از نماز
است و آنچه منقول است از حضرت رسالت پناه صلعم که خطبه را
ایستاده دو خطبه میخوانده و میان دو خطبه اندکی می‌نشسته
و مستحب است خطبه جمعه را [illegible] اقتدا بفعل پیغمبر صلعم است و نیز باید که
با وضو باشد خطیب بجهت آنکه [illegible] است از

در وقت رسول خدا صلعم و بایند دانست که خطبه در جمعه شرط
قیام است پس وضو برای آن مستحب خواهد بود چنانچه
وضو برای اذان مستحب است * مسئله ٦ * اگر امام
نشسته یا بی وضو خطبه بخواند جایز است زیرا آنچه مقصود
از خطبه است حاصل میشود ولیکن مکروه است بجهت آنکه
مخالف معمول است و بجهت آنکه در صورت فصل لازم
می آید میان خطبه و میان نماز چرا او بعد از فراغت از خطبه
برای وضو خواهد رفت * مسئله ٧ * اگر خطیب در خطبه
اکتفا نماید بر ذکر الله تعالی جایز است نزد ابیحنیفه رح و
صاحبین رح گفته اند که ضرور است که در خطبه آنقدر ذکر
خدا و غیره دراز باشد که آنرا خطبه گفته شود زیرا چه خطبه
واجب است و مقدار تسبیح و تحمید را خطبه نمیگویند و شافعی
رح گفته است که کمتر از دو خطبه جایز نیست چه همین در خطبه
معمول و متعارف است و دلیل ابیحنیفه رح این است که
خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که بدوید و بیایید بسوی
ذکر الله و این آیة مطلق است و مقید نیست باینکه آن دراز
باشد یا دو خطبه باشد و مروی است که عثمان رض روزی بالای

منبر بر امد و گفت الحمد لله و هیبت قد وگفته بود که نشد شد و بر زبان وی گفتن قادر نشد پس از منبر فرود آمد و نماز جمعه ادا کرد و این موید مذهب ابی حنیفه رح است

* مسئله ۸ * بعضی از شرایطها جمعه جماعت است زیرا که جمعه مشتق است از جماعت و مدامکه اقل جماعتی که کفایت میکند برای جواز نماز جمعه شد مقتدی است نزد ابی حنیفه رح و نزد صاحبین رح دو مقتدی است قال رهی که این قول ابی یوسف رح است سا در روایت اصح و محمد رح موافق ابی حنیفه رح است و دلیل ابی یوسف رح این است که دو کس نیز جماعت است چه معنی اجتماع در ان یافته میشود و دلیل طرفین رح این است که جمع صحیح نیست مگر سه چیز که آن را جمع می نامند و هم معنی جمع در ان متحقق است و جماعت شرط علحده است و امام شرط علیحده پس ضرور است که سوای امام جماعت یافته شود پس اگر معیدیان بگریزند پیش از انکه امام سجده کند و باقی نماندند از مقتدیان در پس امام مگر زنان و صبیان پس امام ابی حنیفه رح گفته است که در نصورت نماز جمعه صحیح نمیشود و میبلید امام را که نماز ظهر

شروع نماید وصاحبین رح گفته اند که اگر مقتدیان
بگریزند بعد از آنکه امام افتتاح نماز کرده باشد یا بعد از آنکه امام
نماز جمعه را تمام کند واگر مقتدیان بروند بعد از آنکه امام
یک سجده کرده باشد پس دریصورت امام نماز جمعه تمام
خواهد کرد وبراین اتفاق ابوحنیفه وصاحبین رح است برخلاف
قول زفر رح چه او میگوید که جماعت شرط است پس ضرور است
که این شرط یافته شود تا آخر نماز مانند شرط دیگر که وقت است
مثلا وصاحبین رح میگویند که جماعت شرط انعقاد تحریمه است
پس دوام بقای آن ضرور نیست مانند خطبه وابوحنیفه رح میگوید
که تحریمه منعقد میشود بسبب شروع در نماز وشروع در آن
متحقق نمیشود مگر وقتیکه یک رکعت تمام شود چه کمتر از آن
نماز نیست پس ضرور است که تا تمامی یک رکعت شرط مذکوره
یافته شود بخلاف خطبه چه آن منافی نماز است وبقای آن
ثانیا می رکعت متصور نیست وباقیماندن زنان وصبیان در پس امام
معتبر نیست زیراچه بسبب این مقتدیان تحریمه نماز جمعه
منعقد نمیشود پس بسبب آنها تمام نخواهد شد نماز جمعه
وجماعتی که شرط نماز جمعه است یافته نمیشود * مسئله ۹ *

نماز جمعه واجب نیست بر مسافر و نه بر زنان و نه بر مریض و نه بر بنده *
و نه بر نابینا زیرا که اگر بر مسافر و مریض و نابینا نماز جمعه
واجب شود بر آنها حرج لازم می آید و همچنین بنده و زن معذور
است که بنده بخدمت خواجه مشغول است و زن بخدمت
شوهر پس نماز جمعه بر آنها واجب نیست ولکن اگر آنها حاضر
شوند و نماز جمعه ادا نمایند صحیح میشود زیرا که آنها را بسبب
عذر معذور داشته شده بود و چون حاضر شدند برای نماز جمعه
و ادا نمودند آنرا صحیح خواهد شد چنانچه مسافر اگر در ماه
رمضان روزه ندارد معذور است و معهذا اگر روزه دارد روزه
صحیح میشود * مسئله ۱۰ * اگر مسافر یا بنده یا مریض
امامت کند در نماز جمعه جایز است و زفر رح گفته است
که جایز نیست زیرا که نماز جمعه بر آنها فرض نیست پس آنها
مانند صبی و زنند و امامت صبی و زن جایز نیست همچنین
امامت آنها نیز جایز نخواهد بود و علمای ما میگویند که آنها را
ترک نماز جمعه بطریق رخصت جایز بود پس اگر حاضر خواهند شد
و نماز جمعه خواهند کرد پس این نماز فرض واقع خواهد شد بقاعده
آنچه بیان نموده شد اما صبی پس او اهلیت آن ندارد و امّا زن

پس او صلاحیت ندارد که امام مردان شود * مسئله ۱۱ *
اگر در نماز جمعه مقتدي در پس امام نباشد مگر
مسافر یا بنده یا مریض نماز جمعه صحیح میشود زیرا چه
هرگاه آنها را صلاحیت امامت است پس صلاحیت اقتدا بطریق
اولي خواهد بود * مسئله ۱۲ * اگر شخصي نماز ظهر گذارد
در خانه خود پیش از آنکه امام نماز جمعه گذارده باشد وحال
آنکه آن شخص را هیچ عذر نیست پس مکروه است ولیکن
نماز او جایز میشود و زفر رحمه الله گفته است که نماز او جایز نیست
زیرا چه نزد زفر رح فرض اصلي در روز جمعه نماز جمعه است و
نماز ظهر بمنزله بدل آن است و با وجود قدرت بر اصل رجوع
بسوي بدل روا نیست وعلماي ما میگویند که فرض اصلي در روز جمعه
نماز ظهر است وهمین ظاهر است ولیکن مکلف مامور است باسقاط
آن باداي نماز جمعه ووجه آن این است که مکلف تنها قادر
است براداي نماز ظهر نه براداي نماز جمعه چه اداي نماز جمعه
موقوف است بر شرایطیکه مکلف آن را بجا آوردن نمي تواند
ومدار تکلیف شرعي بر قدرت است پس اگر شخص مذکور
بعد از گذاردن نماز ظهر اراده نماز جمعه نماید ومتوجه

شود بسوي آن درحالیکه امام هنوز در نماز جمعه مشغول است
پس بمجرد متوجه شدن درفتن براي نماز جمعه نماز ظهر او
باطل میشود نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که نماز
ظهر او باطل نمیشود تا آن زمان که داخل شود در نماز جمعه
واقتدا نماید به پس امام مذکور وبمجرد رفتن بقصد نماز
جمعه نماز ظهر او باطل نمیشود زیرا چه رفتن عمل ادنیٰ است
به نسبت نماز ظهر پس بسبب این عمل باطل نخواهد شد
نماز ظهر او که تمام شده است ونماز جمعه فوق نماز ظهر است
پس بعد از دخول در نماز جمعه ظهر او باطل خواهد شد وپیشتر
از آن باطل نخواهد شد چنانچه باطل نمي شود در صورتیکه
شخص مذکور متوجه شود بسوي نماز جمعه بعد از فراغت امام
از نماز جمعه ودلیل ابیحنیفه رح این است که سعي نمودن
ورفتن بسوي نماز جمعه از خصایص نماز جمعه است پس این
سعي نمودن ورفتن بمنزله نماز جمعه اعتبار نموده میشود
در حق بطلان نماز ظهر مذکور احتیاطا بخلاف آنکه
سعي نماید بعد از فراغت امام از نماز جمعه چه این سعي بسوي
نماز جمعه نیست * مسئله ۱۳ * مکروه است که معذوران

در روز جمعه نماز ظهر را بجماعت نگذارند در شهر و همچنین مکروه است گذاردن نماز ظهر با جماعت مرکسانی را که محبوس اند در بند یخانه زیرا چه جماعت آنها موجب اختلال نماز جمعه میشود بسبب آنکه اکثر معذوران جماعت نمایند کسی غیر از معذوران نیز در پس امام معذوران اقتدا خواهد کرد بخلاف اهل قریه چه آنهارا گذاردن نماز ظهر با جماعت روا است زیرا چه نماز جمعه بر آنها فرض نیست و بباید دانست که اکر معذوران و غیر معذوران با هم نماز ظهر با جماعت ادا نمایند در روز جمعه پس نماز ظهر آنها صحیح میشود زیرا چه شرایط صحت آن یافته میشود * مسئله ۱۴ * هرکه یابد امام را در نماز جمعه پس باید که اقتدا کند در پس او و بعد از آن هر قدر نماز که از نماز جمعه در پس امام نیابد پس آنرا بعد از فراغت امام بنا کند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر قدر نماز را که یابید در پس امام پس آنرا در پس امام کنید و هرقدر که فوت شود در پس امام آن را قضا کنید پس اگر امام را در نماز جمعه در تشهد دریابد یا در سجده سهو دریابد باید که اقتدا کند در پس او و بعد از فراغت امام

بنا كند نماز جمعه را نزد شيخين رح ومحمد رح ميگويد كه
اگر دريابد در پس امام اكثر ركعت دوم را بنا كند بران نماز جمعه را
واگر قليل ازان دريابد در پس امام پس بنا كند نماز ظهر را
چه آن نماز درينصورت نماز جمعه است در حق او من وجه ونماز
ظهر است من وجه بجهت فوت شدن بعضي از شرايط نماز جمعه
در حق آن مقتدي پس بايد كه چهار ركعت نماز تمام كند
باعتبار اينكه نماز مذكور نماز ظهر است من وجه وبايد كه بعد از
دو ركعت بقدر تشهد نشيند واين ضرور است باعتبار آنكه
نماز مذكور نماز جمعه است من وجه ونيز بايد كه قراة بخواند
در دو ركعت آخر بجهت آنكه احتمال است كه آن نفل باشد وشيخين
رح ميگويند كه شخص مذكور دريافته است نماز جمعه را
در حالت مذكوره لهذا شرط است كه او نيت نماز جمعه كند ونماز
جمعه دو ركعت است پس دو ركعت تمام خواهد كرد وانچه محمد
رح گفتست وجه ندارد زيرا چه نماز جمعه ونماز ظهر دو نماز
مختلف است پس بنا كرده نخواهد شد يكي بر تحريمهٔ ديگر
* مسئله ١٥ * وقتيكه در روز جمعه امام بالاي منبر برايد
ترك نمايند مردمان نماز را وكلام را تا آن زمان كه امام

از خطبه فارغ شود قال رض که این نزد ابیحنیفه رح است وصاحبین رحمهما الله گفته اند که بعد از بر آمدن امام بالای منبر تکلم نمودن مضایقه نیست پیش از آنکه شروع کند در خطبه وهمچنین نزد صاحبین رح تکلم مضایقه نیست بعد از فرود آمدن امام از بالای منبر تا آن زمان که تکبیر تحریمه بگوید زیرا چه کراهت تکلم نیست مگر بسبب آنکه شنیدن خطبه فرض است وتکلم موجب اختلال است در شنیدن آن ودر اوقات مذکوره امام خطبه نمیخواند تا بشنود آنرا پس کلام درین اوقات مضایقه نیست بخلاف مشغول شدن بنماز چه آن مکروه است زیرا چه اشتغال بنماز گاهی دراز میشود ودلیل ابیحنیفه رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که امام هرگاه بالای منبر بر آید پس نه نماز است درینوقت ونه کلام واین حدیث مطلق است وتفصیلیکه بیان نموده اند آنرا صاحبین رح دران مذکور نیست ودوم این است که کلام نیز گاهی دراز میشود باقتضای طبیعت پس کلام مانند نماز است * مسئلة ١۴ * وقتیکه در روز جمعه مؤذن اذان اول بگوید باید که مردمان ترک نمایند بیع وشرا را ومتوجه شوند بسوی نماز جمعه زیرا چه حق تعالی در قرآن

مجید فرمود است که هرگاه اذان گفته شود در روز جمعه پس سعی نماید بسوی ذکر الله تعالی و ترک کنید بیع را * مسئله ۱۷ * هرگاه امام بالای منبر براید باید که نشیند و موذن اذان بگوید بمقابل منبر و بعد ازان خطبه بخواند وچون از خطبه فراغت نماید اقامت بگوید موذن زیرا چه همین معمول و منقول است و باید دانست که نبود در عهد پیغمبر صلعم مگر همین یک اذان مقابل منبر بعد نشستن امام بالای آن لهذا بعضی گفته اند که همین اذان معتبر است در حق وجوب سعی بسوی ذکر الله تعالی و در حق حرمت بیع ولیکن صحیح این است که در حق وجوب سعی و حرمت بیع اذان اول معتبر است اگر اذان اول بعد از زوال باشد زیرا چه بسبب آن اعلام حاصل میشود والله اعلم

باب هفدهم در بیان نماز عیدین

اعنی عید الفطر و عید اضحی * مسئله ۱ * نماز عید بیان واجب است برکسیکه نماز جمعه بروواجب است و محمد رح در جامع صغیر تصریح نمود است که نماز عیدین سنت است چه دران مذکور است که نماز دو عید اگر مجتمع شود دریکروز

اعنی نماز عید و نماز جمعه پس اول سنت است و دوم فرض و هیچیکی را
ترک نباید کرد و دلیل سنت آن این است که اعرابئی بحضور
پیغمبر صلعم آمد و سوال کرد که اسلام چیست پیغمبر
صلعم در جواب او چند چیز بیان فرمود که از انجمله پنجگانه
نماز است در شب و روز و چون این را پیغمبر صلعم
بیان فرمود اعرابی مذکور سوال کرد که آیا سوای نماز
پنجگانه نماز دیگر بر من واجب است پیغمبر صلعم فرمود که نه
ولیکن اگر خواهی نماز نفل کنی پس ازین حدیث معلوم شد
که سوای نماز پنجگانه نمازهای دیگر همه نفل است ولیکن
آنچه مذکور شد که واجب است مرویست از ابو حنیفه رح
و اصح است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده است
و در حدیث اعرابی پیغمبر صلعم وجوب آن را بجهت آن
بیان نفرمود که نماز عید برای اعرابی مذکور واجب نبود
احتمال است که در جامع صغیر آنرا بجهت آن سنت گفته
که وجوب آن بسنت ثابت است اعنی بحدیث * مسئله ۲ *
در روز عید فطر چند چیز مستحب است یکی این که پیش از
رفتن بسوی عیدگاه چیزی از قسم شیرین بخورد و دوم اینکه

غسل نماید وسیوم اینکه مسواک کند وچهارم اینکه استعمال خوشبوئی نماید در اراحه مرویست که پیغمبر صلعم پیش از رفتن بسوی عیدگاه چیزی تناول میفرمود ودر هرد و عید غسل میکرد و نیز در عید روز اجتماع است پس غسل و استعمال خوشبوی دران سنت خواهد بود همانچه در روز جمعه استعمال آن سنت است و همچنین مستحب است در روز عید که بپوشد بهترین جامهای خود را در اراحه مرویست که بود پیغمبر صلعم را جبه از فنک یا از صوف یا اعنی پشم که می پوشید آنرا در روز عید و فنک بمعنی پوستین است * مسئله ۳ * باید که در روز عید الفطر صدقه فطر را اول اداکند و بدهد آنرا بفقیران تا که فقرا بی نماز شوند ودل آنها فارغ از احتیاج شده مائل نماز شود و بعد از ان متوجه شود بسوی عیدگاه * مسئله ۴ * در روز عید فطر هرگاه متوجه شود بسوی عید گاه در اثنای راه تکبیر بجهر نگوید نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح میگویند که باید که تکبیر بجهر گوید چنانچه در روز عید اضحی میگویند و دلیل ابیحنیفه رح این است که اصل در ذکر وثنا اخفا است وحدیث بجهر آن در روز عید اضحی

وارد شده است چه آن روز روز تکبیر است و روز عید الفطر
چنین نیست * مسئله ۵ * باید که در عیدگاه پیش از نماز
عید نماز نفل نکند چه مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم نماز
نفل در عیدگاه نکرده است باوجودیکه جناب آنحضرت
را کمال رغبت بود در گذاردن نماز بعد از آن بدانکه بعضی
گفته اند که کراهیت نماز نفل مخصوص بعیدگاه است و بعضی
گفته اند که کراهیت مذکور عام است و مخصوص بعیدگاه نیست
زیرا چه پیغمبر صلعم در روز عید نماز نفل نکرده است اصلا نه
در عیدگاه و نه در غیر آن * مسئله ۶ * وقت نماز عید از
وقتیکه آفتاب بلند شود تا وقت زوال است و هرگاه زایل شود
آفتاب وقت نماز عید باقی نمی ماند زیرا چه پیغمبر صلعم نماز
عید میگذارد در حالیکه آفتاب بلند شود بقدر یک نیزه
یا دو نیزه را اگر گواهی میدادند گواهان بهلال عید
بعد از زوال آفتاب امر میکرد بمردمان که فردا
برای نماز عید بعیدگاه بروند * مسئله ۷ * نماز عید
دو رکعت است باین ترتیب که امام در رکعت اول تکبیر تحریمه
بگوید و بعد از آن ثنا خواند و بعد از آن سه تکبیر بگوید

وبعد ازان سورهٔ فاتحه وسورهٔ دیگر بخواند وبعد ازان تکبیر بگوید ورکوع کند ودر رکعت دوم اول قراة بخواند وبعد ازان سه تکبیر وبعد ازان تکبیر چهارم بگوید ورکوع کند ودر امکه این ترتیب که مذکور شد قول عبدالله ابن مسعود رض است واین مذهب علمای ماست وابن عباس رض گفته است که در رکعت اول بعد از تکبیر تحریمه و ثنا پنج تکبیر بگوید ودر رکعت دوم نیز اول پنج تکبیر بگوید وبعد ازان قراة بخواند ودر یک روایت بجای پنج تکبیر در رکعت دوم چهار تکبیر آمده است ودرین زمانه عمل عامهٔ خلایق بقول ابن عباس رض است بسبب امرکردن خلفای عباسیه بآن وعلمای ما میکردند که عمل کردن موافق قول ابن مسعود رض اولی است زیراکه تکبیرات زاید بنابر قول ابن مسعود رض کم است از تکبیرات زاید که در قول ابن عباس رض است واین تکبیر زاید ودستها برداشتن دران خلاف معهود است پس عمل کردن مطابق قولیکه دران تکبیرات زاید کم باشد اولی است وبعد ازان باید دانست که تکبیرات مذکوره از اعلام دین است لهذا بجهر گفته میشود پس

باید که ضم کرده شود تکبیرات زاید با تکبیر اصلی ولیکن
تکبیرات زاید در رکعت اول ضم نموده میشود با تکبیر
تحریمه زیرا چه آن قوی است بجهت آنکه فرض است وسابق
و در رکعت دوم تکبیرات زاید ضم نموده میشود با تکبیر رکوع
چه سوای آن دران تکبیر مکرر نیست وشافعی رح عمل
کرده است بقول ابن عباس رض سوال مرویست از ابن
عباس رض که در رکعت اول هفت تکبیر میگفت و در رکعت
دوم شش تکبیر که مجموع سیزده میشود و در روایت دیگر
آمده است که در اول هفت تکبیر میگفت و در دوم پنج
و مجموع آن دوازده است و در مذهب شافعی رح پانزده یا شانزده
تکبیر میگویند پس مذهب شافعی رح چگونه موافق
قول ابن عباس رض خواهد بود جواب شافعی رح این سیزده
یا دوازده تکبیر را بر تکبیرات زاید حمل نموده است بنابران
تکبیرات زاید مع تکبیرات اصلی که عبارت است از تکبیر
تحریمه و دو تکبیر رکوع پانزده یا شانزده میگردد و باید دانست
که مصلی در تکبیرات زاید دستها برداشته چنانچه در تکبیر تحریمه
بر میدارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که دستها برداشته نمیشود

مذکر در شش موضع و یکی از آن هفت موضع تکبیرات عید این است را ز ابی یوسف رح مروی است که دستها برداشته نمیشود و حدیث مذکور حجت است برا و * مسئله ۸ * بعد از فراغت نماز عید باید که دو خطبه بخواند امام زیراچه همین معمول است و منقول است بنقل متواتر و باید که در خطبه تعلیم صدقه فطر و بیان احکام آن نماید زیراچه خطبه برای همین مشروع شده است * مسئله ۹ * هرکه نماز عید را در پس امام نیابد پس تنها قضای آن نکند زیراچه نماز عید بصفتیکه از شرع معلوم شده است و شرایطیکه وارد است بآن از منفرد تمام نمیشود * مسئله ۱۰ * اگر هلال عید بسبب ابر یا غبار دیده نشود و بعد زوال آفتاب گواهان برسند و گواهی دهند بهلال عید پس باید که نماز عید را فردا گذارند زیراچه این تاخیر بنا بر عذر است و دران حدیثی وارد شده است چنانچه سابق مذکور شد پس اگر فردا نیز عذری حادث شود که مانع نماز باشد پس نماز عید بعد از فردا گذارده نمیشود زیراچه اصل در نماز عید این است که قضا کرده نمیشود مانند نماز جمعه ولیکن گذاشتیم ما اصل را بنا بر حدیث و حدیث وارد شده است در این که نماز عید

قضا نموده میشود در روز دوم بسبب عذر * مسئله ۱۱ * در روز عید اضحی مستحب است غسل و مسواک و استعمال خوشبوئی بنابر آنچه در عید الفطر مذکور شد * مسئله ۱۲ * در روز عید اضحی مستحب است که پیش از فراغت از نماز عید چیزی نخورد زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم در روز عید اضحی پیش از فراغت از نماز چیزی نمیخورد و بعد از فراغت از نماز چون از عیدگاه مراجعت می نمود پس از گوشت قربانی تناول میفرمود * مسئله ۱۳ * در روز عید اضحی هرگاه متوجه شود بسوی عیدگاه باید که در اثنای راه تکبیر گویان رود زیرا چه پیغمبر صلعم در اثنای راه تکبیر میگفت * مسئله ۱۴ * نماز عید اضحی مانند نماز عید الفطر دو رکعت است و همچنین منقول است * مسئله ۱۵ * بعد از نماز عید اضحی دو خطبه بخواند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین کرده است * مسئله ۱۶ * باید که در خطبه عید اضحی تعلیم قربانی و بیان احکام آن نماید و هم تعلیم نماید تکبیرات تشریق را زیرا چه آن مشروع است درین وقت و خطبه مشروع نشده است مگر برای تعلیم آن * مسئله ۱۷ * اگر در روز عید اضحی عذری در پیش آید که مانع از نماز عید باشد پس باید که بگذارد نماز عید را

روز دوم و روز سوم و بعد از گذشتن آن روا نیست زیرا چه تنها از عید اضحی اموقت است بوقت قربانی نمودن پس گذاردن آن صحیح خواهد شد و را یا میکه قربانی ادا کردن دران جائز است ولیکن اگر بغیر عذر تاخیر نماید گنهگار میشود بسبب مخالفت انچه منقول است * مسئله ۱۸ * تعریف عبادت نیست و آن عبارت است از اینکه در روز عرفه مجتمع شوند مردمان در بعض مواضع و مشابهت نمایند با اهل عرفات و این عمل را بعضی مردمان می نمایند و عبادت می شمارند و این عبادت نیست زیرا که در روز عرفه ایستاده شدن در عرفات که از مناسک حج است عبادت مخصوص است در مکان مخصوص پس آن در غیر آن مکان عبادت نخواهد بود چنانچه ادای مناسک حج سوای آن در جای دیگر عبادت نیست والله اعلم

فصل در بیان تکبیرات تشریق

* مسئله ۱ * باید که مصلی تکبیر تشریق شروع نماید بعد از نماز فجر روز عرفه و اختتام آن نماید بعد از نماز عصر روز عید و این نزد ابی حنیفه رح است و صاحبین رح

گفته اند که ختم کند آنرا بعد از نماز عصر در روز اخیر از روزهائیکه آنرا ایام تشریق میگویند و باید دانست که درین مسئله اختلاف صحابه رض است و صاحبین رح عمل کرده اند بقول علی کرم الله وجهه بجهت عمل نمودن باکثر چه در عبادات همین احتیاط است و امام ابوحنیفه رح عمل نموده است بقول ابن مسعود رض بجهت عمل نمودن باقل چه جهر در تکبیر بدعت است * مسئله ۲ * تکبیر تشریق عبارت است از اینکه مصلی بعد از نماز فرض یکبار بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و همین منقول است از خلیل علیه السلام و باید دانست که بعد هر نماز فرض که ادا نموده شود بجماعت مستحبه یا جماعه مردان تکبیر مذکور گفتن واجب است بر مصلی بشرطیکه مصلی مذکور مقیم باشد در شهر پس در صورتیکه صرف زنان با جماعت نماز گذارند بر آنها تکبیر گفتن واجب نیست و همچنین واجب نیست بر جماعت مسافران وقتیکه کسی مقیم نباشد میان آنها واین نزد ابوحنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که تکبیر مذکور واجب است بر هر مصلی که نماز فرض بگذارد چه

پس گفتن تکبیر مذکور تابع نماز فرض است و دلیل این مقدمه
دو رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که نیست نماز جمعه
و نه تشریق و نه نماز عید الفطر و نه عید اضحی مگر در شهر جامع
چنانچه سابق مذکور شده است چه مراد از تشریق درین حدیث
تکبیر تشریق است و هرگاه ثابت شده که برای تکبیر تشریق
شهر جامع شرط است پس باقی شرایط نیز ثابت خواهد شد
و دوم این است که تکبیر بعد هر گفتن خلاف سنت است و شرع
وارد شده است بآن در صورتیکه نماز فرض کذا رده شود بشرایط
مذکوره ولیکن بر زنان نیز واجب میشود در صورتیکه اقتدا نمایند
در پس مرد و همچنین واجب است بر مسافران در صورتیکه
اقتدا نمایند در پس مقیم و این وجوب تکبیر در حق آنها بسبب
تبعیت امام است و بدانکه اگر امام بسبب سهو ترک نماید
تشریق را باید که مقتدی ترک نکند آنرا چنانچه منقول است
که امام ابو یوسف رح نماز مغرب بجماعت گذارده بود در
عرفات و امام ابو حنیفه رح در مقتدیان بود و امام ابو یوسف رح
که امام بود در نماز مذکور فراموش کرد تکبیر را و امام ابو حنیفه رح
تکبیر گفت پس معلوم شد که اگر امام فراموش کند آنرا

مقتدي بگویند رسز آن این است که تکبیر مذکور در اثناي نماز گفته نمیشود بلکه بعد از فراغت از نماز گفته میشود پس براي گفتن آن تبعیت امام ضرور نیست بلکه مستحب است که امام اول شروع کند و مقتدیان شریک او شوند والله اعلم

باب یازدهم در بیان نماز کسوف وخسوف

* مسئله ۱ * وقتي که آفتاب را کسوف عارض شود پس باید که امام دو رکعت نماز جماعت گذارد بطور نفل اعني بي اذان واقامت وخطبه ودر هر رکعت یکرکوع نماید وشافعي رح گفتست که در هر رکعت دو رکوع نماید زیراچه عایشه رض چنین روایت کرداست ودلیل علماي ما این است که ابن عمر رض روایت کرد است موافق مذهب علماي ما وروایت ابن عمر رض ترجیح دارد بر روایت عایشه رض زیراچه مردان قریب امام استاده میشوند پس بر آنها احوال امام بوجه احسن معلوم میشود

* مسئله ۲ * باید که امام قراة دراز بخواند در دو رکعت نماز کسوف وباید که قراة باخفا خواند نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که بجهر بخواند ومرویست که قول محمد رح مثل قول ابیحنیفه رح است وباید دانست که

تطویل قراة در نهار کسوف افضل است و تخفیف قراة در حا یر است زیراکه مسنون این است که بنهار دعا وقت کسوف را استیعاب نمایند پس اگر تخفیف نمایند در یکی از نها روز دعا باید که تطویل نمایند در دیگر تا استیعاب وقت مذکور بنهار و دعا حاصل شود و باید دانست که عایشه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم در نهار کسوف قراة بجهر خوانده است و این دلیل صاحبین رح است و ابن عباس و سمرة رض روایت کرده اند که پیغمبر صلعم در نهار کسوف قراة باخفا خوانده و این دلیل ابو حنیفه رح است و روایت آنها ترجیح دارد بنابر وجهیکه سابق مذکور شد و بجهت آنکه نهار کسوف نهار روز است و در آن اخفای قراة است * مسئله ۳ * باید که بعد از نماز بدعا مشغول باشند تا آن زمان که آفتاب از حالت کسوف برآمده روشن گردد زیراکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه به بینید چیزیرا که موجب خوف است چون کسوف آفتاب و خسوف ماهتاب و زلزله و غیره پس مشغول بدعا شوید بسوی خدا تعالی و نیز مرویست که پیغمبر صلعم در صورت کسوف آفتاب فرموده است

کہ ذکر خدا نمائید و استغفار بخوانید وطلب مغفرت
نمائید از وی باید دانست کہ سنت این است کہ مشغول بدعا شوند
بعد از فراغت از نماز * مسئلہ ۴ * باید کہ امامت کند
در نماز کسوف کسیکہ امامت میکند در نماز جمعہ واگر
نا حاضر شد باید کہ هرکس تنها نماز گذارند واین بجهت
آنست کہ اگر کسی از آنها امام شود شاید کہ مردمان بامامت
او راضی نشوند واین موجب فتنہ وفساد است * مسئلہ ۵ *
در خسوف ماهتاب نماز جماعت نیست زیرا چہ خسوف در وقت
شب بوقوع می آید ودران وقت اجتماع مردمان متعذر است
ونیز خوف فتنہ است پس باید کہ نماز خسوف هرکس تنها
گذارد زیرا چہ پیغمبر صلعم فرموده است کہ هرگاه بہ بینید
چیزی را ازین چیزهای خوفناک پس مشغول شوید بنماز
* مسئلہ ۶ * در نماز کسوف خطبہ نیست چہ آن منقول
نیست والله اعلم

باب نوزدهم در بیان نماز استسقا

و آن بمعنی طلب باران است در شرع * مسئلہ ۱ *
۱ امام ابوحنیفہ رح گفتہ است کہ در استسقا نماز باجماعت

مستون نیست پس اگر مردمان نماز تنها تنها گذارند جایز
است و استسقا عبارت است از دعا و استغفار زیرا که خدای تعالی
در قرآن مجید فرموده است که طلب مغفرت نمائید از پروردگار
خود بدرستیکه او تعالی غفار است هیچ و غفاریکه باران میفرستد
و هیچ مروی نیست که پیغمبر صلعم یکبار استسقا نمود و نماز
در آن مروی نیست و باید دانست که طریق استسقا این
است که امام با مردمان پیاده روند بصحرا تا سه روز
پیاپی در خضوع و خشوع در لباس کهنه احراز دادن صدقه هر سه
روز و باید که در صحرا رو بقبله نشسته ثنای خدا و رسول نمایند
و استغفار اینطور بخوانند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اتوب الیه و بعد از آن امام بدعای طلب باران مشغول شود
و بگوید چنانچه گفتست پیغمبر صلعم اللهم اسق عبادک
و بهایمک و انشر رحمتک و سوای آن هر دعائیکه منقول
باشد و مردمان آمین بگویند و صاحبین رح گفته‌اند که امام را باید
که دو رکعت نماز استسقا گذارد زیرا که مرویست که پیغمبر
صلعم دو رکعت نماز استسقا گذارد است مانند نماز عید
و این را روایت کرد است ابن عباس رض و جواب قول صاحبین رح این است

که پیغمبر صلعم یکبار نماز کرد است و بار دیگر نکرد است پس تا بشد گفته نماز دران سنت است و نزد صاحبین رح دران دو رکعت نماز قراة بجهر است زیرا چه در حدیث مذکور امده است که پیغمبر صلعم دو رکعت نماز استسقا کذارد است مانند نماز عید و در نماز عید قراة بجهر است و باید که بعد از نماز استسقا خطبه بخوانند زیراچه مرویست که پیغمبر صلعم در نماز استسقا خطبه خوانده است و بعد ازان باید دانست که آن خطبه نزد محمد رح دو خطبه است مانند خطبه عید و نزد ابی یوسف رح خطبه واحد است و نزد ابیحنیفه رح دران خطبه نیست زیرا چه خطبه تابع جماعت است و نزد او در نماز استسقا جماعت نیست * مسئله ۲ * در وقت دعا برای استسقا باید که رو بقبله باشد زیراچه مرویست که پیغمبر صلعم در وقت دعا رو بسوی قبله کردانید و تحویل کرد ردای خودرا لهذا محمد رح میگوید که امام را باید که تحویل رد اکند باینطور که طرف اعلی را اسفل کرداند و اسفل را اعلی و جانب راست را چپ کرداند و چپ را راست و نزد ابیحنیفه رح تقلیب ردا سنت نیست زیراچه استسقا نزد او دعا است مانند دعاهای دیگر و انچه مرویست که پیغمبر صلعم تحویل ردا نموداست پس آن بطریق

تعولاست ومقتدیان را نباید که تحویل ردانها نند و براحه معرلسبت که معیمر صلعم مقتدیان را آن امر کرداست
* مسئله ۳ * درجائیکه استسقا نماید مسلمانان باید که ذمی در انجا حاضر نشود زیراچه استسقا طلب نزول رحمت است و برذمی لعنت نازل میشود والله اعلم

باب بیستم در بیان نماز خوف * مسئله ۱ * وقتیکه مقاتله واقع شود میان لشکر مسلمانان وکافران ومحاربه روبرو از کافران خوف شدید باشد باید که امام مردمان را دوگروه نماید یک گروه را بروی کافران متوجه گرداند وگروه دیگر را در پس خود کرداند ونماز آن گروه بگذارد یک رکعت نماز را وچون یک رکعت نماز تمام کند وسر از سجده دوم بردارد باید که این گروه دوم بروند و متوجه شوند بر روی کافران وگروه دیگر بیایند واقتدا کنند در پس امام مذکور در رکعت دوم وامام با این گروه نیز یک رکعت نماز گذارد وتشهد بخواند وسلام گوید و آنها که اقتدا نموده بودند در رکعت دوم سلام نگویند بلکه بروند بر روی کافران

وبیاینه آن گروه اول ویکرکعت باقی را تنها تنها تمام نمایند
بغیر قراة زیراچه آنها لاحق اند اعنی آنها اول نماز را در پس
امام در یافته اند و آنچه آنرا در نیافتند و لاحق درا نقدر نماز
که آنرا علیحده وازامام اوانماید قراة نمی خوانند پس آنها قراة
نخوانند ولیکن تشهد خوانند و سلام گویند و بعد از ان بروند
بر روی کافران و بیایند این گروه دوم و یکرکعت نماز را
تنها تنها ادا نمایند و قراة بخوانند زیرا چه آنها مسبوق
اند اعنی آخر نماز را در پس امام دریافتند و مسبوق قراة
بخوانند در مقدار نمازیکه علیحده از امام میگذارد و بعد از تمام
رکعت تشهد بخوانند و سلام بگویند و اصل درین مسئله این
است که ابن مسعود رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم
نماز خوف بطور مذکور گذارده است و ابویوسف رح میگوید
که درین زمانه نماز خوف بطور مذکور مشروع
نیست و روایت ابن مسعود رض حجت است برو و اینکه مذکور
شد در صورتی است که آنها مسافر باشند و اما اگر امام
در نماز خوف مقیم باشد پس باید که با گروه اول دو رکعت
نماز گذارد و با گروه دیگر نیز دو رکعت نماز گذارد زیراچه

و رویست که پیغمبر صلعم نماز خوف گذارده است با دو گروه
در دو رکعت * مسئله ۲ * در نماز مغرب باید که امام
با گروه اول دو رکعت نماز گذارد و با گروه دوم یکرکعت
زیرا چه تنصیف یکرکعت ممکن نیست پس آن را با گروه
اول گذارد که اولی است بجهت آنکه گروه اول سابق است
* مسئله ۳ * در عین حالت نماز آنرا قتال کردن روا
نیست پس اگر در عین نماز قتال نماید نماز آنها باطل خواهد
شد زیرا چه از پیغمبر صلعم در روز جنگ خندق چار نماز بسبب
اشتغال بکارزار فوت شد پس اگر ادای نماز مع اشتغال
بجنگ جایز می بود هرآینه چهار رکعت نماز را ترک نمیکرد
پیغمبر صلعم * مسئله ۴ * اگر خوف شدید باشد از
کافران بایدکه مسلمانان سوار شده تنها تنها نماز گذارند
رکوع و سجود بایما ادا نمایند بهر جانب که خواهند
وقتیکه قادر نباشند بر اینکه متوجه شوند بسوی قبله زیرا چه
در قرآن مجید فرموده است که اگر خایف باشید شما پس نماز
بگذارید در حالیکه پیاده هستید یا سوار و متوجه شدن
بسوی قبله نیز درین صورت ساقط است بسبب ضرورت و از محمد

فرج مزویست که در ین حالت نماز با جماعت گذارده و این صحیح نیست بجهت آنکه اتحاد مکان برای نماز جماعت شرط است و آن فوت میشود در ینصورت والله اعلم بالصواب

باب بیست و یکم در بیان احکام جنازه

بالفتح اعنی میت * مسئله ۱ * وقتیکه قریب بمرگ رسید کسی باینطور که در حالت نزع باشد پس باید که او را بر پهلوی راست خوابانند یا اینطور که رو بقبله باشد زیراچه در قبر بهمین کیفیت میت را می نهند و او قریب آنجا رسیده است و صحیح تر در بلاد ما این است که بر پشت میخوابانند زیراچه در ینصورت جان بآسانی می بر آید و اول سنت است * مسئله ۲ * باید که آنکس را تلقین شهادتین نمایند زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که تلقین کنید مرتاها را کلمه اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و مراد از موتی درین حدیث کسی است که قریب بمرگ است و باید دانست که طریق تلقین کلمه شهادت این است که مردمان نزد آنکس کلمه شهادت را بجهر بخوانند تا او بشنود و بخواند و نباید که امر نمایند آنکس را بخواندن کلمه شهادت

* مسئله ۳ * بعد از مردن بند کنند دهن او را اگر وا باشد و نیز چشمهای او را بند نمایند زیرا که این معمول و منقول است ولیز در آن تحسین صورت زی است والله اعلم

فصـــــــل در بیان غسل میت * مسئله ۱ *
هرگاه بخواهند که میت را غسل دهند باید که بنهند میت را بر تخته تا آب مستعمل از وجدا شود و بریزد و همچنین باید که بنهند بر عورت او پارچه را برای ستر عورت و در این حالت اکتفا نمایند بر پوشیدن عورت غلیظه بجهت آنکه در این آسانی است در غسل دادن و همین صحیح است و بباید که بکشند از بدن او جامهای زیرا تا تنظیف و تطهیر ممکن شود و باید که وضو دهند زیرا بغیر مضمضه و استنشاق زیرا چه وضو سنت غسل است ولیکن هرگاه اخراج آب از دهن او بینیش متعذر را است مضمضه و استنشاق ترک نموده خواهد شد و بعد از آن بریزند آب را بر بدن او چنانچه در حالت حیات همین طور غسل میکرد * مسئله ۲ * تخته که میت را بر آن می نهند باید که آنرا خوشبو نمایند باینطور که عود را و مجمر سوزند و آن مجمر را بگرد آن تخته یکبار یا سه بار

آن بر تخته مذکور بر سند زیراچه دران تعظیم میت است و این عمل را منکر نمایند بعده طاق زیراچه پیغمبر صلعم فرموداست که الله تعالی طاق است ودوست میدارد طاق را * مسئله ۳ * آبیکه غسل میدهند بآن میت را بساید که گرم نمایند آنرا یا بنظر که برگ کنار یا اشنان دران اندازند چه بسبب آن تنظیف وطهارت بوجه احسن حاصل میشود واگر برگ کنار واشنان میسر نباشد پس آب خالص کافی است چه بسان نیز مقصود حاصل است * مسئله ۴ * بساید که موی سر وریش میت را بخطمی بشویند تا خوب پاک وصاف گردد و بعد از ان بغلطانند میت را بر پهلوی چپ پس غسل دهند ویرا از آبیکه برگ کنار دران جوش داده باشند حتی که معلوم شود که آب رسید ببدن ویکه متصل است به تخته وبعد از ان بغلطانند آنرا بر پهلوی راست وغسل دهند ویرا تا آنکه معلوم شود که آب رسید ببدن ویکه متصل است به تخته وبساین ترتیب غسل دادن باجهت آن است که شروع کردن از جانب راست سنت است و بعد از ان تکیه داده بنشانند وشکم ویرا نرم بمالند پس اگر چیزی براید از شکم او

آنرا بشویند و اعاده نمایند غسل را و نه وضو را و سراچه غسل میت از نص معلوم شد است و بسیاری حاصل شده است وبباید دانست که مالیدن شکم میت بجهت آنست که اگر چیزی برآید پس هیچ، تب برآید و اگر بعد از پوشانیدن کفن چیزی برآید کفن ملوث خواهد شد و بعد از غسل ابریدن وی آب را بپیچند بپارچه تا کفن تر نگردد و بعد از آن بنهد میت را بالای کفن و بمالند خوشبو را که آنرا حنوط میگویند بر سر و ریش او و همچنین بمالند کافور را بر شش اندام که آنرا در وقت سجده بر زمین می نهاد و مراد خوشبو مالیدن بر بدن میت سنت است و اعضای مذکوره بآن سزاوار است بسبب آنکه لایق تعظیم و کرامت است * مسئله ۵ * موی سر و ریش میت را شانه نباید کرد و همچنین ناخن و موی او را نباید تراشید بجهت روایتیکه از عایشه رض مرویست و بجهت آنکه این چیزها برای زینت است و میت را حاجت آن نیست و تراشیدن ناخن و موی زنده مانند ختان است چه در ان تنظیف است از چرکهائیکه در زیر آن جمع میشود رالله اعلم

فصـــل در بیان تکفین * مسئله ۱ *سنت این است
که کفن مرد سه پارچه باشد یکی ازار دوم قمیص وسیوم
لفافه بجهت آنکه مرویست که کفن پیغمبر صلعم سه پارچه
سفید سحولیه بود وسحول بتیه است یا موضعی است از یمن
وبجهت آنکه اکثر لباس انسان در حالت حیات
سه پارچه است پس بعد از مرگ نیز متناسب است که تکفین
شود در سه پارچه واگر اکتفا نماید بر دو پارچه که
ازار ولفافه است جایز است واین را کفن کفایت میگویند
بجهت آنکه ابو بکر رضه یقیا رض فرموده بود که این هر دو
پارچه مرا بشوئید و بآن تکفین کنید و بجهت آنکه ادنی
لباس انسان در حالت حیات دو پارچه است و باید دانست که
ازار عبارت است از چادریکه از سر تا قدم برسد ولفافه نیز
چنین است وقمیص از گردن تا بقدم ولیکن بغیر گریبان وآستین
وطریز * مسئله ۲ * هرگاه بخواهند که کفن را بر میت
به پیچند باید که اول از جانب چپ بگردانند وبعد از آن
از جانب راست چنانچه انسان در حالت حیات بهمین وضع چادر
می پوشد و باید دانست که طریق گستردن کفن این است

که اول لفافه را گسترده بالای آن ازار را و بعد ازان
میت را پیراهن پوشانده پس بالای ازار رو به پیچند ازار از
جانب چپ و بعد ازان از جانب راست و بعد ازان لفافه را
نیز باین ترتیب به پیچند و اگر آنها را خوف باشد که در
وقت برداشتن جنازه کفن میت وا خواهد شد بایدکه بند بند
آن ازار و پارچه تا از وا شدن محفوظ ماند * مسئله ۳ *
کفن زن پنج پارچه است یکی درع یعنی قمیص و دوم
ازار و سیوم خمار یعنی سر انداز و چهارم لفافه و پنجم خرقه
که بآن پستانهای وی را بسته به پیچند چه آنکه ام عطیه رض
روایت کرده است که پیغمبر صلعم برای کفن پنج پارچه داد
بر ما بیگاه غسل میدادیم رقیه رض دختر پیغمبر صلعم را و بجهت
آنکه زن در حالت حیات پنج پارچه پوشیده بیرون خانه میگردد
پس همچنین کفن او نیز پنج پارچه خواهد شد و این کفن
سنت است در حق زن و اگر در کفن زن سه پارچه اکتفا
نماید جایز است و آن سه پارچه ازار و لفافه و خمار است و
این کفن کفایت است در حق زن و کمتر ازان مکروه است
و در حق مرد اکتفا نمودن بریک پارچه مکروه است مگر در

حالت ضرورت و ورا ملحا مکروه نیست زیرا چه مصعب ابن عمیر رض وقتیکه شهید شد تکفین نموده شد دریک پارچه واین را کفن ضرورة میگویند وباید دانست که ترتیب در تکفین زن این است که اول درع پوشانیده شود وبعد از ان موی سر او دو ضفیره نمایند و بنهند آنرا بر سینه بالای درع وبعد از ان بالای آن خمار پوشانند وبعد از ان ازار و بعد از ان لفافه * مسئله ۲ * باید که پیش از نهادن میت در کفن کفن را خوشبو نمایند بدینطور که عود را در مجمر بسوزند ومجمر را بگرد کفن گردانند تا دود آن بکفن رسد واین عمل را بعدد طاق نمایند اعنی سه بار یا پنج بار زیرا چه پیغمبر صلعم امر کرد است بخوشبو کردن کفن دختر خود بعدد طاق وچون از تکفین فراغت نمایند نماز جنازه گذارند بران چه نماز جنازه فرض کفایت است والله اعلم

فصل در بیان نماز جنازه * مسئله ۱ *

اولی بامامت در نماز جنازه سلطان است اگر حاضر باشد زیرا چه تقدم در امامت بر سلطان اهانت او است واگر او حاضر نباشد پس قاضی اولی است بنسبت دیگران چه او صاحب ولایت است

واگر قاضي حاضر نباسد پس مستحب آنست که امامت نماید
کسیکه امام است در مسجد محله که اورا امام الحي میگویند
زیراکه میت در حیات خود راضي بود بامامت او وبعد ازان اولي
بامامت اولیائي میت اند بترتیبیکه مذکور خواهد شد در کتاب
النکاح پس اگر نماز جنازه گذارد غیر ولي وسلطان پس ولي
را میرسد که اعاده آن نماید اگر خواهد بجهت آنکه
مذکور شد که حق امامت مراولیاء میت راست واگر ولي میت نماز
جنازه گذارد دیگري را نمیرسد که اعاده آن نماید زیراکه
بسبب گذاردن ولي نماز جنازه را فرض ادا میشود وبعد ازان
اگر کسي دیگر گذارد بار دیگر پس این نفل خواهد بود ونماز
جنازه بطریق نفل مشروع نیست لهذا مردمان نماز جنازه نمیگذارند
برقبر پیغمبر صلعم وحال آنکه جسد مبارک آن حضرت موجود است
در قبر الان کماکان * مسئله ۲ * اگر بغیر نماز جنازه دفن
کرده شود میت پس ضرورت برقبر او نماز جنازه گذارده میشود زیراکه
پیغمبر صلعم نماز جنازه گذارده است برقبر زني از قوم انصار
ولیکن باید دانست که نماز جنازه برقبر گذارده میشود تا آن زمان
که جسد میت متفسخ نشود وتعبیر ازان ظن غالب است ...

وصحیح است و تعیین آن بمدت و میعاد منصوص نیست
زیرا چه تفسخ جسد میت مختلف میشود بنا بر اختلاف احوال میت
و بنا بر اختلاف زمان و مکان اعنی جسد فربه زود متفسخ میگردد
به نسبت جسد لاغر و همچنین در بعض زمان و مکان زود
متفسخ میگردد به نسبت زمان و مکان دیگر * مسئله ۳ *
نماز جنازه عبارت است از اینکه اول تکبیر تحریمه
بگوید مصلی و بعد از آن ثنا خواند و بعد از خواندن ثنا
تکبیر دیگر بگوید و بعد از آن درود بخواند و بعد
از خواندن درود تکبیر دیگر بگوید و بعد از آن دعا
بخواند برای خود و برای میت و برای مسلمانان و آن دعا این است
اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وذکرنا وانثانا اللهم
من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی
الایمان. بعد از آن تکبیر چهارم بگوید و سلام بگوید از جانب
و است زیرا چه پیغمبر صلعم چهار تکبیر گفتست در نماز جنازه
که در آخر عمر گذارده است پس آنچه بیش از آن بود منسوخ
گشتست لهذا اگر پنج تکبیر بگوید امام مقتدی متابعت
او نکند بخلاف زفر رح چه آن منسوخ است ولیکن برای

سلام اینتظار امام نباید و همین متجه راست و بباید دانست که خواندن دعا طلب آمرزش است برای میت وابتدا کردن بثنا و بعد از آن بدرود سنت دعا است وطلب آمرزش برای بالغ است نه برای صبی پس دعا یکه برجنازه صبی خوانده میشود این است که بگوید اللهم اجعله لنا فرطا و اجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا واگر میت صبیه باشد چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا واجعلها لنا اجرا وذخرا واجعلها لنا شافعة ومشفعة

* مسئله ۴ * اگر شخصی بیاید برای نماز جنازه بعد از آنکه امام یک تکبیر گفته باشد یا دو تکبیر گفته باشد پس آن شخص را نباید که تکبیر بگوید بلکه منتظر باشد و تکبیر بگوید و قتیکه امام تکبیر دیگر بگوید در حضور را و او این نزد طرفین رح است وابویوسف رح گفته است که شخص مذکور تکبیر اول بگوید وقتیکه او حاضر شود و برای آن انتظار امام نکند زیرا که تکبیر اول تکبیر افتتاح است و مسبوق تکبیر افتتاح میگوید وطرفین رح میگویند که هر تکبیر از تکبیرات نماز جنازه قایم مقام یک رکعت نماز است و مسبوق ابتدا نمیکند بچیزیکه فوت میشود در پس امام زیرا که آن منسوخ است * مسئله ٥ *

شخصیکه حاضر است بر جنازه لکن تکبیر نگوید با امام پس او را جایز است که تکبیر اول بگوید و برای آن انتظار امام نکند تا آنزمان که تکبیر دیگر بگوید و این متفق علیه است زیراچه شخص مذکور بمنزله مقتدی مدرک است که از اول با امام تکبیر میگوید * مسئله ۶ * امام را باید که برای نماز جنازه بمحاذی سینه میت استاده شود خواه آن میت مرد باشد یا زن زیراچه سینه موضع دل است و در ان نور ایمان است پس استادن بمحاذی آن اشاره است بسوی اینکه شفاعت در حق میت بجهت ایمان وی است و از ابیحنیفه رح مرویست که استاده شود امام بر جنازه مرد بمحاذی سر او و بر جنازه زن بمحاذی کمر او زیراچه انس رض چنین کرد و گفت که این سنت رسول خدا صلعم است ولیکن تاویل آن این است که این جنازه مستور نبود مثل جنازه زنان که آنرا مستور مینمایند باینطور که بالای آن مثل محفه میسازند پس انس رض حایل شد میان آن و میان مردمان * مسئله ۷ * اگر نماز جنازه گذارند مصلیان درحالیکه سوارند پس این جایز نیست بنا بر استحسان و مقتضای قیاس این است که جایز باشد زیراچه نماز جنازه دعا یست و وجه استحسان این است

که نماز جنازه نماز است من وجه نیست جهت آنکه دران تحریم نهاده است
پس قیام در آن فرض است و بغیر عذر ترک آن جایز نخواهد
بود احتیاطا * مسئله ۸ * اگر ولی میت اذن امامت دهد غیر را
برای نماز جنازه مضایقه نیست زیرا چه امامت حق ولی است پس
میرسد او را که حق خود را باطل کرداند بسبب اذن مذکور و در بعض
نسخهای جامع صغیر مذکور است که باک نیست در نماز جنازه
باذان یعنی اعلام مردمانی است تا که حق میت را ادا کنند
* مسئله ۹ * نماز جنازه در مسجد نباید گذارد بجهت آنکه
پیغمبر صلعم فرموده است که هر که نماز جنازه گذارد در مسجد پس او
را اجر نیست و بجهت آنکه بنای مسجد برای ادای نمازهای فرض
است و بجهت آنکه در گذاردن نماز جنازه در مسجد احتمال است
که چیزی از بدن میت در آید و مسجد ملوث گردد و اگر جنازه را
بیرون نهند و نمازیان در مسجد استاده شوند پس در این صورت
احتمال است و نزد بعضی از مشایخ مکروه است و نزد بعضی مکروه
نیست و همچنین در عکس آن نیز احتمال است * مسئله ۱۰ *
فرزندی که بعد از تولد آواز کند و بعد از آن بمیرد پس او را نام نهاده
میشود و غسل داده میشود و نماز جنازه برو گذارده میشود بجهت

آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که اگر آواز کند مولود نماز جنازه برا او گذارده میشود و مولودیکه بعد از ولادت آواز نکند نماز برا رگذارده نمیشود بجهت آنکه آواز کردن دلالت میکند بر حیات و بعد ازان چون بمیرد متحقق خواهد شد در حق او انچه سنت است در حق میت * مسئله ۱۱ * مولودیکه بعد از تولد آواز نکند باید که او را در خرقهٔ پیچیده دفن نمایند بجهت کرامت بنی آدم و بران نماز جنازه گذارده نمیشود بنا بر حدیثیکه مذکور شد و در غیر ظاهر روایت آمده است که آنرا نیز غسل دهند و همین مختار است چه آن جزو آدمی است پس همچو آدمی شمرده میشود * مسئله ۱۲ * اگر صبی از دارحرب بندی آید با یکی از پدر و مادر و بمیرد پس نماز جنازه برا رگذارده نمیشود زیراچه آن صبی تابع پدر و مادر است واگر آن صبی عاقل باشد و مسلمان شود پس بر او نماز جنازه گذارده میشود چه اسلام او صحیح است استحسانا و همچنین اگر یکی از پدر و مادر او مسلمان گردد نماز جنازه بر آن گذارده میشود چه آن صبی درین هنگام تابع آن مسلمان است واگر یکی از پدر و مادرش همراه او نباشد بلکه تنها آن صبی در بند

آمده باشد پس درینصورت بر آن نماز جنازه گذارده میشود زیراچه اوه درینصورت مسلمان شمرده میشود به تبعیت دار اسلام مانند لقیط * مسئله ۱۳ * اگر بمیرد کافری که ولیی او مسلمان است باید که ولی مذکور غسل دهد ویرا و تکفین وی نماید و دفن کند اورا زیراچه پیغمبر صلعم حضرت امر کرده بود علی رض در حق پدرا و که ابیطالب بود و لیکن باید دانست که طریق غسل و تکفین و دفن آن این است که بشوید آنرا مانند شستن پارچه ناپاک و به پیچد آنرا در پارچه ویکند برای دفن او گودی ودران رعایت سنت نباید نه در غسل و نه در کفن و نه در گور باینطور که لحد سازد و نباید که بیندازد آنرا در گودی آنکه بنهد آنرا دران چنانچه مسلمان را می نهند والله اعلم

فصـــــل در بیـــان برداشتن جنازه

* مسئله ۱ * هرگاه جنازه میت را بردارند باید که بگیرند هر چار پایه آنرا چه آن سنت است وهم دران تکثیر جماعت وتعظیم میت است ونیز محافظت جنازه است از افتادن وسا نعیی رح گفته است که سنت این است که بردارند جنازه را

نه وکس باینطور که شخص مقدم بنهد آنرا بزرگ کردن خود و شخص دیگر بنهد آنرا بر سینه خود زیرا چه جنازه سعد بن معاذ بهمین طور برداشته شده بود وعلمای مذهب ما جواب میدهند که آن بسبب ازدحام ملایک بود چه بر جنازه سعد ملایک بسیار حاضر شده بودند * مسئله ۲ * آنها که جنازه می برند باید که بسرعت مشی نمایند ولیکن بباید که بدوند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین فرموده است * مسئله ۳ * هرگاه جنازه را نزد قبر برسانند پس پیش از نهادن جنازه بر زمین مردمان را نشستن مکروه است زیرا چه بعض وقت حاجت میشود بفرود آوردن جنازه بسوی مید ویاستاده ماندن زیاده قدرت است بر اعانت * مسئله ۴ * کیفیت برداشتن جنازه این است که یک شخص مثلا یک پایه مقدم جنازه را بر منکب راست خود بنهد و ده قدم رود مثلا بعد ازان پایه موخر آن بر منکب راست خود بنهد و ده قدم رود و بعد ازان پایه دیگر را از مقدم جنازه بر منکب چپ خود بنهد و ده قدم رود و بعد ازان پایه دیگر را از موخر جنازه بر منکب چپ خود نهد و ده قدم رود و تا اینکه بدایت از جانب راست شود و این ترتیب وقتی است که نوبته

بنوبت بگیرند جنازه را والله اعلم

فصل در بیان دفن میت * مسئله ۱ * سنت در کندن قبر این است که لحد نهاید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که لحد برای ما یان است وشق برای دیگران وباید دانست که لحد عبارت است از شقیکه مایل بجانب قبله باشد وشق در وسط میباشد * مسئله ۲ * باید که میت را از جانب قبله در گور داخل نمایند وشافعی رح میگوید که جنازه را در جانب موخر گور بنهند ومیت را از آنجانب در گور کشند زیرا چه مروی است که جسد مبارک پیغمبر صلعم همین طور در قبر کشیده اند ودلیل علمای ما این است که جانب قبله معظم است پس در آوردن میت در گور از جانب قبله مستحب خواهد بود وروایات در احوال پیغمبر صلعم در قبر مضطرب است * مسئله ۳ * وقتیکه میت در لحد نهاده شود باید که نهند آن بگوید بسم الله وعلی ملة رسول الله وهمچنین گفته بود پیغمبر صلعم در وقتیکه ابودجانه را در قبر نهاده بود * مسئله ۴ * باید که میت را رو بقبله نهند در گور وباین امر کرده است پیغمبر صلعم * مسئله ۵ * بعد از نهادن میت در گور واکنند بندهای کفن را چه درین

هنگام حاجت آن نیست وبعد از آن خشتهای خام را برابر کنند بر روی لحد زیرا چه بر روی لحد پیغمبر صلعم خشتها نهاده شده بود * مسئله ۶ * باید که قبر زن را بیک چادر پوشیده دارند تا آن زمان که از نهادن خشتها بر لحد فراغت نمایند وقبر مرد را نباید پوشید زیرا چه ستر وپوشیدن مناسب احوال زنان است وحال مردان برعکس آنست پس در پوشیدن قبر مرد تشبه بوست او میشود بازن واین منع است * مسئله ۷ * نهادن خشت پخته ونهادن چوب بر قبر مکروه است زیرا چه خشت پخته وچوب برای استحکام بنا است وقبر موضع استحکام نیست بلکه موضع فنا است ونیز در خشت پخته اثر آتش است پس باید که از ان احتراز نمایند بطریق تفائل وباید دانست که در نهادن قصب اعنی نی بر قبر مضایقه نیست و آنچنین در چوبهای مجوف باشد ودر جامع صغیر مذکور است که نهادن خشت خام یا قصب بر گور مستحب است زیرا چه بر قبر پیغمبر صلعم یکپشتاره قصب نهاده شده بود * مسئله ۸ * بعد از فراغت از نهادن خشت یا قصب باید که تراب بیندازند در قبر وانباشند آنرا * مسئله ۹ * باید که قبر مسنم نمایند

اعنی مانند کوهان شتر بر آرند و مرتفع نمایند بمقدار
وجب یا زیاده قدر قلیل و مسطح و مربع نسازند در احادیث پیغمبر
صلعم ایران چنین فرموده است و کسانیکه مشاهده نموده اند قبر پیغمبر
صلعم را میگویند که قبر شریف مسنم است والله اعلم

باب بیست و دوم در بیان شهید

واحکام آن* مسئله ۱ * مسلمانیکه کشته شود بدست کافران
یا باغیان یا قطاع طریق در معرکه یا در جائیکه در ان اثر قتل باشد
چون زخم شمشیر یا برآمدن خون از راه غیر معتاد چون چشم
و غیره یا کشته آمده مسلمانان بظلم باینطور که آن کشتن
موجب دیت نباشد پس او شهید است و حکم آن این است که
تکفین نموده میشود و هم نماز جنازه گذارده میشود بر او لیکن
غسل داده نمی شود بر او چه اینها از معنی سهیدان جنگ
احد اند و پیغمبر صلعم در حق شهیدان جنگ احد فرموده است که
بپیچید اینها را در پارچه اینها با زخمها و خونهای ایشان و غسل
نه دهید اینها را و هر کس که بظلم کشته شود بچیزیکه تیز است
چون شمشیر و غیره در حالیکه بالغ و عاقل است و جنب نیست
و بسبب کشتن آن دیت لازم نیاید پس آنکس در معنی شهیدان

جنگ احد است پس حکم آنها بران جاري نبوده خواهد شد وشافعي رح میگوید که نماز جنازه نیز گذارده نمیشود بر شهید زیرا چه بسبب کشته شدن بشمشیر مقتول از گناهان پاک میشود وحاجت نماز جنازه نمي ماند چه نماز جنازه براي شفاعت است وعلماي ما میگویند که نماز جنازه براي اظهار کرامت وتعظیم میت است وشهید احق است بتعظیم وکرامت وعلاوه این است که پاک از گناه مستغني نیست از دعا مانند نبي صلعم وصبي

* مسئله ۲ * مسلماني که بکشند آنرا حربیان یا باغیان یا راهزنان پس اورا غسل داده نمي شود بهر چیز که کشته باشند آنرا زیرا چه جمیع شهید ان احد کشته شمشیر وسلاح نبودند

* مسئله ۳ * اگر شهید شود کسي در حالت جنابت پس اورا غسل داده مي شود نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که اورا نیز غسل داده نمي شود زیرا چه غسلیکه واجب بود بسبب جنابت ساقط گشت بسبب موت وغسل دوم که بسبب موت است آن نیز ساقط است بسبب شهادت ودلیل ابیحنیفه رح این است که شهادت مانع ثبوت نجاستي است که بسبب موت عارض شود نه رافع نجاستي است که ثابت است بسبب جنابت پس غسل جنابت

داده نخواهد شد و بروایت صحیح آمده است که ملائکه حنظله رضی شهید شد در حالت جنابت غسل دادند او را فرشتگان و باید دانست که همچنین اختلاف است در حق زن حایض و صاحبه نفاس که شهید شوند بعد از پاک شدن از حیض و نفاس و همچنین اختلاف است در صورتیکه شهید شوند آنها پیش از انقطاع خون حیض و نفاس و شهن صحیح است و همچنین اختلاف است در صبی که شهید شود و دلیل صاحبین رح این است که سقوط غسل در حق شهید بطریق کرامت است و صبی احق است بسا این کرامت و دلیل ابیحنیفه رح این است که سقوط غسل در حق شهیدان احد بسبب ان است که شهادت پاک کرد آنها را از گناهان و این سبب یافته نمی‌شود در صبی چه گناه نیست بر صبی پس صبی در معنی شهیدان احد نخواهد بود

مسئله ۴ * خون از بدن شهید شسته نمی‌شود و نه کشیده میشود از بدن او پارچه هائی او که از جنس کفن است چون جامه و ازار بنابر حدیثیکه سابق مذکور شد ولیکن کشیده میشود از بدن او پوستین و کلاه و جامه که دران حشوه باشد و همچنین کشیده میشود موزه و سلاح زیرا که این چیزها

از جنس کفن نیست و باید دانست که جامها که بر بدن
شهید است اگر کم باشد از کفن باید که زیاده نمایند
هر قدر که کم باشد و همچنین اگر زیاده باشد باید که کم نمایند
هر قدر که زاید است تا عدد کفن تمام شود * مسئله ٥ *
اگر ارتثاث نماید کسی بعد از زخم کاری و بعد از آن بمیرد
پس او غسل داده میشود و ارتثاث عبارت است از اینکه زخمی
بخورد یا بنوشد یا بخوابد یا دوا نموده شود یا زنده نقل
کرده شود از معرکه در جای دیگر و دلیل مسئله این است که
شخص مذکور بسبب ارتثاث بعضی از منافع زندگانی میگیرد
لهذا اثر ظلم خفیف میگردد پس آن شخص در معنی شهدای
احد نمی شود چه شهیدان احد تشنه جان دادند با وجود یکه
پر آنها پیاله آب دور میکردند و آنها دمی آب نخوردند
از خوف اینکه شاید شهادت آنها ناقص کرده و باید دانست
که اگر برداشته شود زخمی از معرکه تا پایمال نگردد زیر پای
اسپان پس این ارتثاث نیست زیرا که او هیچ راحت و آرام
نگرفته است * مسئله ٦ * اگر زخمی در خیمه یا خرگاه
آرام گیرد ارتثاث او ثابت میشود چه او راحت و آرام

نکرفت * مسئله ۷ * اکر زخمي آنقدر زنده ماند که وقت
نماز فرض بکذرد در حالیکه او با هوش است وقادر بر اداي نماز
است پس درینصورت ارتثات او ثابت میشود زیراچه آن نماز
دین واجب میشود بر ذمه او واین از احکام زنده است واین
مرویست از ابي یوسف رح * مسئله ۸ * اکر زخمي وصیت کند
بچیزي از امور آخرت پس بسبب آن ارتثاث او ثابت میشود
نزد ابي یوسف رح زیراچه بسبب وصیت مذکوره انتفاع کرفت
از حیات دنیا و نزد محمد رح بسبب وصیت مذکوره ارتثاث او ثابت
نمي شود زیراچه وصیت مذکوره از احکام موت است
* مسئله ۹ * اکر شخصي کشته یافته شود در شهر پس او
غسل داده میشود زیراچه درینصورت قسامت ودیت واجب است
ولیکن اکر معلوم شود که شخص مذکور بظلم کشته شده است
بچیز تیز چون شمشیر مثلا ومع هذا معلوم شود قاتل او
بعینه پس درینصورت آن شخص غسل داده نمیشود زیراچه
درینصورت قصاص واجب است وقاتل را از آن خلاصي نیست بلکه
قصاص کرفته میشود از او یا در دنیا یا در آخرت وباید دانست
که نزد صاحبین رح چیزیکه زخم آن فرصت نمیدهد مقابر بر را

از مرگ و بسبب ضرب آن مي ميرد و درنگ نميکند پس آن جبز
بمنزله شهشهر است و بيان اين اختلاف مع دليل جا نبين
درکتاب الجنايات خواهد آمد انشا الله تعالي * مسئله ۱۰ *
شخصيکه کشته شود بجهت حد يا قصاص پس او غسل داده ميشود
و نماز جنازه برو گذارده ميشود بجهت آنکه او بذل کرده است
جان خود را براي ايفاي حقيکه برو واجب شده است وشهيد آن
احد جان داده اند براي مرضي خدا يتعالي پس او در حکم شهيدان
احد ذکردا نيده نخواهد شد * مسئله ۱۱ * هرکه از باغيان
و رهزنان کشته شود پس بر جنازه او نماز گذارده نميشود
زيراچه علي رض نماز جنازه نکرده است بر جنازه باغيان
والله اعلم بالصواب

باب بيست و سيوم در بيان گذاردن نماز

در خانه کعبه * مسئله ۱ * نماز گذاردن درانه رون خانه
کعبه جايز است خواه فرض باشد آن نماز خواه نفل بخلاف
شافعي رح چه نزد او هيچ يک از فرض و نفل در کعبه جايز نيست
وامام مالک رح گفته است که نماز نفل جايز است نه فرض
ودليل علماي ما يکي اين است که پيغمبر صلعم در روز فتح مکه

نماز گذارد است در اندرون خانه کعبه و دوم این است
که در نماز مذکور جمیع شرائط نماز یافته میشود چه توجه
مصلی بسوی بعض اجزای خانه کعبه متحقق است و متوجه شدن
بمحاذی جمیع اجزای آن شرط نیست * مسئله ۲ * اگر در
اندرون خانه کعبه نماز جماعت گذارند و بعضی از مقتدیان
پشت خود را بجانب پشت امام نمایند پس نماز او جائز است
چه در اینجا مقتدی مذکور بسوی قبله متوجه است عقب امام
و امام را نیز در خطا نمیدانند بخلاف مسئله تحری که سابق
مذکور شده است و اگر بعضی از مقتدیان پشت کنند بسوی روی
امام پس نماز او جائز نمیشود زیرا که او مقدم از امام ایستاده شده است
* مسئله ۳ * اگر امام نماز گذارد در مسجد حرام و مردمان
حلقه شوند گرد خانه کعبه و اقتدا نمایند در پس امام مذکور پس اگر
بعضی از مقتدیان نزدیکتر باشد بخانه کعبه به نسبت امام نماز او
جائز است بشرطیکه مقتدی مذکور در جانب امام نباشد زیرا چه
درین صورت تقدم او بر امام ثابت نمیشود چه تقدم و تاخر وقتی
ظاهر میشود که مقتدی و امام هر دو در یک جانب باشند
* مسئله ۴ * اگر شخصی نماز گذارد در پشت بام خانه کعبه

پس نماز را وجا یزاست نزد علمای ما و شافعی رح میگوید که جایز نیست و دلیل علمای ما این است که کعبه نزد ایشان عبارت است از عرصه خاص و از هوا کیکه فوقست آن نست تا آسمان و از بنای خاص عبارت نیست چه آن قابل نقل و برداشتن است لهذا اگر کسی نماز گذارد بر بالای کوه بوقبیس نماز را وجا یزمیشود با وجود یکه بسبب ارتفاع آن کوه بیقسا بلر روی او شیی از بنای خانه کعبه نیست ولیکن گذاردن نماز بر پشت بام خانه کعبه مکروه است زیرا چه دران ترک تعظیم خانه کعبه است ونیز نهی ازان وارد شده است از پیغمبر صلعم چه ابوهریره رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم از نماز گذاردن در هفت موضع نهی کرده است یکی جای سلخ نمودن شتر وغیره ودوم مزبله وسیوم مقبره و چهارم حمام و پنجم شاهراه وششم جای بستن شتران و هفتم پشت بام خانه کعبه والله اعلم بالصواب

کتاب در بیان احکام زکوة * مسئله ۱ * زکوة فرض است برکسیکه آزاد وعاقل وبالغ ومسلمان باشد بشرطیکه مالک نصاب باشد بملکیت تام ونصاب درملک او باشد تا یک سال تمام را بن راحولان حول میگویند ووجه فرضیت آن این است که

خدایتعالی در قرآن مجید آنرا امر کرده است و فرموده است که
زکوة بدهید و بعد از آن آمده است که ادای زکوة بجا کنید و بعد
بران اجماع امت است و وجه اشتراط حریت این است که کمال
ملکیت بسبب آن ثابت میشود و وجه اشتراط عقل و بلوغ مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و وجه اشتراط اسلام این است که
ادای زکوة عبادت است و عبادت از کافر متحقق نمیشود و وجه
اشتراط ملکیت این است که پیغمبر صلعم سبب وجوب زکوة را نام
معد ببود است و وجه اشتراط حولان حول یکی این است که
مدتی برای تحقق نمای مال ضرور است تا در ان نمای آن
متحقق شود و صاحب شرع اندازه آن یک سال نموده است چه رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است که زکوة واجب نیست
در مال تا آنکه یک سال بران نگذرد و دوم این است که درین مدت
مذکوره مالک نصاب قادر میشود برانکه نما ازان حاصل
کند چه مدت یکسال مشتمل است بر چهار فصل و غالب این است
که نرخ مال دران متفاوت میگردد پس مدار حکم بر مدت مذکوره
نموده شد و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که ادای
زکوة واجب است فی الفور بعد حولان حول بر تراخی مقتضای

امرهين است وبعضي گفته اند که اداي آن واجب است
در تمامي عمر بتراخي وازين جهت است که تاوان زکوة واجب
ميشود از هلاك شدن نصاب بعد کم شدن آن * مسئله ۲ *
در صبي ومجنون زکوة واجب نيست وشافعي رح ميگويد
که زکوة حقي است که متعلق بمال است پس آن واجب خواهد
شد بر آنها مانند حقوق ديگر چون نفقه زوجه وعشر وخراج
وعلماي ما ميگويند که زکوة عبادت است پس ادا نخواهد
شد مگر وقتيکه اداکند آنرا مکلف باختيار خود وصبي
ومجنون را اختيار نيست چه اختيار بعقل تعلق دارد وآنها را
عقل نيست بخلاف خراج چه آن موئنت زمين است وهمچنين
در عشر نيز معني موئنت غالب است ومعني عبادت دران تابع
است * مسئله ۳ * اگر مجنون را در بعض ايام سال
افاقه شود وهوشيار گردد پس آن افاقه بمنزله افاقه وي است
در بعض ايام ماه رمضان ومرويست که نزد ابي يوسف رح اکثر
سال معتبر است اعني اگر در اکثر سال با هوش باشد
زکوة براو واجب مي شود واگر در اکثر سال ديوانه باشد
زکوة براو واجب نميشود وبايد دانست جنون اصلي

وعارضی هردو برابر است و اصلی عبارت است از اینکه
اول دیوانه گردد و بعد از آن بالغ شود در حالت دیوانگی و
عارضی عبارت است از اینکه در حالت ثبات عقل بالغ
شود و بعد از آن دیوانه گردد و از آن حیثیة هر دو برابرست
که اگر در حالت دیوانگی بالغ شود و بعد از آن هشیار گردد
پس در صورت ابتدای سال اعتبار نموده می شود از وقت
افاقت او چنانچه صبی اگر بالغ شود ابتدای سال اعتبار نموده
می شود از وقت بلوغ او * مسئله ۴ * بر مکاتب زکوة مال
واجب نیست زیرا چه او مملوک است مالک آن نیست چه او بنده
[illegible] آن [illegible] مالک است ولهذا نمیتواند که آن را
کند [illegible] خود را * مسئله ۵ * شخصیکه بر ذمه او دین مستغرق
دین اندر مال او باشد یا زیاده از مال او پس بر او زکوة واجب نمیشود
و شافعی رح میگوید که واجب می شود زیرا چه سبب وجوب آن
عبارت است از ملک نصاب نامی و آن متحقق است وعلمای ما
میگویند که آن نصاب فارغ نیست از حاجت اصلی او
ولهذا آن نصاب معدوم اعتبار نموده می شود چنانچه آبی که
متحقق و موجود است بسبب خوف تشنگی معدوم اعتبار

نبوده میشود در حق جواز تیمم زیراچه بدن که پوشیدن
آن حاجت است معدوم شمرده میشود در حق وجوب
زکوة واکثر مال او زیاده باشد از مقدار دین او پس دران مال
زاید زکوة واجب میشود بشرطیکه آن زاید بقدر نصاب
باشد و هم فارغ باشد از حاجت اصلی و باید دانست که مراد از
دین درین مسئله آن دین است که مطالب آن انسان باشد پس
دین نذر و کفاره مانع وجوب زکوة نیست و باید دانست
که دین زکوة مانع وجوب زکوة است در حالت بقای نصاب چه
بسبب آن نصاب ناقص میگردد و همچنین دین زکوة تابع زکوة است
بعد از استهلاک نصاب و صورت بقای نصاب این است
که مالک نصاب مال خود را نگاهداشت و دو سال گذشت
و زکوة آنرا ادا نکرد پس زکوة سال دوم بر او واجب
نمیشود زیراچه بمقدار چهل یک حصه از نصاب
مشغول گشت بدین زکوة سال اول پس بقدر
نصاب باقی نماند در سال دوم و صورت استهلاک
نصاب این است که مالک نصاب مال خود را نگاهداشت
تا آنکه یک سال کامل گذشت و زکوة آنرا ادا نکرد

و نصاب مذکور را خرج کرد و بعد از ان مالک نصاب
دیگر شد و برایں نصاب دیگر نیز یک سال کامل گذشت
پس درین نصاب دیگر زکوة واجب نمیشود زیرا چه
بمقدار چهل یک حصه آں مشغول است بدین زکات
نصاب اول که آنرا خرج نموده است و باید دانست
که درین شرد و صورت خلاف زفر رح است و مرویست که ابو یوسف
رح در صورت دوم اختلاف کرده است و وجه مانع شدن دین
زکوة از وجوب زکوة این است که مطالبه دین زکوة انسان است
زیرا چه مطالب آن امام است در سوائم و نایب امام است در
اموال تجارت و مالک نا[illegible] امام است در غیر سوائم و غیر مال
تجارت * مسئله * [illegible] زکات واجب نیست در خانه که برای
سکونت است و در بارچه[illegible] در امات البیت و ستوریکه برای
سواری است و در بنده[illegible] حدمت است و در سلاحی که برای
استعمال است پس درین اموال زکوة واجب
نیست بجهت آنکه آن از حاجت اصلی فارغ نیست
و هم مال نامی نیست و همچنین است کتب علم در حق اهل علم
و آلات اهل حرفه در حق آنها که آنها را بآن حاجت است

* مسئله ۷ * اگر شخصی را دین باشد بر ذمه کسی و آنکس انکار آن نماید و همچین حالت چند سال بگذرد و مر آن شخص را بینه نباشد و بعد ازان اقرار کند آنکس بحضور مردمان حتی که بر اقرار او بینه قایم شود پس بر شخص مذکور واجب نمیشود که زکوة سالهای ماضیه را ادا نماید و باید دانست که چنین مال را ضمار میگویند و در ان اختلاف زفر و شافعی رح است و باید دانست که مال گم شده و بنده گریخته و مال مغصوب که برای بینه نباشد و مالیکه در دریا افتاده باشد و مال مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مالیکه آن را سلطان بطریق مصادره بظلم گرفته باشد از قبیل مال ضمار است و باید دانست که در وجوب صدقه فطر برای بنده گریخته یا مغصوب یا گم شده نیز همین اختلاف است و دلیل زفر و شافعی رح این است که سبب وجوب زکوة عبارت است از ملکیت نصاب درینصورتها متحقق است ولیکن آن نصاب در قبضه مالک نبوده در ایامیکه آن مال ضمار بود و این منافی وجوب زکوة نیست چنانچه اگر مال مسافر در خانه او نباشد زکوة براو واجب است با وجودیکه آن مال بالفعل در دست او نیست و همچنین در اینجا نیز

و دليل علماي مالكي اين است كه علي رض فرموده است كه زكوة
واجب نيست در مال ضمار و دوم اين است كه سبب وجوب زكوة
مال نامي است و مال نامي نميشود مگر وقتيكه مالك قادر باشد
بر تصرف آن و مالك قادر نيست بر تصرف در مال ضمار بخلاف
مسافريكه مال دارد در خانه خود چه او قادر است بانيكه تصرف
نمايد در آن بدست نايب خود * مسئله ۸ * مال مدفون
در خانه مالك مال ضمار نيست زيراچه يافتن آن آسان است
و مالكه مدفون باشد در زمين ديگر سواي خانه چون بستان مثلا
پس در آن اختلاف مشايخ رح است * مسئله ۹ * مالكه دين
باشد بر ذمه مديون مقر پس در آن مال زكوة واجب است
خواه آن مديون غني باشد يا فقير زيراچه يافتن آن مال ابتدا
يا بواسطه تحصيل ممكن است و اگر مديون منكر باشد پس
در صورت نيز در آن مال زكوة واجب است بشرطيكه بينه
باشد بران يا قاضي مطلع باشد بران چه در يصورت نيز يافتن آن
مال ممكن است و اگر مديون مقر مفلس باشد يا آنكه قا
ضي حكم كرده باشد بانكه او مفلس است پس درين صورت
نيز در آن مال زكوة واجب است نزد ابيحنيفه رح زيراچه

بحکم قاضي بنا فلاس کسي صحیح نیست نزد او زح وتزد مجتهد رح زکوة دران مال واجب نیست زیراچه نزد او حکم قاضي بافلاس انسان صحیح است وبنا بر حکم قاضي افلاس او ثابت میشود و ابو یوسف رح موافق مجتهد رح است در ثبوت افلاس بحکم قاضي و موافق ابي حنیفه رح است در وجوب زکوة در مسال مذکور بجهت رعایت جانب فقراء این
* مسئله ۱۰ * اگر خرید کند کسي کنیز را براي تجارت وبعد ازان مقرر کند آنرا براي خدمت و نیت آن نماید پس زکوة دران واجب نمیشود زیراچه آن نیت متصل است بعمل که عبارت است از ترک تجارت و نیتیکه متصل بعمل باشد معتبر است وبعد ازان اگر نیت تجارت نماید دران براي تجارت نمیگردد زیراچه این نیت متصل نیست بعمل پس آن کنیز براي تجارت نخواهد شد مگر وقتیکه بفروشد آنرا پس درین هنگام زکوة واجب میشود در بهاي آن زیراچه نیت متصل بعمل نشد چه او تجارت نکرد پس نیت معتبر نبود وازین سبب مسافر مقیم میشود بمجرد نیت ومقیم مسافر نمیشود بمجرد نیت مگر بمباشرت سفر * مسئله ۱۱ * اگر خرید کند

کسي چيزي را به نيت تجارت پس آن چيز براي تجارت ميگردد بسبب اتصال نيت تجارت بعمل که عبارت است از خريدن بخلاف آنکه اگر مالک چيزي شود کسي بطريق ميراث و نيت تجارت نمايد چه آن چيز بسبب نيت تجارت براي تجارت نميشود زيرا چه نيت مذکور متصل بعمل نيست * مسئله ۱۲ * اگر مالک چيزي شود کسي بسبب هبه و يا وصيت يا نکاح يا خلع يا صلح از قصاص و نيت تجارت کند دران پس آن چيز براي تجارت ميگردد نزد ابي يوسف رح بسبب آنکه نيت مذکوره متصل بعمل است و از محمد رح مرويست که آن چيز براي تجارت نميگردد زيرا چه نيت تجارت درينصورت متصل نيست بعمل تجارت که عبارت است از بيع و شرا و بعضي گفته اند که اختلاف برعکس است * مسئله ۱۳ * اداي زکوة جايز نيست مگر به نيتيکه موجود باشد در وقت اداي آن يا در وقتيکه جدا کند مقدار زکوة را از مال نصاب زيراچه اداي زکوة عبادت است پس نيت دران ضرور است و اصل در نيت آنست که مقارن ادا باشد وليکن هرگاه دادن زکوة بفقرا و مساکين بدفعات اتفاق ميشود لهذا اکتفا

نبوده شد به نیتیکه موجود باشد و وقتیکه مقدار زکوة را از مال خود جدا کند برای آسانی چنانچه تقدیم نیت در روزه جایز است برای آسانی * مسئله ۱۴ * اگر شخصی تصدق نماید جمیع مال خود را به دون نیت زکوة پس زکوة فرض از ذمه او ساقط میشود از روی استحسان زیراچه واجب برای ادای زکوة این است که جزوی از مال خود بدهد و هرگاه جمیع مال خود را بدهد پس آن جزو دران داخل است لهذا حاجت این نیست که آنرا متعین گرداند به نیت * مسئله ۱۵ * اگر بدهد بفقرا پاره از نصاب خود را به دون نیت زکوة پس ساقط میشود از ذمه او زکوة آن مقدار نزد محمد رح زیراچه جزویکه واجب است شایع است در جمیع نصاب پس هرگاه پاره از نصاب داده شود جزویکه بمقابل آن واجب است در ضمن آن میرود و نزد ابی یوسف رح زکوة آن ساقط نمیشود زیراچه آن بعض برای زکوة متعین نیست چه باقی نصاب محل ادای واجب است بخلاف وقتیکه کل نصاب را بدهد چه درینصورت جزویکه واجب است یقینا میرود در ضمن کل والله اعلم

باب در بیان زکوة سوائم چون شتر و غیره

باید دانست که سوائم جمع سائمه است و آن در فقها عبارت
است از شتر و گاو و گوسفند که در اکثر ایام سال در
چراگاه چرند پس اگر در نصف سال در چراگاه چرند و در
نصف آن علف خورند سوائم نیست و این باب مشتمل
است بر چند فصل

فصل اول در بیان زکوة شتر *مسئله ۱*

در کمتر از پنج شتر زکوة واجب نیست و زکوة در پنج شتر یک
گوسفند است بشرطیکه آن شتران در چراگاه چرند
و یک سال تمام شده بر آنها زکوة واجب نیست
مگر در شترانیکه در چراگاه چرند نه شترانیکه در خانه علف
خورند و باید دانست که از پنج تا نه شتر همین یک گوسفند
واجب است و چون ده شتر باشد پس در آن دو گوسفند واجب
میشود تا چهارده و چون پانزده گردد پس زکوة آن سه
گوسفند است تا نوزده و چون بیست شتر شود زکوة آن
چهار گوسفند است تا به بیست و چهار شتر و چون به بیست و
پنج رسد پس در آن یک بنت مخاض واجب میشود تا بسی و پنج.

شتر و بنت مخاض عبارت است از شتر مادۂ یک ساله که یک سال تمام
بران گذشته باشد و اگر از بیست و پنج زیاده شود و سی
و شش گردد پس دران یک بنت لبون واجب می شود
تا بچهل و پنج و بنت لبون عبارت است از شتر مادۂ که
دو سال تمام بران گذشته باشد و چون چهل و شش گردد پس
دران یک حقه واجب میشود تا بشصت شتر و حقه عبارت است از
شتر مادۂ که سه سال تمام بران گذشته باشد و چون شصت و یک شتر
گردد پس دران یک جذعه واجب میشود تا هفتاد و پنج شتر و جذعه
عبارت است از شتر مادۂ که چهار سال تمام بران گذشته باشد و چون
هفتاد و شش شتر گردد پس دران دو بنت لبون واجب میگردد تا
بنود شتر و چون نود و یک گردد پس دران دو حقه واجب می شود
تا یک صد و بیست شتر و باید دانست که زکوة شتر باین ترتیب
مذکور است در مکتوبا تیکه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته است
و بعد ازان هرگاه زیاده شود بر یک صد و بیست شتر پس دران زکوة
واجب میشود بترتیب اولا یعنی در پنج شتر که زاید شود بر یک صد
و بیست شتر یک گوسفند واجب میشود مع دو حقه که در یکصد و
بیست شتر واجب شده او روهمچنین دو گوسفند واجب میشود

دیده شترکه زاید شود بر یکصد و بیست شتر و در یازده شترکه
زاید شود بر یکصد و بیست سه گوسفند واجب میشود و در
بیست شتر زاید چهار گوسفند واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید
یک بنت مخاض واجب میشود تا یک صد و چهل و نه شتر و در یک
صد و پنجاه شتر سه حقه واجب میشود بعد ازان در پنج شتر که زاید شود
بر یکصد و پنجاه شتر یک گوسفند واجب مییشود مع سه حقه و
در یک صد و شست که دران یکصد و پنجاه و نیز ده شتر زیساده
است سه حقه و دو گوسفند و در یکصد و شست و پنج شتر سه حقه و
سه گوسفند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار گوسفند و در
یکصد و هفتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و
هشتاد و شش شتر واجب مییشود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد
و نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب مییشود
تا دو صد شتر بعد ازان زکوة واجب میشود همیشه بترتیبیکه بیان
نموده شد در پنجاه شتر زاید بعد از یکصد و پنجاه شتر و این ترتیب
که در زکوة شتر مذکور شد نزد علمای مالک و شافعی رح میگویند که
هرگاه یک شتر زیاده شود بر یکصد و بیست شتر پس دران سه
بنت لبون واجب مییشود و هرگاه یکصد و سی شتر شود

پس دران یک حقه و در بنت لبون واجب میشود و بعد ازان زکوة واجب میشود بساین حساب که در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و در هر پنجاه شتر یک حقه زیرا چه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته بود که هر گاه شتر زاید شود بر یکصد و بیست شتر پس در هر پنجاه شتر یک حقه واجب میشود و در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و دران بیان نفرمود است که پس در پنج شتر یک گوسفند واجب میشود مساننه ابتدا و علمای ما میگویند که پیغمبر صلعم در آخر کار عمرو بن حزم رض را نوشته بود که انچه کم ازان باشد پس در هر پنج شتر یک گوسفند است پس برابن عمل نمود خواهد شد زیرا چه وی عمل زیاده است چه در حدیثیکه متمسک شافعی است چیزیکه منافی آن باشد نیست و باید دانست که در زکات شتر جایز نیست مگر ماده و نر دران جایز نیست مگر باعتبار قیمت زیرا چه همین منصوص و منقول است * مسئله ۲ * شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه اسم شتر هر دو را شامل است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة گاو * مسئله ۱ *

و در کمتر از سی گاو زکوة نیست و در سی گاو که در اکثر ایام سال در چراگاه
چرد و یک سال تمام بران بگذرد پس واجب میشود دران یک تبیع
یا یک تبیعه یعنی گوساله نر یا ماده که در سال دوم پای نهاده
باشد و در چهل گاو واجب میشود یک مسن یا مسنه یعنی
گوساله نر یا ماده که در سال سیوم پای نهاده باشد زیرا که
پیغامبر امر کرده است پیغمبر صلعم معاذ رض را و هرگاه زیاده
شود در چهل گاو پس نزد ابیحنیفه رح زکوة دران واجب
میشود بحساب آن تا آنکه شصت گردد یعنی در یک گاو یکه
زیاده شود در چهل گاو واجب میشود ربع عشر مسنه و در دو گاو
زیاده نصف عشر مسنه و در سه گاو زیاده سه ربع عشر مسنه
واجب میشود تا آنکه شصت گردد و اینکه مذکور شد بنا بر
روایت مبسوط است و وجه آن این است که سقوط زکوة و عفو آن
در میان سی و چهل و هم چنین در میان شصت و ما فوق آن
بنص ثابت شده است برخلاف قیاس و نص نیست در بنجا
در مابین چهل تا شصت و حسن رح روایت کرده است از ابیحنیفه
رح که در زیاده از چهل گاو چیزی واجب نمیشود تا آنکه چهل
و پنج گردد و در پنجاه گاو یک مسنه و ربع مسنه یا ثلث

تبیعه واجب میشود زیراچه بتقاضای نصاب گاو بران است
که درمابین دو عقد چون سی و چهل چیزی واجب نشود و برسر
هر عقد چیزی واجب شود وصاحبین رح گفته اند که در انچه
که زاید شود بر چهل گاو چیزی واجب نیست تا بشصت رسد
و نه واین یک روایت است از ابی حنیفه رح و وجه آن این است
که پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرمود که مگیر از اوقاص گاو چیزیرا
که بیان فرمود که مابین چهل تا شصت اوقاص است وجواب
قول صاحبین آنست که مراد از اوقاص که در حدیث مذکور است
گوساله ها است وبعد از ان باید دانست که در شصت گاو
دو گوساله یکساله واجب است نر باشد یا ماده و در هفتاد گاو
یک مسنه و یک تبیع واجب است و در هشتاد گاو دو مسنه واجب است
و در نود گاو سه تبیع است و در صد گاو دو تبیعه و یک مسنه
است و همچنین بر سر هر ده گاو متبدل میشود فرض زکوة از تبیع
بمسنه واز مسنه به تبیع زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که در هر
سی گاو تبیع یا تبیعه است و در هر چهل گاو مسن یا مسنه
است پس در یکصد و ده گاو دو مسنه و یک تبیع واجب
میشود و در یکصد و بیست گاو چهار تبیع واجب میشود و باید

است که کاومیش در حکم گاو است زیرا چه لفظ بقر که در حدیث آمده است هر دو را شامل است چه کاومیش نیز نوعی از بقر است ولیکن در عرف دیار ما از بقر کاومیش فهمیده نمیشود ولهذا اگر کسی قسم خورده باینطور که بگوید والله گوشت بقر نخواهم خورد پس او بسبب خوردن گوشت کاومیش حانث نمیگردد والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوة گوسفند

مسئله* در کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست واگر چهل گوسفند باشد و در اکثر ایام سال در چراگاه چرد و سال تمام بران بگذرد پس دران یک گوسفند واجب میشود تا یک صد و بیست گوسفند و هرگاه بر ان یک گوسفند زیاده شود پس دران دو گوسفند واجب میشود تا دو صد گوسفند و هرگاه یک گوسفند زیاده شود بر دو صد گوسفند پس دران سه گوسفند واجب میشود تا سه صد و نود و نه گوسفند و هرگاه چهار صد گوسفند گردد پس دران چهار گوسفند واجب میشود و بعد ازان بر هر صد یک گوسفند واجب میشود زیرا چه همین بیان وارد شده است در کتاب رسول خدا صلعم و در کتاب ابی بکر رض که بعاملان

زکوة نوشته بود و بران اجماع منعقد است و باید دانست که میش و بز هرد و برابر است زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است این هرد و بر اشامل است * مسئله ۳ * در زکوة گوسفند ثني گرفته میشود و جذع روا نیست و این ظاهر روایت است از ابي حنیفه رح و ثني بزغاله یک ساله است که در سال دوم پانهاده باشد و جذع عبارت است از بزغاله که اکثر ایام سال بران گذشته باشد و سال تمام نگذشته باشد و صاحبین رح گفته اند که جذع از میش گرفته میشود و این یک روایت است از ابیحنیفه رح نیز و وجه آن یکي این است که پیغمبر صلعم فرمود است که حق زکوة در اجذعه و ثني است و دوم این است که بسبب قربانی نمودن جذعه قربانی ادا میشود پس همچنین زکوة نیز ادا خواهد شد و وجه ظاهر روایت یکي این است که علي رض روایت کرده است که گرفته نمیشود در زکوة مگر ثني یا انچه از ثني بزرگ باشد و دوم این است که در زکوة گوسفند دادن گوسفند متوسط واجب است وجذع از میش متوسط نیست بلکه کوچک است لهذا در زکوة بز جذع نیز جایز نیست وجواب از وجه اول صاحبین رح این است که مراد از جذع که در حدیث مذکور است

جذع شتر است وجواب از وجه دوم این است که ادای قربانی بآن از نص معلوم شده است * مسئله ۳ * در زکوة گوسفند گرفتن ماده ونر هر دو صحیح است زیرا چه لفظ شاة که در حدیث آمده است هر دو را شامل است والله اعلم

فصـــــــل چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ۱ * وقتیکه اسپ نر وماده با هم آمیخته باشند ودر اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس صاحب آن مختار است اگر خواهد بمقابل هر اسپ یک دینار دهد واگر خواهد اسپان را قیمت نماید از هر دو صد درهم پنج درهم زکوة دهد واین نزد ابیحنیفه رح است وهمین مختار زفر رح است وصاحبین رح گفته اند که در اسپ زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة نیست بر مسلمانان ونه در بنده او ونه در اسپ او ودلیل ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة بر اسپ سایمه یک دینار یاده درم است وحدیثیکه صاحبین رح آورده اند تاویل آن این است که از اسپ دران اسپ غازی مراد است واین منقول است از زید بن ثابت رض وباید دانست که تعیین میان دادن یک دینار ومیان قیمت نمودن اسپ منقول است

از عهد رضی و رأسپان که فقط نر باشد زکوة واجب نیست زیرا چه توالد و تناسل ازان نمی شود و همچنین درصورتیکه فقط ماده باشد زکوة نیست واین یکروایت از ابیحنیفه رح است و روایت دیگر اینست که زکوة دران واجب است زیرا چه توالد و تناسل ازان میشود باینطریقکه عاریت گرفته میشود نر از دیگر بخلاف وقتیکه فقط نر باشد چه ازان توالد و تناسل متصور نیست ومرویست از ابیحنیفه رح که راسپان که فقط نر باشد نیز زکوة واجب است * مسئله ۲ * درخر واستر زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در باب زکوة خر و استر چیزی برمن از حکم نازل نشده است ولیکن اگر خر واستر برای تجارت باشد پس دران زکوة واجب میشود زیرا چه درین هنگام تعلق زکوة بمالیت آنست مانند سایر اموال تجارت والله اعلم

فصل پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند وشتر وگاو

* مسئله ۱ * دربچه گوسفند وشتر وگاو که کمتر از یک سال باشد زکوة واجب نیست نزد ابیحنیفه رح یعنی اگر خرید کند کسی بیست وپنج شتر بچه را یاچهل بزغاله را یاسی گوساله را ویک سال تمام بران بگذرد از وقت ملک پس

وزان زکوة واجب نمیشود ملک هرگاه یک سال بران بگذرد
از وقت بزرگ شدن آن بچه ها پس درین هنگام زکوة
آن واجب میشود واینکه مذکور شد آخر اقوال ابوحنیفه رح
است و همین مختار محمد رح است و ابوحنیفه رح اول قایل بود
باینکه زکوة واجب است چنانچه واجب است در مسنه ها و همین
مختار زفر و مالک رح است و بعد ازان ازین رجوع کرد و گفت
که واجب است دران که یکتا از آنها مد شود و همین قول
ابی یوسف و شافعی رح است و بعد ازان از این هم رجوع کرده
و گفت که چیزی دران واجب نیست و وجه قول اول این
است که لفظ شاة وغیره که در حدیث آمده است کوچک و بزرگ
همه را شامل است و وجه قول دوم این است که در واجب
گردانیدن یکتا از انجمله رعایت جانبین است اعنی
جانب صاحب مال و جانب فقیر چنانچه در صورتیکه همه لاغر
باشند یکتا از انجمله گرفته میشود و وجه قول اخیر این است
که در تعیین مقادیر قیاس را دخل نیست و هرگاه دران
واجب گردانیدن چیزیکه در شرع وارد شده است متصور
نشد پس چیزی دران واجب گردانیده نخواهد شد و اینکه

مذکور شده وقتی است که در ان مسنه نباشد اصلا و اگر یک
مسنه هم باشد میان آنها پس درین هنگام همه آنها را
تابع آن مسنه گردانیده میشود در حق تحقق نصاب نه در
حق ادای زکوة حتی اگر یکتا کوچک را بد هد از جهت
زکوة بیرون نمیشود بلکه واجب میشود در ان انچه وارد
شده است در شرع و اگر هلاک شود آن مسنه بعد از گذشتن
سال تمام زکوة ساقط میشود نزد طرفین رح زیراچه وجوب
زکوة درین صورت متعلق است بمسنه مذکوره چه اگر
آن نمی بود زکوة واجب نمیشد پس هرگاه چنین شد
پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد و بعد از ان
باید دانست که نزد ابی یوسف رح زکوة واجب نمیشود در کمتر
از چهل بزغاله و در کمتر از سی گوساله و واجب میشود
در بیست و پنج شتر بچه یک شتر بچه و بعد از ان چیزی دیگر
واجب نمی شود تا آنکه هفتاد و شش گردد و درین هنگام واجب
میشود دو شتر بچه زیراچه در هفتاد و شش مسنه دو بنت لبون
واجب است و بعد از ان در زیاده از دو شتر بچه چیزی واجب
نمی شود تا آنکه یکصد و چهل و پنج شتر بچه شود و در ان سه

شتر بچه واجب است زیرا که در یکصد و چهل و پنج مسنه و حقه
و یک بنت مخاض واجب است و در یک روایت از امام یوسف
رح در کمتر از بیست و پنج شتر بچه چیزی واجب نیست
و روایت دیگر این است که در پنج شتر بچه خمس یک شتر بچه
واجب است و در ده شتر بچه دو خمس یک شتر بچه واجب است
وعلی هذا القیاس و در روایت سیوم از امام یوسف رح این
است که ملاحظه نمایند در قیمت خمس یک شتر بچه از پنج شتر
بچه و ملاحظه نمایند در قیمت یک گوسفند پس هر کدام
که از میان هر دو کمتر باشد واجب است و در صورت ده شتر
بچه ملاحظه نمایند در قیمت دو گوسفند و در دو خمس یک شتر
بچه * مسئله ۲ * اگر بر شخصی در ادای زکوة مسنه
واجب شود ولیکن مسنه در مال او یافته نشود بلکه اعلی
از آن یافته میشود یا ادنی پس عامل تحصیل زکوة را میرسد
که در صورت اول اعلی را بگیرد و واپس دهد بمستحق زکوة حصه
از قیمت آن زیاده باشد بر قیمت مسنه و در صورت دوم بگیرد
ادنی را مع تتمه قیمت مسنه ولیکن باید دانست که در صورت
اول برای قبول نمودن اعلی مع واپس دادن زیادتی قیمت

جبر نموده نمیشود بر عامل مذکور بلکه میرسد اورا که اعلیٰ را
قبول نکند و مطالبه نماید برای عین واجب که متعذر است
یا مطالبه نماید قیمت آنرا زیراچه گرفتن اعلیٰ بطور مذکور
تبرع است من وجه و بر قبول آن جبر نیست حتی اگر صاحب
مال عامل مذکور را از گرفتن اعلیٰ مزاحمت نکند پس
عامل مذکور قابض آن گردانیده نمیشود و در صورت دوم
برای قبول نمودن ادنی مع تتمه قیمت مستحق جبر نموده میشود
بر عامل مذکور حتی اگر صاحب مال آن ادنی را مع تتمه قیمت
مستحق بعامل مذکور بدهد باینطور که اورا از گرفتن آن مزاحمت
ننماید پس عامل مذکور درینصورت قابض آن
گردانیده میشود زیراچه درینصورت بیع و شرا نیست
بلکه صاحب مال آن ادنی را در قیمت مستحق میدهد لهذا
تتمه قیمت مستحق را نیز مع آن میدهد * مسئله ۳ * اگر
صاحب مال در زکوة بعوض عین واجب قیمت آن بدهد پس این
جایز است نزد علمای ما و همچنین در کفاره و صدقه فطر و عشر
و نذر و شافعی رح گفته است که آن جایز نیست چنانچه منصوص
علیه است و تبدیل آن جایز نیست چنانچه در هدی و قربان

تبدیل آن بقیمت جایز نیست وبیان معنی هدی درکتاب
حج خواهد آمد انشاء الله تعالی ودلیل علمای ما این است که
خدای تعالی باداء زکوة وبدادن آن بفقرا امر کرده است
واین دلالت میکند بر اینکه مقصود از آن این است که رزق
موعود بانها رسد وحاجت آنها دفع شود واین معقول است
وازین معلوم شد که خصوصیت مذکور مثلا مقصود نیست
پس تبدیل این بقیمت جایز خواهد بود چنانچه در جزیه جایز
است بخلاف هدی وقربانی که مضمون ومعنی آن باینطور
که ذبح کرده شود قربت وعبادت است واین خلاف قیاس است
پس قیاس امر دیگر بر آن جایز نخواهد شد # مسئله ۴ #
شتر وگاو که برای عمل وکار است چون بسار بر داری وقلبه
رانی پس در ان زکوة نیست وهمچنین زکوة نیست درصورتیکه
علف خورند در نصف سال یا در اکثر آن وامام مالک رح برخلاف
این میگوید بنابر ظاهر نصوص چه آن بحسب ظاهر مطلق
است ودلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموداست
که در شتر وگاو بار برداری ودر گاویکه قلبه رانی میکند
وآن زکوة نیست ودوم این است که سبب وجوب زکوة مال

فا می است و دلیل نها دو چیز است یکی چرانیدن در چراگاه و دوم مهیا و آماده داشتن برای تجارت و یکی از ان یافته نمیشود در شتران و گاوان مذکور و سیوم این است که در تجویز تکه جانوران مذکور علف خورند مؤنت بسیار در کار میشود و مال بسیار خرج میشود پس در یصورت باعتبار معنی نمای آن متحقق نیست اگرچه باعتبار ظاهر باشد * مسئله ۵ * عامل مذکور را نباید که بگیرد در زکوة بهترین مال را و نه بدترین را بلکه باید که بگیرد مال متوسط را بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که مگیرید از بهترین اموال مردمان و بگیرید از اوساط آن و بجهت آنکه در گرفتن متوسط رعایت جانبین است یعنی جانب فقیر و جانب صاحب مال * مسئله ۶ * هر کرا نصاب مال باشد و ویرا حاصل شود در اثنای سال مالها از جنس آن نصاب پس باید که ضم کند آنرا بسان نصاب و زکوة مجموع آن بدهد امام شافعی رح میگوید که آن را ضم نکند بنصاب اول زیرا چه آن مال اصل و مستقل است در حق ملک پس همچنین اصل خواهد بود در حق زکوة بخلاف اولاد و ربح که

حاصل شود در اثناي سال چه اين تابع اصل مال است در حق ملك
لهذا آن مملوك ميشود به تبعيت اصل پس اين ضم نموده ميشود
باصل مال ودليل هاي ما اين است كه علت ضم نمودن اولاد و ربح باصل
مال جنسيت است چه هرگاه مالها يك جنس باشند تميز ميان آنها
مشكل ميشود ولهذا دشوار مي شود اعتبار نمودن حولان حول
براي هر مال مستفاد رحال آنكه حولان حول اعتبار نموده نشد است
مگر براي آساني پس ثابت شد كه علت ضم نمودن اولاد
و ربح باصل مال جنسيت است واين علت يافته ميشود
در صورتيكه كلام در ان است * مسئله ۷ * بايد دانست كه
نزد شيخين رح زكوة واجب است درنصاب نه درعفو ونزد محمد رح و
زفر رح درنصاب وعفو هرد و اعني درمجموع واجب است وثمره اين
اختلاف اين است كه اگر هلاك شود عفو وباقي ماند نصاب پس
نزد شيخين تمام مقدار زكوة كه واجب شده بود باقي مي ماند
ونزد محمد وزفر رح بحساب آن زكوة نيز ساقط ميشود ودليل
محمد وزفر رح اين است كه زكوة واجب شد است براي شكر نعمت و
مجموع نصاب وعفو نعمت است ودليل شيخين رح يكي اين است
كه پيغمبر صلعم فرموده است كه زكوة پنج شتر يك گوسفند واجب است

ود رزایده بران چیزی واجب نیست تا آنکه ده کرده هچنین فرموده است پیغمبر صلعم درهر نصاب ونفیی کرده است وجوب زکوة را از عفو دوم این است که عفو تابع نصاب است پس اگر هلاک شود از مال که مجموع نصاب وعفو است پس آن هلاک اولا اعتبار نموده خواهد شد در عفو که تابع است چنانچه هلاک اعتبار نموده میشود اولا در ربح در مال مضاربة نه در راس مال مضاربة و لهذا گفتست ابو حنیفه رح که هلاک اولا اعتبار نموده میشود در عفو وبعدازان در نصابیکه اخیراست وبعدازان در نصابیکه مایلی آن است وهچنین اعتبار نموده میشود تا آنکه تمام شود نصابها زیراچه اصل هان نصاب اول است ونصابها که زاید بران است تابع آنست ونزد ابی یوسف رح هلاک اعتبار نموده میشود اولا در عفو وبعدازان اعتبار نموده میشود در نصابها بطریق شیوع * مسئله ۸ * اگر خوارج و باغیان مسلط شوند برقومی وزکوة سوایم از انها بگیرند پس باید که بعد از دفع نمودن باغیان امام عادل بار دیگر زکوة مال مذکور نگیرد از قوم مذکور زیراچه امام مذکور حمایت آنها نکرده است وحق گرفتن زکوة مر امام عادل را بنا بر حمایت است ولیکن فقها فتوی داده اند باینکه قوم مذکور

را باید که اعادهٔ آن زکوة نمایند و بار دیگر ادا نمایند
آنرا بسبب خراج را زیرا که خوارج و باغیان مصرف خراج اند
بجهت آنکه مصرف خراج غازیان اند که با حربیان قتال
می نمایند و خوارج و باغیان نیز این کار میکنند و مصرف
زکوة فقرا اند و خوارج و باغیان زکوة را بفقرا نمیدهند لهذا
باید که زکوة را بار دیگر ادا نمایند تا بمصرف رسد نه
خراج را و بعضی از علما گفته اند که اگر قوم مذکور در وقت دادن
زکوة بخوارج و باغیان نیت تصدق نمایند بر آنها
و آنها را مالک گردانند پس درینصورت زکوة ساقط میشود
از قوم مذکور و دادن زکوة بهر جابر و ظالم همین حکم دارد
زیرا که خوارج و باغیان و ظالمان هرچند که بحسب ظاهر
مالدار باشند در حقیقت فقیر اند بجهت حقوقیکه بر ذمه آنها
است اما انچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که ادای
زکوة بار دیگر نمایند اولی و احوط است زیرا چه درینصورت
ادای زکوة یقیناً حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبی
بنی تغلب زکوة سوائم واجب نمیشود و بر نسای آنها واجب است
انچه واجب است بر مردان آنها زیرا چه ازان صلح نموده

چند است برای نکه گرفته شود از آنها دو چند آنچه گرفته
میشود از مسلمانان واز زنان مسلمانان زکوة گرفته
میشود پس گرفته خواهد شد از زنان بني تغلب دو چند آنچه
گرفته میشود از زنان مسلمانان واز صبیان مسلمانان زکوة
گرفته نمیشود پس از صبیان بني تغلب چیزی گرفته نخواهد
شد * مسئله ۱۰ * اگر بغیر استهلاک مالک هلاک شود
مال بعد از وجوب زکوة اعني بعد از حولان حول پس ساقط
میشود زکوة آن وشافعي رح گفته است که اگر هلاک شود مال
بعد از آنکه مالک بر اداي زکوة آن قادر شود یا بنظر که
مستحق زکوة طلب آن نماید یا مالک بیابد مستحق آن را
اگرچه او طلب نکرده باشد پس درین صورت مالک مال ضامن
زکوة آن میشود زیراچه واجب بر ذمه وي است واداي آن
نکرده است با وجود قدرت پس او ضامن آن خواهد شد مانند
صدقه فطر ونیز اگر بعد از طلب مستحق نده زکوة را بوي
پس این بمنزله استهلاک آن است ودلیل علماي ما این است که
زکوة که اداي آن واجب است جزوي از نصاب است پس آن
هلاک میشود بسبب هلاک شدن نصاب پس زکوة ساقط

پیدا شد شد چنانچه اگر جنایت کند بنده کسی واجب میشود بر آنکس دفع آن بنده بولی جنایت واگر بنده قبل از دفع آن بولی جنایت هلاک گردد پس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمیماند بلکه ساقط میشود وجواب از دلیل دوم شافعی رح این است که مستحق زکوة نیست مگر فقیر یکه معین نماید آنرا مالک برای دادن زکوة وطلب از مستحق نشده است واگر عامل تحصیل زکوة طلب نماید وبعد از طلب مالک زکوة را بوی ندهد وبعد از این هلاک شود نصاب پس درینصورت میان علمای حنفی اختلاف است بعضی گفته اند که درینصورت مالک ضامن آن میشود وبعضی گفته اند که درینصورت ضامن آن نمیشود زیرا که استهلاک از جانب او نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حولان حول هلاک شود بعضی از نصاب چون ثلث یا نصف مثلا پس ساقط میشود از زکوة بحساب آن چنانچه درصورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر ادای زکوة آن نماید پیش از حولان حول پس این جایز است زیراکه ادا او نموده است بعد از وجود سبب وجوب زکوة که عبارت است از نصاب پس جایز خواهد شد چه ادای واجب بعد از وجود سبب وجوب آن

جایزاست چنانچه اگر کفاره دهد مخدوم بعد از آنکه مجروح کرده باشد صید را و مخدوم آن صید زنده است و درین مسئله اختلاف مالك رح است * مسئله ۲۱ * اگر مالك یك نصاب پیش از حولان حول زکوة چند سال ادا نماید یا زکوة چند نصاب ادا نماید پس این جایز است زیرا چه نصاب اول اصل است در سببیت وجوب زکوة زاید بران بمنزله تابع آنست ودرین مسئله اختلاف زفر رح است والله اعلم

باب دربیان زکوة اموال چون طلا و نقره وغیره وآن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول دربیان زکوة نقره * مسئله ۱ * در کمتر از دوصد درهم زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست وباید دانست که اوقیه چهل درهم است * مسئله ۲ * نصاب زکوة در نقره دوصد درهم است پس اگر شخصی مالك دوصد درهم باشد وحولان حول شود بران پس زکوة آن پنج درهم واجب میشود زیرا چه پیغمبر صلعم بمعاذ رض نوشته بود که زکوة بگیر از دوصد درهم پنج درهم را از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

مسئله ۳ آنچه زیاده شود بر دویست درهم پس در آن زکوة نیست
تا آنکه بچهل درهم برسد زیرا که چهل درهم گردد پس در آن یک درهم
واجب میگردد و بعد از آن در هر چهل درهم یک درهم واجب
میگردد و در کمتر از آن چیزی واجب نیست و این مذهب ابو حنیفه
رح است و صاحبین رح گفته اند که هر قدر که زیاده باشد
بر دویست درهم پس زکوة آن بحساب آنست و همین قول شافعی
رح است بجهت آنکه پیغمبر صلعم در حدیث علی رض فرموده است
که آنچه زیاده شود بر دویست درهم پس زکوة آن بحساب
آن است و بجهت آنکه وجوب زکوة بر انسان برای شکر نعمت
مال است ولیکن ابتدا شرط کرده شده است که مال بقدر
نصاب باشد تا مالک مال غنی گردد بعد از آن پس باید که در سوایم
نیز آنچه زیاده شود بر نصاب تا آنکه بنصاب دیگر برسد زکوة آن
بحساب آن واجب شود و حال آنکه زکوة در آن واجب نیست بلکه
آن عفو است جواب مقتضای قیاس همین است ولیکن آن
عفو است بجهت آنکه اگر در آن بحساب آن زکوة واجب
کرده شود لازم می آید تشقیص یعنی اجزای جزئی
اجزای شی حتی که آن شی مشترک گردد میان مستحق آن

نیز و میسان مالک آن شی و دلیل ابو حنیفه رح یکی این است
که پیغمبر صلعم فرموده است بمعاذ رض که از کسور چیزی مگیر و نیز
فرموده است در حدیث عمرو بن حزم که در کمتر از چهل درهم
زکوة نیست و دوم این است که در واجب کردانیدن زکوة
در کسور حرج است بجهت آنکه اطلاع بران متعذر است و حرج
در شرع مدفوع است * مسئله ۴ * بدانکه نصاب نقره
که دویست درهم است پس معتبر در ان وزن سبعه است و آن این است
که ده درهم بوزن هفت مثقال باشد زیرا چه همین وزن
معتبر بود در دیوان عمر رض و بران استقرار یافته است وزن درهم
* مسئله ۵ * درهمیکه در ان نقره غالب باشد پس آن نقره
اعتبار نموده میشود و حکم نقره دران جاریست اگرچه
چیزی از غش دران باشد و درهمیکه غش دران غالب باشد
پس آن نقره شمرده نمیشود بلکه آن در حکم متاع و رخت است
و قیمت آن معتبر است حتی اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد
زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت دران باشد چنانچه
این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و رخت مگر در صورتیکه
دران بقدر نصاب نقره باشد پس درین هنگام نیت تجارت

دران شرط نیست وبد اعتبار نبوده میشود قیمت آن چه درهم نقره نیست بحسب تجارت وقیمت معتبر نیست ودلیل مسئله این است که درهم از غش قلیل خالی نمی باشد وبراینکه نقره خالص قابل ضرب نیست چه آن نقش پذیر نمیشود مگر وقتیکه چیزی دران غش باشد وازغش کثیر خالی میباشد پس اعتبار نموده شد علیه

یعنی اگر نقره غالب باشد نقره است واگر غش غالب باشد نقره نیست وعامه عبارت است از یکه زیاده از نصف باشد چه حقیقت ما بین آن است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة طلا * مسئله ۱ *

در کمتر از بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن بیست مثقال است وزکوة در ان نصف مثقال است وقتیکه حولان حول شود برای آنچه که در فصل اول مذکور شد وباید دانست که مراد از مثقال همان مثقال است که ده درهم هفت مثقال میشود ومثقال بیست قیراط است وقیراط پنج جو میباشد * مسئله ۲ * آنچه زیاده شود بر بیست مثقال پس در هر چهار مثقال از ان دو قیراط زکوة واجب میشود زیراچه زکوة واجب ربع عشر است ودو قیراط ربع

شرع چهار مثقال است و در کمتر از چهار مثقال که زاید شود بر بیست مثقال زکوة نیست نزد ابوحنیفه رح و نزد صاحبین رح هر قدر که زاید شود پس در آن زکوة بحساب آن واجب میشود و این بنا بر آن است که کسور نزد ابوحنیفه رح معاف است و نزد صاحبین رح در آن نیز زکوة است چنانچه در فصل اول مذکور شد و وجه قول ابوحنیفه رح این است که قیمت دینار ده درهم است در شرع و دینار و مثقال هم وزن است پس قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بمنزله کمتر از چهل درهم است و در کمتر از چهل درهم زکوة نیست بنابر حدیث عمرو بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ٣ * زکوة واجب است در طلا و نقره غیر مضروب که آنرا تبر میگویند و همچنین زکوة واجب است در زیور طلا و نقره و ظروف طلائی و نقرئی خواه مباح باشد استعمال آن چون انگشتر نقره وغیره یا مباح نباشد و شافعی رح گفته است که در زیورهای زنان زکوة واجب نیست و همچنین در انگشتر

نقره که براي مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن مانند پارچهٔ پوشیدني است و دلیل علماي ما این است که سبب وجوب زکوٰة مال نامي است و دلیل نماء در طلا و نقره موجود است چه خلقت طلا و نقره براي تجارت است و موضوع است براي آن واین دلیل نماست ومعتبر براي وجوب زکوٰة دلیل نماست نه حقیقت آن بخلاف پارچه که براي پوشیدن است چه در آن دلیل موجود نیست والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوٰة متاع ورخت

* مسئله ۱ * زکوٰة واجب است در متاع تجارت هر متاعیکه باشد وقتیکه قیمت آن نقد رنصابي باشد خواه بقدر نصاب نقره باشد خواه بقدر نصاب طلا بجهت آنکه پیغمبر صلعم درحق متاع تجارت فرموده است که قیمت باید آنرا پس در هر دو صد درهم پنج درهم زکوٰة بدهد وبجهت آنکه مال مذکور را مالک آن مهیا و موضوع کرد است براي نماء پس آن مانند طلا ونقره خواهد بود که موضوع است براي نماء از روي شرع لیکن نیت تجارت دراین شرط نموده شد تا ثابت شود که آن متاع براي نما موضوع شده است و بعد ازین باید دانست که محمد رح گفته است که قیمت آن باید کرد بنصابیکه نافع باشد درحق فقرا

ومساکین اعنی اگر قیمت کرده شود بدرهم بنصاب نقره رسد واگر قیمت کرده شود بدینار بنصاب طلا نرسد پس درین صورت قیمت آن بدرهم باید کرد واگر امر برعکس باشد قیمت آن بدینار باید کرد واین یک روایت است از ابی حنیفه رح ومحمد رح در مبسوط گفته است که مالک مختار است هر نصابیکه خواهد قیمت آن نماید زیراچه طلا ونقره هردو ثمن است ودر اندازه نمودن قیمت اشیا هردو برابر است واز ابی یوسف رح مرویست که قیمت متاع نماید بچیزیکه خریده است آنرا اعنی اگر آنرا بدرهم خریده باشد باید که قیمت آن بدرهم نماید واگر بدینار خریده باشد قیمت آن بدینار نماید واین درصورتیست که آنرا بدرهم ودینار خریده باشد زیراچه آن درمعرفت مالیت ابلغ است واگر خریده باشد آنرا بغیر درهم ودینار پس باید که قیمت کند آنرا بنقد یکه رواج آن غالب است واز محمد رح مرویست که در هرحال قیمت کند آنرا بنقد یکه رواج آن غالب است چنانچه قیمت مغصوب نموده میشود بنقد غالب درهرحال * مسئله ۲ * اگر نصاب کامل باشد در اول سال وهم در انتهای سال پس بسبب نقصان آن در اثنای سال زکوة ساقط نمی شود زیراچه اعتبار کمال آن

در اثناي سال ضرر است واما در ابتداي سال ضرور است که نصاب
کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد زمعني غنا متحقق
شود وهمچنين در انتهاي سال نيز ضرور است که نصاب کامل موجود
باشد تا اداي زکوة واجب گردد ودر اثناي سال چنين
نيست زيرا چه آن حالت بقا است بخلاف صورتيکه
هلاک شود کل نصاب چه در اين حولان حول باطل ميشود
وزکوة واجب نميگردد بجهت انعدام نصاب في الجمله ودر مسئله
اولي اين چنين نيست زيرا چه بعضي نصاب در ان باقي است
پس انعقاد وجوب زکوة باقي خواهد بود * مسئله ٣ *
ضم نموده ميشود قيمت متاع ور نقد بطلا ونقره اعني اگر نزد
مالک متاع باشد که قيمت آن صد درهم است وهم صد درهم
باشد پس قيمت متاع مذکور را با صد درهم ضم نموده
ميشود تا مجموع نصاب گردد وزکوة آن واجب شود زيرا چه
وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار اين است که آن مال
مهيا وموضوع براي تجارت است اگرچه جهت تجارت در ان
مختلف است باعتبار اينکه جهت تجارت در متاع از جانب
عباد است وجهت تجارت در درهم ودينار از جانب

شرع است * مسئلہ ۴ * ضم نمودہ میشود طلا با نقرہ زیرا چہ ہر دو یک جنس اند باعتبار ثمنیت واین ہر دو باعتبار ثمنیت سبب وجوب زکوۃ اند وبعد ازان بباید دانست کہ نزد ابیحنیفہ رح طلا بنقرہ ضم میشود باعتبار قیمت ونزد صاحبین رح باعتبار اجزا واین یک روایت است از ابیحنیفہ رح نیز وثمرہ اختلاف این است کہ اگر شخصی را صد درہم نقرہ و پنج مثقال طلا باشد کہ قیمت آن بصد درہم میرسد پس بر شخص مذکور زکوۃ واجب میشود نزد ابیحنیفہ رح نہ نزد صاحبین رح وایشان میگویند کہ در طلا ونقرہ معتبر مقدار آن است نہ قیمت آن لہذا زکوۃ واجب نمیشود در ظروف نقرہ در صورتیکہ وزن آن کمتر از دو صد درہم باشد وقیمت آن دو صد درہم یا زیادہ ازان باشد وابوحنیفہ رح میگوید کہ ضم یکی از طلا ونقرہ بدیگر بسبب مجانست است ومجانست میان اینہا متحقق میشود باعتبار قیمت نہ باعتبار صورت پس باعتبار قیمت ضم نمودہ خواہد شد واللہ اعلم

باب در احکام کسیکہ میگذرد

نزد عاشر بدانکہ مراد از عاشر کسی است کہ منصوب

نمی‌باید آنرا سلطان برسبیل تاراج تاحوان زکوة مال بگیرد

مسئلهٔ * اگر شخصی مال خود بگذرد نزد عاشر و بگوید که چند ماه است که این مال بدست من آمده است و سال تمام نگذشته است یا بگوید که بر ذمهٔ من دین انسان است و قسم خورد پس شاید عاشر را که قصد تتبع او نماید و از وی چیزی نگیرد زیراچه شخص مذکور منکر وجوب زکوة است و قول منکر مع قسم معتبر است و همچنین اگر بگوید که ادا کرده‌ام زکوة این مال را و داده‌ام آنرا بعاشر سابق مقبول میشود قول او زیراچه عاشر دیگر حق زکوة امین است و زکوة نزد او امانت میماند پس دعوی شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن و این مقبول است در صورتیکه در آن سال عاشر دیگر بوده باشد بخلاف آنکه اگر در آن سال عاشر دیگر ثابت نباشد چه درین صورت کذب او یقینا ظاهر است و همچنین اگر بگوید که من در شهر خود ادا کرده‌ام زکوة این مال را و بفقیران آن شهر داده‌ام پس قول او مقبول است زیراچه صاحب مال ادا میکند در شهر خود است ادای زکوة مال او بروی مفوض است مگر وقتیکه

از شهر خود براید ومع مال نزد عاشر بگذرد چه درین هنگام ولایت گرفتن زکوة مر عاشر را است بجهت آنکه درین هنگام مال صاحب مال در حمایت او داخل میشود وحاصل آنکه درین چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است وهمچنین قول صاحب مال در زکوة سوایم مقبول است در سه صورت اول ودر صورت چهارم مقبول نیست اگرچه قسم خورد باینکه من زکوة آنرا بفقرا داده ام در شهر خود ونزد شافعی رح قول او درینصورت نیز مقبول است زیرا چه او حق را بمستحق آن رسانیده است ودلیل علمای ما این است که حق گرفتن زکوة سوایم مر سلطان را است پس صاحب مال را نمیرسد که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا اموال باطنه میگویند چه ادای زکوة آن بصاحب مال مفوض است وبعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة سوایم زکوة فرض همان اول است که صاحب مال آنرا خود ادا کرده است وبار دیگر گرفتن عاشر ازو بطریق سیاست است وبعضی گفته اند که همین زکوة فرض است وانچه اول داده است نفل میگردد وهمین صحیح است وبعد ازان باید دانست

که در صورتیکه قول صاحب مال مقبول است آیا دران شرط است که خط
ابراو دست آویز خود را ظاهر کند و بنماید یا شرط نیست پس
محمد رح در جامع صغیر شرط آن نکرده است و در مبسوط شرط نمود
است آنرا و همین روایت حسن رح است از ابیحنیفه رح و وجه
آن این است که صاحب مال دعوي برات کرده است و بر صدق
این دعوي علامتي است پس لازم است که ظاهر کند آن را
و وجه روایت جامع صغیر این است که خط مشابه بخط میشود
پس آن علامت اعتبار نمود نمیشود* مسئله ۲ * در چیزیکه
قول مسلمان مقبول است پس دران قول ذمي نیز مقبول است
زیرا چه گرفته میشود از ذمي دو چند انچه گرفته میشود از مسلمان
پس شرطیکه در مال مسلمان است در مال ذمي نیز رعایت جاري
نموده خواهد شد تا که دو چند گرفتن زکوة متحقق شود
* مسئله ۳ * اگر حربي بمال تجارت بگذرد نزد عاشر سلطان
پس باید که عاشر مذکور بگیرد از انچه گرفته میشود از حربیان
و مطابق قول او عمل نکند در صورتها ئیکه دران قول مسلمان
و ذمي مقبول است اگرچه قسم خورد مگر در حق کنیزان او
اگر بگوید که این کنیزان امهات اولاد من اند و از اموال دیگر

قول او قابل التفات نیست زیرا چه انچه گرفته میشود
از زکوة نیست بلکه آن بجهت حمایت گرفته میشود وانچه
در دست او است از مال محتاج است بحمایت پس باید که بگیرد
از وی انچه گرفته میشود از حربیان و التفات نکند بسوی
قول وی مگر در حق کنیزکه این ام ولد من است چه این قول
مسموع است و مقبول است زیرا چه حربی اگر اقرار کند به نسب
کنیزکه در دست وی است و بگوید که این فرزند من است پس این
اقرار صحیح است پس همچنین صحیح خواهد شد اقرار او با مومیت
ولدچه امومیت ولد مبتنی بر ثبوت نسب است پس درین هنگام
کنیزان مال نمی مانند و گرفته نمیشود چیزی مگر از مال
مسئله ۴ گرفته میشود از مسلمان ربع عشر مال او و از ذمی
نصف عشر و از حربی عشر زیرا چه عمر رض چنین امر کرده بود
بعاشران خود *مسئله ۵* اگر گذر کند حربی نزد عاشر
و همراه آن حربی مال پنجاه درهم است پس درین صورت از و
چیزی گرفته نمیشود مگر وقتیکه حربیان میگیرند از مسلمانان
از مال پنجاه درهم پس درین هنگام از حربی نیز گرفته میشود
از مال او که پنجاه درهم است زیرا چه گرفتن از حربیان

بطریق تجارت ومبادله است بحالت مسلمانان وذمی جدا نچه گرفته میشود از آنها زکوة است یا دو چند زکوة پس ضرور است که مال آنها بقدر نصاب باشد واین درجامع صغیر مذکور است و در کتاب الزکوة از مبسوط مذکور است که اگر همراه حربی مال قلیل باشد اعنی کم از نصاب پس از چیزی گرفته نمیشود اگرچه آنها از مسلمانان میگیرند از مال قلیل بجهت آنکه مال قلیل همیشه عفو است وبجهت آنکه مال محتاج نیست بسوی حمایت چه قدر قلیل از مال همراه میدارد مسافر برای زاد راه ودر روان بسوی مال قلیل کم التفات می نماید بجهت آن * مسئله ۹ * اگر حربی نزد عاشر گذرد وهمراه او دوصد درهم باشد ومعلوم نباشد که آنها از مسلمانان از چه مقدار مال چه قدر میگیرند پس در تقدیر عشر گرفته میشود از حربی مذکور بجهت قول عمر رض که اگر مشتبه شود حال بر شما باید که عاشران حربی از ساحه میگیرند پس گرفته خواهد شد از حربی عشر را و اگر معلوم شود که آنها از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند پس همانقدر از وی گرفته خواهد شد ولیکن اگر معلوم

شود که آنها از مسلمانان کل مال میگیرند پس عاشر مسلمانان
را نباید که از او کل مال بگیرد زیرا چه این قدر را عتبی بد
عهد نیست و اگر معلوم شود که آنها از مسلمانان هیچ نمیگیرند
پس از انها نیز هیچ نباید گرفت بجهت آنکه تا آنها نگیرند از
تاجر مسلمانان و بجهت آنکه هرگاه حربیان سلوک نیکو
نمایند با مسلمانان و هیچ نگیرند پس مسلمانان را باید که
هیچ نگیرند از آنها چه مسلمانان را سزاوار است که موصوف
باشند بمکارم اخلاق * مسئله ۷ * اگر حربی بگذرد
نزد عاشر یکبار و عاشر مذکور از و عشر بگیرد و بعد از این
اگر بار دیگر بگذرد نزد عاشر مذکور بار دیگر از و عشر
نگیرد مگر بعد از حولان حول بجهت آنکه بسبب گرفتن عشر
بار بار در یکسال استیصال مال لازم می آید یعنی مال باقی
نمی ماند و حق گرفتن آن نیست مر عاشر را مگر برای محافظت
مال و بجهت آنکه حکم امان اول باقی است در این سال تا آنکه
سال دیگر در آید و بعد از در آمدن سال دیگر امان جدید
و حق او متحقق میشود زیرا چه حربی را گذاشته نمیشود
که زیاده از یکسال اقامت نماید در دار اسلام پس بعد از

گذشتن سال دیگر بار دیگر عشر گرفته خواهد شد از وجه
سبب این استیصال مال لازم نمی آید و اینکه مذکور شد وقتی
است که حربی مذکور بدار حرب نرفته باشد بعد از گرفتن
عشر واگر بعد از گرفتن عشر بدار حرب رود وبعد از آن
مراجعت نماید بدار اسلام پس درینصورت بار دیگر عشر
گرفته میشود واگر حربی مذکور در روزیکه عشر داده است
همان روز بدار حرب رود وبعد از آن همان روز مراجعت نماید
بدار اسلام بسبب اتصال دارین در مراجعه درینصورت
مراجعت نبوده است بدار اسلام بسبب امان جدید و در
سبب بار دیگر گرفتن بعد از مراجعت از دار حرب استیصال
مال لازم نمی آید چه او هر بار بدار حرب میرود و منفعت
حاصل مینماید * مسئله ۸ * اگر ذمی مع خمر یا خنزیر بگذرد
بر عاشر پس عاشر مذکور عشر بگیرد از خمر او نه از خنزیر
او و مراد از گرفتن عشر خمر این است که عشر بگیرد از قیمت خمر
بنا بر تعین خمر و این فرق که مذکور شد میان خمر و خنزیر
بر ظاهر روایت است و شافعی رح گفته است که از هیچیک از خمر
و خنزیر عشر نگیرد زیرا چه این دو قیمت ندارد و زفر رح گفته

که عُشر بگیرد زیرا چه هر دو در مالیت برابر است نزد ذمیان
و ابو یوسف رح گفته است که از هر دو عشر گیرد و تا یکه خمر
و خنزیر هر دو مجاهر از ذمی مذکور باشد و گویا که ابو یوسف
رح در این صورت خنزیر را تابع خمر گردانیده است لهذا گفته است
که اگر یکی از خمر و خنزیر تنها همراه او باشد پس از خمر عشر
گرفته میشود نه از خنزیر و وجه ظاهر روایت یکی این است
که قیمت شی از ذوات القیم بمنزله عین آن شی است و خنزیر
من جمله ذوات القیم است و قیمت شی از ذوات الامثال بمنزله
عین آن شی نمیشود و خمر من جمله ذوات الامثال است و دوم این است
که حق گرفتن عشر مر عاشر را بجهت حمایت است و مسلمان را
میرسد که حمایت و محافظت خمر خود نماید برای سرکه ساختن
پس همچنین جائز است ویرا که حمایت کند خمر ذمی را و نمیرسد
مسلمان را که حمایت و محافظت کند خنزیر خود را بلکه
اگر مسلمان شود ذمی که در ملک او خنزیر است پس واجب است
براو که یله کند خنزیر خود را و بگذارد آنرا و هرگاه مسلمان
حمایت و محافظت نمیکند خنزیر خود را پس همچنین حمایت
نمیکند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حمایت نمیکند خنزیر

ذمی را * مسئله ۹ * اگر صبی یا زنی از بنی تغلب مع مال
خود بگذرد نزد عاشر پس باید که از صبی چیزی نگیرد و از زن
مذکوره بگیرد آنچه گرفته میشود از مرد تغلبی یعنی برابر آنچه
مذکور شد در زکوة سوایم * مسئله ۱۰ * اگر شخصی مع
صد درهم بگذرد بر نزد عاشر و خبر دهد عاشر مذکور را باینکه
در خانه او صد درهم دیگر است و حولان حول برآن شده است
پس نگیرد عاشر مذکور زکوة بگیرد از صد درهم
که همراه شخص است و نه از صد درهم که در خانه وی است
زیرا چه آن قلیل است و صد درهم که در خانه وی است در حمایت
عاشر مذکور داخل نیست * مسئله ۱۱ * اگر شخصی بگذرد
نزد عاشر مع دو صد درهم که نزد او بطریق بضاعت است پس باید
که عشر آن از وی نگیرد زیرا چه شخص مذکور از جانب مالک مال
ماذون نیست با دای زکوة آن و همچنین اگر آن مال نزد او بطریقه
مضاربت باشد و همین قول صاحبین رح است و امام ابو حنیفه رح در اول
میگفت که عشر آن گرفته شود بجهت قوت تصرف مضارب که ربح مال را
تا حدی که باز دارد مضارب را از تصرف کردن در مال مضاربت الا آنکه
مال از قسم عروض باشد پس مضارب را بمنزله مالک دانسته شود

و بعد ازان رجوع نموده است بسوي قول صاحبين رح و وجه آن اين است كه مضارب نه مالك مال است ونه نايب وي است در اداي زكوة پس اگر زكوة مال مذكور گرفته خواهد شد ممكن فتيكه دران مال نقد و ربح باشد كه نصيب مضارب مذكور ازان بمقدار نصاب برسد پس در ين هنگام زكوة آن مقدار از گرفته خواهد شد چه او مالك آن است * مسئله ۱۲ * اگر مع دو صد درهم بخشد بنده عاشر بنده مساذون كه مديون نيست پس زكوة آن گيرد از و وبايد دانست كه ابو يوسف رح گفته است كه معلوم نيست كه ابو حنيفه رح ازين قول رجوع كرده است وقايل شده است باينكه زكوة از بنده مذكور نگيرد عاشر مذكور يا رجوع نكرده است ازان ليكن رجوع او در حق مضارب بسوي قول صاحبين رح كه زكوة مال مضاربة ازاو گرفته نميشود مقتضي آن است كه در حق بنده مذكور نيز قايل باشد باينكه زكوة مال مذكور ازو گرفته نشود چه بنده مذكور مالك آن مال نيست بلكه مالك آن مال خواجه وي است وجز اين نيست كه ويرا تصرف است در مال مذكور پس بنده مذكور مانند مضارب است وبعضي در بيان فرق ميان بنده مذكور وميان مضارب گفته اند كه بنده مذكور در ان مال تصرف ميكند براي خود

لهذا عهده که آن مروی است و آنچه مراد از عهده آن لاحق میشود
او به حکم آنکه مر آن را از خواجه خود بامر او خرید و فروخت می شود برای آن
و هرگاه چنین شد پس او چون محتاج است بسوی حمایت بخلاف
مضارب چه او تصرف مینماید در مال مضاربت بطریق نیابت لهذا
آنچه لاحق میشود مراد از عهده آن حکم آن را از رب المال پس رب
المال محتاج است بسوی حمایت و هرگاه این فرق است میان بنده
ماذون و میان مضارب پس از نوع ابی حنیفه رح در حق مضارب
بسوی اینکه زکوة مال مضاربت از او نباید گرفت معنی این
نیست که واجب شود در حق بنده ماذون باینکه زکوة مال مذکور از او
نباید گرفت و باید دانست که در مسئله مذکوره اگر خواجه بنده
مذکور شهر آن بنده باشد پس درین صورت زکوة آن مال تاجر مذکور
خواهد کرد مر آن خواجه مذکور را و مالک آن مال است پس زکوة آن مال
گرفته خواهد شد از و مگر وقتیکه بر بنده مذکور آنقدر
دین باشد که محیط باشد بمال مذکور پس درین هنگام
زکوة آن گرفته نمیشود از خواجه مذکور چه درین هنگام
نزد ابی حنیفه رح ملک او باقی نمی ماند و نزد صاحبین رح بمال
مذکور متعلق میشود حق غیر که دین است * مسئله ۱۳ *

اگر تاجري با مال خود بگذرد نزد عاشر خوارج در دياريكه خوارج بران ديار غالب اند وعاشر مذكور زكوة مال از و بگيرد پس تاجر مذكور اگر بعد ازان بگذرد نزد عاشر اهل عدل پس بار ديگر زكوة او خواهد گرفت عاشر اهل عدل زيراچه تقصير از جانب تاجر مذكور است بجهت آنكه اوچرا نزد عاشر خوارج رفته بود در ديار آنها والله اعلم

باب در بيان معادن و ركاز بدانكه كنز عبارت است از ماليكه دفن كرده باشد آنرا انسان در زمين ومعدن كان را ميگويند وركاز هردو را شامل است وليكن اطلاق آن بر معدن بطريق حقيقت است وبر كنز بطريق مجاز * مسئله ۱ * اگر يافته شود در زمين خراجي يا عشري معدن طلا يا نقره يا ارزيز يا آهن يا روئين پس دران خمس است نزد علماي ما وشافعي رح گفتست كه دران هيچ واجب نيست زيراچه آن مباح است كه دست يابنده اول بآن رسيده است پس آن مانند صيد است پس دران چيزي واجب نخواهد شد وليكن اگر طلا ونقره برآمده باشد از معدن آن پس دران زكوة واجب ميشود وحولان حول دران شرط نيست بنابر

بلکه قول زیرا چه حولان حول شرط نموده نشده است مگر برای
بها و مال مذکور عین بها است پس حاجت حولان حول نیست
دران برای بها و دلیل علمای مالکیه این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در رکاز خمس است ولفظ رکاز معدن را نیز
شامل است ودوم این است که آن معادن در دست کفار بوده ودر
دست مسلمانان بزور وغلبه رسیده است پس آن غنیمت است ودر
مال غنیمت خمس واجب است بخلاف صید چه صید در دست کسی
نبود سوال اگر معادن مذکوره مال غنیمت است پس باید
که مقسوم نموده شود میان جمیع غازیان جواب دست جمیع
غازیان بر معادن مذکوره حکما ثابت است باعتبار ثبوت دست
آنها بر ظاهر روی زمین و دست کسی که یافته است
آن را حقیقة بان رسیده است پس ثبوت دست غازیان
در حق خمس اعتبار نموده شد وبرای آن حکمی است ودست
یابنده آن در حق چهار خمس اعتبار نموده شد چه آن حقیقی است
لهذا چهار خمس آن برای او گردانیده شده * مسئله ۲ * اگر یابد
کسی معدنی را در خانه خود پس دران هیچ واجب نمیشود نزد
امام ابو حنیفه رح ونزد صاحبین رح دران نیز خمس است چه حدیثیکه

سابق مذکور شد چه آن مطلق است وشامل است مراین معدن را نیز ودلیل ابیحنیفه رح این است که معدن از اجزای زمین است و متصل است بآن در اصل خلقت ودرهیچ از اجزای زمین مذکور چیزی واجب نیست پس همچنین چیزی واجب نخواهد شد درجزو مذکور که معدن است زیرا چه جزو مخالف کل نمیشود بخلاف کنز چه آن متصل نیست در زمین در اصل خلقت بالله نهاده است دران کسی * مسئله ۳ * اگر بیابد کسی معدنی را از معادن مذکوره در زمین منزل خود که سوای خانه است عشری باشد آن زمین یا خراجی پس درینصورت از ابیحنیفه رحمه الله دو روایت است یکی این است که دران نیز هیچ چیز واجب نمیشود مانند خانه واین روایت مبسوط است و دیگر این است که دران خمس واجب است واین روایت جامع صغیر است ووجه آن این است که زمین خانه خالی است از مؤنت ودران چیزی واجب نیست حتی اگر در اندرون خانه درخت خرما باشد که چند کر خرما از ان پیدا شود دران هیچ چیز واجب نمیشود بخلاف زمین دیگر چه آن از عشر وخراج خالی نیست پس همچنین واجب خواهد شد خمس نیز در

بعد نیکه یابد آنرا در زمین مذکور * مسئله ۴ * اگر یابد
شخصی رکاز را یعنی کنز را واجب میشود دران خمس باجماع
بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد زیرا که دران لفظ رکاز که
مذکور است اطلاق نموده میشود برکنز نیز که معنی رکاز
اثبات است و آن یافته میشود دران و بعد ازان باید دانست
که اگر دران ضرب اهل اسلام باشد چون کلمه شهادت مثلا پس
این کنز بمنزله لقطه است و حکم آن مذکور است در کتاب اللقطه
و اگر دران ضرب اهل جاهلیت باشد چون صورت بت مثلا پس
دران خمس است در هر حال بنا بر وجهیکه مذکور شد و بعد ازان
باید دانست که اگر یابد آنرا در زمین مباح پس چهار
خمس آن برای کسی است که یافته است آنرا زیرا که
او احراز آن نموده است بجهت آنکه دیگر شاریان را
بران اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
حکم است اگر یابد آنرا در زمین مملوک خواه مملوک
او باشد یا مملوک غیر او پس نزد ابی یوسف رح است بجهت
آنکه استحقاق بسبب احراز است و احراز نموده است آنرا
یابنده آن و نزد طرفین رح چهار خمس آن مر کسی راست که

مالک آن زمین گردانیده است او را امام در وقت اول فتح آن دیار و آنکه مختار مینگویند وجه آن این است که زیر آن زمین اول دشمن او رسیده است بخصوص پس او بسببیا آن مالک خواهد شد چیزیرا که در باطن آن زمین است اگرچه دست او بر ظاهر آن رسیده است چنانچه اگر شخصی شکار کند ماهی را که در شکم او دری است پس آن شخص مالک آن در میشود اگرچه دست او بر ظاهر آن رسیده است و نرسیده است که در شکم آن در است همچنین در اینجا نیز و بعد از آن باید دانست که اگر مختط له بفروشد زمین مذکور را آن کنز از مالک او بیرون نمیرود زیرا که کنز چیزیست که نهاده شده است بخلاف معدن چه آن از اجزای زمین است پس بسبب فروختن زمین داخل میشود در ملک مشتری مانند نیکه در آن است و باید دانست که اگر مختط له معلوم نباشد که کدام است پس در ینصورت بنا بر آنچه فقها گفته اند داده میشود آن چهار خمس مرکسی را که سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام اعنی شخصیکه بیشتر از آن مالک آن زمین کسی معلوم نیست و اگر مشتبه باشد ضرب آن و معلوم نشود که ضرب اهل اسلام است یا ضرب

اهل جاهلیت پس آن گنج را بنصورت بنا بر ظاهر روایت جاهلی گردانیده میشود چه آن اصل است و بعضی گفته اند که اسلامی گردانیده میشود در زمانه ما زیرا که عهد اسلام درین زمانه قدیم شده است * مسئله ۵ * اگر شخصی امان گرفته داخل شود در دار حرب و یابد در خانه بعضی از آنها رکاز را خواه معدن باشد یا کنز باید که واپس دهد آنرا با هل آن تا نقض عهد سکنی لازم نیاید زیرا که آنچه دران دار است بدست صاحب آنست بخصوص و اگر یابد شخص مذکور رکاز را در صحرا پس آن رکاز مرا ورا است زیرا که این رکاز در دست کسی نیست بخصوص پس گرفتن آن عهد شکنی شمرده نمیشود و در ان خمس لازم نیست چه آن مال غنیمت نیست زیرا که شخص مذکور بهنزله دزد غیر مجاهد است * مسئله ۶ * خمس واجب نیست در فیروزه که یابد آنرا کسی در کوه زیرا که فیروزه سنگ است و پیغمبر صلعم فرموده است که در سنگ خمس نیست * مسئله ۷ * در سیماب خمس است نزد ابیحنیفه رح بنابر قول اخیر او و همین قول محمد رح است بر خلاف قول ابی یوسف رح و در مروارید و عنبر خمس نیست نزد ابیحنیفه

و محمد رح و ابویوسف رح میگویند که در ان ده رهر زیور یکه
از دریا برآورده میشود خمس است زیرا چه عرض خمس گرفته
است از عنبر و دلیل طرفین رح این است که بر قعر دریا قهر و غلبه
واقع نشده است پس انچه گرفته شود از قعر دریا مال غنیمت
نخواهد شد اگرچه آن چیز طلا و نقره باشد و انچه مروییست
از عمر رض که از عنبر خمس گرفته است پس آن در صورتی بوده که
دریا آنرا برکناره انداخته بوده و درینصورت طرفین نیز قایل
اند باینکه دران خمس است * مسئله ۸ * اگر یابد کسی
در زمین مباح دفینه متاع و رخت را چون ظروف و پارچه
پس آن مرکسی را است که یابد آنرا و دران خمس است زیرا چه آن
غنیمت است بمنزله طلا و نقره والله اعلم

باب در بیان زکوة زراعت و ثمره

مسئله ۱ هر چیزیکه از زمین حاصل شود دران عشر است نزد ابیحنیفه رح
خواه قلیل باشد آن چیز یا کثیر خواه سیراب کرده باشند
آن زمین را بآب نهرهای جاری چون جیحون و سیحون
یا سیراب نموده باشند آنرا بآب آسمان مگر هیزم و درختی
وگیاه چه درین چیزها عشر نیست و صاحبین رح گفته اند

که عشر واجب نمیشود مگر در هر چیزی که ثمرهٔ آن باقی ماند
پس در آن عشر واجب میشود بشرطیکه آن پنج وسق باشد
و وسق عبارت است از شصت صاع صاع رسول خدا صلعم و در
قول امام عشر واجب نیست نزد صاحبین رح پس معلوم شد که اختلاف
میان امام اعظم رح و میان صاحبین رح در دو موضع است یکی
در اشتراط نصاب که پنج وسق است و دوم در اشتراط بقا و دلیل
صاحبین رح در موضع اول یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در کمتر از پنج وسق زکوة نیست و دوم این است که عشر صدقه
است پس برای وجوب آن نصاب شرط نموده خواهد شد تا غنا
متحقق شود و دلیل امام اعظم رح این است که پیغمبر صلعم فرموده
است که هر چیزی که حاصل شود از زمین پس در آن عشر است و این
حدیث مطلق است و در آن تفصیل مقدار نیست و جواب صاحبین
رح این است که آنچه روایت کرده اند آن را صاحبین رح پس تاویل
آن این است که مراد از آن زکوة تجارت است یعنی زکوة
تجارت در آن واجب نمیشود که مقدار آن پنج وسق گردد در ابتدای کار
میگردد چنانکه آن را بحساب وسق و قیمت وسق چهل درهم بود در آن زمان
پس قیمت پنج وسق دو صد درم میشود و وجوب عشر علاوه

زمین متعلق است بحاصل زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا
واجب میشود عشر در غله زمین وقف پس چگونه اعتبار نموده
خواهد شد صفت مالک که غنا است لهذا حولان حول نیز دران شرط
نیست زیرا چه اعتبار حولان حول برای نما است و غله زمین همه
نما است و دلیل صاحبین رح در موضع دوم این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در خضراوات یعنی بقولات صدقه نیست و مراد از صدقه
عشر است چه زکوة منفی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوة واجب
است و دلیل ابو حنیفه رح یکی آن حدیث است که مذکور شد
برای وی در موضع اول و جواب صاحبین رح این است که حدیثی که
روایت کرده اند آنرا صاحبین رح مراد ازان صدقه است که میگیرد
آنرا عاشر و ابو حنیفه رح نیز قایل است باینکه عاشر نمیگیرد صدقه
آنرا و دوم این است که گاهی کاشته می شود در زمین چیزیکه باقی
نمی ماند چون خربزه و خیار و این نمای زمین است و سبب وجوب
عشر زمین نامی است و لهذا واجب میشود دران خراج واما هیزم و نی
و گیاه پس بستان برای این چیزها موضع نیست عادةً بلکه اکثر این
چیزها را از بستان دور مینمایند حتی اگر کسی زمین برای این چیزها
آباد نماید و این چیزها ازان مقصود باشد پس درین صورت عشر

دران راجب میشود و باید دانست که مراد از نی مذکور این
بوریاست واگر نیشکر باشد یا نیکه آنرا قصب الذریره میگویند
پس دران عشر واجب است زیراچه این چیزاز غله زمین است
ومقصود است اززمین بخلاف شاخ درخت خرما وتبن اعنی
نباتیکه ازان دانه پیدا میشود چون درخت گندم وشخودوغیره
زیراچه مقصود ازان ثمره ودانه است نه عین آن نبات * مسئله ۲ *
زمینیکه سیراب نموده شود بدلو بزرگ که آنرا غرب میگویند یا
بدولاب با بشتران وگاو را آب کش پس دران نصف عشر است نزد
ابیحنیفه رح ونزد صاحبین رح الخ صاحبین رح بشرطیکه آن چیز
باقی ماند و بقدر پنج وسق باشد ونزد ابی حنیفه رح این
شرط نیست دلیل مسئله این است که درزمین مذکور مؤنت
بسیار درکار میشود بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود بآب
آسمان یا بآب نهرها * مسئله ۳ * زمینیکه سیراب کرده
می شود در بعض ایام سال بآب نهرها ودربعض ایام آن
بدولاب پس معتبر درین اکثر ایام سال است اعنی اگر دراکثر ایام
سال سیراب نموده شود بآب نهرها پس دران عشر است
واگر دراکثر ایام آن سیراب نموده شود بدولاب پس دران

نصف عشر است و ابویوسف رح گفته است که هر چیزکه پیمانه
نموده نمیشود بوسق چون زعفران و پنبه پس دران عشر واجب است
بشرطیکه قیمت آن برابر قیمت پنج وسق باشد از ادنی چیزهای
که پیمانه نموده میشود بوسق چون ارزن در بین زمانه زیرا چه
چیزها ئیکه بوسق پیموده نمیشود در شرع پس اندازه نمودن
نصاب آن بحساب وسق ممکن نیست لهذا قیمت آن اعتبار
نموده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع تجارت و محمد رح
گفته است که عشر دران واجب است بشرطیکه به پنج عدد رسد
از اعلی چیزیکه بآن اندازه نموده میشود نوع آن پس معتبر در پنبه
این است که پنج حمل باشد و هر حمل سه صد من و معتبر در زعفران
این است که پنج من باشد زیرا چه زعفران اندازه نموده میشود
بدرهم واستار و رطل و من و اعلی از میان اینها من است
پس پنج عدد آن اعتبار نموده خواهد شد زعفران و وجه قول محمد
رح این است که اعتبار وسق نیست در گندم وغیره مگر
بجهت آنکه وسق اعلی پیمانه است که بآن اندازه نموده
میشود نوع آن پس همچنین اعتبار نموده خواهد شد
در غیر آن نیز اعلی چیزها ئیکه بآن اندازه نموده میشود

تابع آن * مسئلهٔ ۲ * در شهد عشر واجب است در صورتیکه
گرفته شود از زمین عشری و شافعی رح گفته است که در شهد
چیزی واجب نیست زیرا که شهد متولد است از حیوان پس آن
مانند ابریشم است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در شهد عشر است و دوم این است که مگس انگبین
شهد اخذ میکند از شکوفه ها و از میوه ها و در این هر دو
عشر است پس همچنین عشر واجب خواهد شد در شهد نیز چه آن از آن
ماخوذ است بخلاف کرم ابریشم زیرا که آن برگ میخورد
و در برگ عشر نیست و بعد از آن باید دانست که عشر واجب است
در شهد نزد ابی حنیفه رح قلیل باشد آن شهد یا کثیر چه او
نصاب اعتبار نمیکند و از ابی یوسف رح مرویست که او اعتبار
میکند قیمت آنرا چنانچه قاعدهٔ وی است و نیز مرویست
از ابی یوسف رح که در آن هیچ واجب نیست مگر وقتیکه مقدار
ده قرب رسد و قرب پنجاه من است و وجه آن این است که بنی
شبابه ادای عشر میکردند به پیغمبر صلعم از مقدار مذکور
نه کمتر از آن و نیز از ابی یوسف رح مرویست که نصاب شهد
پنج من است و نزد محمد رح نصاب آن پنج فرق است و فرق

یعنی ثمن رطل است زیرا چه فرق اعلی است از میسان چیزها ئیکه بآن اندازه نموده میشود شهد مانند وسق در باب گندم وغیره وهمچنین در نیشکر اعنی نزد محمد رح در نیشکر عشر واجب میشود وقتیکه بمقدار پنج فرق از دو شکر یکه حاصل میشود ازان * مسئله ۵ * شهد وثمر که یافته شود از کوه در ان عشر است وهمین ظاهر روایت است و از ابی یوسف رح مروی است که در ان هیچ چیز واجب نیست زیرا چه سبب وجوب آن که زمین نامی است یافته نمیشود ووجه ظاهر روایت این است که مقصود نیست از زمین نامی مگر حاصل آن وحاصل در صورت مذکوره موجود است * مسئله ۶ * انچیکه حاصل شود از زمین عشری پس عشر از مجموع آن گرفته میشود واجرت عمل کنندگان واجرت گاوان از ان وضع کرده نمیشود زیرا چه پیغمبر صلعم حکم کرده است بتفاوت واجب بسبب تفاوت مؤنت وفرموده است که در زمینی که سیراب کرده میشود بآب باران پس در ان عشر است و در زمینی که سیراب کرده میشود بغرب ودولاب پس در ان نصف عشر است وهرگاه چنین شد پس وضع نمودن مؤنت معنی ندارد * مسئله ۷ *

در زمین عشری از تغلبی دو چند عشر گرفته میشود زیراچه نزد
اجماع صحابه رض است واز محمد رح مرویست که در زمین
عشری که تغلبی خریده باشد آنرا از مسلمان یک عشر است
زیراچه نزد محمد رح وظیفهٔ زمین اصلی عشر وخراج متغیر نمیشود
بسبب متغیر شدن مالک آن * مسئله ۸ * اگر خریده کند
ذمی از تغلبی زمین ویرا که ازان دو چند عشر گرفته میشود
پس حکم آن بدستور سابق باقی میماند یعنی دو چند عشر
گرفته میشود از ذمی مذکور نیز واین نزد جمیع علمای ما است
زیراچه مضاعف گرفتن از ذمی جائز است لهذا اگر ذمی با مال
تجارت گذر کند بر عاشر گرفته میشود از وی دو چند آنچه
گرفته میشود از مسلمانان وهمچنین حکم زمین مذکور
بدستور سابق باقی میماند در صورتیکه خریده کند آنرا مسلمان
از تغلبی یا مسلمان گردد تغلبی که مالک آنست واین نزد
ابوحنیفه رح است خواه آن زمین در اصل مملوک تغلبی باشد
یا خریده باشد آنرا تغلبی از مسلمان ودر هرصورت حکم
آن گرفتن دو چند عشر است وباقی میماند در صورتیکه
خریده کند آنرا مسلمان زیراچه این مضاعف گرفتن وظیفه

آن زمین مقرر شده است نزد ابیحنیفه رح پس آن زمین درصورت مذکوره مع وظیفه آن منتقل خواهد شد بسوي مسلمان چنانچه همین حکم زمین خراجي است وابویوسف رح گفتست که درصورت مذکوره درزمین مذکور عشرواجب میشود و دو چند عشر دران از مسلمان گرفته نمیشود زیراچه باعث آن بوده مگرکفرمالک آن زمین و آن زایل گشت و در قدوري گفتست که همین قول محمد رح است بنا بر روایت صحیح ولیکن اصح این است که درصورت مذکوره قول محمد رح موافق قول ابیحنیفه رح است در باقي ماندن وظیفه زمین مذکور که عبارت است از گرفتن مضاعف عشر ولیکن این قول محمد رح درصورتي است که زمین مذکور ملک اصلي تغلبي باشد زیراچه درصورتیکه خریده باشد زمین مذکوررا از مسلمان ازان عشر گرفته میشود نزد محمد رح نه مضاعف آن زیراچه وظیفه زمین نزد او متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک * مسئله ۹ * اگر مسلمان بفروشد زمین خودرا بدست نصراني که ذمي است وتغلبي نیست وقبض کند آنرا نصراني مذکور پس ازان خراج گرفته میشود نزد ابیحنیفه رح زیراچه خراج لایق حال کافراست و نزد

ابي يوسف رح دو چنده عشر گرفته ميشود ازان وصرف نموده
ميشود در مصرف خراج چنانچه گرفته ميشود از تغلبين وصرف
نموده ميشود در مصرف خراج واين آسانتر است به نسبت
تبديل عشر بسوي خراج ونزد محمد رح زمين مذكور عشري
است بدستور سابق چه عشر مونت آن گشته است پس متغير
ومتبدل نخواهد شد مانند خراج ازبعد ازان بنا بايد دانست
كه عشر صرف نموده ميشود نزد محمد رح در مصرف زكوة
واين يك روايت است از محمد رح در روايت ديگر اين است كه
صرف نموده ميشود در مصرف خراج وبايد دانست كه اگر بصحت
شفعه بگيرد آن زمين را مسلماني از نصراني مذكور يا
واپس داده شود زمين مذكور ببايع آن كه مسلمان است بسبب
فاسد شدن بيع پس درين هردو صورت زمين مذكور عشري
است بدستور سابق اما در صورت اول پس بجهت آنكه عقد
بيع راجع گشت بسوي مسلمان مذكور كه شفيع است پس
چنان شد كه گويا او خريده است آنرا واما در صورت دوم پس
بجهت آنكه بسبب واپس گشتن آن زمين بنا بر فساد بيع
چنان گردانيده ميشود كه گويا بيع آن اصلا متحقق نشده

بود وبجهت آنکه بسبب بیع وشراي فاسد حق مسلمان مذکور منقطع نشده است چه دربنصورت رد آن مبیع واجب است پس زمین مذکور دربنصورت عشري است بدستور سابق * مسئله ۱۰ * اگر مسلمانی بستان کرداند سراي خود را که ملک قدیم وي است اعني اومختطله است پس بر او عشر دران لازم مي آید وقتیکه سیراب کند آن را باآب عشر واگر سیراب کند آنرا باآب خراج پس براو خراج آن واجب میشود زبراچه زمین مذکور در اصل نه عشري است ونه خراجي ودرچنین زمین مدار مؤنت آن برآب است * مسئله ۱۱ * برمجوسي بجهت سراي او هیچ چیز از عشر وخراج واجب نمیشود زیراچه عمر رض مسکن را عفو کرده است واگر مجوسي سراي خود را بستان کرداند پس براو خراج آن راجب میشود اگرچه سیراب کند آن را باآب عشر زیراچه ایجاب عشر براو متعذر است چه دران معني قربت وعبادت است وکافر اهلیت آن ندارد پس خراج در حق او متعین است وآن لایق حال وي است بجهت آنکه آن عقوبت است وبنا برقیاس قول صاحبین رح عشر براو واجب میشود درصورتیکه سیراب کند آنرا باآب عشري ولیکن نزد محمد رح یک عشر ونزد ابي یوسف

ربع دوعشر ووجه آن سابق مذکور شده است * مسئله ۱۲ * بدانکه آب باران وآب چاه ها وچشمه ها ودریاها که در زیر ولایت کسی نیست عشری است * مسئله ۱۳ * آب نهرها کیکه کنده اند آنرا پادشاهان عجم چون نهر یزدجرد مثلا خراجی است * مسئله ۱۴ * آب نهر خوارزم که آنرا جیحون میگویند عشری است نزد محمد رح وهمچنین آب نهر ترک که آنرا سیحون میگویند وهمچنین آب نهر بغداد که آنرا دجله میگویند وهمچنین آب نهر کوفه که آنرا فرات میگویند زیراچه این نهرها در تحت ولایت کسی نیست وکسی حمایت آن نمیکند پس آن مانند دریاها است ونزد ابی یوسف رح خراجی است زیراچه برآبی نهرهـا پل بسته میشود از کشتیها واین پل بستن قبضه است برای *مسئله ۱۵ * حکم زمین صبی وزن از قوم تغلبی حکم زمین مردان آنها است اعنی در زمین عشری دوعشر است ودر زمین خراجی خراج واحد است زیراچه صلح واقع شده است بردو چند گرفتن صدقه نه بردو چند گرفتن مؤنت محض وخراج مؤنت محض است وبرصبی وزن مسلمان عشر است پس دو چند آن گرفته خواهد شد از صبی وزن رتغلبی که از قوم تغلبی باشند

* مسئله ۱۹ * در چشمهٔ قیر یا نفت و نمک و مانند آن چیزی واجب نیست وقتیکه آن چشمه در زمین عشری باشد زیرا چه قیر و نفت و نمک از روئیدنی زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه برآید و بر مالک چشمهٔ مذکور خراج است در صورتیکه چشمهٔ مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی و مسائل این وقتی است که حریم آن صالح زراعت باشد زیرا چه خراج متعلق است بانیکه صاحب آن قادر باشد بر زراعت نمودن در آن والله اعلم

باب ششم در بیان مصرف زکوة اعنی کسیکه دادن زکوة باو جایز است و در بیان کسیکه دادن زکوة باو جایز نیست * مسئله ۱ * باید دانست که مصرف زکوة در اصل هشت نوع است یکی فقیر دوم مسکین و سیوم عامل تحصیل زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد و چهارم مکاتب که زکوة باو داده میشود برای خلاصی رقبه او تا آزاد کرده و پنجم مدیونیکه مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل الله و هفتم ابن السبیل و هشتم مولفة القلوب و این هشت نوع در اصل مصرف زکوة است بجهت آنکه این هشت نوع در قرآن مجید مذکور است

کلمه حصر و خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که صدقه
حلال نیست مگر برای فقرا و مساکین و عاملان که تحصیل
آن می نمایند و مولفة القلوب و فی الرقاب و غارمین و فی سبیل
الله و ابن السبیل پس سوای اینها کسی مصرف زکوة نیست.
ولیکن از انجمله مولفة القلوب بعد از زمان رسول خدا
صلعم ساقط شده است زیراکه رسول خدا صلعم زکوة آنها
میداد تا آنها بطمع مال شر برپا ننمایند با مسلمانان بلکه
معین و مددگار مسلمانان باشند و چون حق تعالی اسلام
و اهل اسلام را قوت داد مستغنی کرد مسلمانان را از
مولفة القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابه رض منعقد شده است
و باید دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
مقدار نصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
نداشته باشد و این تفسیر فقیر و مسکین مروی است از ابی حنیفه
رح و بعضی عکس آن گفته اند و لکل وجهة هو مولیها
و بیان قسم فقیر و مسکین که یک است یا دو در کتاب وصایا
خواهد آمد ان شاء الله تعالی * مسئله ۲ * باید که امام
عامل مذکور را بدهد از زکوة بقدر عمل او پس آن قدر به ...

که کفایت کند ویرا واعوان ویرا وحصه مقدر بثمن نیست
چنانچه شافعی رح بآن قایل است زیراچه او رح میگوید
که مصرف زکوة هشت نوع است ویکی ازان عامل مذکور
است پس حق او ثمن است ودلیل علمای ما این است
که استحقاق گرفتن زکوة مرعامل مذکور را بطریق
کفایت است بجهت عمل وبطریق صدقه نیست لهذا عامل
مذکور حق خود را میگیرد از زکوة اگرچه او غنی باشد واگرچه
عامل مذکور بجهت عمل خود میگیرد بطریق کفایت نه بطریق
صدقه ولیکن دران شبهه صدقه است لهذا عامل هاشمی نخواهد
گرفت آنرا تا اقربای پیغمبر صلعم از شبهه خوردن مال
زکوة که چرک است محفوظ مانند واقربای پیغمبر صلعم
بجهت تعظیم قرابت پیغمبر صلعم مستحق تعظیم وکرامت
اند وغنی برابر آنها نیست در استحقاق کرامت پس شبهه
مذکور در حق او اعتبار نموده نشد وباید دانست که لفظ
فی الرقاب که در قران در باب بیان مصرف زکوة مذکور است
ازان مکاتب مراد است واین منقول است از پیغمبر صلعم
وهمچنین از غارمین که در قران درین باب مذکور است مدیون

مذکور مراد است وسائی رح گفتست که مراد از آن کسیاست که تحصیل عزامت و تاوان نموده باشد برای اصلاح ذات البین و برای اطفای آتش فتنه میان دو گروه و باید دانست که دو کس که میان آنها با یکدیگر جدال و ناخوشی باشد آنها را ذات البین میگویند * مسئلهٔ ۳ * و مراد از لفظ سبیل الله که در قرآن مذکور است منقطع الغزات مراد است نزد ابی یوسف رح * باید دانست که منقطع الغزات آنرا میگویند که از میان غازیان بسبب فقر و بی سامانی برای رفتن جهاد * و امام محمد و دلیل ابی یوسف رح این است که از لفظ فی سبیل الله منقطع الغزات متبادر است در عرف و محمد رح گفته است که مراد از آن منقطع الحاج است بجهت آنکه مروی است که شخصی شتر خود را تصدق نموده بود فی سبیل الله عز و جل پس پیغمبر صلعم فرمود که سوار کنند بر این شتر حاجیان را و معنی منقطع الحاج را از معنی منقطع الغزات قیاس باید کرد و روایت شده است که نزد علمای ما زکوة داده نمیشود بغازیکه غنی باشد زیرا که مصرف زکوة نیست مگر فقیران و باید دانست که مراد از ابن سبیل کسی است که مال دارد در وطن باشد

وارد بمکان دیگراست ودرانجا تهیدست است وهیچ نداردٌ
* مسئله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف
زکوة اند ومالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید
زکوة میان این هفت گروه بانطورکه بهرگروه چیزی بدهد
واگرخواهد اکتفا نماید برگروه واحد واین نزد علمای
ما است وشافعی رح گفته است که مالک را اداي زکوة جایزنیست
مگربانطورکه بسه نفر ازهرگروه چیزی بدهد ودلیل
شافعی رح این است که در قول خداي عزوجل انما الصدقات للفقراء
الآیه اضافة صدقه بحرف لام است وآن براي استحقاق وتملیک
است ودلیل علماي ما این است که معلوم است که زکوة حق از ملک
الله تعالي است نه حق دیگري پس آن اضافة بحرف لام براي
بیان مصرف است نه براي استحقاق وتملیک وبراي
مصرف شدن اصناف هفت گانه مذکوره براي
زکوة علت نیست مگرفقر گوجهات فقر در آنها مختلف باشد
وباید دانست که مذهب علماي ما مرویست از عمر وابن عباس
رض * مسئله ۵ * دادن زکوة بذمی جایزنیست زیرا چه
پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرموده که بگیر آنرا از اغنیاي مسلمانان

وبعد از آن برای فقرای مسلمانان = مسئله ۶ * سوای زکوة صدقه
دیگر داده نمیشود بذمی نزد شافعی رح میگویند که آن داده
نمیشود بذمی مانند زکوة زیرا که روایت است از ابی سعید
رض و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که صدقه بدهید باهل همه دین و علمای ما میگویند که اگر
حدیث معاذ رض نبود بالضرور ما میکردیم دادن زکوة را
بذمی * مسئله ۷ * اگر از مال زکوة مسجد بنا کند
یا کفن دهد مرده را زکوة ادا نمیشود زیرا چه رکن اداء
زکوة این است که تملیک آن نماید بمستحق و آن در این صورت
یافته نمیشود * مسئله ۸ * اگر از مال زکوة ادا نموده شود
دین میت زکوة ادا نمیشود زیرا چه ادای دین غیر مقتضی تملیک
آن از آن مدیون نمیشود خصوصا وقتیکه مدیون میت باشد
* مسئله ۹ * اگر از مال زکوة بنده خریده آن را آزاد کند
ادای زکوة نمیشود و امام مالک رح میگوید که در این صورت
زکوة ادا میشود بجهت آنکه او رح میگوید که مراد از لفظ
فی الرقاب که در قرآن مذکور است همین است که بنده
خریده آن را آزاد کرده شود و دلیل علمای ما این است که آزاد کردن

بنده و اسقاط ملک است و تملیک نیست * مسئله ۱۰ * دادن
زکوة بسا غنیا جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که صدقه حلال نیست مر غنی را و شافعی رح تجویز نموده است
زکوة را بغازی که غنی باشد و این حدیث بسبب اطلاق حجت است
برا و همچنین حجت است برا و حدیث معاذ رض که سابق
مذکور شد * مسئله ۱۱ * مالک را جایز نیست که زکوة دهد
بپدر خود یا بجد خود یا بپدر جد خود اگرچه بالا رود و همچنین
جایز نیست و برا که زکوة دهد بفرزند خود یا بفرزند فرزند خود
اگرچه پائین رود زیرا چه منافع ملک میان مالک و میان آنها
متصل است اعنی هریک بمال دیگر انتفاع میگیرد پس تملیک
بروجه کمال در ینصورت یافته نمیشود * مسئله ۱۲ * مالک را
جایز نیست که زکوة دهد بزوجه خود زیرا چه منافع مال میان
زن و شوهر مشترک می باشد از روی عادت و همچنین جایز نیست
مر زن را که زکوة مال خود بدهد بشوهر خود نزد ابیحنیفه رح
بنابر وجهی که در مسئله زوجه مذکور شد و صاحبین رح گفتند
که دادن زکوة بشوهر جایز است زیرا چه زوجه عبد الله بن
مسعود رض نزد پیغمبر صلعم سوال کرد او را بتصدق صدقه دهد

شوهر خود را و پیغمبر صلعم جواب او فرمود که ترا در ینصورت دو اجر است یکی اجر صدقه دوم اجر صله و علمـا از طرف ابیحنیفه رح جواب میدهند و میگویند که مراد از صدقه که درین حدیث مذکور است صدقه نفل است * مسئله ع ۱۳ *
مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بدهد بمکاتب خود یا بپدر خود یا بام ولد خود زیراچه درینصورت ها تملیک یا تقدیم نمیشود بجهت آنکه مالیکه میرسد بمملوک از ان خواجه میگردد و همچنین خواجه را حق است در مال مکاتب او پس تملیک او مر او را تمام نمیشود * مسئله ۱۴ * جـایز نیست مالک را که زکوة دهد به بنده خود که جزوی از اجزای آنرا آزاد کرده است نزد ابیحنیفه رح زیراچه بنده مذکور نزد او بمنزله مکاتب است و نزد صاحبین رح زکوة دادن به بنده مذکور جایز است زیراچه بنده مذکور نزد شان آزاد مدیون است * مسئله ع ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن بمملوک غنی زیرا چه اگر تملیک آن نموده شود به بنده مذکور پس آن ملک خواجه او میگردد و خواجه مذکور غنی است و تملیک زکوة مر او را جـایز نیست و همچنین جایز نیست

دادن زكوة بفرزند غني رفتيكه فرزند مذكور صغير باشد چه فرزند مذكور غني شمرده ميشود بمال پدر بخلاف آنكه فرزند غني كبير وفقير باشد چه او غني شمرده نميشود بمال پدر اگرچه نفقه او نيز برپدر است وبخلاف زوجه غني زيراچه او اگر فقير باشد غني شمرده نميشود بمال شوهر وبيقدار نفقه غني نميشود * مسئله ۱۶ * زكوة دادن به بني هاشم جايز نيست زيراچه پيغمبر صلعم فرموده است كه يا بني هاشم بدرستيكه الله تعالي حرام كرده است در حق شما غساله مردم ما ن وچيزكه آنهارا وعوض آن براي شما كرده است خمس خمس را از مال غنيمت ومراد از غساله در حديث زكوة مال است پس ابي جا بزنيست مربني هاشم را بخلاف صدقه نفل زيراچه مال زكوة بمنزله آب مستعمل است كه استعمال نموده شود براي اسقاط فرض وآن ملوث ميگردد بنجاست نا آن لهذا وضو بآن روانيست بخلاف صدقه نفل چه آن بمنزله آب است كه مستعمل شده باشد براي محض تبرد وخنكي واين ملوث نميشود لهذا وضو بآن روا است وبايد دانست كه مراد از بني هاشم آل علي وآل عباس وآل

جعفر و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب اند زیراچه اینها
منسوب اند بسوی هاشم بن عبد المناف و مراد از هاشم
در حدیث مذکور همین هاشم است که جد پیغمبر صلعم
است چه نسبت قبیله باو کرده میشود اگرچه بنام هاشم
اشخاص دیگر نیز هستند و باید دانست که موالی بنی
هاشم نیز در حکم بنی هاشم اند بجهت آنکه مرویست که یکی از موالی
پیغمبر صلعم سوال کرد از جناب رسالت مآب صلعم که آیا صدقه
حلال است برای ما پس پیغمبر صلعم در جواب او فرمود لعنی زیراچه
تو مولای ما هستی بخلاف آنکه اگر آزاد کند قریشی بنده خود
را که نصرانی است چه او در حکم قریشی اعتبار نبوده نمیشود در
حق سقوط جزیه بلکه جزیه از و گرفته یا اعتبار نبوده میشود در حق
او حال او نه حال خواجه زیراچه همین موافق قیاس است
و الحاق آن بخواجه در حق حرمت زکوة بنص معلوم شد
است و نص در آن یافته شد است فقط نه در حق احکام دیگر
* مسئله ۲۷ * اگر کسی زکوة مال خود داد بشخصی باین
گمان که او مصرف زکوة است و بعد از آن معلوم شد که شخص
مذکور غنی است یا هاشمی یا کافر یا داد زکوة را بشخصی در شب

تاریک ربعد ازان ظاهر گشت که شخص مذکور بدرا و است با پسر
او پس در ین صورت مال زکوة ادا میشود و اعاده آن برا و واجب نیست
و این نزد طرفین رح است و ابویوسف رح گفتست که در صورتهای
مذکوره اعاده زکوة بر آن کس واجب است بجهت آنکه آن کس را
در یافتن حال شخص مذکور ممکن بود بایینطور که می پرسید حال
وی از وی یا از مردمان و با وجود آن هرگاه خطای او یقینا ظاهر
گشت پس اجتهاد او باطل گشت و اعاده زکوة بر او لازم شد چنانچه
اگر چند آوند آب که بعضی از آن پاک است و بعضی از آن ناپاک است
یا چند پارچه که بعضی از آن پاک است و بعضی ناپاک باهم مختلط
باشند لیکن پاک در عدد زاید باشد و شخصی تحری نموده از آب
آوندی از آن آوندها وضو کند یا پارچه از آن پارچه ها بپوشد و نماز
گذارد و بعد از آن یقینا ظاهر شود خطای او پس بر این شخص اعاده
نماز مذکوره واجب میگردد و دلیل طرفین رح یکی این است که
مرویست که وکیل یزید رضی معن زکوة مال او داده بود به پسر
وی که معن است و ویرا معلوم نبود و بعد از آن چون این ماجرا نزد
پیغمبر صلعم مذکور شد فرمود به یزید مذکور که مر ترا است
آنچه نیت آن کردی و بمعن فرمود که مر ترا است آنچه گرفتی

دوم این است که اطلاع بر احوال انسان چون فقر و غنا
وغیره بطریق ظن و اجتهاد میشود نه بطریق قطع و یقین
پس بنا نموده خواهد شد امر احوال شخص مذکور بر آنچه
ثابت بوده زیرا که آن کس چنانچه معتبر است گمان انسان
درصورتیکه بنا مستثنی کرده و او تحری کرده اینکار کند و او را مفید
رح مرو نیست که درغیرصورت چنا زکوة او ادا نمیشود ولیکن
ظاهر روایت همان است که اول مذکور شد و این که مذکور
شد وقتی است که آنکس زکوة داده باشد بشخص مذکور بسبب
آنکه بعد از تحری ظن نموده بود که شخص مذکور مصرف
زکوة است و اگر تحری نکرده باشد یا بعد از تحری ویرا
شک مانده باشد در اینکه شخص مذکور مصرف زکوة است یا بعد
از تحری ظن نموده باشد که شخص مذکور مصرف زکوة نیست
پس درین صورتها زکوة ادا نمیشود مگر آنکه بعد از آن
معلوم شود که شخص مذکور فقیر و مصرف زکوة است و همین
صحیح است * مسئله ۱۸ * اگر زکوة داد کسی به شخصی
و بعد از آن معلوم شد ویرا که شخص مذکور بنده وی است یا
مکاتب وی پس آن زکوة ادا نمیشود زیرا که درین صورت

تهلیک یافته نمیشود بنابر آنکه بنده ومکاتب را اهلیت تملک
نیست و تملیک رکن اداي زکوة است چنانچه سابق مذکور
شد است * مسئله ۱۹ * دادن زکوة صحیح نیست بکسیکه
مالک نصاب است از هر مال که باشد بجهت آنکه شخص
مذکور غني است زیرا چه درشرع مالک نصاب را غني میگویند
ولیکن شرط غنا این است که نصاب مذکور ازحاجت اصلي
زاید باشد وباینقدر زکوة حرام میشود واما نماي آن بسبب
حولان حول پس آن شرط وجوب زکوة است وبباید دانست
که زکوة دادن بشخصي که مالک کم از نصاب باشد جایز است
اگرچه آنشخص صحیح البدن وقادر بر کسب باشد بجهت آنکه
شخص مذکور فقیر است وفقیر مصرف زکوة است وبجهت آنکه
اطلاع برحال انسان که حقیقة محتاج است دشوار است پس
مدار حکم بر دلیل حاجت است وعدم ملکیت نصاب دلیل
حاجت است * مسئله ۲۰ * اگر کسي یدهد بشخص
واحد بقدر دوصد درم یا زیاده ازان از مال زکوة خود پس
این مکروه است ولیکن جایز است ونزد زفر رح گفته است که جایز
نیست زیرا چه درینصورت غناي آن شخص مقارن اداي زکوة

میشود پس لازم می آید که زکوة بغنی داده شود و از علمای ما این است که غنای آن شخص اثر ادای زکوة است در صورت مذکوره پس غنای او بعد از ادای زکوة متحقق خواهد شد نه مقارن ادا ولیکن هرگاه در صورت مذکوره حصول غنا قریب ادای زکوة است پس مکروه خواهد شد چنانچه مکروه میشود نماز در صورتیکه نماز گذارد کسی در مکانی که قریب آن نجاست است * مسئله ۱۲ * ابو حنیفه رح گفته است که احب نزد من این است که آنقدر زکوة داده شود بفقیر که او را از سوال مستغنی گردد * مسئله ۲ * نقل نمودن زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است بلکه باید که زکوة هر شهر بمستحقان آن شهر داده شود بسبب حدیث معاذ رض که سابق مذکور شد و بجهت آنکه در آن رعایت حق جوار است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خود یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهری نزد او در صورت اولی صله رحم است و در صورت دوم زیاده دفع حاجت است و باید دانست که برای غیر اینها نقل کردن زکوة بشهر دیگر اگرچه مکروه است ولیکن زکوة ادا میشود نزد او مصرف زکوة مطلقا

ثمرا اند از روی نص والله اعلم

باب ـــــــــ در بیان صدقهٔ فطر * مسئله ۱ * صدقهٔ
فطر واجب است بر مسلمان آزاد بشرطیکه مالک نصاب باشد
بایطورکه نصاب مذکور فارغ باشد از مسکن او و جامهای او و اثاث
البیت و اسپ و سلاح و بندهٔ او اما وجوب صدقهٔ فطر پس آن ثابت است
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در خطبهٔ عید الفطر فرمود
که بدهید از هر آزاد و بندهٔ صغیر باشد یا کبیر نصف صاع از گندم
یا یک صاع از خرما یا یک صاع از جو و این حدیث را روایت کرده است
ثعلبه بن صعیر عذری یا صعیر عذری و مثل این حدیث که از احادیث
آحاد است وجوب ثابت میشود نه فرضیت و باید دانست که شرط
نبوده است حریت تا متحقق شود تملیک و شرط نبوده شد اسلام
تا متحقق شود معنی قربت و عبادت و شرط نبوده شد
که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
که صدقه داده نمیشود مگر از قوت غنا و شافعی رح گفته است
که صدقهٔ فطر واجب است برکسیکه مالک زیاده باشد بر قوت یکروزهٔ
خود و عیال خود و حدیث مذکور حجت است بر او و باید دانست
که غنا اندازه نموده شده است به قدر نصاب چه اندازهٔ غنا در شرع

پان وارد شده است ولیکن شرطیکه آن نصاب از حاجت اصلی
زیاده باشد زیراچه آنچه مشغول باشد بحاجت اصلی پس آن
بمنزله معدوم است ونیما دران شرط نیست وباید دانست که
باین نصاب سه چیز متعلق است یکی حرمت صدقه دوم وجوب
قربانی سوم وجوب صدقه فطر * مسئله ۲ * صدقه فطر واجب
است برانسان بجهت ذات خود زیراچه ابن عمر رض روایت کرده است
که پیغمبر صلعم صدقه فطر فرض کرد است برانسان مرد باشد یازن
* مسئله ۳ * برانسان واجب است که صدقه فطر ادا نماید
از اولاد صغار خود زیراچه سبب وجوب زکوة فطر قول علیه السلام
است که ادوا عن من تمونون یعنی شخصیکه مؤنت آنها
براوست و ولایت او است برآنها و زکوة مضاف میشود
بسوی راس چنانچه میگویند زکوة الراس یعنی زکوة شخص و آن
اضافة علامت سبب است واما اضافة زکوة بسوی فطر چنانچه
میگویند صدقة الفطر پس آن بنا باعتبار آنست که فطروقت
آنست وازینجهت متعدد میشود زکوة فطر بسبب تعدد
راس یعنی شخص باوجود اتحاد روز وهرگاه سبب وجوب
صدقه فطر راس یعنی شخص مذکور شد که مؤنت آنها بدمه

اوراست وولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که بمعني وي اند با وملحق خواهند بود حاصل آنکه او ولي آنها است و موٴنت آنها بر ذمهٴ وي است پس صدقهٴ آنها نیز براو خواهد شد چه صدقهٴ مذکوره نیزاز جمله موٴنت است وهمچنین خواهد داد صدقهٴ فطر از کنیز وبندهٔ خود چه او ولي اینها است و موٴنت اینها بروي است واینچه که مذکور شد وقتي است که بندهٔ وکنیز برای تجارت نباشد واولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنها را مال باشد پس صدقهٴ فطر ازانها از مال آنها دانچه خواهد شد نزد شیخین رح و محمد رح دربن مسئله مخالف ایشان است و دلیل شیخین رح این است که شارع صدقهٴ فطر را بجای نفقه جاري نموده است پس آن مانند نفقه است * مسئله ۴ * بر انسان واجب نیست که صدقهٴ فطر از زوجه خود ادا نماید بجهت آنکه در ولایت وموٴنت در حق زوجه او قصور است زیرا چه شوهر ولي زن نیست مگر در حقوق نکاح ودر غیر حقوق نکاح شوهر ولي زن نیست وهمچنین موٴنت زن نیست بر شوهر مگر در رواتب چون خوراک وپوشاک وسکني وغیره ودر غیر رواتب موٴنت آن بر او نیست چون علاج وهمچنین بر

انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد کبار خود
اگرچه آنها در عیال او باشند زیرا که ویرا ولایت نیست در حق
آنها ولیکن اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد کبار
و از زوجه خود بغیر امر آنها جایز است از روی استحسان چه
اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان
واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود بسبب
عدم ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
صدقه فطر ادا نماید چه او فقیر است * مسئله ۶ * واجب
است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
ویرا ولایت است در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان
واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیزکه برای تجارت
است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده
و کنیز که برای تجارت است و ادای آن مینماید خواجه و زکوة
آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر
بنده و کنیز مذکوران است و وجوب زکوة آن بر خواجه
آنها است و سبب این هر دو علیحده است و هرگاه چنین
شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه در

بیکسال بجهت مال واحد لازم نمی آید و نزد علمای ما وجوب صدقه فطر بجهت مملوک بر خواجه وی است چنانچه زکوة آن نیز بر خواجه است و هر گاه چنین شد پس بسبب وجوب هر دو لازم می آید بر خواجه که بجهت یک مال دو یکساله دو صدقه واجب شود و آن جایز نیست چه پیغمبر صلعم از آن نهی کرده است

* مسئله ۸ * بجهت بنده مشترک صدقه فطر واجب نمیشود بر هیچ یکی از دو خواجه زیرا چه بر هر دو خواجه قصور ولایت و قصور مؤنت است و همچنین در بنده های مشترک صدقه فطر واجب نیست بر هیچ یکی از دو خواجه نزد ابوحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که در بصورت بر هریک از دو خواجه صدقه فطر واجب میشود آن مقدار حصه او که بنده تمام است چون یک یا دو مثلا که بجهت کم از آن چون نصف و ربع اعنی اگر مشترک باشد میان دو کس پنج بنده مثلا پس در بصورت بر هریک از آن دو کس صدقه دو دو بنده واجب است نه صدقه دو نیم بنده و این اختلاف بنا بر آن است که نزد ابوحنیفه رح قسمت جاری نیست در رقیق و نزد صاحبین رح جاری است و بعضی گفته اند که در صورت مذکوره اختلاف نیست بلکه قول صاحبین رح موافق قول

آنچه صحیح‌تر است در اخذ حصه شرکا رد و سر یک جمع برده
نه شود در یک بنده از بنده‌های مشترک پس از رسیدن نصیب بنود آن
پس در صورت مذکوره رای شیخ که ارد و خواجه بنده که کامل رسانم
نیست * مسئله ۹ * بر مسلمان واجب است که صدقه فطر ادا نماید
از بنده کافر بسبب حدیث تعلیم عددی که سابق مذکور شد
است چه در آن ذکر مطلق بنده است و معتبر نیست با آنکه مسلمان
باشد و بسبب آنکه در حدیث ابن عباس رض آمده است که پیغمبر
صلعم فرمود که صدقه فطر ادا کنید از هر آزاد و بنده یهودی باشد آن
بنده یا نصرانی و یا مجوسی و بسبب آنکه سبب وجوب آن
در این صورت نیز متحقق است و خواجه اهلیت وجوب آن دارد
و شافعی رح میگویند که در این صورت صدقه فطر واجب نیست بر خواجه
و وجوب صدقه فطر بر بنده است نه بر خواجه او و بنده مذکور
اهلیت آن ندارد چه او کافر است و اگر بنده مسلمان باشد و خواجه
او کافر پس در این صورت صدقه فطر واجب نمیشود بالاتفاق
* مسئله ۱۰ * اگر بفروشد کسی بنده خود را بشرط که
خیار باشد مر یکی از بایع و مشتری را در روز عیدالفطر پس
صدقه فطر از این بنده واجب است بر کسیکه آن بنده از آن او گردد

بالاخره رح فرمود کفته است که صدقه آن واجب است بر صاحب خیار زیراچه ولایت آن بنده مراورااست وشافعی رح کفته است که صدقه آن واجب است برکسیکه مالک آن است بالفعل وآن کس در صورت مذکوره مشتری است نزد شافعی رح و وجه قول شافعی رح این است که صدقه مذکوره از احکام ملک است مانند نفقه ودلیل علمای ما این است که ملک آن در صورت مذکوره موقوف است چه اکر صاحب خیار فسخ نماید بیع را پس آن بنده در قدیم ملک بایع عود خواهد کرد واکر اجازت بیع دهد وبیع را نافذ کرداند صاحب خیار مملوک مشتری خواهد شد از وقت بیع وهرکاه ملک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد ماند چیزیکه بران مبتنی است بخلاف نفقه چه آن برای دفع حاجت بالفعل است پس آن قابل این نیست که موقوف ماند وباید دانست که اکر بنده مذکور مال تجارت بباشد پس در زکوة آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم

فصـــــــل در بیان مقدار صدقه فطر و بیان وقت وجوب و وقت ادای آن * مسئله ۱ * مقدار صدقه فطر از کندم وآرد وپست آن واز مویز خشک نصف صاع

است و از خرما و جو یک صاع است و صاحبین رح گفته اند که مویز
خشک بمنزله جو است و این یک روایت است از ابو حنیفه رح نیز و
آنچه اول مذکور شد روایت جامع صغیر است و شافعی رح گفته است
که مقدار صدقه فطر از جمیع آنچه مذکور شد یک صاع است بجهت
آنکه ابو سعید خدری رض گفته است که ما یاران در عهد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم صدقه فطر از هر جنس بمقدار یک صاع
ادا میکردیم و دلیل علمای ما حدیث ثعلبه عذری است که سابق
مذکور شده است و مذهب جماعتی از صحابه رض چون خلفای
راشدین وغیره موافق مذهب علمای ماست و حدیث ابی سعید
خدری رض که دلیل شافعی رح است محمول است بر اینکه از مقدار
واجب زیاده میدادند بطریق نفل و دلیل صاحبین رح بر اینکه مویز
بمنزله جو است این است که مویز و خرما در مقصود متقارب است
پس مویز بمنزله جو خواهد بود چنانچه خرما مانند جو است
و دلیل ابو حنیفه رح این است که مویز و گندم متقارب است در معنی
زیرا چه قلیل میخورد آرد گندم را مع سبوس آن و [illegible]
میخورد مویز را مع خسته آن بخلاف خرما چه آن مانند
جو است بجهت آنکه انداخته میشود خسته آن چنانچه انداخته

نمیشود سویق جو وباید دانست که آرد جو مانند جو است واولی
این است که در آرد گندم وجو همچنین در بست هرد و رعایت قدر
وقیمت هرد و نموده شود احتیاطا اگرچه در بعض احادیث ذکر
آرد نیز آمده است ومراد از رعایت قدر وقیمت این است که اگر
قیمت نصف صاع از آرد گندم برابر قیمت نصف صاع گندم
باشد پس دادن نصف صاع از آرد آن کفایت میکند واگر نه
کفایت نمیکند وهمچنین در آرد جو واین در جامع صغیر مذکور نیست
بجهت آنکه غالبا قیمت آرد کم از قیمت گندم وجو نمیشود
بلکه غالبا قیمت آرد از قیمت گندم وجو زیاده می باشد
وباید دانست که در نان قیمت معتبر است وهمین صحیح است
ونیز باید دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر
است بنا بر آنچه مروی است از ابوحنیفه رح واز محمد رح مرویست
که از روی کیل معتبر است * مسئله ۲ * آرد گندم اولی
است از گندم ودرهم اولی است از آرد بنا بر آنچه مرویست
از ابی یوسف رح وهمین مختار فقیه ابوجعفر رح است زیرا چه
از درهم زیاده دفع حاجت واز آرد زود دفع حاجت میشود
بخلاف گندم چه در آن حاجت آرد ساختن است

ومرویست که ابو بکر اعمش رح میگوید که گندم افضل است
از آرد و درهم زیرا چه بسبب دادن گندم صدقه فطر با جماع
ادا میشود چه در آرد و درهم اختلاف شافعی رح است * مسئله ۳ *
صاع نزد ابو حنیفه و محمد رح هشت رطل است هر رطل عراقی
و ابو یوسف رح گفته است که پنج رطل است و ثلث رطل و همین
قول شافعی رح است زیرا چه حضرت صلعم فرموده است که صاع ما
کوچک است از صاعهای دیگر و دلیل طرفین رح این است که
مرویست که رسول خدا صلعم وضوء میکرد بمد که دو رطل است
وغسل میکرد بصاع که هشت رطل و همچنین بود صاع عمر رض
و این صاع کوچک است نسبت صاع هاشمی و مردمان
استعمال میکردند صاع هاشمی را * مسئله ۴ * وجوب صدقه
فطر متعلق است بوقت طلوع صبح روز عید الفطر اعنی شرط
وجوب آن وقت مذکور است و شافعی رح گفته است که
وجوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز آخر
رمضان و فایده این اختلاف آنست که اگر مسلمان کرده
کسی یا فرزندی مولد شود هر کسی را در صبح عید الفطر
پس صدقه فطر از وی و از آن فرزند واجب میشود نزد علمای ما

ونزد شافعي رح واجب نميشود واگر بميرد در شب عيد كسي از اولاد يا از كنيز و بنده هاي شخصي پس صدقه فطر از آنها واجب ميشود نزد شافعي رح ونزد علماي ما واجب نميشود ودليل شافعي رح اين است كه صدقه فطر بفطر اختصاص وتعلق دارد چنانچه اضافت صدقه مذكوره بسوي فطر دلالت ميكند بر آن ووقت غروب آفتاب در روز اخير رمضان وقت فطر است وعلماي ما ميگويند كه اختصاص آن اضافت بفطر است واختصاص فطر بروز است نه بشب لهذا يوم الفطر گفته ميشود وليلة الفطر گفته نميشود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد شد بصبح روز عيد الفطر نه بشب آن * مسئله * مستحب اين است كه ادا نمايند مردمان صدقه فطر را روز عيد الفطر پيش از آنكه متوجه شوند بسوي عيدگاه براي نماز عيد بجهت آنكه پيغمبر صلعم [illegible] چنين ميكرد و بجهت آنكه امر باداي صدقه فطر براي آن است تا فقرا بسبب آن از سوال مستغني شوند و بخاطر جمع مشغول شوند بنماز عيد و اين مقصود حاصل ميشود در صورتيكه صدقه فطر مقدم از نماز عيد ادا نموده شود و اگر مقدم ادا نمايند صدقه فطر را از روز عيد

جایز است زیراچه ادای واجب بعد از تحقق سبب آن جایز است
مانند ادای زکوة پیش از حولان حول بعد از تحقق نصاب
ودراینجانیز سبب وجوب عید فطر متحقق است وبایدد
دانست که در تقدیم ادای صدقه فطر بروز عید تفصیل مذکور
نیست بلکه تقدیم آن بروز عید بعد از تحقق سبب مطلقا جایز
است وهمین صحیح است * مسئله ۹ * اگر کسی ادا نکند
صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه
فطر ساقط نمیشود بلکه باید که بعد از آن نیز ادا نماید آنرا
زیراچه وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است واین امر معقول
است واینمعنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقی میماند پس
ضرور است که بعد از گذشتن روز عید مذکور نیز ادا نماید
بخلاف قربانی چه آن ساقط میشود بعد از گذشتن ایام
نحر زیراچه ریختن خون وذبح شدن قربانی در آن عبادت
است واین موافق قیاس نیست وعبادت کشتن آن معلوم
شده است در ایام نحر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام نحر
قربانی نمیشود والله اعلم
کتاب ... در بیان روزه روزه بر دو نوع است

یکی واجب دوم نفل و واجب نیز دو نوع است یکی آنکه تعلق
دارد بزمان معین چون روزه ماه رمضان و روزه نذر معین
و این روزه جایز میشود اگر نیت آن نماید از شب و اگر در
شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح کرد پس درین صورت
اگر نیت آن نماید بعد از صبح تا وقت زوال جایز است و
شافعی رح میگوید که این نیت صحیح نیست بلکه ضرور
است که نیت آن از شب نماید تا روزه مذکور صحیح شود
* مسئله ۱ * باید دانست که روزه ماه رمضان فرض است
بجهت آنکه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که
فرض کرده شده است بر شما روزه ماه رمضان و هم بر آن
اجماع امت است لهذا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد
* مسئله ۲ * روزه نذر واجب است بجهت آنکه خدا تعالی
در قرآن مجید با یفای نذر امر کرده است و باید دانست که
سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا مضاف است
بسوی ماه رمضان و مکرر میشود بسبب مکرر شدن
ماه رمضان و لیکن هر روزه از ماه رمضان سبب
وجوب روزه آن روز است و همچنین سبب وجوب

روزه اند رند راست * مسئله ۳ * نیت در هر روزه شرط است
و بیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل شافعی رح بر اینکه
نیت روزه از شب فرض است یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که روزه نیست مر کسی را که نیت آن نکند از شب
و دوم این است که اگر از شب نیت نکند بلکه بعد از صبح
نیت آن نماید جزو اول از روزه صحیح نمیشود بسبب آنکه
در آن نیت یافته نشد پس صحیح نخواهد شد جزو ثانی نیز
بجهت آنکه روزه شیء واحد است و متجزی نیست یعنی منقسم
نیست که جزوی از آن صحیح باشد و جزوی غیر صحیح
و این حکم روزه واجب است نزد شافعی رح بخلاف روزه
نفل چه آن صحیح است نزد او نیز به نیتی که بعد از صبح یافته
شود زیرا چه روزه نفل نزد او متجزی است و دلیل علمای ما
یکی این است که هرگاه در روز شک بعد از طلوع آفتاب اعرابی
گواهی داد بر رویت هلال رمضان نزد پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم
فرمود که هر که چیزی خورده باشد باید که در باقی روز چیزی
نخورد و هر که چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد
و جواب تمسک شافعی رح آنست که مراد از آن نفی فضیلت است

یا مراد از این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت
نیت نه از وقت شب پس جائز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه
نماید از شب اگرچه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
نیت روزه کند کسی در وقت نصف نهار از وقت نیت ندا از وقت
صبح روزه او صحیح نمیشود نزد علمای ما و دوم این است که روزه
ماه رمضان متعین است برای روزه رمضان و معیار آن است
پس امساک در اول روز رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت متاخر
که مقترن باشد باکثر آن مانند نفل اعنی اگر آن نیت یافته
خواهد شد بعد از ان پس آن امساک روزه خواهد شد
وگرنه روزه نخواهد شد و سر آن این است که روزه رکن واحد دراز است
از صبح تا شام و نیت برای تعین آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت
مقارن شود باکثر روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تحقق آن
نزار متحقق شمرده خواهد شد بخلاف نماز و حج زیرا که آن مشتمل
است بر چند رکن پس شرط است در آن که نیت مقارن باشد بشروع آن
تا آن نیت در جمیع ارکان معتبر شود بخلاف روزه قضا چه
در آن نیت از شب ضرور است زیرا چه آن روز فی نفسه
برای روزه قضا متعین نیست چنانچه روز رمضان

برای روزه رمضان متعین است بلکه روزه های دیگر سوای
ماه رمضان بمانند روزه نفل است چنانچه روزهای ماه رمضان
برای روزه فرض است و اصل در روزهای دیگر روزه نفل
است و گردانیدن آن برای قضا عارضی است پس موقوف
خواهد بود برانکه نیت قضا نماید از شب تا آن روزه که در
اصل نفل است از اول برای قضا واقع شود بخلاف آنکه اگر
نیت روزه کند بعد از زوال که این نیت مقترن نیست با اکثر
روزه پس درین صورت جانب عدم تحقق روزه ترجیح دارد بعد
ازان باید دانست که انچه مذکور شد که برای روزه رمضان و
روزه نذر آن نیت معتبر است که یافته شود از وقت صبح
تا وقت زوال مذکور است در مختصر قدوری و در جامع صغیر
مذکور است که آن نیت معتبر است که یافته شود قبل نیم روز و
همین اصح است زیراکه ضرور است که یافته شود نیت در اکثر
روز تا قائم مقام کل شود و نصف روز عبارت است از صبح
صادق تا وقت استوا پس ضرور است که نیت روزه یافته شود
پیش از وقت استوا تا نیت متحقق شود در اکثر روز باید دانست
که درین حکم مسافر و مقیم و صحیح البدن و بیمار همه برابر است

زیراچه تفصیل نیست درانچه مذکور شد از دلایل وزفر رح میگوید که در حق مسافر و بیمار واجب است که نیت روزه نماید از شب * مسئله ۳ * روزه که وجوب آن متعلق است بزمان معین چون روزه رمضان و روزه نذر معین ادا میشود به نیت مطلق روزه و به نیت روزه نفل وهم به نیت روزه دیگر که واجب است یعنی اگر در رمضان مثلا نیت مطلق روزه نماید و تعیین فرض نکند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر سوای روزه رمضان نماید پس در ین صورتها آن روزه از روزه رمضان واقع میشود و بآن روزهٔ رمضان ادا میشود و شافعی رح در صورت نیت نفل گفته است که این لغو است و هیچ فایده ندارد یعنی بآن نه روزه نفل میشود نه روزه فرض و در صورت نیت مطلق روزه از شافعی رح دو قول است یکی موافق علمای ما و دوم اینکه دران صورت روزه فرض ادا نمیشود و دلیل علمای ما این است که روزه فرض دران متعین است و سوای روزه رمضان روزه دیگر دران مشروع نیست پس نیت مطلق روزه بران منطبق خواهد شد چنانچه اگر شخصی واحد در خانه باشد و کسی بگوید که در بن

انسان است پس اسم انسان که مطلق است بر شخص مذکور
منطبق میشود و همچنین اگر نیت روزه نفل کنند در رمضان
یا نیت واجب دیگر نماید در آن چون روزه نذر مطلق
پس درین دو صورت نیز روزه رمضان ادا میشود زیرا که در نیت
مذکوره نیت اصل روزه است مع وصف زاید و آن زیاده لغو است پس
باقی ماند نیت مطلق روزه و با این نیت روزه رمضان ادا میشود
و آنچه مذکور شد باید دانست که در حکم مسافر و مقیم و صحیح
البدن و بیمار هم برابر اند نزد صاحبین رح زیرا که رخصت
خوردن روزه در حق مسافر و بیمار بجهت آنست که از مشقت رهاست
چه اینها بسبب مسافری و بیماری تحمل مشقت روزه نمیتوانند کرد
و هرگاه نیت روزه نفل یا روزه دیگر نمایند پس از غیر معذور
شمرده خواهند شد پس حکم غیر معذور برآنها جاری خواهد شد
و ابو حنیفه رح گفته است که بیمار و مسافر اگر نیت روزه دیگر کنند
که واجب است چون روزه نذر مطلق مثلا پس آن روزه دیگر ادا میشود
زیرا که او صرف کرد وقت مذکور را در امر دیگر که اهم است بر او زیرا که
روزه مذکور بر او واجب است بالفعل و در روز رمضان بیمار و مسافر
مختار است تا آن زمانیکه بیمار شفا یابد و مسافر مقیم گردد

و درصورت نیت روزهٔ نفل از ابیحنیفه رح دو روایت است درحقیقه
مسافر و بیمار یکی این است که روزهٔ نفل صحیح میشود واز روزهٔ
رمضان نمیشود زیرا چه هرگاه او را در رمضان خوردن روزهٔ رمضان
رخصت وجایز است پس ماه رمضان در حق او بمنزله ماه شعبان
است مثلا و روایت دیگر این است که درصورت مذکوره روزهٔ
رمضان واقع میشود زیرا چه او هرگاه نیت روزهٔ نفل کرد پس آن
وقت را صرف نکرده در امریکه اهم است از روزهٔ رمضان
* مسئله ٥ * نوع دوم از روزهٔ واجب که برای آن وقت
متعین نیست چون روزهٔ قضای رمضان و روزهٔ کفاره پس برای
آن نیت از شب ضرور است و بغیر نیت از شب جایز نمیشود
زیرا چه وقت آن متعین نیست پس ضرور است که از ابتدا معین
نموده شود. * مسئله ۶ * روزهٔ نفل مطلقا جایز است به نیتیکه
یافته شود از صبح صادق تا قبل نصف روز و امام مالک رح در
روزهٔ نفل نیز نیت از شب شرط میکند بنا بر حدیثیکه دلیل شافعی رح
است در غیر روزهٔ نفل چه آن حدیث مطلق است وشامل
است مر روزهٔ نفل را نیز و دلیل علمای مالکی این است که
پیغمبر صلعم صبح میکرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزهٔ نفل

همکرد و مقرر بود که می اکنون روزه داریم و دوم این است
که روزه مشروع در غیر رمضان همان روزه نفل است
چنانچه مشروع در رمضان روزه فرض است پس
امساک در اول روز در غیر رمضان در حق روزه شدن موقوف
خواهد ماند بر نیت آخر چنانچه امساک در اول روز رمضان
موقوف میماند بر نیت متاخر ۰ مسئله ۷ نیت روزه بعد از
زوال معتبر نیست اگرچه روزه نفل باشد و شافعی رح میگوید
که نیت روزه نفل بعد از زوال جایز است و از وقتیکه نیت روزه
نهاد از همان وقت روزه دار میگردد که روزه نفل نزد او
متجزی است زیرا که بنای آن بر نشاط و مسامحه است و شاید
که نشاط بعد از زوال حاصل شود ولیکن شرط آن این است که از
اول روز امساک یافته شود و نزد علمای ما در صورتیکه نیت روزه
نفل کند کسی بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزه اعتبار
نموده میشود از اول روز زیرا که روزه عبادت است و فایده آن
شکستن نفس اماره است و این متحقق نمیشود مگر با امساکی
دراز است از صبح صادق تا بشام پس باید که نیت آن مقارن
گردد اکثر آن را والله اعلم

فصـــــــــــل در بیان دیدن هلال رمضان

* مسئله ۱ * مردمان را باید که بتاریخ بیست و نهم شعبان برای دیدن هلال رمضان متوجه شوند و تفتیش آن نمایند پس اگر به بینند آنرا بتاریخ مذکور نیت روزهٔ رمضان نمایند و روزهٔ رمضان دارند و اگر در تاریخ مذکور بسبب ابر یا غبار مطلع هلال صاف نباشد پس شعبان را سی روز شمار نمایند و بعد از آن روزهٔ رمضان شروع نمایند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هلال رمضان را دیده روزهٔ رمضان دارید و هلال عید را دیده افطار نمائید و روزه موقوف کنید و اگر بتاریخ بیست و نهم شعبان بسبب ابر و غبار مطلع هلال صاف نباشد پس شعبان را سی روز شمار کنید و بجهت آنکه اصل بقای ماه است تا سی روز پس بعد از گذشتن بیست و نه روز تمامی ماه شعبان و ابتدای ماه رمضان اعتبار نموده نخواهد شد مگر بدلیلیکه عبارت است از دیدن هلال رمضان و آن در صورت ابر و غبار یافته نمیشود * مسئله ۲ * روزیکه آنرا یوم الشک می نامند روزه نباید داشت مگر به نیت نفل زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه داشته نمیشود در

روزیکه در بودن آن از ماه رمضان شک است مکر روزه نفل
نماید دانست که مراین روزه را پنج صورت است یکی اینکه نیت روزه
رمضان کند دران روز پس این مکروه است بجهت حدیث
مذکور شد و بجهت آنکه دران مشابهت است با اهل کتاب
چه آنها بر مدت روزه خود ها روزه زیاده مینمایند ولیکن
درصورت مذکوره اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان
است پس آن روزه از روزه رمضان واقع میشود و اگر
ظاهر شود که آن روز روز سلخ شعبان است پس آن روزه روزه
نفل میشود و اگر درین صورت بشکند آن روزه را قضای مذکور
قضای آن بر او لازم نیست چه او دران نفل عمدا شروع نکرده
است بلکه شروع کرده است دران بگمان آنکه فرض است و
صورت دوم این است که نیت روزه دیگر کند که واجب است
و این نیز مکروه است بنابر حدیث مذکور ولیکن کراهیت
درین صورت کمتر است به نسبت کراهیت در صورت اولی
و درین صورت نیز اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان است
روزه مذکوره روزه رمضان میشود بر اراده درین صورت نیت
اصل روزه یافته شده است و اگر ظاهر شود که آن روز سلخ

شعبان است پس در یتصورت اختلاف است بعضی گفته اند که این روزه نفل میشود زیرا چه روزه در روز مذکور منهی عنه است پس روزه را چنین ادا نخواهد شد در روز مذکور و بعضی گفته اند روزه را که نیت نبود است همان روزه ادا خواهد شد و همین اصح است زیرا چه در روز مذکور روزه داشتن بنیت روزه رمضان منهی عنه است بجهت آنکه در یتصورت روزه داشتن بنیت روزه رمضان مقدم از مقابله یافته میشود و همین معنی منشای نهی است و اینمعنی در صورت مذکوره یافته نمیشود بخلاف روز عید چه در آن روز نفل و واجب هر دو مکروه است زیرا چه منشای نهی از روزه داشتن در روز عید این است که روز عید روز ضیافت و مهمانی است برحمت انسان از جانب خدا یتعالی و در روزه داشتن درین روز ترک اجابت و اعراض از ضیافت خدا یتعالی لازم می آید و این منشا یافته میشود در روزه روز عید از هر نوعیکه باشد از نفل و واجب سوال پس باید که در روز شک روزه داشتن سوای روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منشای نهی که مذکور شد در آن یافته نمیشود و حال آنکه روزه واجب

دوران روز داشتن مکروه است جواب منشای نهی که مذکور شد اگرچه دران یافته نمیشود ولیکن آن روزه مکروه است باعتبار صورت نهی و صورت سیوم این است که نیت روزه نفل نماید در روز مذکور واین مکروه نیست بنا بر حدیث مذکوره چه دران اشتثنای روزه نفل است و شافعی رح میگوید که اگر کسی را روزه نفل عادت باشد در روزی از روزها آن روزه اتفاقاً واقع شود در روز شک پس این روزه نفل داشتن در روز مذکور مکروه نیست وعهد ابتداء روزه نفل داشتن در روز مذکور مکروه است وحدیث مذکور حجت است برای و دلیل شافعی رح حدیث دیگر است که رسول خدا صلعم فرموده است که مقدم مکنید بر رمضان یکروزه یا دو روزه را و علمای ما در جواب این میگویند که مراد درین حدیث نهی است از روزه داشتن پیش از رمضان بنیت روزه رمضان زیرا چه این اداکردن روزه رمضان است پیش از وقت آن وباید دانست که اگر کسی را عادت باشد داشتن روزه نفل در روزی از روزها و این روزه اتفاقاً واقع شود در روز شک پس ویرا روزه داشتن در روز مذکور افضل است باجماع و همچنین اگر سه روزه دارد یا زیاده

در آخر ماه شعبان واگر اینچنین اتفاق نباشد پس درین صورت
اختلاف است در اینکه روزه نفل داشتن در روز مذکور
افضل است یا افطار نمودن پس بعضی گفته اند که افطار افضل است
بجهت احتراز نمودن از ظاهر نهی که وارد شده است در حدیث
شافعی رح و بعضی گفته اند که روزه داشتن افضل است بجهت
اقتدا نمودن بعلی و عایشه صدیقه رض چه ایشان روزه میداشتند
در روز مذکور و مختار این است که مفتی را باید که در روز مذکور
به نیت نفل روزه دارد احتیاطا و عوام را فتوی دهد که آنها انتظار
نمایند تا وقت زوال و بعد از آن اگر خبر دیدن هلال ماه رمضان
المبارک جا نرسید افطار نمایند تا متهم نشوند بزیاده نمودن
روزه بر عدد روزه رمضان که دلالت میکند بران حدیث مشهور
و آن قول آنسرور صلعم است که هرکه روزه دارد در روز شک پس
تحقیق بی فرمانی کرد ابا القاسم محمد را و صورت چهارم این است
که تردید نماید کسی در نیت اصل روزه باینطور که بگوید که من
روزه خواهم داشت فردا اگر فردا از رمضان باشد و روزه نخواهم
داشت فردا اگر فردا از شعبان باشد و درین صورت روزه اصلا
صحیح نمیشود زیرا چه او در نیت خود تردد داشت و نیت جزمست

برقرم مصمم نشود پس حال شد که کسی نیت نماید باینطور که اگر
فردا غدا امیر خواهد شد روزه نخواهم داشت و اگر فدا امیر
نخواهد شد روزه خواهم داشت و صورت پنجم این است که
تردید نماید در وصف نیت باینطور که تردید کند میان
نیت روزه رمضان یا میان نیت روزه دیگر و این بر دو صورت است
یکی اینکه تردید نماید میان نیت روزه رمضان و میان نیت روزه
دیگر که واجب است باینطور که بگوید که فردا اگر غره رمضان
باشد روزه رمضان خواهم داشت و اگر سلخ شعبان باشد پس
فلان روزه که بر من واجب است آنرا خواهم داشت و این مکروه
است زیرا چه او داخل کرده نیت خود را میان دو امر که مردد و مکروه
است ولیکن اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس آن
روزه روزه رمضان ادا میشود زیرا چه مراد در اصل نیت غره
نیست و اگر ظاهر شود که آن روز سلخ شعبان است پس آن
روزه واجب دیگر ادا نمیشود زیرا چه جهت آن متعین نبود و
مطلق نیت برای ادای آن کفایت نمیکند پس آن روزه نفل
میشود ولیکن اگر بشکند چه بر قضای آن بر او واجب نمیشود چه
او در بین نفل عمدا شروع نکرده است بلکه دران بگمان

آن شروع کرده بود که بآن روزه اداي واجب خواهد شد ودوم این است که تردید نماید در نیت میان روزه رمضان ومیان روزه نفل باینطور که بگوید که فردا اگر غره رمضان است روزه رمضان خواهم داشت واگر سلخ شعبان است روزه نفل خواهم داشت واین نیز مکروه است زیراچه او درینصورت نیت روزه رمضان نموده است من وجه وبعد ازان باید دانست که درینصورت اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس بآن روزه روزه رمضان ادا میشود چه ویرا در اصل نیت روزه تردد نیست واگر ظاهر شود که فردا سلخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز بمطلق نیت صحیح میشود واگر این روزه نفل را بشکنند قضاي آن براو واجب نمیشود زیراچه مقصود او من وجه اداي واجب است پس گویا عمدا این نفل را شروع نکرده است * مسئله ۳ * اگر شخصي تنها ببیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه دارد اگرچه امام گواهي ویرا قبول نکند زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه دارید وقتیکه به بینید هلال رمضان را وافطار کنید وقتیکه به بینید هلال شوالرا وشخصیکه کور ظاهرا هلال رمضان را دیده است پس روزه داشتن براو

واجب است ولیکن باید دانست که این در صورتی
است که مطلع صاف نباشد و در صورتیکه مطلع صاف باشد پس
در ینصورت روزه داشتن برا لازم نیست نزد علمای ما چه
و در ینصورت در غلطی افتاده است او نزد شافعی رح
در ینصورت نیز برا لازم است که روزه دارد و در صورت اداء
اگر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن برا لازم است نه کفاره
و نزد شافعی رح برا کفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را
بجماع زیرا چه او افطار کرد در روزه رمضان حقیقة وحکما
اما حقیقة پس بجهت آنکه وی را یقین است که روزه مذکور روزه
رمضان است و اما حکما پس بجهت آنکه روزه رمضان برا
واجب است باجماع و دلیل علمای ما این است که قاضی گواهیرا
رد کرد است بدلیل شرعی که عبارت است از تهمت غلطی
و این مورث شبهه است پس در صورت مذکوره کفاره لازم
نخواهد شد زیرا چه این کفاره مندفع میشود بسبب شبهه و اگر
شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه رد کند قاضی
گواهی ویرا پس در ینصورت در لزوم کفاره اختلاف است و نزد
بعضی از مشایخ لازم است و نزد بعضی لازم نیست

نزد آن شخص مذکور سی روزه تمام دارد پس بعد از آن نیابد که
ابراکه در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند مگر روزیکه
امام افطار کند زیراچه در ابتدای رمضان وجوب روزه بر شخص مذکور
بنابر احتیاط است و بعد از اداشدن سی روزه احتیاط در تاخیر افطار
است و معهذا شخص مذکور اگر بعد از ادای سی روزه
در روز دیگر افطار نماید کفاره آن براو لازم نمی آید بنابر
آنکه روز مذکور غرهٔ شوال است حقیقةً نزد آن شخص و این حقیقت
نزد او معتبر است * مسئله ۲ * اگر بتاریخ بیست و نهم
شعبان مطلع هلال بسبب ابر یا غبار صاف نباشد پس
دربصورت امام را باید که گواهی یک شخص عادل به دیدن
هلال رمضان قبول نماید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه
آزاد باشد یا بنده زیراچه دیدن هلال رمضان امر دینی است
بجهت آنکه وجوب روزه رمضان بآن تعلق دارد پس گواهی
مذکور مانند روایت حدیث است و لهذا در آن گفتن لفظ
اشهد درکار نیست و روایت یک شخص عادل در باب
حدیث مقبول است و شرط عدالت آن شخص از آن
جهت است که قول فاسق در امر دینی نیز مقبول نیست

سوال پس طحاوی رح چرا گفته است که در باب
دیدن هلال رمضان قول یک کس مقبول است
عادل باشد آن کس یا غیر عادل جواب تاویل قول طحاوی رح
این است که مراد از غیر عادل در قول وی رح مستور الحال است و باید
دانست که در باب دیدن هلال رمضان گواهی محدود بعد
تفتیش نیز مقبول است بعد از آن که او توبه کرده باشد و همین ظاهر
روایت است زیرا چه گواهی مذکور در حقیقت گواهی نیست بلکه
خبر است از امر دینی و از ابی حنیفه رح مروی است که گواهی او
در این باب نیز مقبول نیست چه این خبر گواهی است پس وجه
تنجیس آنکه عمل کردن بر خبر مذکور واجب نمیشود مگر
بعد از حکم قاضی و یک قول شافعی رح این است که در باب گواهی
رویت هلال رمضان دو گواه شرط است و آنچه مذکور شد که دیدن
هلال رمضان امر دینی است و خبر واحد در آن مقبول است
حجت است برای و نیز در روایت صحیح آمده است که پیغمبر صلعم
در رویت هلال رمضان گواهی یککس مقبول داشته است
و بعد از آن باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یککس را
در رویت هلال رمضان و بحساب آن مردمان سی روز

روزه دارند پس بعد ازان باید که افطار نکنند واین روایت
حسن رح است از ابوحنیفه رح واین بنا براختیاط است ونیز بنا بر
این است که هلال عید الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس
واز محمد رح مرویست که بعد ازان افطار نمایند وعید فطر
ثابت میشود بنا بر ثبوت رمضان بگواهی یککس اگرچه عید فطر
ابتداً ثابت نمیشود بگواهی یککس چنانچه استحقاق میراث
ابتداً ثابت نمیشود از گواهی یککس وثابت میشود بنا بر ثبوت
نسب بگواهی یک کس که قابله است * مسئله ۰ * اگر
مطلع هلال صاف باشد از ابر وغبار و مانند آن پس درینصورت
گواهی بر دیدن هلال رمضان مقبول نیست مگر وقتیکه
به بینند آنرا جماعت کثیر که خبر آنها مفید علم یقینی باشد وگواهی
یکه وکس معتبر نیست زیرا چه دیدن یکه وکس فقط درینصورت
محل توهم غلطی است پس در قبول نمودن گواهی یکه وکس توقف
نموده خواهد شد تا آنزمان که خبر دهند بدیدن هلال جمع
کثیر بخلاف آنکه اگر مطلع هلال صاف نباشد بسبب ابر
یاغبار پس درینصورت گواهی یککس نیز معتبر است
بشرطیکه عادل باشد زیرا چه درینصورت گواهی چنان

اتفاق مي افتد كه موضع هلال مكشوف ميگردد در وقت موضع آن بسبب دور شدن ابرازان موضع وبازبتعجيل تمام مختفي ميشود زيرا بر ود رين اثنا نگاه بعض مردمان بران مي افتد وآن بعض فقط مي بينند آنرا وبعد ازان بايد دانست كه در حد كثير اختلاف است بعضي گفته اند كه كثير عبارت است ازاهل يك محله واز ابي يوسف رح مرويست كه آن عبارت است از پنجاه مرد وبنا بر قياس آن بر قسامة وبايد دانست كه در حكم مذكور اهل شهر وكسانيكه در ان وارد شده باشند از بيرون شهر هردو برابراند وطحاوي رح ذكر كرده است كه شهادت يك كس در صورت مذكوره مقبول است بشرطيكه آنكس از بيرون شهر آمده باشد چه در صحرا وبيرون شهر موانع ديدن هلال كم مي باشد وبسوي اين اشارت است در عبارت كتاب الاستحسان وبايد دانست كه همين حكم است درصورتيكه آنكس در شهر باشد وليكن درمكان بلند چون مناره وبام بلند * مسئله ۴ * اگر شخصي تنها به بيند هلال عيد را نبايد ويرا كه افطار نمايد درروزيكه بزعم اوروز عيد است زيرا چه احتياط درين است ودرصورتيكه

تنها به بینند هلال رمضان را احتیاط دران است که روزه دارد
و روز شک بزعم او غره رمضان است * مسئله ۷ * اگر تاریخ
بیست ونهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس درین مقبول نیست
گواهی برویت هلال مگر وقتیکه گواه دو مرد باشند یا یک مرد
و دو زن زیراچه نفع عباد متعلق است بدیدن هلال عید و آن نفع
افطار است پس جاری نموده خواهد شد دران حکم حقوق
عباد در گواهی حقوق عباد عدد و عدالت گواهان وحریت
آنها شرط است و باید دانست که عید اضحی مانند
عید الفطر است در انچه مذکور شد وهمین ظاهر روایت است
وهمین اصح است بخلاف روایتیکه از ابیحنیفه رح مرویست
و آن این است که حال هلال عید اضحی مانند هلال رمضان است
و دلیل ظاهر الروایت این است که بهلال عید اضحی نیز نفع عباد
متعلق است و آن فراخوری است بگوشت قربانی * مسئله ۸ *
اگر مطلع صاف باشد پس در هلال شوال و ذي الحجه
گواهی مقبول نیست مگر گواهی جمع کثیر که به خبر
آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد * مسئله ۹ *
وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است

بجهت آنکه خداتعالی در قرآن مجید فرموده است که بخورید وبنوشید اعنی در شبهای رمضان تا آنزمانکه پیدا شود خط ابیض از خط اسود وبعد ازان تمام کنید روزه را تا بشب وخط ابیض عبارت است از سفیده روزاعنی صبح صادق وخط اسود عبارت است از سیاهی شب اعنی صبح کاذب *مسئله ۱۰ * صوم اعنی روزه در شرع عبارت است از ترک خوردن ونوشیدن وجماع از صبح صادق تا شام مع نیت روزه لفظ صوم که در قرآن مذکور است بمعنی امساک است در لغت ولکن در شرع نیت در آن زیاده نموده شده است تا سبب آن عبادت از عادت ممتاز شود * مسئله ۱۱ * روزه متعدد بودن راست بجهت آنکه قرآن که مذکور شد وبجهت آنکه وصال اعنی شب ور روز روزه داشتن متعذر است سبب آنکه مفضی بهلاکت است پس باید که یکی از روز وشب متعین شود برای روزه وبر روز اولی است وبرآنکه روزه داشتن نسبت خلاف عادت نفس است وبنای عبادت بران است * مسئله ۱۲ * طهارت از حیض ونفاس شرط ادای روزه است در حق زنان والله اعلم

باب دوم در بیان چیزیکه موجب قضا و کفاره است * مسئله ا * اگر روزه دار از راه فراموشی بخورد یا بنوشد یا جماع کند پس روزه نمیشکند و این بنابر استحسان است و مقتضای قیاس اینست که روزه بشکند و همین قول امام مالک رح است زیرا چه خوردن و نوشیدن و جماع که منافی وضع روزه است در صورت مذکوره متحقق است پس باید که روزه بشکند چنانچه نماز میشکند اگر مصلی در اثنای نماز تکلم نماید بفراموشی چه کلام ضد نماز است و وجه استحسان این است که پیغمبر صلعم فرموده است مر کسی را که از راه فراموشی اکل و شرب نموده بود که ثابت باشی بر روزه خود و خدایتعالی ترا خورانیده است و نوشانیده است و هرگاه این ثابت شد پس ثابت خواهد شد که بسبب جماع بفراموشی نیز روزه نخواهد شکست زیرا چه ترک جماع رکن روزه است چنانکه ترک اکل و شرب رکن آن است بخلاف تکلم در اثنای نماز اگر چه بفراموشی باشد زیرا چه حالت نماز موجب یاد داشتن است پس نسیان و فراموشی در یحصالت غالب نخواهد شد و حالت روزه موجب یاد داشتن

آن لیست پس نسیان و فراموشی در آن غالب خواهد شد و باید
دانست که در حکم مذکور روزهٔ فرض و نفل هر دو برابر است
زیرا چه حدیثیکه درینباب وارد شده است دران فرق
مذکور نیست میان روزهٔ فرض و نفل * مسئله ۲ * اگر
شخصی در روز رمضان بخورد یا بنوشد بسبب خطا چنانچه
در حالت مضمضه بیقصد آب در حلق فرو رود با وجود ذکر
صوم یا بخورد یا بنوشد بسبب اکراه پس روزه او میشکند
و قضای آن برا و لازم می آید و شافعی رح میگوید که درین صورت
نیز روزه نمیشکند چنانچه در صورت فراموشی و علمای ما میگویند
که قیاس خطا و اکراه بر نسیان و فراموشی معقول نیست
بجهت آنکه خطا و اکراه کثیر الوقوع نیست و عذر نسیان
کثیر الوقوع است بجهت آنکه نسیان بر انسان وارد میشود از جانب
کسیکه روزه حق وی است یعنی خدای تعالی و اکراه از جانب غیر
صاحب حق است مانند مقید و مریض در حق قضا نمودن نماز
یعنی اگر مقید نشسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او
قضا میکند آن نماز را و مریض بعد از رفع مرض قضا نمیکند
نمازی را که بسبب عذر بیماری نشسته گذارده بود آن را

هرگاه این فرق میان نسیان واکراه ظاهر گشت پس قیاس یکی بر دیگر صحیح نخواهد شد * مسئله ۳ * اگر روزه دار بخوابد در روز و محتلم شود روزه نمیشکند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که سه چیز است که بسبب آن روزه نمیشکند یکی قی دوم حجامت سیوم احتلام و بجهت آنکه یافته نمیشود صورت جماع و نه معنی آن چه معنی جماع عبارت است از انزال بشهوت بسبب مباشرت و همچنین روزه نمیشکند درصورتیکه بشهوت نگاه کند روزه دار بسوی زنی و بسبب آن انزال شود بجهت دلیلیکه در مسئله احتلام مذکور شد و حاصل آنکه درینصورت روزه نمیشکند چنانچه روزه نمیشکند درصورتیکه شخصی خیال نماید زنی را باینطور که جماع میکند او را و همچنین درصورتیکه بمالد ذکر خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس درینصورتها روزه نمیشکند بنا بر آنچه قیاس ساخته اند و اکثر مشایخ برانند که درصورت اخیر روزه میشکند * مسئله ۴ * بسبب مالیدن روغن در بدن روزه نمیشکند چه درینصورت چیزی منافی روزه یافته نمیشود و همچنین بسبب حجامت نمودن روزه نمیشکند بجهت آنکه درینصورت نیز منافی روزه یافته نمیشود بجهت

تدیکه مذکور شد در مسئله احتلام * مسئله ۵ * روزه دار
اگر سرمه کشد در چشم خود روزه نمیشکند زیراچه از چشم تا دماغ
منفذی نیست تا از آن منفذ سرمه چشم در دماغ درآید سوال
پس اشک از دماغ از راه چشم چگونه میریزد جواب
اشک از راه مسام میریزد مانند عرق و چیزیکه داخل شود از
راه مسام نشکند روزه نیست چنانچه اگر غسل کند کسی از آب
سرد و ادراک کند سردی آن را در جگر پس روزه او
نمیشکند * مسئله ۶ * مس بوسه گرفتن روزه نمیشکند
بشرطیکه انزال نشود زیراکه در ینصورت جیری منافی
روزه یافته نمیشود نه صورة و نه معنی اما صورة پس آن
ظاهر است و اما معنی پس جهت آنکه انزال یافته نشد
بخلاف رجعت بعد از طلاق رجعی و مصاهرت چه آن ثابت
بوجه ثابت میشود زیراکه مدار حکم رجعت و مصاهرت بر سبب
است نه بر انچه ذکر آن خواهد آمد در موضع آن انشاء الله تعالی
* مسئله ۷ * روزه دار اگر بوسه کرد یالمس کند و
بسبب آن انزال شود پس روزه او میشکند و بر وقضای آن لازم
می آید نه کفاره زیراکه در ینصورت جماع که منافی روزه است

محتمل یافته میشود و وجود منافی اگرچه معنی باشد برای وجوب قضا کافی است احتیاطاً و اما وجوب کفاره پس آن موقوف است بر کمال جنایت چه کفاره چیزیست که مندفع میشو بسبب شبهه مانند حدود و قصاص * مسئله ۸ * روزه دار را بوسه گرفتن مضایقه نیست بشرطیکه ویرا اعتماد باشد بر ذات خود که جماع یا انزال نخواهد کرد و وقتیکه این اعتماد نباشد پس در بهنگام ویرا بوسه گرفتن مکروه است زیرا چه عین بوسه شکننده روزه نیست ولیکن گاهی بسا لاخره باعث جماع یا انزال میشود که شکننده روزه است پس اگر آن شخص را اعتماد باشد که از جماع و انزال محفوظ خواهد ماند پس در حق او عین بوسه اعتبار نموده میشود و آن مباح گردانیده میشود در حق او و اگر ویرا این اعتماد نباشد پس اعتبار نموده میشود در حق او آنچه آخر کار است پس مکروه داشته میشود بوسه گرفتن در حق او و شافعی رح این تفصیل نکرده است بلکه گفته است که بوسه گرفتن مباح است روزه دار را در هر دو صورت و دلایل علمای ما که مذکور شد حجت است برو * مسئله ۹ * مباشرت مانند بوسه گرفتن است نزد ابیحنیفه رح بنا بر ظاهر

روایت و مرویست که نزد محمد رح مباشرت فاحشه مکروه است
زیراچه مباشرت فاحشه غالبا از فتنه خالی نمیباشد و آن عبارت
است ازینکه زن و مرد باهم برهنه شده معانقه نمایند باین
طور که ظاهر فرج هریک مس کند ظاهر فرج دیگر را
* مسئله ۱۰ * اگر مگس در آید در حلق روزه دار روزه
نمی شکند بنابر استحسان و مقتضای قیاس این است که روزه
او بشکند زیراچه چیزیکه بسبب آن روزه میشکند درجوف
او در آمده است اگرچه آن چیز از قسم غذا و ماکولات نیست
مانند تراب و سنگریزه و وجه استحسان این است که مگس
در حلق او بغیر اختیار او در آمده است و او بر احتراز از آن قادر
نیست پس آن مانند غبار و دخان است * مسئله ۱۱ * اگر
قطره باران یا برف در آید در حلق روزه دار پس درینصورت
اختلاف است و اصح این است که روزه میشکند چه احتراز از آن
ممکن است به پناه گرفتن زیر خیمه یا سقفی * مسئله ۱۲ *
بسبب خوردن پاره گوشت که درمیان دندانهای صایم میماند
روزه نمیشکند ولیکن این وقتی است که آن پاره گوشت
قلیل باشد و اگر کثیر باشد پس بسبب خوردن آن روزه

میشکند و نزد زفر رح شکستنیست که در هردو صورت روزه میشکند
زیرا چه دهن در حکم ظاهر بدنست لهذا بسبب آب در دهن
کردن روزه نمیشکند و دلیل علمای ما این است که قلیل از ان
تابع دندان ها است بمنزله آب دهن بخلاف کثیر چه آن تابع
دندان نیست چه کثیر در دندانها نمی ماند و بدانکه مقدار
نخود کثیر است و کم از ان قلیل و انچه مذکور شد در صورتیست
که آنرا از دهن برآورده خورده نباشد و اگر آنرا از دهن برآورده
بخورد باید که روزه بشکند چه از خارج در جوف درامده است
چنانکه از محمد رح مرویست که روزه دار اگر فرو برد کنجد یرا از
میان دندانهای خود روزه نمیشکند و اگر دانه کنجد را ابتداء
از خارج گرفته فرو برد روزه میشکند و اگر آن را بخاید روزه نمیشکند
چه آن دانه بسبب خائیدن در دهن پریشان میگردد و چیزی
ازان باندرون حلق نمیرود * مسئله ۱۳ * در صورتیکه
بخورد گوشت پاره را که باقی میماند میان دندانها و پاره مذکور مقدار
نخود باشد قضا لازم میآید نه کفاره نزد ابی یوسف رح و نزد زفر رح
کفاره نیز لازم میآید زیرا چه آن طعام متغیر است مانند گوشت بد بو
و دلیل ابی یوسف رح این است که طبیعت انسان از خوردن آن کراهیت

میکند پس فرو بردن آن متصور نمیشود * مسئله ۱۴ * اگر از
روزه دار بسبب غلبه غثیان قی بی اختیار برآید روزه نمی‌شکند
زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قی کند بی اختیار قضا بروی لازم
نیست و هر که قصداً بتکلف قی کند قضا بروی لازم می آید و بعد ازین در
حکم قی بردهن و غیر بردهن شدن هر دو برابر است * مسئله ۱۵ *
اگر روزه دار را قی پر دهن برآید و بعد ازان آن قی در حلق فرو
رود پس روزه میشکند نزد ابی یوسف رح زیرا که قی پر دهن
هر گاه از حرف دهن برآید پس آن خارج شمرده میشود و لهذا
بسبب آن وضو میشکند پس آن قی در صورت مذکوره بعد از خروج
داخل شده است و در حرف زفر نزد محمد رح در صورت مذکوره روزه
نمی‌شکند زیرا که صورت انطار که عبارت است از فرو بردن
در صورت مذکوره یافته نمیشود و همچنین معنی انطار نیز یافته
نمی شود که قی را کسی غذا نمیکند و اگر روزه دار مذکور آن
قی را خود فرو برد پس درین صورت روزه او میشکند باجماع چه او
داخل کرد آن قی را بعد از برآمدن آن پس صورت انطار متحقق شد
* مسئله ۱۶ * اگر قی کمتر از پری دهن تا دهن برآید و باز بحلق فرو
رود روزه نمی‌شکند چه آن قی خارج شمرده نمیشود و روزه دار

آن را فرو نبرده است و اگر روزه دار آن را فرو برد پس در این صورت نیز روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی مذکور خارج شمرده نمیشود نزد او و نزد محمد رح روزه او فاسد می شود بسبب صنع او در اندرون بردن آن * مسئله ۱۷ * روزه دار اگر عمدا قی برد هن نماید پس بر قضای آن لازم می آید بنا بر حدیثیکه مذکور شده و کفاره لازم نمی آید چه صورت افطار یافته نشده است و اگر قی پر دهن نباشد پس در این صورت نیز روزه میشکند نزد محمد رح بنا بر حدیث مذکور چه آن مطلق است و مقید نیست بانکه قی پر دهن باشد و نزد ابی یوسف رح روزه نمیشکند زیرا چه قی پر دهن شمرده نمیشود لهذا بسبب آن وضو نمیشکند و بعد ازان باید دانست که اگر در صورت مذکوره آن قی قلیل بعد از بر آمدن تا دهن باز فرو رود در حلق روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح چه خروج آن معتبر نیست پس دخول بعد ازان ثابت و معتبر نخواهد شد و اگر آن قی کننده خود فرو برد آنرا پس در این صورت از ابی یوسف رح دو روایت است یکی اینکه روزه نمیشکند بنا بر وجهیکه مذکور شد دوم اینکه روزه میشکند زیرا چه در این صورت تکثیر او یافته شد چه او قصدا قی کرد و بعد ازان خود آنرا

بزید * مسئله ۱۸ * هرگاه در اعتکاف روزه مستحبی را
یا سه جز ماه رمضان را بساره آنهم را روزه او میشکند زیرا که در صورت
لذت را بقصد شد و کفاره لازم نمی آید بلی قضای آن یکی عقیل اولی
کفارت صحت از و اشکال شدن چیزی که از قبیل غذا است
یا از قبیل دوا باشد نشده * مسئله ۱۹ * هرکه در اعتکاف
جماع کند در شب یا در روز بسی قضای آن هم لازم می آید
هرکه در روز بسبب جماع میشکند کفاره نیز لازم می آید مثل ما
جنابت و باید دانست که در صورت جماع کردن در قبل و در دبر
لازم شدن قضا و کفاره انزال شرط نیست زیرا که بسبب داخل کردن ذکر
در دبر در موضع غسل جنابت واجب میشود اگرچه انزال نشود
پس هم چنان کفاره هم لازم خواهد شد و سر آن این است که تمامی
شهوت بسبب آن متحقق میشود بدون انزال و شیخ و میرزا
حاصل میشود و از اینجا بفهم که مروی است که بسبب جماع نمودن
در دبر کفاره لازم نمی آید بنا بر آنکه در آن حد لازم نیست نه دار
هم واضح این است که بسبب آن کفاره لازم می آید زیرا که آن بمنزلت
کاملست بسبب تمامی شهوت * مسئله ۲۰ * اگر شخصی جماع کند
مرده را یا چهارپایه را پس هم کفاره لازم نمی آید اگر انزال شود

باشد و نزد شافعي رح درينصورت نيز كفاره لازم مي آيد
و دليل علماي ما اين است كه سبب وجوب كفاره جنايت كامل است
و آن در صورت مذكوره يافته نميشود چه كمال جنايت بسبب
قضاي شهوت در محل مشتهي متحقق ميشود و مرده و چهارپايان
محل مشتهي نيست و بعد ازان بايد دانست كه چنانكه نزد علماي ما
بسبب جماع كفاره لازم مي آيد بر مرد همچنين لازم مي آيد
بر زن نيز اگر زن بطوع و رضا بدهد تمكين نموده باشد
و قول شافعي رح اين است كه كفاره بر زن لازم نمي آيد زيرا چه
وجوب كفاره متعلق است بجماع و جماع فعل مرد است و حظ زن
تمكين است و محل آن فعل است و قول ديگر اين است كه كفاره بر زن نيز
لازم مي آيد وليكن تحمل آن مينمايد مرد يعني مرد از جانب
زن متحمل بوده برا ادا ميكند و مراد ازين تحمل كفاره مال است
نه روزه كفاره و بنابر آنست كه غسل جنابت واجب مي شود بر
مرد و زن هر دو و براي آن واجب مي شود بر مرد و دليل علماي ما
يكي اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه هر كه افطار
كند در ماه رمضان پس لازم ميشود بر او آنچه لازم ميشود
بر ظهار كننده و اين حديث شامل است زن و مرد هر دو را

ودوم این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع
جنایت است که عبارتست از فساد روزه به عین جماع در
شرع که مرد است درمیان مذکوره و در کفاره تعجیل جاری نیست
زیرا چه کفاره بعد از تسبب با عقوبت و در هیچیکی از این هر دو تعجیل
جاری نیست * مسئله ۲۱ * اگر شخصی بعد از نیت روزه
روزه رمضان را شکند بایطوری که بخورد یا بنوشد چیزی را
از قسم غذا یا دوا پس بر وی قضا و کفاره هر دو لازم می آید و شافعی رح
گفته است که بر وی کفاره نیست زیرا چه وجوب کفاره در شرع بسبب
جماع بخلاف قیاس است چه وجوب کفاره برای دفع گناه است
و دفع آن بسبب توبه حاصل میشود پس از روی قیاس بسوی
کفاره حاجت نیست و هرگاه وجوب کفاره در صورت جماع بخلاف
قیاس است پس قیاس چیزی دیگر مثل اکل و شرب بر آن متصور
نیست و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع
جنایت است که عبارت است از افطار روزه رمضان بر وجه کامل
و این سبب در صورت اکل و شرب نیز متحقق است و هرگاه
بجهت کفاره این گناه در صورت جماع اعتاق بنده واجب است
پس معلوم شد که توبه مکفر این گناه نیست چنانچه شافعی رح زعم

کرداست * مسئله ۴۲ * کفاره شکستن روزه ماه رمضان مثل
کفاره ظهار است بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد وبجهت حدیث
اعرابي که نزد پیغمبر صلعم آمد وگفت که یارسول خدا هلاک
شدم وهلاک کردم پس پیغمبر صلعم پرسید که چه کردي پس گفت
اعرابي که قصد اجماع کردم زن خود را در روزه رمضان پس
فرمود پیغمبر صلعم که یک بنده آزاد کن گفت که من مالک
بنده نیستم پس فرمود پیغمبر صلعم که دو ماه پي در پي روزه دار
گفت که آنچه بر من آمد پس آن نیامد بر من مگر بجهت
روزه پس فرمود پیغمبر صلعم که شصت مسکین را طعام بده گفت که
اینقدر طعام نزد من نیست پس امر کرد آنسرور صلعم مر خادمان
خود را که بیارد فرق سرخ که شصت پیمانه داشت اعني بعضي گفته اند
که فرق شانزده رطل میگنجد و بعضي گفته اند که سرخ
هشتاد وسه رطل است وبعضي گفته اند که سي وشش رطل وبعضي
گفته اند که شصت رطل سرخ مع خرما ویرا بدهید وفرمود مر آن
اعرابي را که بخش کن آنرا بمسکینان اعرابي گفت که والله نیست
درمیان مدینه کسي محتاج تر از من واز عیال من پس فرمود پیغمبر
صلعم که بخور اینرا تو وبخوران عیال تو وکفایت خواهد کرد

زیرا برای کفاره دادن مخصوص به تست و سوای تو کس دیگر را
کفایت نخواهد کرد و باید دانست که نزد علمای ما کفاره
بترتیبیکه در حدیث مذکور است واجب است و حدیث مذکور
حجت است بر شافعی رح در مختار گردانیدن صاحب کفاره بیکی
ازین سه چیز بدون ترتیب زیرا چه مقتضای آن حدیث ترتیب
است و نیز حجت است بر مالک رح در نفی تتابع روزه زیرا چه در
حدیث مذکور بآن نص است * مسئله ۲۳ * اگر شخصی جماع کند
در غیر قبل و دبر و بسبب آن انزال شود پس روزه او میشکند و قضای آن روزه
لازم می آید بسبب آنکه جماع معنی از وی یافته شده است
و کفاره آن بر او لازم نمی آید زیرا چه جماع صورةً درینجا
یافته نشده است * مسئله ۲۴ * بسبب شکستن روزه غیر
رمضان کفاره لازم نمی آید زیرا چه شکستن روزه رمضان
جنایت عظیم است پس شکستن روزه دیگر با آن ملحق نخواهد
شد * مسئله ۲۵ * بسبب حقنه نمودن روزه میشکند و
سعوطین بسبب دوا انداختن در بینی و گوش بجهت آنکه پیغمبر
صلعم فرموده است که بسبب در آمدن چیزی در اندرون آدمی
روزه میشکند و بجهت آنکه درینصورت یافته میشود معنی

افطار که عبارت است از درآمدن چیزی که در آن اصلاح بدن
است در جوف بدن و در صورت مذکوره کفاره لازم نمی‌آید
زیرا چه صورت اکل که عبارت است از خائیدن و فرو بردن
در صورت مذکوره یافته نمیشود * مسئله ۲۶ * اگر روزه دار
در گوش خود آبی داخل کند یا آب از خود داخل شود در گوش
او پس در این هر دو صورت روزه نمیشکند زیرا چه در این هر دو
صورت اکل یافته نمیشود نه صورةً نه معنیً بخلاف آنکه
اگر در گوش روزه دار روغن در آید چه در آن اصلاح بدن
است * مسئله ۲۷ * اگر در شکم شخصی جراحتی
باشد که در جوف آن رسیده باشد یا بر سر او جراحتی باشد
که در دماغ او رسیده باشد و شخص مذکور دوا کند آن جراحت
خود را بدوائیکه میرسد در جوف یا در دماغ از پس روزه
او میشکند نزد ابی حنیفه رح و مراد از دوا مذکور دوای رطب است
نه دوای خشک چه آن در جوف نمیرسد و صاحبین رح
گفته اند که در صورت مذکوره روزه او نمیشکند زیرا چه
یقیناً معلوم نیست که دوا در جوف و دماغ او رسیده است بجهت
آنکه منفذ گاهی تنگ میشود و گاهی وا میشود پس

نشئه دوای تر روزه نخواهد شکست چنانچه بسبب دوای
خشک که بسکند دلیل ابو حنیفه رح این است که رطوبت دوا
و رطوبت جراحت هر دو آمیخته میل میکند بسوی اسفل پس
میرسد بجوف و دماغ بخلاف دوای خشک که آن نشف میکند
رطوبت جراحت را پس سبب آن دهن جراحت بند میشود

* مسئله ۲۸ * اگر شخصی در سوراخ ذکر خود چیزی
از دوا تقطیر نماید پس روزه او نمیشکند نزد ابو حنیفه رح
و ابو یوسف رح شکسته شود روزه او میشکند وقول محمد رح
درین مسئله مضطرب است ووجه قول ابی یوسف رح موافق زعم
او این است که از ذکر تا جوف منفذی است لهذا بول از آن
بیرون میشود ووجه قول ابی حنیفه رح موافق زعم او این است که
از ذکر تا جوف منفذی نیست بلکه مثانه حائل است میان
آن هر دو و بول از راه مثانه میچکد واین از باب فقه نیست

* مسئله ۲۹ * اگر شخصی چیزی از طعام در دهن خود
بگیرد برای دریافتن مزه آن و فرو نبرد آنرا پس روزه او نمیشکند
زیرا که در صورت اکل و شرب اصلا یافته نمیشود نه صورةً
و نه معنیً ولیکن آن مکروه است زیرا که در آن ترک احتیاط است

بجهت آنکه احتمال است که چیزی در حلق در آید و فرو رود * مسئله ۴۳ * مکروه است مر زن را که برای طفل خود طعام را بخاید و لیکن وقتی مکروه است که ویرا از آن گزیر باشد و وجه کراهیت این آنست که در مسئله سابق مذکور شد و اما وقتیکه ویرا از آن گزیر نباشد پس در این هنگام خائیدن طعام برای طفل خود ویرا مکروه نیست بجهت محافظت فرزند صغیر و محافظت آن بر او واجب است لهذا اگر ویرا خوف هلاکت طفل خود باشد افطار کردن ویرا جایز است * مسئله ۴۴ * بسبب خائیدن چیزیکه بسبب آن بن دندان محکم میشود و آنرا علک میگویند چون کندر و غیره روزه نمیشکند زیرا چه آن در جوف نمیرسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه میشکند مگر وقتیکه مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعض اجزای آن در جوف میرسد و بعضی گفته اند که بسبب خائیدن علک سیاه روزه میشکند اگرچه مرکب باشد زیرا چه علک سیاه بسبب خائیدن شکسته میشود و بحلق میرسد و باید دانست که نزد کسیکه بسبب خائیدن علک روزه نمیشکند خائیدن آن مکروه است مر روزه دار را بجهت آنکه در آن احتمال

فساد روزه است و بجهت آنکه آن منشای تهمت افطار است
و باید دانست که جاییدن علك مر زنان را مکروه هست و تنکه
روزه دار نباشد چه آن قایم مقام مسواك است در حق زنان
و مضی کنند اند که مردان را جاییدن علك بغیر علت مکروه
است اکرچه روزه دار نباشند زیرا که دران مشابهت با زنان
است * مسئله ۳۲ * روزه دار را سرمه در چشم کشیدن
و روغن بر سبلت مالیدن مضایقه نیست چه این نوعی از انتفاع
است و منافی روزه نیست بصورة و معنی و باید دانست که
پیغمبر صلعم ترغیب داد است در روز عاشوره بدو چیز یکی اکتحال
یعنی سرمه کشیدن در چشم و دوم روزه داشتن و باید دانست
که سرمه کشیدن در چشم مردان مضایقه نیست اکر
بقصد تداوی باشد نه بقصد زینت و همچنین روغن مالیدن
بر سبلت نیز مستحب است اکر بقصد زینت نباشد چه روغن
مالیدن بمنزله خضاب است و مرد را باید که روغن در ریش نمالد
تا ریش دراز کردد و فتنکه ریش او بقدر مسنون باشد و مسنون
بقدر از قبضه است * مسئله ۳۳ * روزه دار را استعمال مسواك
تر خواه سبز باشد تر با آب مضایقه نیست خواه در اول روزه خواه

در آخر آن زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که بهترین خصلتهای روزه دار استعمال مسواک است واین حدیث مطلق است ودران تفصیل نیست میان خشک وتر ومیان اول روز وآخر روز وشافعی رح گفتست که روزه دار را استعمال مسواک در آخر روز مکروه است زیراچه بسبب آن زایل میشود اثر روزه که نیک ومحمود است وآن عبارت است از بوئیکه در دهن روزه دار حادث میشود بسبب روزه واین بوی مانند خون شهید است پس ازاله آن نباید کرد وعلمای مذهب حنفی جواب میدهند ومیگویند که بوی اثر عبادت است پس اخفای آن سزاوار است بخلاف خون شهید چه این اثر ظلم است والله اعلم

فصـــــــــل * مسئله ۱ * اگر شخصی در ماه رمضان بیمار باشد وبترسد ازینکه اگر روزه خواهد داشت بیماری او زیاده خواهد شد پس جایز است او را که روزه ندارد وبعد از یافتن صحت قضا کند آن را وشافعی رح گفتست که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جایز نیست مگر وقتیکه خوف هلاکت باشد یا خوف تلف شدن عضوی از

اعضا باشد مانند تیمم وعلماي ما میگویند که زیادتی بیماری را امتداد آن گاهی موجب هلاکت میشود پس احتراز از ان واجب است * مسئله ۲ * مسافر را اگر روزه داشتن ضرر نباشد پس افضل این است که روزه دارد و معهذا اگر روزه ندارد جایز است زیرا چه سفر خالی از مشقت نمي باشد پس نفس سفر عذر گردانیده شد بخلاف بیماري چه در بیماري گاهي تخفیف میشود بسبب روزه لهذا در بیماري شرط نموده شد که موجب ضرر باشد وشافعي رح گفتست که مسافر را روزه نداشتن افضل است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در حالت سفر روزه داشتن نیکو نیست ودلیل علماي ما این است که ماه رمضان افضل است به نسبت ماههاي دیگر پس اداي روزه در ماه رمضان اولی خواهد شد وحدیثیکه شافعي رح آورده است پس مراد از ان این است که اگر روزه داشتن در سفر موجب جهد ومشقت باشد پس روزه داشتن نیکو نیست * مسئله ۳ * اگر بیماري بیمار امتداد کشد وبعد از گذشتن ماه رمضان نیز باقي ماند وبعد از ان بیمار مذکور بمیرد پس قضاي روزه رمضان برا او واجب نیست وهمین حکم مسافر است زیرا چه خدایتعالي در قرآن مجید

مکتوب است که هرکه در ماه رمضان بیمار باشد یا مسافر پس باید
که در ایام دیگر روزهٔ رمضان را قضا نماید و بیمار و مسافر مذکور
ایام دیگر را نیابند * مسئله ۴ * اگر بیمار بعد از گذشتن ماه
رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم گردد
قضای روزهٔ رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت و اقامت
چه آنها آنقدر از ایام دیگر را یافتند و باید دانست که فایدهٔ
این وجوب قضا بر بیمار و مسافر مذکور این است که بر آنها واجب
است که وصیت نمایند کسی را باینکه بعوض هر روزه نصف صاع از
گندم یا یک صاع از جو و غیره مانند صدقهٔ فطر بفقیران بدهد و باید
دانست که طحاوی رح ذکر کرده است که درین اختلاف است
میان ابیحنیفه و ابی یوسف رح و میان محمد رح و آن اختلاف
این است که نزد شیخین رح قضای جمیع روزه ماه رمضان
لازم است مر بیمار را اگر یکروز هم صحت یابد بعد از گذشتن
ماه رمضان و نزد محمد رح لازم میشود مر او را قضای روزه رمضان
بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها متفق اند بر
اینکه لازم نیست مر او را مگر قضای روزه ها بمقدار ایام صحت
پس وصیت کردن بفدیه تمام مقدار روزه ها بر او لازم است وجه،

این نیست که اختلاف است میان شیخین رح و میان محمد رح در صورت نذر و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یکماه معین را و بعد از آن در آن ماه بیمار شود پس اگر یک روز نیز از بیماری صحت و شفا یابد و بعد از آن بمیرد پس نزد شیخین رح لازم می آید مر او را که وصیت کند بفدیه دادن برای روزه تمام ماه مذکور و نزد محمد رح لازم نیست مر او را که وصیت کردن بفدیه دادن برای روزه های آن قدر روزها که در آن صحت یافته شود و دلیل شیخین رح این است که نذر مذکور سبب وجوب روزه تمام آن ماه است پس در صورت مذکوره اثر آن ظاهر خواهد شد و رحمت خلف آن که فدیه است بخلاف قضای روزه رمضان چه قضای روزه آن قدر روزها بر او لازم است که در آن صحت یافته بود بعد از ماه رمضان زیرا چه درین صورت سبب وجوب قضا یافتن ایام دیگر است پس هر قدر ایام دیگر را که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد

* مسئله ۰۵ * روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آن پی در پی ضرور نیست بلکه قضا کنند مختار است اگر خواهد متفرق قضا کند آن را و اگر خواهد پی در پی قضا کند زیرا چه

نسبکه دلالت میکند بروجوب قضا مطلق است و مرد و طور را شامل است ولیکن مستحب این است که پی درپی قضا کند تا اسقاط واجب بزودی حاصل شود * مسئله ۶ * اگر شخصی قضا نکرده روزه هاي رمضان را که فوت شده بود حتی که رمضان دیگر رسید پس باید که ادا کند روزهٔ رمضان موجود را چه وقت آن موجود است وبعد ازان قضا کند روزهٔ رمضان گذشته را چه آن وقت قضا است بر شخص مذکور و بسبب تاخیر قضاي رمضان اول تا برمضان دیگر فدیه واجب نمیشود زیراچه ویرا تاخیر آن جایز است ولهذا ویرا جایز است که بعد از گذشتن رمضان اول روزه نفل دارد اگر خواهد * مسئله ۷ * زن حامل یا زن شیردهندهٔ صغیر را اگر بسبب روزه داشتن خوف هلاکت باشد در حق آنها یا در حق صغیر آنها پس آنها را جایز است که افطار نمایند براي دفع حرج و بعد ازان در وقت قدرت آن قضاي آن نمایند و بر آنها کفاره لازم نمي آید زیراچه آنها افطار نموده اند بسبب عذر و همچنین بر آنها فدیه نیز لازم نیست وشافعي رح میگوید که درصورت خوف هلاکت در حق ولد فدیه بر آنها لازم مي آید وشافعي رح اینها را

از جهت بر شیخ فانی قیاس نموده است وعلمای ما منکرند که وجوب فدیه در حق شیخ فانی خلاف قیاس است وزن مذکوره بجهت خوف هلاکت فرزند درمعنی شیخ فانی نیست زیرا چه شیخ فانی را خوف هلاکت خود است وروزه براو واجب است وبعد از وجوب از ادای آن عاجز شده است بسبب خوف مذکور بخلاف زن مذکوره چه بر او فرض هلاکت فرزند است وروزه واجب است بر او نه بر فرزند مذکور * مسئله ۸ * شیخ فانی که بروزه داشتن قادر نیست جایز است وی را که افطار کند و بجهت هر روزه نصف صاع گندم یا یکصاع از جو وخرما بدهد بمسکینان چنانچه کفاره میدهد ودلیل این مسئله آیة قرآن است حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که فدیه واجب است بر کسانیکه طاقت روزه نمیدارند * مسئله ۹ * اگر شیخ فانی بعد از ادای فدیه قادر شود بر روزه داشتن پس حکم فدیه دادن باطل میگردد وروزه داشتن بر او واجب میشود زیراچه فدیه دادن خلف روزه است وشرط خلف شدن آن این است که او از اصل عاجز باشد دایما * مسئله ۱۰ * اگر بیمار شخصی که بر ذمه او قضای

رمضان است پس ولی او را لازم است که از جانب او فدیه دهد و فدیه هر روزه نصف صاع از گندم است و یک صاع از جو و خرما است ولیکن این فدیه دادن از جانب او ولی او را وقتی لازم است که وصیت کرده باشد بآن و دلیل مسئله این است که شخصیکه در آخر عمر عاجز گشت از ادای روزه پس مانند شیخ فانی گشت و بعد از ان باید دانست که برای لازم شدن فدیه بر ولی او وصیت شرط است نزد علمای ما و نزد شافعی رح شرط نیست و همین اختلاف است در زکوة اعنی شخصیکه ادای زکوة بر او واجب شده است اگر پیش از ادای زکوة بمیرد پس نزد علمای ما ولی و را لازم است که از جانب او زکوة ادا نماید بشرطیکه وصیت کرده باشد بآن و نزد شافعی رح ولی وی را باید که زکوة از جانب او ادا نماید و وصیت برای آن شرط نیست و دلیل شافعی رح این است که فدیه روزه و زکوة حق مالی است که دران نیابت جاری است مانند دینهای عباد و دلیل علمای ما این است که ادای فدیه روزه و ادای زکوة عبادت است پس ضرور است که اختیار مکلف باشد و اختیار او یا فته نمیشود مگر باینطور که وصیت نماید

پس آن را اجازت جبري است نه اختياري وبعد از ان بايد دانست
که وصيت مذکوره تبرع است در ابتداء لهذا در ثلث مال جاري
نبوده ميشود و بايد دانست که نزد مشايخ ما زمانه روزه است
در حکم فديه از روي استحسان و هر نماز بمنزله يک روزه
است و همين صحيح است * مسئله ۱۱ * جايز نيست که ولي
ميت روزه دارد و نماز گذارد از جانب او زيرا چه پيغمبر
صلعم فرموده است که کسي از جانب کسي روزه ندارد و نه
کسي نماز گذارد از جانب کسي * مسئله ۱۲ * اگر شخصي
شروع نمايد در روزه نفل يا در نماز نفل وبعد از ان فاسد کند
آنرا پس بر او قضاي آن لازم است و شافعي رح ميگويد که
لازم نيست وشخص مذکور در صدقه که از روزه و نماز نفل
بجا آورده است متبرع است پس او را لازم نيست که مقدار
باقي تبرع نمايد و دليل علماي ما اين است که صدقه را از نماز
و روزه نفل که بعد از شروع بجا آورده است عبادت و عمل
ثواب است پس اتمام باقي براي محافظت آن نقد واجب است
پس ضرور است که باقي را باتمام رساند که تا آن قدر که بعمل
آورده است باطل نگردد چه ابطال عمل ثواب منع است

مشروع وهرگاه اتمام باقي واجب گشت پس بسبب ترک آن قضا لازم خواهد شد * مسئله ۱۳ * اگر شخصي در روزه نفل شروع نمايد پس او را پيش از زوال نيز افطار کردن بغير عذر جايز ومباح نيست بنابر يکه روايت بجهت آنکه دران ابطال عمل نيک لازم مي آيد وليکن بايد دانست که بسبب عذر ويرا افطار کردن پيش از زوال مباح است وبايد دانست که ضيافت عذر است زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است در حق کسيکه صاحب روزه نفل است واو را کسي ضيافت نمود که افطار کن وعوض آن يک روزه قضا کن * مسئله ۱۴ * اگر صبي بالغ گردد يا کافر مسلمان شود در روز ماه رمضان پس بايد که در باقي آن روز امساک نمايد و چيزي نشکنند که روزه را باطل کند براي اداي حق وقت بتشابهة روزه داران ومعهذا اگر افطار نمايد در باقي روزه مذکور پس بر او قضاي آن لازم نمي آيد زيرا چه روزه داشتن دران وقت واجب نيست بر آنها وبعد از ان روز در روزه ديگر بايد که روزه دارند زيرا چه سبب وجوب روزه واهليت آن هر دو متحقق شد وبر آنها قضاي روزهاي گذشته واجب نيست نه قضاي روزه

آنروز که دران بالغ یا مسلمان گشت و نه قضای روزهای گذشته سوای آن چه آنها بآن مخاطب و مکلف نبود بخلاف نماز چه اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان شود در آخر وقت نماز پس براو قضای آن نماز واجب میشود زیراکه سبب وجوب نماز وقتی جزو متصل بادای آنست و در صورت مذکوره اهلیت نماز نزد آن جزو دافد میشود و سبب وجوب روزهٔ رمضان جزو اول از روز است و در صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز رمضان اهلیت آنها در جزو اول آن یافته نمیشود و از ابی یوسف رح مرویست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود صبی پیش از زوال پس درینصورت بر آنها قضای روزهٔ آنروز لازم است زیراکه آنها درینصورت وقت نیت را یافتند و آنچه اول مذکور شد ظاهر روایت است و وجه آن این است که وجوب روزه متجزی نیست چنانچه ادای آن متجزی نیست و در صورت مذکوره آنها را اهلیت وجوب نیست در اول آنروز ولیکن باید دانست که در صورتیکه صبی بالغ شود پیش از وقت زوال جائز است اورا که نیت روزهٔ نفل نماید دران روز

اگر کافر مسلمان شود پیش از وقت زوال پس وی را جایز نیست
که نیت روزهٔ نفل نماید در آن روز زیرا چه کافر را اهلیت روزه
نفل نیز نبود در اول روز وصبی را اهلیت روزهٔ نفل بود * مسئله ۱۵ *
اگر مسافر را نیت افطار باشد و بعد از آن داخل شود
در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیت روزه نماید جایز است
خواه روزهٔ نفل باشد خواه روزهٔ فرض زیرا چه سفر منافی
اهلیت وجوب نیست و نه منافی صحت شروع در روزهٔ نفل بلکه
اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود
در شهر خود واجب است برا و که نیت روزهٔ رمضان نماید زیرا چه
موجب اباحت افطار که سفر بود در وقت جواز نیت زایل گشت
چه پیش وقت مذکور وقت نیت است لهذا اگر شخصی مقیم باشد
در اول روز رمضان و بعد از آن سفر اختیار کند و مسافر شود
پس وی را در آن روز افطار مباح نیست پس در صورتیکه مسافر
مقیم گردد پیش از وقت زوال بطریق اولی مباح نخواهد شد
وی را افطار در روز رمضان ولیکن در این هر دو صورت اگر
افطار کند شخص مذکور کفاره برا و لازم نمی آید بجهت شبهه
اباحت افطار * مسئله ۱۶ * اگر شخصی در رمضان

مغمی علیه نکرده اغمای بیهوشی کرد پس بر او واجب نیست
قضا بعد از روزه آنروز که در آن بیهوشی عارض شده است
چه روزه آنروز صحیح است بجهت آنکه ظاهر همین است
که شخص مذکور نیت روزه آنروز نموده باشد پس اشکال
باقیست روزه یا نه شد و همین حقیقت روزه است و قضا کند روزه
روزهایی که بعد آن روز است چه هر روز های دیگر نیت یافته
نشده است و اگر بعد از ... بیهوش شود اول رمضان پس قضا
خواهد کرد تمام روزه های رمضان را مگر روز ...
چه ظاهر این است که نیت روزه در پس نکرده باشد و امام مالک
رح گفته است که برای قضای روزه های دیگر سوای ... واجب
نیست زیرا که روزه تمام رمضان به یک نیت ادا میشود نزد مالک
رح چنانچه اعتکاف تنها به یک نیت ادا میشود و نزد
علمای ما برای هر روزه رمضان نیت علیحده ضرور است زیراکه
روزه هر روز عبادت علیحده است بجهت آنکه میان هر دو روزه
فاصل میشود زمانه که وقت روزه نیست بخلاف اعتکاف
که آن عبادت واحد است بجهت آنکه میان اعتکاف دو روز
فاصل نیست زمانه که قابل اعتکاف نباشد * مسئله ۱۷ *

اگر بر شخصی حالت اغما یعنی بیهوشی در تمام ماه رمضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد زیرا چه اغما نوعی از بیماری است که بسبب آن قوای انسان ضعیف میگردد و عقل او زایل نمیشود پس بیماری مذکور عذر است که بسبب آن تاخیر روزه جایز میشود نه که بسبب آن روزه او ساقط میگردد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی دیوانه گردد در ماه رمضان و در تمام ماه دیوانه باشد پس بر او قضای آن واجب نیست اصلا و امام مالک رح میگوید که قضای آن بر او واجب است چنانچه در صورت اغما واجب میشود قضای آن و دلیل علمای ما این است که موجب سقوط قضا نیست مگر لزوم حرج و حالت اغما در تمام ماه ثابت نمیماند عادةً تا حرج لازم آید پس در واجب گردانیدن قضا در صورت اغما حرج لازم نمی آید و جنون و دیوانگی در تمام ماه ثابت و برقرار میماند پس در ینصورت بسبب واجب گردانیدن قضای روزه رمضان بر او حرج لازم می آید * مسئله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعض ایام رمضان پس واجب میشود بر او قضای روزه های گذشته و زفر و شافعی رح میگویند

که بر او ادای روزه‌های گذشته واجب نیست بلکه تمام اهلیت
پس قضای آن بر او واجب نخواهد شد چه وجوب قضا
فرع و مترتب بر ادا است و این دیوانه مانند آن دیوانه است که در
تمام ماه دیوانه باشد و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب
روزه همان ماه رمضان است و آن متحقق است و دیوانه شایستگی
دارد که بر ذمهٔ او چیزی واجب شود و چون واجب گردانیدن روزه
بر دیوانهٔ مذکور فایده است و آن این است که روزه را
مطلوب خواهد شد بطوری که حرج لازم نشود در ادای آن بخلاف
دیوانه که در تمام ماه دیوانه باشد چه اگر روزهٔ رمضان بر او
واجب شود حرج لازم می‌آید در وجوب روزه پس در حق او فایده
نیست و تمام این در حالتی است که مذکور است و بعد از این باید دانست
که جنون اصلی چون عارضی شود در این مسئله در آنچه مذکور شد بعقیدهٔ
بعضی‌ها که این ظاهر روایت است و از محمد رح مروی است که میان
اصلی و عارضی فرق است زیرا چه شخصی که بالغ شود در حالت جنون
او در حکم صبی است پس او مکلف نیست بخلاف آنکه اگر کسی
بالغ شود در حالت ثبات عقل و هوش و بعد از آن دیوانه گردد چه او
مخاطب و مکلف می‌شود و این مختار بعض متأخرین است

* مسئله ۲۰ * اگر شخصي ماه رمضان اصلا نيت نکند نه نيت روزه ونه نيت افطار پس بر او قضاي آن لازم است و زفر رح گفتست که ادا ميشود روزه او و قضاي آن بر او لازم نمي آيد زيرا چه نزد او روزه رمضان بدون نيت ادا ميشود در حق کسيکه صحيح البدن و مقيم باشد زيرا چه امساک در روزه رمضان واجب است بر او پس بهر وجه که يافته خواهد شد واقع خواهد شد از روزه رمضان چنانچه اگر هبه کند کسي تمام نصاب بفقير بدون نيت زکوة ادا ميشود زکوة و دليل علماي ما اين است که امساک در روزه رمضان واجب است بطوريکه عبادت شود و عبادت نميشود بدون نيت و مسئله هبه نمودن نصاب مرفقير را که نظير آورده است آنرا زفر رح پس در آن نيت زکوة يافته ميشود بجهت آنکه هبه نمودن مرفقير را تصدق است پس نيت هبه عين نيت تصدق است باعتبار معني چنانچه بيان اين در کتاب الزکوة کرده شده است * مسئله ۲۱ * اگر شخصي در ماه رمضان بوقت شب نيت روزه نکرد حتي که صبح گشت و بعد از آن خورده چيزي پس بر او کفاره لازم نمي آيد نزد ابيحنيفه رح و زفر رح گفتست که بر او کفاره لازم است زيرا چه نزد او روزه رمضان بغير

نيت ادا ميشود و صاحب مدارك رح ميگويد كه صحيح مذكور اگر چيزي
خورده باشد پس از دخول زوال كفاره لازم ميشود بر او زيرا كه وي
را تا هنوز قدرت بر اداي روزه بود و آن فوت شد بسبب خوردن پس
حكم او حكم كسي است كه او را غاصب غصب كند و دليل ايشان بر اين
است كه وجوب كفاره متعلق است بشكستن روزه و بسبب خوردن چيزي
در صورت روزه نميشكند بلكه آن بازماندن است از اداي روزه
كه حقيقت روزه باشد نميشود بدون نيت * مسئله ۲۲۳ * اگر
روزه را حيض يا نفاس شد در ماه رمضان پس بايد كه افطار
كند و بعد از رمضان قضا كند آنرا بلا خلاف و كفاره بر او نيست
بودن كفارهاي ايام حيض و نفاس واجب نيست بجهت آنكه
در آن حرج است چنانچه بيان آن در كتاب الصلوة كرده شده است
* مسئله ۲۳ * اگر مقيم شود مسافر يا از حيض پاك شود
زن در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب است كه در باقي
آن روز امساك نمايند و چيزي نخورند و شافعي رح گفته است
كه اين امساك واجب نيست و همين اختلاف است در حق هر كس
كه اهليت وجوب روزه ويرا حادث شود در اول روز اهل آن
نبود و دليل شافعي رح اين است كه امساك مذكور مانند روزه

است واصل روزه برو واجب نیست پس این مشابهة نیز برو واجب نخواهد شد چه این مشابهة برعکس واجب میشود که اصل روزه برو واجب باشد چون کسیکه افطار کند قصداً یا خطاءً پس برو لازم است که باقی روز امساک نماید وعلمای ما میگویند که وجوب امساک در حق اشخاص مذکوره بطریق خلافت نیست بلکه بطریق اصالت است برای اداي حق وقت چه آن وقت واجب التعظیم است سوال پس باید که بر مریض ومسافر وزن صاحب حیض ونفاس امساک واجب شود برای تعظیم وقت وحال آنکه چنین نیست جواب امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که عذر آنها که مانع جواز نهار ور روزه است موجود ومتحقق است پس با وجود عذر چنانچه روزه واجب نیست همچنین امساک که مشابه روزه است نیز واجب نخواهد شد

* مسئله ۲۴ * اگر شخصی سحور کرد بگمان آنکه شب است وبعد ازان ظاهر شود که فجر است یا در آخر روز افطار کند بگمان آنکه آفتاب غروب شد است وبعد ازان معلوم شود که آفتاب غروب نشد است پس درین هر دو صورت در باقی روز امساک

بر او لازم است بجهت اداي حق وقت بقدر امکان و بجهت دفع تهمت و بعد از رمضان روزه آنروز قضا خواهد کرد زیرا چه قضا حق مضمون است بمثل آن چنانکه در حق مریض و مسافر است و کفاره بر او لازم نیست زیرا چه جنایت در این هر دو صورت قاصر است بجهت آنکه دیده و دانسته در روز رمضان چیزی نخورده است و مروی است که عمر رض روزی افطار کرده بود بگمان اینکه آفتاب غروب شده است و بعد از ان معلوم شد که آفتاب غروب نشده است پس فرمود که مرا قصد این نبود که ارتکاب گناه نمایم که عبارت است از افطار در روز رمضان بلکه این امر ناوانسته واقع شد و قضای یکروزه بر من آسان است * مسئله ۲۵ * طعام خوردن در آخر شب در ماه رمضان که آنرا سحور میگویند مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموداست که چیزی بخورید در وقت سحر بدرستیکه در این طعام برکت است و بدانکه در طعام سحر تاخیر مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموداست که سه چیز از اخلاق پیغمبرانست یکي تعجیل در افطار دوم تاخیر در سحور و سیوم استعمال مسواک ولیکن باید که در خوردن طعام سحر

آنکه رتاخیر نکند که شک واقع شود در طلوع فجر و هرگاه شک واقع شود دران پس افضل است ترک طعام سحر تا از ارتکاب حرام محفوظ ماند ولیکن در صورت شک ترک سحور واجب نیست لهذا اگر با وجود شک سحور کند روزه او درست میشود زیرا چه اصل در انوقت بقای شب است پس بسبب شک حکم کرده نمیشود باینکه شب باقی نیست و از ابی حنیفه رح مرویست که اگر باشد شخصی در موضعیکه طلوع فجر درا نجا ظاهر نمیشود یا شب شب مهتاب باشد یا دران شب ابر باشد یا در چشم آن شخص قصور بینائی باشد پس آن شخص را نباید که در حالت شک سحور کند و اگر کند گنهگار خواهد شد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که ترک کنید چیزیرا که دران شک باشد و اختیار کنید چیزیرا که بی شک باشد و اگر غالب ظن او چنین افتد که در وقت سحور صبح دمیده بود پس بر وقضای آن روزه لازم است بنا بر ظن او و هم دران احتیاط است بنا بر ظاهر روایت بر وقضا لازم نیست زیرا چه یقین زائل نمیشود مگر بیقین دیگر که مثل اولاست و یرا اول یقین شب بود پس آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این حاصل شود که دران وقت صبح دمیده بود و اگر بعد ازان ظاهر

شود که در این وقت اذان صبح گفته شود پس بر وی قضا لازم نمی آید زیرا که در حالت عدم امکان اجتهاد نبوده بود بر دلیل ظاهر که عبارت است از بقای شب و شب ظاهر جهت است پس در صورت مذکوره ثابت نشده که گفته شود دانسته در وقت صبح طعام خورده است * مسئله ۲۶ * اگر شخصی را شک باشد در غروب شدن آفتاب پس روا نیست و اگر افطار نماید روزه اصل در این صورت روزه است و معهذا اگر افطار نماید بر وی قضای آن روزه لازم می آید نظر به آنکه در این صورت روزه اصل است وظاهر بقای آنست و اگر در ظن او رجحان باشد که او پیش از غروب آفتاب افطار کرده است پس بر وی قضای آن روزه لازم می آید و در این اختلاف روایت نیست زیرا که اصل در این صورت روزه است و اگر افطار کند در حالیکه وی را شک است در غروب آفتاب و بعد از آن ظاهر شود که او افطار کرده است پیش از غروب آفتاب پس سزاوار این است که در این صورت کفاره بروی لازم گردد نظر به آنکه روزه اصل است * مسئله ۲۷ * اگر شخصی از راه فراموشی چیزی خورد در روزه رمضان و گمان نمود که بسبب آن روزه او شکست و لهذا بعد از آن چیزی خورده عمداً پس بر و

قضا لازم مي آيد نه كفاره زيراچه روزه شكستن بسبب خوردن
بفراموشي موافق قياس است اگرچه بسبب آن روزه نميشكند
بحجت نص حديث پس شبهه او درصورت مذكوره معتبر است
چه آن شبهه موافق قياس است واگر همچنين كند كسي بعد ازانكه
مطلع شود بر حديثيكه دلالت ميكند برينكه بسبب خوردن
بفراموشي روزه نميشكند پس درينصورت نيز كفاره لازم نمي آيد
در ظاهر الروايت وبنابريك روايت از ابيحنيفه رح بروكفاره
لازم مي آيد وهمچنين مرويست از صاحبين رح زيراچه بعد از
اطلاع بر حديث مذكور شبهه باقي نمي ماند ووجه اول اين است
كه بنظر قياس شبهه حكمي باقي است وبسبب اطلاع بر حديث
مذكور شبهه حكمي منتفي نمي شود چنانكه درصورتيكه وطي كند
كسي كنيز فرزند خود را يعني اگر پدر وطي كند كنيز پسر خود را برو
حد زنا لازم نمي آيد خواه آنرا حرام دانسته وطي كرده باشد يا حلال
دانسته زيراچه شبهه حاصل است بنظر دليل باقي است وآن دليل
اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است با انسان كه تو ومال تو
مر پدر ترا است * مسئله ٢٨ * اگر حجامت نمايد كسي
وبعد ازان عمدا بخورد چيزيرا بگمان آنكه روزه وبسبب

حجامت شکسته است پس بروی قضا و کفاره هر دو لازم می آید

زیرا چه درین صورت گمان او ناشی نشده است از امریکه بحسب

ظاهر دلیل شرعی تواند شد پس قضا و کفاره بروی واجب

خواهد شد مگر آنکه فقها ویرا فتوی داده باشند باینکه

بسبب حجامت روزه میشکند پس درین صورت کفاره بروی لازم

نخواهد شد چه فتوای فقها در حق او دلیل شرعی است و همچنین

کفاره بروی لازم نمی آید نزد محمد رح اگر رسیده باشد بوی

حدیثیکه دلالت میکند براینکه بسبب حجامت روزه میشکند

زیرا چه قول پیغمبر صلعم کمتر از قول مفتی نیست و از ابی یوسف

رح مرویست خلاف قول محمد رح زیرا چه واجب است بر عامی

که اقتدا نماید بفقها چه او بر شناختن احادیث قادر نیست

واگر او بعد از رسیدن حدیث مذکور بر تاویل آن نیز

مطلع شده باشد پس بروی کفاره لازم می آید چه درین

هنگام شبهه باقی نمیماند و نمیتوان گفت که قول

اوزاعی رح مورث شبهه است زیرا چه آن مخالف قیاس است

چه روزه شکستن از چیزیست که داخل میشود نه از

چیزیست که خارج میشود و تاویل آن این است که حکم

حدیث مذکور مخصوص است در حق کسیکه در شان او فرموده است چه در حق او شکننده روزه متحقق شده بود چنانچه منقول است که آنکس را غشي عارض شده بود لهذا حجامت کننده در حلق او آب ریخته بود * مسئله ۲۹ * اگر شخصي غيبت کند وبعد از ان عمدا چیزي بخورد بگمان آنکه بسبب غيبت روزه او شکسته است پس قضا وکفاره برا وهردو لازم مي آيد اگرچه فتوي داده باشند او را فقها باينکه غيبت شکننده روزه است وباحديثي باين مضمون او را رسيده باشد وبر تاويل آن مطلع نباشد زيرا چه شکستن روزه بسبب غيبت مخالف قياس است وحديثيکه بحسب ظاهر دلالت ميکند برانيکه غيبت شکننده روزه است ماول است باجماع وتاويلش اين است که بسبب غيبت نمودن ثواب روزه فوت ميشود * مسئله ۳۰ * اگر جماع کند کسي زن خفته را يا زن مجنونه را درحاليکه آنها روزه دار اند پس بر آنها قضا واجب است نه کفاره وزفر وشافعي رح گفته اند که بر آنها قضا واجب نيست مانند کسيکه بفراموشي بخورد چيزيرا بلکه اينها معذورتر

اند به نسبت آن کس جدا بنهسا را اطلاقعد نیست ودلیل علمای ما این است که نسیان وفرا موشی بسیار عارض میشود مرا انسان را واکار متعلق میشود واین تا در است که جماع کند کسی زن خفته را یا مجنونه را پس فیاس اینها بر کسیکه بفراموشی مسحور رو چیزیرا مقبول نیست ولیکن کفاره بر آنها لازم نمی آید بسبب آنکه از آنهسا جنایت صادر نشده است والله اعلم

فصل در بیان روزه که واجب میکند آنرا شخص بر ذات خود اعنی روزه نذر

* مسئله ۱ * اگر بگوید کسی که لله علی صوم یوم النحر اعنی برای خدا بر من است روزه روز عید اضحی پس لازم است مر آنکس را که افطار کند در روز عید وقضا کند روزه آن روز را در روز دیگر زیراچه نذر مذکور صحیح است نزد علمای ما ونزد زفر وشافعی رح صحیح نیست زیرا چه این نذر نذر بمعصیت است بجهت آنکه در حدیث نهی وارد شده است از روزه داشتن در روز عید اضحی وغیره که آنرا ایام نحر وایام تشریق میگویند وعلمای ما میگویند که نذر مذکور نذر

است بر روزه که آن امر مشروع است فی نفسه و نهی از روزه در روز عید
بغیره است یعنی نهی از آن بجهت غیر است و آن غیر عبارت است
از ترک دعوت خدا تعالی چه روز عید روز دعوت خدای تعالی
است مر بندگان را و هرگاه روزه مذکور فی نفسه مشروع
است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتراز
نمودن از معصیتیکه مقارن آن روزه است باید که افطار نماید
در روز عید و بعد از آن قضا کند آن را تا ساقط شود از ذمه او
روزه که واجب شده است بسبب نذر مذکور و معهذا اگر روزه
دارد در روز عید مذکور از عهده نذر بیرون میشود زیرا چه
ادا کرد آنرا بصفتیکه التزام آن نموده بود باید دانست که
اگر در نذر مذکور نیت یمین و قسم نموده باشد پس در
صورتیکه افطار کند در روز عید و قضا کند روزه را کفاره
یمین نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه
بگوید لله علی صوم یوم النحر و بر آن بر این قول هیچ نیت نیاشد
دوم اینکه نیت نذر باشد فقط و نیت غیر نباشد و سیوم اینکه
مع نیت نذر نیت عدم یمین باشد در این سه صورت قول مذکور
نذر خواهد بود چه آن قول باعتبار صیغه نذر است و شخص

مذکور نیت نذر کرده است وچهارم این است که نیت یمین کند ومعهذا نیت نفی نذر کند ودرینصورت قول مذکور یمین میشود زیرا چه قول مذکور احتمال معنی یمین دارد وشخص مذکور نیت آن کرده است ونفی کرده است غیر را وپنجم این است که یمین ونذر هردو را نیت کند پس درینصورت هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح نذر میشود وفقط وششم این است که نیت یمین باشد وفقط پس درینصورت نیز هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح یمین میشود فقط ودلیل ابی یوسف رح درهردوصورت این است که قول مذکور موضوع است برای نذر ویمین معنی مجازیست لهذا تحقق اول موقوف برنیت نیست وتحقق یمین موقوف برنیت است واز لفظ واحد معنی حقیقی ومعنی مجازی هردو معا شامل اراده کرده نمیشود ومعنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس درصورت پنجم که نیت بهردو معنی آن است نذر خواهد شد بسبب ترجیح حقیقت برمجاز ودرصورت ششم یمین خواهد شد بسبب نیت آن وفقط ودلیل طرفین رح این است که منافات نیست میان دوجهت اعنی جهت نذر وجهت یمین زیراچه آن هردو مقتضی وجوب اند وامکی نذر مقتضی است وجوب بعینه را ویمین مقتضی

است بجوب اغیره را اعنی بجهت صیانت اسم خدا بتعالی از
اینک حرمت پس میسان دره وجمع نمود خواهند شد در
مذهب ما تا دلیل هر دو دلیل حاصل شود چنانچه جمع نموده میشود در
مذهب ما میان جهت تبرع وجهت معاوضه در صورت هبه بشرط عوض
* مسئله ۲ * اگر بگوید شخصی لله علی صوم هذه السنة
لازم است وبرا که افطار نماید در این سال در پنج روز روز عید الفطر
و روز عید اضحی مع سه روز بعد از ان که آنرا ایام تشریق میگویند
و در سال دیگر قضا کند این پنج روزه را زیرا چه نذر کردن بروزه
تمام سال نذر است بروزه یازده ماه سوای ماه رمضان و این
پنج روز نیز در ان داخل است واگر در نذر خود تعیین سال نکند
بلکه مطلق بگوید ولیکن تتابع شرط نماید باینطور که بگوید
لله علی صوم سنة متتابعا پس درینصورت نیز برا لازم است که روزه
پنج روز مذکور را قضا نماید زیرا چه یکساله پی در پی روزه
داشتن شامل است مر روزهای مذکور را ولیکن درینصورت لازم
است که آن پنج روزه را پی در پی قضا نماید زیرا چه او
در نذر خود تتابع شرط کرد است پس باید که رعایت آن نماید
بقدر امکان و باید دانست که درینصورت نیز اختلاف ز فر

دانست که شش صورت که در مسئله اولی مذکور شد است
درین مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا بر معنی یمین
درصورتیکه قضا کند پنج روزه مذکور را براو کفاره یمین نیز لازم می آید
اگر معنی یمین اراده کرده باشد * مسئله ۳ * اگر شخصی
در روز عید اضحی نیت روزه نفل کند از شب و بعد از آن افطار کند
وروزه بشکند در روز مذکور پس برا و قضای آن لازم نمی آید
نزد ابیحنیفه رح و همین ظاهر روایت است از ابی یوسف ومحمد
رح مرویست در نوادر که قضای آن براو لازم است زیرا چه
بسبب شروع نمودن روزه نفل در روز مذکور واجب میشود
آن روزه چنانچه بسبب نذر واجب میشود وچنانچه نماز نفل
واجب میشود بسبب شروع نمودن در وقت مکروه و وجه ظاهر
روایت این است که بمجرد شروع نمودن روزه شخص را روزه دار
گفته میشود لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله من فردا
روزه نخواهم داشت پس او حانث میگردد بمجرد شروع نمودن او
در روزه فردا و هرگاه چنین شد پس شروع کننده در روزه
روز عید اضحی بمجرد شروع نمودن در روزه روز مذکور
مرتکب منهی و معصیت میگردد پس واجب میشود براو که باطل

مفسد آن نماز آمده و [illegible] را لازم آمدن [illegible]
[illegible] قضاء نماز [illegible] و اگر قطع کند آن نماز را [illegible]
[illegible] والسلام [illegible] واجب [illegible] شروع [illegible]
شروع را [illegible] نیست بخلاف نذر روزه [illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] شروع [illegible]
[illegible] شروع نمود [illegible]
در وقت مکروه [illegible] بسبب مجرد شروع نمودن [illegible]
[illegible] نمیشود بلکه مرتکب آن میشود [illegible]
[illegible] والله [illegible]
[illegible] وقت [illegible] بسبب شروع نمودن [illegible]
[illegible] وقت مذکور [illegible] مگر وقتیکه [illegible]
[illegible] درینصورت بسبب شروع نمودن در نماز [illegible]
و اتمام آن واجب میشود لهذا [illegible] آنرا قضاء [illegible]
واجب میشود [illegible]
درینصورت نیز قضای این نماز [illegible] واجب نمیشود [illegible]
[illegible] است که واجب میشود والله اعلم

بیان ـــــــــــه در بیان اعتکاف باید دانست که
اعتکاف عبارت ایست از مکث کردن در مسجد مع
روزه و نیت اعتکاف را مامکث نمودن در مسجد پس
رکن اعتکاف انست زیرا چه لفظ اعتکاف والالت میکند
بر معنی مکث واما نیت پس آن شرط است چنانچه شرط است
در جمیع عبادات واما روزه پس آن نیز شرط اعتکاف است نزد
علمای ما بخلاف قول شافعی رح چه او رح میگوید که روزه
خود عبادت است اصالة پس شرط عبادت دیگر نتواند شد و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اعتکاف
نمیشود مگر بروزه و قیاس شافعی رح بمقابل این حدیث مقبول
نیست و بعد ازان باید دانست که روزه شرط است برای اعتکافیکه
واجب باشد و درین اختلاف روایت نیست و روزه برای اعتکاف
نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسن رح از ابیحنیفه رح و دلیل
این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا بر این روایت
اعتکاف نفل کم از یکروز نمی شود بود و مبسوط مروی است
از ابیحنیفه رح که اقل مدت اعتکاف یکساعت است و همین
قول محمد رح است و بنا بر این روایت اعتکاف نفل

بیرون روزه یافته میشود زیراچه بنای نفل بر مساهلت است لهذا
نشسته نماز نفل گذاردن رواست با وجود قدرت قیام
* مسئله ۱ * اعتکاف در عشره اخیر از رمضان سنت مؤکده
است وهمین صحیح است زیراکه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده
است * مسئله ۲ * اگر شخصی شروع کند اعتکاف نفل
و بعد از ان قطع کند آنرا قضای آن بر او لازم نمی آید بنا بر روایت
مبسوط زیراکه بنا بر این روایت مدت اعتکاف مقدر نیست
پس بسبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود و بنا بر روایت
حسن رح قضای آن بر شخص مذکور لازم می آید زیراکه بنا بر
این روایت مدت اعتکاف مقدر است بیکروز مانند روزه
* مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجدیکه
نماز پنجگانه دران بجماعت گذارده میشود زیراکه
حذیفه رض گفته است که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد
جماعت و از ابیحنیفه رح نیز چنین مرویست و زیراچه اعتکاف
عبادت است برای انتظار نماز پس مختص خواهد بود بمکان
نماز که مسجد است و اما زن پس باید او را که اعتکاف کند
در مسجد خانه اعنی در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نماز

گذاردن بتحقیق مقرر نبوده است چه آن مکان موضع نماز او وست پس انتقال را و برای نماز آنجا ممتنع خواهد شد

* مسئله ۴ * اعتکاف کننده را باید که از مسجد بیرون نرود مگر برای بول و غایط یا برای نماز جمعه اما بیرون رفتن از مسجد و برای حاجت بجهت آن روا است که عایشه صدیقه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم بیرون نمیرفته از مکان اعتکاف خود مگر برای دفع حاجت بشری و بجهت آنکه دفع حاجت بول و غایط انسان را ضروریست پس بیرون رفتن از مسجد برای آن ضرور است پس خروج از مسجد برای این حاجت مستثنی است ولیکن باید که بعد از فراغت از بول و غایط و استنجا درنگ نکند بیرون مسجد زیرا چه آنچه بنا بر ضرورت ثابت میشود پس آن بقدر ضرورت ثابت میشود اما بیرون رفتن او برای نماز جمعه پس بجهت آنست که نماز جمعه گذاردن از اهم حوایج انسان است و وقوع آن معلوم است و شافعی رح میگوید که بیرون رفتن برای نماز جمعه شکننده اعتکاف است زیرا چه انسان را ممکن است که اعتکاف رانند در مسجد جامع و علمای ما میگویند که اعتکاف در

در مسجد مشروع است و هرگاه شروع در اعتکاف صحیح
گشت در مسجدی پس ضرورة نماز جمعه مباح خواهد کرد بیرون
رفتن را از ان مسجد و بعد ازان باید دانست که باید که برای
نماز جمعه بیرون شود از مسجد بعد از وقت زوال زیرا که خطاب
شرع برای نماز جمعه متوجه میشود برای بعد از وقت زوال و اگر
مکان او دور باشد از مسجد جامع باید که بیرون شود از مسجد
بحدودی وقتیکه ممکن باشد وی را رسیدن در مسجد جامع در وقت
نماز جمعه * مسئله ۵ * بعد از رسیدن در مسجد جامع
چهار رکعت سنت جمعه گذارد و بعضی گفته اند
که شش رکعت نماز گذارد چهار سنت و دو رکعت
تحیة المسجد و بعد از نماز جمعه چهار رکعت یا شش رکعت
گذارد بنا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نماز جمعه
و این سنت گذاردن وی را روا است در مسجد جامع زیرا که
سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض
جایز خواهد بود و حاصل آنکه آنقدر وقت که در ان فرض
و سنت ادا کند در مسجد جامع مکث نماید و زیاده
از ان در انجا مکث ننماید و هیچ زیرا که اگر زیاده از ان

حالت نماید در (آنجا) اعتکاف او فاسد نمیگردد زیراچه مسجد جامع نیز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده از آن مکث نمودن و برادران مسجد غیر مستحب است زیراچه او التزام نموده است اداي اعتکاف را دریک مسجد پس بایدکه آنرا در دو مسجد تمام نکند بدون ضرورت * مسئله ۶ * اگر اعتکاف کننده از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون شود بغیرعذر اعتکاف او فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح بسبب متحقق شدن منافي اعتکاف و همین موافق قیاس است و صاحبین رح گفته اند که بسبب بیرون شدن از مسجد اعتکاف او فاسد نمیشود مگر وقتیکه زیاده از نصف روز سکونت کند بیرون مسجد و این بنابر استحسان است و وجه آن این است که خروج از مسجد مرمعتکف را عفو است براي دفع حرج وقتیکه آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز وکمتر از آن قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسئله ۷ * اعتکاف کننده را باید که بخورد و بنوشد در مکان اعتکاف خود بجهت آنکه پیغمبر صلعم را در ایام اعتکاف مسکن نبود مگر مسجد و بجهت آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس براي

آن بیرون رفتن از مسجد ضرر نیست * مسئله ۸ * مضایقه نیست معتکف را که خرید و فروخت نماید در مسجد بی اینکه مبیع حاضر نماید بر لحه او لکن اشی مفتاح میشود بسوی خریدن و فروختن بسبب آنکه کسی رفیق وی نیست که برای وی سرانجام اینکار نماید و تنها کنند اند که حاضر کردن مبیع برای فروختن و خریدن در مسجد مکروه است زیراچه مسجد خالصا برای خدا یتعالی تکرده اید شده است و در حاضر نمودن مبیع در مسجد مسجد بآن مشغول میکرده * مسئله ۹ * غیر معتکف را خریدن و فروختن در مسجد مکروه است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که دور دارید مساجد خود را از طفلان خود و از بیع و شرای خود * مسئله ۱۰ * معتکف را مساعد که سکوت بک تکلم نماید و التزام خاموشی نکند چه آن مکروه است زیراچه روزه مکرت عبادت نیست در دین و شریعت محمدی ی ولیکن سخنیکه از قبیل گناه است از ان احتراز نماید * مسئله ۱۱ * معتکف را وطی کردن حرام است زیراچه خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که مبا باز زنان مباشرت مکنید در حالیکه

معتکف باشد در مسجدها وهمچنین حرام است مس کردن
وبوسه گرفتن زیرا چه این هردو از دواعي وطي است اعني
باعث میشود بر وطي ووطي در اعتکاف منع است صریح پس
چیزیکه باعث میشود بر وطي نیز منع خواهد بود مانند وطي
چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحا پس منع است باعث ودواعي
آن که مس وبوسه است سوال وطي درحالت روزه حرام است
پس باید که دواعي آن نیز حرام باشد وحال آنکه چنین
نیست جواب ترک جماع رکن روزه است وجماع منافي آن
است لهذا جماع دران منع است ضمنا وتبعا ونهي صریح دران
وارد نیست وانچه منع میشود ضمنا پس دواعي آن درحکم آن
شمرده نمیشود * مسئله ۱۲ * معتکف اگر جماع
کند درشب یا در روز عمدا یا بفراموشي اعتکاف او باطل
میشود زیرا چه شب نیز محل اعتکاف است مانند روز بخلاف
روزه وحالت اعتکاف باعث یاد داشتن آنست پس فراموشي
دران عذر شمرده نمیشود * مسئله ۱۳ * اگر معتکف
جماع کند در غیر فرج وانزال کند بسبب آن یا بوسه گیرد یا مس
نماید وانزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیرا چه

آن در معنی جماع است لهذا بسبب آن روزه میشکنند و اگر بسبب جماع مذکور و بوسه و مس انزال شود پس این چیزها اگرچه در ینصورت نیز حرام است ولکن بسبب آن اعتکاف باطل میشود زیراچه این چیزها درینصورت در معنی جماع نیست لهذا بسبب آن روزه نمیشکند ◦ مسئله ۱۱ ◦ اگر شخصی اعتکاف چند روز را برخود واجب گرداند پس نذر وی لازم میشود اعتکاف آن روز ها مع شبهای آن زیراچه ذکر روزها بر سبیل جمع شامل میشود شبهارا که بمقابل آن روزها است بجهت آنکه شب اوقات صوم نیست و شب قابل اعتکاف است بخلاف روزه چه بنای آن بر تتابع نیست و نیز لازم میشود بر او تتابع اعنی لازم میشود که اعتکاف نماید دران روزها پی در پی اگرچه شرط آن نکرده باشد زیراچه بنای اعتکاف بر تتابع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اگر روزه چند روز را نذر کند کسی واجب میشود بر او روزه آن روزها و تتابع دران واجب نمیشود مگر وقتیکه تصریح نماید آنرا در نذر خود و اگر در صورت مذکوره مقصد او نیت اعتکاف روزها نماید فقط صحیح است زیراچه او اراده کرد از کلام حقیقت آنرا

* مسئله ۱۵ * اگر واجب کرداند شخصی بر ذات خود اعتکاف دو روز را لازم میشود برا اعتکاف آن دو روز مع شبهای آن وا بن ظاهر روایت است وابو یوسف رح گفته است که شب اول در ان داخل نمیشود زیراچه تثنیه غیر جمع است وشبی که در میان آن دو روز است پس آن داخل است تا اتصال و تتابع حاصل شود چه بنای اعتکاف بران است و وجه ظاهر روایت این است که در تثنیه معنی جمع متحقق است پس در حکم جمع گردانیده خواهد شد بجهت احتیاط در امر عبادت و الله اعلم

کتاب در بیان حج و آن در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص وباید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام دوم وقوف بعرفات و باقی اعمال از واجبات و سنت است چنانچه بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۱ * حج فرض است بر انسانیکه آزاد و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر باشد بر زاد و راحله یعنی زاد راه و سواری در حالیکه این هر دو زاید باشد از مسکن و از چیزیکه ضرور بود در کار است انسان را چون جامه بدن و خادم و اثاث البیت و هم زاید باشد از نفقه عیال

ارتا آن زمانی که مراجعت نماید و باز آید بخانه خود و معهذا
این طریقه نیز رد است و این طریق عبارت است از آنکه
سلامتی درراه غالب باشد و اگر میان او و میان مکه راه دریا
باشد که آنرا بحر میگویند پس این عذر است مانند خوف
راه و نهرها که آنرا بحر گفته نمیشود چون فرات و دجله و جیحون
پس آن مانع استطاعت نیست کذا در قاضی خان نقلا از جامع
صغیر و باید دانست که فرضیت حج ثابت است بآیة قرآن که
خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که برای خدا واجب است بر مردمان
حج خانه کعبه ۳ مسئله ۲ * حج فرض نیست بر انسان مگر در تمامی
عمر یکمرتبه بجهت آنکه شخصی پرسیده بود از پیغمبر صلعم که آیا حج
در هر سال فرض میشود یا در تمامی عمر یکمرتبه فرمودند نه بلکه یکبار
فرض است و زیاده از آن نفل است و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه
کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد
و بعد از آن باید دانست که نزد امام یوسف رح ادای حج واجب
است بر سبیل فوراعنی در سالیکه شرائط مذکوره یافته شود
در حق کسی پس واجب میشود که او فورا در آن سال ادای
حج نماید و تاخیر ننماید تا بسال دیگر و آنچه از ابیحنیفه رح

مروی است دلالت میکند برا ینکه قول او موافق قول ابی یوسف رح است ونزد محمد وشافعی رح وجوب آن برسبیل تراخی است نه برسبیل فور زیراچه حج در تمامی عمر یکمرتبه فرض است پس تمامی عمر در حق حج بمنزله وقت نماز است درحق نماز وبرانسان واجب نیست که نماز دراول وقت آن ادانماید بلکه واجب است ادای نماز در تمامی وقت آن خواه در اول خواه در آخر وجه قول شیخین رح این است که ادای حج مختص است بوقت خاص از ایام سال که عبارت است از شوال وذی القعده وده روز ذی الحجه وموت درمدت یکسال نادرنیست پس اگرتاخیر نماید تاسال دیگر احتمال است که مرگ پیش آید وادای حج میسرنشود وبنابرآن واجب کردانیده شد ادای حج برسبیل فوراحتیاطا لهذا تعجیل آن بعد ازتحقق شرایط افضل است باتفاق همه بخلاف وقت نماز چه موت درمثل آن نادر است وباید دانست که وجه اشتراط حریت این است که پیغمبر صلعم فرموده است که بنده اگر ده حج نماید وبعد ازان آزاد کرده شود پس حج فرض براولازم می آید ووجه اشتراط بلوغ یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که صبی

اگره حج نماید وبعد ازان بالغ گردد پس حج فرض بروی لازم
می آید دوم این است که حج عبادت است وصبی عبادت
بر صبی واجب نیست وهمچنین عقل شرط است چه تکلیف شرعی
بدون آن صحیح نمیشود وهمچنین صحت بدن شرط است زیراچه
بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس نابینا
اگر یابد کسی را که رفاقت او نماید در سفر و هم زاد و
راحله ماند ویرا حج واجب نمیشود برا و نزد ابیحنیفه رح
و نزد صاحبین رح واجب میشود چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة
گذشته است و کرحت جا مانده ازا بیحنیفه رح مرویست که
در صورت مذکوره بر جا مانده حج واجب است زیراچه او صاحب
استطاعت است بسبب غیر پس او مانند صاحب استطاعت است
بسبب راحله و از محمد رح مرویست که بر جا مانده مذکور
حج واجب نیست زیراچه او بذات خود برادای آن قادر نیست
بخلاف نابینا چه اگر کسی رهنمائی کند ویرا او بذات خود ادای
حج مینماید پس او مانند گم کننده راه است وباید دانست که
زاد و راحله که شرط وجوب حج است عبارت است ازینکه قادر باشد
بر آن مقدار مسافت که بآن کرایه بگیرد یکجانب

فلحيل را يك راس شتر بسار بردارد وهم قادر باشد بر مقدار
مالیکه نفقه کند آنرا در آمد ورفت وَاين قدرت شرط است
بجهت آنكه از پيغمبر صلعم كسي پرسيد كه استطاعت براداي حج
چه چيز است پس پيغمبر صلعم فرمود كه زاد و راحله است پس
اگر شخصي قادر باشد بر كرايه كرفتن سواري بشركت
بانطوركه سوار شوند بر آن دو كس بنوبت بنوبت پس برشخص
مذكور حج واجب نميشود زيرا چه بآن قدرت قادر نميشود
بر راحله در تمام سفر و نيز شرط است كه زاد و راحله زايد
باشد از مسكن و از چيز يكه ضرور و دركار است چون خادم
واثاث البيت و جامه بدن زيرا چه اين چيز هما مشغول است
بحاجت اصلي و نيز شرط است كه زايد باشد از نفقه عيال او
تا آن زمان كه باز آيد زيرا چه نفقه زن حق واجب است
وحق عباد مقدم است بر حق شرع بامر شرع قال الله تعالى وقد
فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه اعني تحقيق بيان نمود
خدا براي شما چيزيكه بر شما حرام است مگر وقتيكه مضطر
شويد بسوي آن حرام كذا در عنايه و بايد دانست كه راحله
براي وجوب حج شرط نيست در حق اهل مكه و در حق كسانيكه

بکرد آن سکونت دارند و براحه آنها را مشقت زیاده لاحق
نمیشود در ادای حج پس رفتن برای حج در حق آنها مساوی
زمین است برای نیاز حج و باید دانست که امن راه نیز شرط
است براحه استطاعت رفتن برای حج بدون آن ثابت نمیشود
و بعد از آن دید دانست که بعضی گفته اند که این شرط وجوب
حج است زیرا چه استطاعت بدون امن راه متحقق نمیشود
و این مروی است از ابو حنیفه رح و بعضی گفته اند که شرط ادای
حج است نه شرط وجوب آن زیرا که پیغمبر صلعم تفسیر استطاعت
بزاد و راحله نموده است و باید دانست که ثمره این اختلاف
آنست که اگر شخصی بدون ادای حج بمیرد پس از
این را پس بنا بر قول اول وصیت بحج بر او واجب نمیشود
بنا بر قول دوم وصیت مذکوره بر او واجب میشود * مسئله ۳ *
در حق زن برای وجوب حج شرط است که محرم او یا شوهر
او همراه او باشد در سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند
بغیر محرم و شوهر وقتیکه میان او و میان مکه مسافت
سه روزه باشد و شافعی رح گفته است که زن را حج کردن
جایز است وقتیکه در قافله باشد و همراه او زنان صالحه

و نیک باشد چه در بین هنگام امن از فتنه حاصل است بسبب رفقا و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که حج نکند زن مگر همراه محرم و دوم این است که بدون محرم خوف فتنه است در حق زن و بسبب همراه شدن زنان دیگر خوف فتنه زیاده میشود لهذا حرام است زن را که خلوت نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان مکه مسافت کم از سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن اینقدر مسافت بغیر محرم مباح است * مسئله ۴ * اگر محرم زن همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نمیرسد که او را منع نماید از رفتن برای حج و شافعی رح گفته است که ویرا میرسد که منع نماید آن را زیرا چه بسبب رفتن برای حج همراه محرم مقصود شوهر فوت میشود و دلیل علمای ما این است که حق شوهر ظاهر نمیشود در حق فرایض و حج از فرایض است حتی اگر زن برای حج نفل رود همراه محرم پس شوهر را میرسد که منع نماید آنرا و باید دانست که اگر محرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند که درینصورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیرا چه از همراه شدن او مقصود حاصل نمیشود * مسئله ۵ * زن را میرسد

که همراه محرم بسفر حج رود و اگر همراه محرمیکه محرمیت
باشد بر او اجرت در اعتقاد او واجبست و برای که تصاحب کند آن
زن را و همچنین محرمیکه صبی یا مجنون است همراهی
او منع است برای آنکه نتواند که محافظت زن نماید
ازفتنه * مسئله ۶ * ضعیفه که معتده بصورت رسیده باشد همراه
العده است پس حج بر او نیست و اگر سفر کند بدون محرم
* مسئله ۷ * زنیکه بسفر حج رود همراه محرم خود پس نفقه
آن محرم ضروری است بر آن زن تا و توسل نکرده است
در ادای حج و باید دانست که علمای را اختلاف است در اینکه
همراهی محرم در حق زن شرط وجوب حج است یا شرط ادای
آن پس حاصل همچه اختلاف است در این راه * مسئله ۸ *
اگر صبی احرام بندد و بعد از آن بالغ گردد و همان احرام
مناسک حج تمام نماید پس بادی حج حج فرض ادا نمیشود
زیرا که احرام او منعقد شده است برای ادای نفل پس آن احرام
برای ادای فرض بجا نشد کست و همچنین اگر بنده احرام حج
نماید و بعد از آن آزاد کرده شود و همان احرام حج تمام
نماید پس بادی حج حج فرض ادا نمیشود بدلیل مذکور وصبی

مذکور اگر بعد از بلوغ تجدید احرام نماید پیش از وقوف عرفات ونیت حج فرض نماید حج فرض او جایز میشود و بنده مذکور اگر چنین نماید حج فرض او جایز نمیشود زیرا چه احرام حج نفل بر صبی مذکور لازم نبود چه صبی را اهلیت لزوم نیست و بنده مذکور را احرام حج نفل لازم شده است پس ویرا جایز نیست که خارج شود از آن بسببی شروع نمودن در غیر آن والله اعلم

فصل در بیان مواقیت مواقیت جمع میقات است و آن عبارت است از مکانیکه جایز نیست انسان را که تجاوز نماید از آن و پیش برود بغیر احرام و آن پنج است یکی برای اهل مدینه منوره و آن موضعی است که نام آن ذو الحلیفه است ودوم برای اهل عراق که نام آن ذات عرق است وسیوم برای اهل شام که نام آن جحفه است بضم جیم وسکون حا وچهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است وپنجم برای اهل یمن که نام آن یلملم است همچنین بیان نموده است پیغمبر صلعم این مواقیت را برای اهل آن وباید دانست که فایده آن این است که تاخیر احرام از مواقیت مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

از مواقیت مذکوره پس آن جایز است بالاتفاق *مسئله ۱*
آفاقی هر گاه برسد در مواقیت مذکوره بنیت دخول مکه
پس واجب است بر او که احرام نماید خواه مقصود او حج یا عمره
باشد یا نباشد و این نزد علمای ما است و باید دانست که آفاقی
آن را گویند که مسکن او خارج مواقیت باشد چون
اهل کوفه و بصره و وجه مسئله یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که تجاوز نکند کسی از میقات مگر در حالیکه
محرم باشد و دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه
معظمه است پس در آن تاخیر حج و عمره یکسان و قیمه برابر است
مسئله ۲ کسانیکه داخل میقات اند جایز است آنها را
که در مکه در آیند بغیر احرام که آنها را بآن حاجت است زیرا چه
آنها بار بار در مکه میروند و واجب گردانیدن احرام برای
هر بار حرج بین است پس آنها مانند اهل مکه اند پس چنانچه
اهل مکه را بعد از برآمدن از مکه در آمدن در آن بغیر احرام
جایز است همچنین جایز است مر کسانیرا که داخل میقات
اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج نمایند چه در صورت
آنها را در آمدن در مکه بدون احرام جایز نیست زیرا قصد

حج انجام نامیشود پس در واجب گردانیدن احرام برای حج
خارج لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر کسی مقدم از مواقیت
مذکوره احرام حج نماید جایزاست بجهت آنکه خدا یتعالی
فرموده است در قرآن مجید که اتمام حج و عمره نمائید واتمام آن
عبارت است ازینکه احرام آن کند انسان از خانهٔ خود و چنین
گفته اند علي وابن مسعود رض * مسئله ۴ * افضل این
است که انسان مقدم از میقات احرام حج نماید بجهت آنکه
اتمام حج بآن تفسیر نموده شده است چنانچه مذکور شد از
علی وابن مسعود رض و بجهت آنکه مشقت در آن زاید است
وهم تعظیم خانه خدا در آن زیاده است واز ابیحنیفه رح
مرویست که تقدیم احرام از میقات افضل نیست مرانسان
را مگر وقتیکه او قادر باشد براینکه در محظورات حج نیفتد
و مراد از محظورات حج آن چیزها است که ارتکاب
آن محرم را منع است چون قتل صید مثلا * مسئله ٥ *
کسیکه داخل مواقیت مذکوره است پس میقات او
زمین حل است که واقع شده است میان مواقیت و میان حرم
زیرا چه جایزاست ویرا که از خانه خود احرام نماید از میقات

تا حرم مکان واحد است * مسئله ۲ * کسیکه در مکه است پس میقات او برای حج زمین حرم است و برای عمره زمین حل بجهت آنکه پیغمبر صلعم امر کرد است مر اصحاب خود را زمانیکه احرام حج بپا کیدا زطوف مکه وامر کرد برادر عایشه صدیقه زن را با مکه عایشه زن را به تنعیم برد تا از آنجا احرام عمره نموده عمره ادا کند و تنعیم موضعی است در زمین حل و بجهت آنکه اداء حج در عرفه است و عرفات در زمین حل واقع است پس احرام آن از حرم کرده خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود وعمره در حرم ادا میشود پس احرام آن از زمین حل خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود ولیکن احرام نمودن برای عمره در موضع تنعیم افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم عایشه زن را بآن امر کرد است والله اعلم

باب در بیان احرام * مسئله ۱ *

هرگاه خواهد انسان که احرام بپا بند باید که غسل یا وضو کند وغسل افضل است بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم غسل کرد است برای احرام ولیکن هرگاه این غسل برای نظافت است حتی که حایض را نیز در حالت حیض بآن امر کرد است اگرچه

بالیی غسل غسل فرض او ادا نمیشود بس وضو نیز قایم مقام آن میشود
چنانچه در جمعه ولیکن غسل افضل است چه بسبب آن نظافت
بوجه احسن حاصل میشود و نیز پیغمبر صلعم آنرا اختیار نموده است
وبعد از غسل یا وضو باید که بپوشد دو جامه را نو باشد یا مستعمل
ولیکن باید که شسته باشد آن دو جامه و آن ردا و ازار است
بجهت آنکه پیغمبر صلعم در وقت احرام ردا وازار پوشیده است
و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است در حق محرم
وستر عورت و دفع سرمی و سردی ضرور است و این حاصل است
از پوشیدن ردا و ازار و باید دانست که اگر خود وجامه نو باشد
افضل است چه در جامه نو طهارت بی شبهه است و بعد ازان باید
که بیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و همین
مشهور است واز محمد رح مرویست که استعمال خوشبو ویرا
مکروه است وقتیکه استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام
عین آن باقی ماند و همین قول امام مالک و شافعی رح است
زیراچه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفته
بخوشبو بعد از احرام ووجه مشهور این است که مرویست که گفت
عایشه رض که مالش خوشبو میکردم بر بدن رسول خدا صلعم برای

احرام پیش از احرام و اثر آن بعد از احرام بر پیشانی مبارکها
باقی میماند و جزایی نیست که استعمال طوسیو بعد از احرام
منع است و اما الجواد ربدن از مساقیست بعد از احرام از
خوشبو میکه استعمال آن نبود است پیش از احرام پس آن تابع وی
است بجهت اتصال آن بودن وی بخلاف پارچه زیرا چه آن
جدا است و تابع نیست پس اگر پوشید محرم پیش از
احرام جامه روشنه را و باقیماند در بدن او بعد از احرام جایز نیست
حتی که اگر چنین نماید محرم بر او جزای آن لازم می آید چه آن
چنان شمرده میشود که بعد از احرام پوشیده است آن
را کذا در عنایه و بعد از آن باید که دو رکعت نماز گذارد
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در ذوالحلیفه دو رکانه
نماز گذارده در وقت احرام و بعد از ادای دو رکانه احرام کند
و این دعا بخواند اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی
یعنی بار خدایا من اراده حج کردم پس آسان کن آنرا برای من و قبول
فرما آن را از من زیرا چه ادای حج در زمانهای مختلف و مکانهای
متباین میشود و خالی از مشقت نمی باشد عادة پس از خدا
آسانی آن بخواهد و در نماز دو رکانه این دعا نخواند زیرا چه

وقت آن نماز اندک است واز روي عادت اداي آن در وقت مذکور آسان است و بعد از ان درعقب نماز تلبیه بگوید بجهت آنکه پیغمبر صلعم تلبیه گفتیست عقب نماز واگر بعد از سوار شدن بر راحله خود تلبیه بگوید جایزاست ولیکن تلبیه گفتن عقب نماز افضل است چه این موافق عمل پیغمبر صلعم است و باید دانست که اگر انسان فقط اراده حج دارد باید که به تلبیه خود نیت حج کند زیراچه حج عبادت است ودر عبادات نیت شرط است وتلبیه عبارت است ازینکه بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لاشریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لاشریک لک و باید دانست که در ان الحمد ان بکسر همزه است نه بفتح آن تا جمله خبریه مستانفه شود زیراچه مدخول ان بفتح همزه صفة جمله ماقبل آن میشود وباید دانست که ذکر تلبیه اجابت دعاي خلیل صلعم است بنا بر قصه مشهور ونباید که هیچ یکي ازین کلمات را ترک نماید در تلبیه زیرا چه این منقول است باتفاق جمیع راویان پس ازان کم نباید کرد واگر چیزي دران زیاده بگوید جایزاست ونزد شافعي رح زیادتي دران جایزنیست بنابر یکبروایت او میگوید که تلبیه مانند اذان

بر تلبیه ذکر منظوم است و دلیل علمای ما یکی این است که بعضی
از اصحاب جلیل الشان چون عبد الله ابن مسعود و ابن عمر و ابی
هریره رض زیاده نموده اند بر مقدار منقول از رسول خدا صلعم
دوم اینکه مقصود از تلبیه ثنای خدا تعالی و اظهار عبودیت
است پس زیاده نمودن در آن منع نیست و هرگاه تلبیه گفت
به نیت حج پس او محرم شد * مسئله ۲ * بمجرد نیت بغیر
تلبیه و شروع احرام متحقق نمیشود زیرا چه احرام عقد ادای
حج است پس ذکر آن ضرور است چنانچه شروع در تحریمه نماز
متحقق نمیشود بغیر ذکر تکبیر و تحریمه * مسئله ۳ * شروع در
احرام حج صحیح میشود بذکر دیگر سوای تلبیه بشرطیکه آن ذکر چنان
باشد که با آن تعظیم قصد نموده میشود خواه فارسی باشد آن ذکر یا
عربی و همین صحیح تر است از علمای ما و باید دانست که نزد ابی
یوسف رح تکبیر تحریمه جز بلفظ تکبیر جایز نیست و همچنین نزد
محمد رح جز بلفظ عربی جایز نیست و در حج ابو یوسف و محمد
رح هر دو جایز داشته اند احرام حج را بغیر تلبیه بهر ذکر خواه عربی
باشد خواه فارسی پس فرق میان حج و نماز نزد ایشان این است
که در باب حج وسعت است به نسبت باب نماز حتی که

در باب حج غیر فعل ذکر چون قلاده بستن بشتر و باقی قایم مقام ذکر میشود پس همچنین ذکر بشتر سوایی تلبیه تا بمقام تلبیه خواهد شد اگرچه آن ذکر بزبان فارسی باشد

* مسئله ۴ * محرم را باید که پرهیز کند از چیزهائیکه از ان نهی کرده است خدا یتعالی چون رفث و فسوق و جدال زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که نیست رفث و نیست فسوق و نیست جدال در حج و مراد از ین نفی نهی است و باید دانست که مراد از رفث جماع است یا کلام فحش است یاذکر جماع است در حضور زنان و مراد از فسوق معاصی است و ارتکاب معاصی اگرچه همیشه حرام است ولیکن در حالت احرام اشد حرام است و مراد از جدال این است که مجادله نماید با رفیق خود و بعضی گفته اند که عبارت است از مجادله مشرکان در تقدیم وقت حج و تاخیر آن

* مسئله ۵ * محرم را روا نیست که قتل کند صید را زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل نکنید صید را در حالیکه شما محرم باشید و همچنین روا نیست زیرا که اشاره یا دلالت کند کسی را بسوی صید بجهت آنکه مروی است از ابی قتاده رضی الله عنه شکار کرده بود گورخر را در حالیکه او حلال بود اصحاب محرم

یاران او محرم بودند پس پیغمبر صلعم پرسید از یاران او آیا اشاره
کرده اید آن را یا دلالت کرده اید شما آن را یا اعانت کرده اید شما
پس گفتند آنها که نه پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنین است بخورید
آن صید را و معنی آنکه اشاره و دلالت سوی صید را الا من
است لم صید چه صید و حسنو د وری خود ام خشم باد را می بی
باید * مسئله ۶ * پوشیدن پیراهن و شلوار و دستار
و موزه مر محرم را روا نیست ولیکن اگر نیابد نعلین را پس ببرد
هر دو موزه را از زیر کعب ... جای نعل ... و مراد از
کعب درینجا مفصلی است که در وسط قدم است و در آنجا شراک
نعل بسته میشود و شتالنگ مراد نیست و این بنا بر روایت هشام
است از محمد رح و دلیل مسئله این است که پیغمبر صلعم محرم را
از پوشیدن این چیزها منع کرده است و فرموده است که اگر
محرم نیابد نعلین را پس باید که ببرد دو موزه را از زیر کعب
و بپوشد آن را انتهای نقل * مسئله ۷ * محرم را روا نیست
که شلوار و پی خود را بپوشد و شافعی رح گفته است که پوشیدن روی
جائز است در حق مرد زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که احرام
مرد در سر او است و احرام زن در روی او است و دلیل علمای ما

ما يکي اين است که محرمي وفات کرده در عهد رسول خدا صلعم پس فرمود پيغمبر صلعم در حق او به مردمان که مپوشيد روي او را و نه سر او را زيرا چه او در روز قيامت تلبيه گويان خواهد برخاست از گور خود و دوم اين است که زن در حالت احرام روي خود را نمي پوشد بلکه وا ميدارد بر روي خود را با وجوديکه در وا داشتن روي زن خوف فتنه است پس مرد را بطريق اولی روي وا داشتن جايز خواهد بود و حديثيکه آورده است آنرا شافعي رح پس مراد از آن بيان فرق است ميان مرد و زن در پوشيدن سر يعني زن را جايز است پوشيدن سر و مرد را جايز نيست. * مسئله ۸ * محرم را استعمال خوشبو روا نيست زيرا چه پيغمبر صلعم فرمود است که حج کننده را بايد که ژوليده و پريشان موي باشد و هم در بدن او چرک باشد و همچنين نبايد ديراکه در بدن يا در موي استعمال روغن کنجد وغيره نمايد بجهت حديث مذکور و همچنين بايد که حلق نکند موي سر را و نه موي بدن را زيرا چه خدا تعالی در قرآن مجيد فرموداست کما حلق نکنيد سرهاي خود ها را تا آخر آيت و همچنين بايد که قصر نکند ريش خود را بجهت آنکه قصر در معني حلق است بجهت آنکه

بسبب آنکه ترش و ترشی زایل میشود و بعضی از رنگ نیز زایل میشود
* مسئله ۹ * باید که محرم نپوشد جامه را که رنگ کرده باشد برنگ
ورس یا زعفران یا بگل معصفر زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نباید
محرم را که بپوشد جامه رنگین را برنگ زعفران یا برنگ ورس مگر
آنکه شسته باشد باینطور که بوی از آن زایل گشته باشد
پس در این هنگام پوشیدن آن جایز است زیرا چه پوشیدن آن
منع است بسبب بوی نه بسبب رنگ و شافعی رح گفته است که پوشیدن جامه
که رنگین باشد بگل معصفر مضایقه نیست زیرا چه در وی رنگ خوشبوئیست
و علمای ما میگویند که عصفر رنگ بوی خوش میدارد * مسئله ۱۰ *
محرم اگر غسل نماید و در حمام رود پس در آن مضایقه نیست
زیرا چه عمر رض غسل کرده است در حالیکه محرم بوده و همچنین
مضایقه نیست در اینکه محرم در سایه خانه یا در سایه محمل
آرام کند و امام مالک رح گفته است که در سایه خیمه و خرگاه
و مانند آن آرام گرفتن مکروه است در حق محرم بجهت آنکه
این مانند پوشیدن سر است و دلیل علمای مالکی این است که
عثمان رضی الله عنه هرگاه بسفر حج میرفت برای وی در اثنای راه خیمه
میزدند بعد از احرام و دوم این است که خیمه ببدن نمی چسپد

پس آن مانند خانه است *مسئله ١١* اگر محرم داخل شود زیر
سرا پردهای کعبه پس در آن مضایقه نیست اگر آن پرده بسر و روی
او نچسپیده نشود زیرا چه او در این صورت محض در سایه آن آرام
گرفتست و این در حق او مضایقه نیست *مسئله ١٢* اگر
محرم در کمر خود همیان زر به بنده پس در آن مضایقه نیست
و امام مالک رح گفتست که این مکروه است اگر در آن همیان
نفقه دیگر باشد زیرا چه درین صورت و براضرور نیست در اینکه
نفقه دیگر را برداز دو دلیل علمای ما این است که بستن همیان
در کمر در معنی پوشیدن جامه دوخته نیست و هرگاه چنین
شد پس بردن نفقه غیر در آن و نبودن آن هر دو رواست *مسئله ١٣*
محرم را نباید که بشوید موی سر و ریش خود را بخطمی بجهت
آنکه این نوعی از خوشبوی است و بجهت آنکه خطمی میکشد
سپش را که در موی سر می باشد *مسئله ١٤* محرم را باید که
تلبیه بسیار بگوید در پس نماز و در هر وقت که بر زمین بلند
بالا رود یا فرود آید در زمین پست یا ملاقات کند با شتر
سواران و در وقت صبح تلبیه اکثر بگوید زیرا چه اصحاب
پیغمبر صلعم در این اوقات و احوال تلبیه میگفتند و باید دانست

که تلبیه در احرام مانند تکبیر است در نماز پس باید که
تلبیه گوید در وقت انتقال نمودن از حالی بحالی و باید که
تلبیه با آواز بلند گوید زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که
افضل حج عج و ثج است و عج عبارت است از گفتن تلبیه با آواز
بلند و ثج عبارت است از ریختن خون قربانیها * مسئله ۱۰ *
هرگاه خواهد محرم که داخل شود در مکه باید که ابتدا
کند از مسجد حرام بجهت آنکه مرویست که رسول خدا
صلعم هرگاه میخواست که در مکه داخل شود اولا در مسجد
حرام داخل میشد و بجهت آنکه مقصود زیارت خانه کعبه
است و آن در مسجد حرام واقع است تا بدانی که در روز
و میشود هر وقتیکه خواهد در مکه داخل شود زیرا که برای داخل شدن
چیزی اختصاص روز و یا شب نیست * مسئله ۱۱ * محرم
هرگاه بیند خانه کعبه را تکبیر و تهلیل گوید زیرا که عمر
رض وقتیکه میدید خانه کعبه را میگفت بسم الله والله اکبر
و محمد رح در مبسوط معین نکرده است دعائی را در وقت دیدن
خانه کعبه زیرا که اگر دعائی مقرر و معین شود پس
در آن خشوع و رقت قلب نمیشود ولیکن اگر بخواند دعائی را

که منقول است احسن است وبعد ازان بسایه دانست که ابتدا
کند بحجراسود باینطور که متوجه شود بسوی آن وتکبیر و
تهلیل بگوید بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده
است و در بین تکبیر وتهلیل دستها بردارد چنانچه در تکبیر
تحریمه نماز برمیدارد زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که
دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع ویکی ازان این
موضع است ونیز بایدکه استلام حجراسود نماید اعنی بوسه
دهد حجراسود را اگر میسر شود بی آنکه ایذا رسد کسی را
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بوسه داد حجراسود را
باینطور که هردو لب مبارک را نهاد بر حجراسود وفرمود بعمر رض
که تو مرد قوی هستی پس مزاحمت ومصادمت مکن تا ضعیف را عم
ایذا نرسد ولیکن اگر فرصت یابی بی آنکه ایذا رسد کسی را
پس بوسه بده بر حجراسود وگر نه متوجه شو بسوی آن و
تکبیر وتهلیل بگو وبجهت آنکه بوسه دادن بر حجراسود
سنت است واحتراز نمودن از ایذای مسلمان واجب است واگر
ممکن باشد وبراکه مس نماید حجراسود را بچیزی که در دست
وی است چون شاخ خرما وغیره که در دست وی باشد وبعد

ازان ببوسد آنرا پس باید که حنفی کند زیراکه مرویست
که پیغمبر صلعم طواف خانه کعبه کرد در حالیکه سوار بود
بر شتر خود و بوسه داد بر حجر اسود و رکن یمانی بانطور را
که مس کرد آن را بچوبیکه در دست او بود مانند چوگان
که آن را محجن میگویند و بوسه داد بر محجن مذکور
اگر اینهم نتواند باید که متوجه شود بسوی حجر اسود و تکبیر
و تهلیل و حمد و درود بر پیغمبر صلعم بخواند و بعد ازان طواف
شروع کند از جانب راست خود که متصل دروازه خانه کعبه
است و باید که پیش از شروع نمودن در طواف چادر خود را
باینطور بپوشد که جانب چپ آنرا بر منکب چپ خود اندازد
و جانب راست آن را از زیر بغل راست برآورده بر منکب چپ
بیندازد و این نوع چادر پوشیدن را اضطباع میگویند و بعد
ازان هفت شوط طواف نماید در گرد خانه کعبه زیراکه
مرویست که پیغمبر صلعم بعد از استلام حجر اسود بطور مذکور چادر
پوشید و از جانب راست خود طواف شروع کرد و هفت شوط طواف
نمود و باید دانست که رفتن از حجر اسود برای طواف تا آنکه باز
بحجر اسود رسد این را یک شوط میگویند و باید که طواف

نماید از وراي حطیم و حطیم نام موضعي است که دران ناودان است و آن جزوي از خانهٔ کعبه است بجهت قول پیغمبر صلعم در حدیث عایشه رض که حطیم از خانه کعبه است لهذا طواف نموده میشود از وراي حطیم و اگر طواف کند کسي از میان حطیم و میان خانه کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هرچند که حطیم جزوي از خانه کعبه است و لیکن اگر کسي در نماز خود متوجه باشد بسوي حطیم فقط نماز او جایز نمیشود زیرا چه فرضیت استقبال قبله در نماز از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه شدن بسوي حطیم این فرض ادا نمیشود احتیاطا زیرا چه از حدیث آحاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط در طواف همین است که از وراي آن طواف نماید و باید دانست که از جمله هفت شوط از طواف در سه شوط اول رمل نماید و آن عبارت است ازینکه در اثناي رفتار بجنباند هردو بازوي خود را چنانچه مبارز به دلیري و تبختر میرود میان دو صف جنگ و حاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع و باید دانست که سبب آن این است که در عهد پیغمبر صلعم کافران گفته بودند که هواي مدینه و هواي گرم آن اصحاب

پیغمبر صلعم را ضعیف ولاغر کردانیده است لهذا پیغمبر صلعم
باصحاب خود فرموده بود که در طواف خانه کعبه رمل
نمایند تا جلادت ودلیری آنها بر کافران ظاهر شود وکافران
آنها را ضعیف نه پندارند وبعد از زوال سبب مذکور قلق
حکم رمل باقی ماند تا این زمان ودر چهار شوط باقی رمل نکند
وبر این متفق اند همه راویان مناسک حج پیغمبر صلعم وباید
دانست که از حجر اسود تا بحجر اسود رمل باید کرد وهمین
منقول از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب ازدحام مردم
رمل کردن نتواند باید که استاده ماند هر وقت که فرصت
یابد رمل نماید زیرا که حرج بدل آن نیست پس باید که
استاده ماند حتی که بجا آرد آن را بر وجه مسنون بخلاف
استلام حجر که متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است وباید
که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف خود استلام
حجر نماید اگر تواند زیرا که هر شوط از طواف بمنزله
یک رکعت نماز است پس چنانچه در شروع هر رکعت نماز
تکبیر است همچنین در شروع هر شوط از طواف استلام حجر
است پس اگر نتواند که استلام آن نماید بسبب

ازدحام مردم باید که بسوی حجر اسود متوجه شده تکبیر
وتهلیل بگوید چنانچه مذکور شد ونیز باید که استلام رکن یمانی
نماید واین حسن است در ظاهر روایت واز محمد رح مرویست که
این سنت است وسوای حجر اسود ورکن یمانی چیزی دیگر را استلام
نکند زیراچه پیغمبر صلعم همین دو رکن را استلام مینمود
وغیر آن را استلام نمیکرد وبساید که ختم کند طواف را
باستلام حجر اسود وبعد از آن بیساید نزد مقام ابراهیم عم پس
در آنجا دوگانه نماز گذارد یا در هرجا که میسر شود از مسجد
حرام واین دوگانه واجب است نزد علمای ما وشافعی رح میگوید
که سنت است زیراچه دلیل وجوب آن یافته نمیشود ودلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم بصیغه امر فرموده است که طواف
کننده را باید که بعد از طواف نمودن هفت شوط دوگانه
ادا نماید وصیغه امر برای وجوب است وباید که بعد از گذاردن
دوگانه مذکور رجوع کند بسوی حجر اسود وبوسه آن را
زیراچه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است وکلیه این است
که هر طوافیکه بعد آن سعی بود پس در آن طواف عود بسوی
حجر اسود میباید زیراچه هرگاه شروع طواف باستلام حجر

نچپ شود پس شروع نماید سعی را باستلام حجر اسود شد و بعد ازان بسعی
طواف که بعد آن سعی بود و باید دانست که این طواف که
بعد ضرور نشد این را طواف قدوم میگویند و نیز طواف التحیة
میگویند و این طواف سنت است نزد علمای ما و واجب نیست
و نزد امام مالک رح واجب است زیرا که پیغمبر صلعم نصیحة امر فرموده
است که هرکه بیاید مرخانه کعبه را پس باید که طواف التحیة
نماید و دلیل علمای ما این است که خدا تعالی در قرآن مجید
امر کرده است بطواف خانه کعبه و طواف زیارت ازان مراد است
باجماع پس طواف زیارت فرض است و مقتضای امر مطلق تکرار
نیست تا طواف دیگر سوای طواف زیارت فرض شود و حدیثیکه
دلیل آورده است آنرا امام مالک رح بر وجوب طواف قدوم
دلالت میکند براینکه طواف قدوم مستحب است زیرا که در
حدیث مذکور پیغمبر صلعم آن را طواف التحیة نام نهاده است و
باید دانست که در حق اهل مکه طواف قدوم سنت و واجب
نیست زیرا که طواف قدوم در حق کسی سنت است که قدوم
نماید از جای دیگر نماید برای حج و قدوم در حق آنها
متحقق نیست چه آنها در مکه سکونت دارند * مسئله ۱۷ *

بعد از طواف قائد وم بسوي جبل صفا رود و بالاي آن رود
و بعد از ان متوجه شود بسوي خانه كعبه و تكبير و تهليل ود رود
بر پيغمبر صلعم بگويد و دست ها بردارد و از خدا ايتعالى
حاجت خود را بخواهد بجهت آنكه پيغمبر صلعم چنين كرده است
و بجهت آنكه ثنا ودرود مقدم از دعا گفته ميشود تا بسبب آن
دعا مقبول شود چنانچه بايتجهت ثنا و درود مقدم از دعا خوانده
ميشود در دعا هاييكه خوانده ميشود در جاي ديگر و دستها
برداشتن براي دعا سنت دعا است و بايد دانست كه بالاي
جبل صفا آنقدر رود كه خانه كعبه در نظر آيد زيرا چه مقصود
از رفتن بسالاي آن متوجه شدن است بسوي خانه كعبه
* مسئله ۱۸ * محرم مختير است در اينكه از هر دروازه
مسجد حرام كه خواهد بيرون رود بسوي صفا و پيغمبر صلعم از
دروازه بني مخزوم بيرون رفته بود بسوي صفا بسبب آنكه
دروازه مذكوره قريب تر است بسوي صفا به نسبت دروازه هاي
ديگر نه بسبب آنكه رفتن از دروازه مذكوره سنت است و بايد دانست
كه بعد از رفتن بالاي صفا بعد از تكبير و تهليل و دعا در انجا فرود آيد
و بسوي مروه رود ومشي نمايد در اثناي راه با هستگي و آرام تا آنكه

برسد بموضعیکه آنرا بطن وادی میگویند و اینجا دویدن شروع کنند و بوده است آنقدر مسافت که میان میلین اخضرین واقع شده است وبعد از آن باهستگی و آرام مشی نمایند تا آنکه بمروه برسد پس صعود نماید بالای مروه وعملها آنیکه بالای صفا کرده بود انجا هم نماید و باز از مروه بشوی صفا رود وهمچنین هفت شوط نماید زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و باید که ابتدا نماید از صفا وتا بمروه رود وان را یکم شوط میگویند ودرشوط ازین هفت شوط در بطن وادی بدود بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و باید دانست که ابتدا کرده میشود از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که ابتدا کنید بچیزیکه بذکر آن ابتدا نموده است خدا تعالی در قرآن مجید ودر قرآن مجید ابتدا بذکر صفا است و باید دانست که دویدن میان صفا ومروه واجب است و رکن حج نیست وان را سعی میان صفا ومروه میگویند و شافعی رحمه الله میگفت که آن رکن است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که خدا تعالی مکتوب کرده است یعنی واجب کرده است برشما سعی نمودن میان صفا ومروه پس سعی نمایید و دلیل علمای ما

این است که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که گناه نیست
بر کسیکه طواف کند میان صفا و مروه و این دلالت میکند بر اینکه
سعی میان صفا و مروه مباح است چه مثل این عبارت استعمال
نموده میشود در امر مباح پس نفی رکنیت و وجوب آن از این ثابت
میشود ولیکن علمای ما قایل بوجوب آن شده اند بنا بر حدیث
مذکور چه آن دلیل است ظنی و از ان وجوب ثابت میشود نه رکنیت
و معنی مکتوبه که در حدیث مذکور است مکتوب
استحبابی است چنانکه در قول او تعالی است که مکتوب
کرده شد بر شما وقتیکه پیش آید یکی از شما را موت تا آخر
آیه و بعد از سعی میان صفا و مروه اقامت نماید در مکه
بحالت احرام زیراچه او احرام حج نموده است پس پیش از ترسانم
کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد و درین ایام که در مکه
اقامت مینماید هر وقتی که خواهد طواف خانه کعبه نماید زیراچه
طواف خانه کعبه مانند نماز است چه پیغمبر صلعم فرموده است
که طواف خانه کعبه بمنزله نماز است و نماز کار نیک و مشروع است
پس همچنین طواف خانه کعبه و لیکن در عقب این طوافها سعی
نماید کرد میان صفا و مروه زیراچه سعی نمودن میان صفا و مروه واجب

نیست مگر یکبار و طریقه نقل میان صفا و مروه سعی نمودن مشروع
نیست و باید دانست که در این طوافها بعد از هر هفت شوط دو رکعت
نماز گذاردن واجب است و رکعتها را دو رکعت طواف میگویند و آن
واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شده است * مسئله ۱۱ *
باید که امام بتاریخ هفتم ذی الحجه خطبه بخواند و در آن
بیان و تعلیم نماید مناسک حج را چون رفتن بسوی منا و نماز
گذاردن بعرفات و واقف شدن بعرفات یعنی ایستادن در آنجا و قصد
بسوی مزدلفه یعنی رفتن بسوی آن و باید دانست که در حج
سه خطبه است یکی اینکه مذکور شد و خطبه دوم در عرفات است
در روز عرفه و خطبه سوم در منا است بتاریخ یازدهم ذی الحجه
پس میان هر دو خطبه یک روز فاصل میشود و زفر رح میگوید
که از تاریخ هشتم تا بتاریخ دهم سه روز پی در پی خطبه بخواند
زیرا که این روزها ایام موسم حج است و حج کنندگان
در آن مجتمع اند و علما میگویند که مقصود از خطبه تعلیم
مردمان است و بتاریخ هشتم مردمان آب میخورانند شتران
خود را لهذا این روز را یوم الترویه مینامند و تاریخ دهم روز عید است
که در آن بنماز عید و بذبح قربانی مشغول میشوند مردمان پس،

مزبن د ز و مردمان را فراغت نیست پس آنچه مذکور شد
که سه خطبه بخوانند و سه روز بتاریخها ی مذکوره تا قیح را ست
ونزد ما قول بیشتر است و باید دانست که بتاریخ هشتم بعد از گذاردن
نماز فجر در مکه باید که مردمان بمنا روند و در آنجا اقامت
نمایند تا آن زمان که نماز فجر روز عرفه در آنجا گذارند
زیرا چه مروی است که پیغمبر صلعم بتاریخ هشتم نماز فجر در مکه
گذارد وچون آفتاب طلوع کرد رفت بسوي منا و در منا
پنج نماز گذارد ظهر وعصر ومغرب وعشا وفجر و بعد از آن
رفت بسوي عرفات و باید دانست که اگر در شب عرفه در
مکه بماند و نماز فجر در روز عرفه در مکه گذارد و بعد
از آن بسوي عرفات رود باینطور که از راه منا بگذرد
پس این جایز است زیرا چه درین روز اداي حج از مناسك حج
بمنا تعلق ندارد ولیکن اقتدا برسول خدا صلعم ترك میشود
لهذا کسیکه چنین عمل نماید خطاکار میشود و باید که
در روز عرفه بعد از نماز فجر از منا بسوي عرفات روند بجهت
حدیثیکه مذکور شد ولیکن باید دانست که این بیان
اولویت است واگر پیش از نماز از منا بسوي عرفات رود جایز

است زیرا که چیزی از مناسک حج بیما تعلق ندارد و مجتهد رح در مبسوط گفته است که امام را باید که چون مردمان در عرفات فرود آید تنها در جای خاص خود نازل نشود چه این تکبر است و مناسب حالت تضرع نیست و حالت نزول در عرفات حالت تضرع است و نیز امید اجابت دعا در جماعت قوی تر است و بعضی گفته که مراد مجتهد رح این است که در عین راه فرود نیاید تا راه بر گذرندگان تنگ نشود و هرگاه وقت استوا زایل شود و وقت ظهر رسد باید که امام با مردمان نماز ظهر و عصر هر دو را ادا نماید و لیکن اولا خطبه بخواند در آن خطبه تعلیم کند مردمان را طریق وقوف بعرفات و بمزدلفه و رمی جمرها و نحر و قربانی و حلق سر و طواف زیارت و باید که دو خطبه بخواند و میان دو خطبه جلسه نماید چنانچه در خطبه جمعه میان دو خطبه جلسه می نمایند و دلیل این همه این است که پیغمبر صلعم چنین کرده است و امام مالک رح گفته است که امام اول نماز ادا نماید و بعد از آن خطبه بخواند زیرا که این خطبه برای وعظ و نصیحت است پس آن مانند خطبه عید است و دلیل علمای ما یکی عمل پیغمبر صلعم است چنانچه مذکور شد و دوم این است

که خطبه براي تعليم مناسك حج است وجمع نمودن ميان نماز
ظهر وعصر د روقت ظهر از مناسك حج است پس بايد كه خطبه
پيش از نماز بخوانند تا زان اين حكم بيان نموده شود ومردمان
بدانند وبايد دانست كه در ظاهر روايت چنين آمده است كه
هرگاه امام بالاي منبر رود ونشيند بايد كه موذن اذان
بگويد چنانچه در روز جمعه ميگويند واز ابي يوسف رح
مرويست كه موذن اذان بگويد پيش از انكه امام بالاي منبر
رود ونيز از ابي يوسف رح مرويست كه اذان بگويد بعد از
خطبه وصحيح همان ظاهر روايت است زيرا چه پيغمبر صلعم هرگاه
استساد بر ناقهٔ خود اذان گفت موذن در پيش آن حضرت
وبايد دانست كه هرگاه امام از خطبه فارغ شود بايد
كه موذن اقامت بگويد چه اين وقت شروع كردن
نماز است مانند جمعه وبايد دانست كه نماز ظهر وعصر را
جمع نمايد در وقت ظهر واذان يك بگويد واقامت دو باينطور كه
اول اذان بگويد وبعد از ان اقامت بگويد براي نماز ظهر وبعد از
اداي نماز ظهر باز اقامت بگويد براي نماز عصر زيرا چه بنقل
مشهور چنين آمده است وبايد دانست كه ميان اين هردو نماز

شیخ در باره نفل بدا مد کرده حتی اگر نماز نفل کند مکروه است
و بنابر ظاهر روایت در صورت بابر اذان گفتن برای نماز عصر
در کار است بر اراده بسبب مشغول شدن بنماز نفل میان اذان
اول و میان نماز عصر فصل واقع میشود و نماز عصر متصل نمی ماند
باذان مذکور پس باید که برای آن اذان دیگر گفته شود
* مسئله ۲۰ * اگر نماز ظهر و عصر در عرفات امام بگذارد و جمعه
بخواند جایز است بر اراده این جمله فرض نیست * مسئله ۲۱ *
اگر کسی در عرفات نماز ظهر را تنها بگذارد یا در مکان خود
پس باید که او نماز عصر در وقت عصر ادا نماید نزد ابو حنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که منفرد هم جمع می نماید نماز عصر را
با نماز ظهر بر اراده جواز جمع میان دو نماز در عرفات بنا بر آن
است که در بین روز حاجت است بسبب وقوف بعرفات
تا وقت دراز بماند و منفرد هم محتاج است بآن و دلیل
ابو حنیفه رح این است که نگاه داشتن نماز در وقت نماز فرض است
از روی نص پس ترک آن جایز نیست مگر در صورتیکه در شرع
ترک آن آمده است و آن در صورتی است که جمع نماید هر دو نماز
را با جماعت در پس امام و تقدیم نماز عصر بر وقت آن و جمع

نمودن آن با نماز ظهر برای محافظت جماعت است زیرا چه
بعد از متفرق شدن مردمان در مواقف عرفات باز مجتمع شدن
آنها برای جماعت نماز عصر دشوار است بر آنها نه برای آن است
که وقوف بعرفات نیوده شود تا وقت دراز چنانچه صاحبین
رح گفته اند زیرا چه منافات نیست میان نماز گذاردن بر وقت
و میان وقوف چه مصلی در وقت گذاردن نماز نیز واقف
است اعرفات و بعد از ان باید دانست که نزد ابیحنیفه رح
شرط جمع نمودن نماز ظهر و عصر در عرفات این است که
در هر دو نماز امام باشد و جمع کننده محرم باشد و نزد زفر رح
گفته است که شرط این است که امام و احرام یافته شود در نماز
عصر حتی که اگر شخصی نیابد نماز ظهر را با امام در جماعت و در
نماز عصر با امام در جماعت شریک شود یا نماز ظهر را با امام
بجماعت ادا نماید و بعد از ان احرام حج نماید پس در این
هر دو صورت جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر وی را جایز
نیست نزد ابیحنیفه رح و نزد زفر رح جایز است و دلیل
زفر رح این است که جز این نیست که در صورت جمع نماز عصر
از وقت خود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

یافته شود در آن و دلیل ابیحنیفه رح این است که تقدیم نماز
عصر از وقت آن خلاف قیاس است و جواز آن از شرع معلوم
شده است در صورتیکه نماز عصر گذارده شود در وقت ظهر
بعد از ادای نماز ظهر بجماعت با امام در حالت احرام بحج
پس تقدیم آن نبوده خواهد شد در صورت مذکوره فقط و بعد
از آن باید دانست که در یک روایت از ابیحنیفه رح آمده است
که شرط حج این است که ساخته شود پس از وقت زوال تا
احرام متحقق شود پیش از وقت حج و در روایت دیگر آمده
است که مقدم از نماز احرام ضرور است زیرا که مقصود همان
نماز است پس تقدیم احرام بر آن کافی است اگر بعد از
وقت زوال باشد * مسئله ۲۲ * بعد از فراغت ظهر و نماز
باید امام را که مع قوم متوجه شود بسوی موقف و استاده شود
قریب جبل رحمت و این جبل را موقف اعظم تعبیر نمایند و موقف
بمعنی جای ایستادن است * مسئله ۲۳ * عرفات همه
موقف است یعنی ایستادن در عرفات در همه جا جایز و
معتبر است مگر موضعیکه آنرا بطن عرنه میگویند زیراکه
پیغمبر صلعم فرموده است که عرفات همه موقف است ولیکن

از جای دیگر احتراز نماید و در انجا استاده نشود در مزدلفه
بوده موقف است مگر وادی محسر و از ان احتراز نماید
و در ان استاده نشود * مسئله ۲۴ * سزاوار است
مر امام را که استاده شود در عرفه بر راحله خود زیرا چه
پیغمبر صلعم استاده شده بود بر ناقهٔ خود و معهذا اگر استاده
شود بر قدم خود جایز است ولیکن انچه اول مذکور شد افضل است
چه آن عمل پیغمبر صلعم است * مسئله ۲۵ * سزاوار است
مر امام را که رو بقبله استاده شود زیرا چه پیغمبر صلعم
چنین کرده است و اینرا بهتر فرموده است و بساید که دعا
بخواند و تعلیم کند بمردمان مناسک حج را زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را
بر داشته دعا میخواست چنانچه مسکین و محتاج دست
خود را دراز کرده طعام میخواهد و هر دعا کیکه خواهد بخواند
اگرچه بعضی از دعاها منقول است و تفصیل آن در کتاب عدة
المناسک فی عدة من المناسک مذکور است * مسئله ۲۶ *
سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب امام زیرا چه
امام دعا میخواند و تعلیم مناسک حج می نماید پس آنها

اگر قرب امام خواهند اسناد خواهند سید دعای امام را و باید
خواهند حضرت آن را و سرّ او را این است که استاده شوند مردمان
در پس امام تا روی آنها بسوی قبله شود و این زمان افضل است
که عرفات همه موقف است خدا بخشد مدکور شد و باید که محرم
پس از وقوف عرفات غسل کند و بخواهد تمام دعا بخواند اما این
غسل سنت است واجب نیست و اگر اکتفا نماید بر وضو جایز است
مسأله چهارم بعد از وقت احرام و بخواهد تمام دعا خواستن
بجهت آن است که پیغمبر صلعم در این موقف بخواهد دعا خواسته
بود در حق امت خود و آن دعا مستجاب شده است مگر در حق
بعضی از گناهان چون کشتن مسلمان بناحق و ظلم و تعدی یعنی
گناهانیکه بحقوق عباد تعلق دارد * مسئله ۲۷ * باید که
در موقف عرفات تلبیه نگوید ساعت بساعت را امام مالک رح
گفته است که قطع کند تلبیه را بجهت وقوف عرفات زیرا که
معنی تلبیه اجابت است پس اجابت فرمان تا آنوقت بود که
مشغول شده بود بعمل ارکان و چون مشغول ارکان شد حاجت
اجابت باقی نماند و دلیل علمای ما نکی این است که مروی است
که پیغمبر صلعم همیشه تلبیه میگفت تا آن زمان که میآمد

بجهرة الغائی و دوم اینست که تلبیه در حج مانند تکبیر است
گر نه از پس باید که تلبیه بگوید تا آخر احرام * مسئله ۲۸ *
بعد از غروب آفتاب در روز عرفه امام را باید که افاضه نماید
یعنی مع مردمان کوچ نماید از عرفات و با آهستگی و آرام
برود بسوی مزدلفه تا آنکه بمزدلفه برسد بجهت آنکه پیغمبر
صلعم بعد از غروب آفتاب کوچ میکرد و بجهت آنکه در آن اظهار
مخالفت کفار است و پیغمبر صلعم در راه بر راحله خود با آهستگی
و آرام میرفت * مسئله ۲۹ * اگر کسی را خوف ازدحام باشد
و بنا بر آن پیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
بیرون نرود پس این جایز است زیرا چه از عرفات تجاوز نکرده است
و افضل اینست که استاده ماند در مقام خود تا شروع در افاضه
پیش از وقت آن لازم نیاید و اگر بعد از غروب آفتاب و بعد از
افاضه امام اندکی درنگ نماید بسبب خوف ازدحام در آن
مضایقه نیست بجهت آنکه مرویست که عایشه رض
بعد از افاضه امام آب خواست و روزه افطار کرد و بعد از آن
افاضه نمود * مسئله ۳۰ * بعد از رسیدن بمزدلفه مستحب
اینست که وقوف نماید یعنی استاده شود قریب

کوهیکه آن را جبل قزح میگویند زیرا چه پیغمبر صلعم استاده شده بود قریب این جبل و هیچنین عمر رض و بباید که احتراز نماید از فرود آمدن فرو راه چه دران ضرر است در حق کذرندگان پس بر سبیل راه فرود نیاید بلکه در جانب راست یا در جانب چپ آن فرود آید و مستحب این است که استاده شود در پس امام بنا بر وجهیکه مذکور شد در وقوف عرفات * مسئلة ۳۱ * در مزدلفه جمع کند امام میان نماز مغرب و عشا این هر دو نماز را با جماعت ادا نماید در وقت عشا بیک اذان و اقامت و فرق گفته است که اذان یک بگوید و اقامت دو چنانچه بعرفات در وقت جمع نمودن میان ظهر و عصر یک اذان و دو اقامت گفته میشود و دلیل علمای ما یکی این است که بروایت جابر رض آمده است که پیغمبر صلعم در مزدلفه جمع کرده میان نماز مغرب و عشا باذان واحد و اقامت واحد و دوم این است که نماز عشا درینصورت در وقت خود است و اقامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحده برای آن درکار نیست برای اعلام بخلاف نماز عصر در عرفات چه آن گذارده میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

یکره کرا راست برای اعلام و باید دانست که میان نماز مغرب وعشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد چه آن مخل ومنافی جمع است واگر میان نماز مغرب وعشا نماز نفل گذارد یا بچیزی دیگر مشغول شود باید که اقامت دیگر گفته شود برای نماز عشا زیرا چه درینصورت فصل واقع میشود میان آن هردو نماز بلکه سزاوار این بود که درینصورت اذان دیگر نیز گفته میشد برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر وعصر در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز عصر گفته میشود ولیکن درینجا اکتفا نموده شد بر اقامت دیگر برای نماز عشا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم نماز مغرب گذارده در مزدلفه وبعد از ان طعام تناول فرمود واقامت دیگر گفته شد برای نماز عشا ونماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته شود برای آن وباید دانست که برای جمع نمودن میان نماز مغرب وعشا در مزدلفه جماعت شرط نیست نزد ابی حنیفه رح زیرا چه نماز مغرب درینصورت گذارده میشود بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمع نمودن میان نماز ظهر وعصر در عرفات چه دران نماز عصر گذارده میشود مقدم از وقت آن * مسئله ۳۲ * اگر شخصی نماز مغرب

بگذارد در اثناي راه پیش از رسیدن بمزدلفه پس این جایز نیست نزد ابیحنیفه و محمد رح ولهذا برا اعادهٔ آن لازم است تا مادامیکه صبح صادق نشده و نزد ابی یوسف رح آن نماز جایز است ولیکن آن شخص بسبب این عمل گنهگار میگردد و همین اختلاف است در صورتیکه بگذارد کسي نماز مغرب را در عرفات بعد از غروب آفتاب پیش از افاضه و دلیل ابي یوسف رح این است که شخص مذکور گذارده است نماز مغرب را در وقت آن پس براو اعادهٔ آن واجب نخواهد شد چنانچه برا اعادهٔ آن بعد از دمیدن صبح صادق واجب نمیشود ولیکن تاخیر مغرب در صورت مذکوره سنت است و شخص مذکور ترک این سنت نموده است بنا برآن گنهگار میشود و دلیل ابیحنیفه و محمد رح اینست که پیغمبر صلعم در اثناي راه با اسامه رض فرمود که نماز پیش تست و مراد از آن این است که وقت نماز مغرب پیش است و این اشاره است بسوي آنکه تاخیر نماز مغرب واجب است و منشاي وجوب آن نیست مگر اینکه بسبب تاخیر جمع نمودن آن با نماز عشا ممکن میشود در مزدلفه لهذا برشخص مذکور اعادهٔ آن واجب است مادامیکه صبح صادق نشود تا آن شخص را بسبب اعادهٔ آن جمع نمودن

میان آن هر دو نماز حاصل گردد و بعد از دمیدن صبح صادق جمع ممکن نیست لهذا ساقط می شود اما آن نماز مغرب و بایدش دانست که بعد از دمیدن صبح صادق امام را باید که در مزدلفه نماز فجر با جماعت ادا نماید در اول وقت فجر یا قیمانده ن چیزی از تاریکی شب بجهت آنکه ابن مسعود رضی روایت کرده است که بدرستیکه پیغمبر صلعم نماز فجر در روز عید ادا کرده است در مزدلفه در اول وقت فجر و بجهت آنکه بسبب گذاردن نماز فجر در اول وقت آن فراغت حاصل میشود برای وقوف بمزدلفه پس جایز خواهد بود پیش از وقت چنانکه جایز است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات و بعد از ان باید که وقوف نماید امام بمزدلفه و وقوف نمایند مردمان با امام و بدعا مشغول باشند زیرا که پیغمبر صلعم وقوف نموده است بمزدلفه و دعا نموده است در حق امتان خود حتی که این دعا مقبول شد اجابت در حق مظالم چون رسیدن خون بتاحق مثلا و این را روایت کرده است ابن عباس رض و بعد ازان باید دانست که وقوف بمزدلفه واجب است نزد علمای ما از رکن هیچ نیست حتی که اگر ترک نماید آنرا بغیر عذر لازم میشود

ووارد م اعني قربان ميبودن وىزد شافعي رح آن ركن است و دراچه
خدا تعالى در قرآن مجيد امركرده است بايكه ذكرخدا نمايند
نزد مسجد حرام كه عبارت است از مزدلفه و امر فرضيت
و حقيت ثابت ميشود و دليل علماي ما اين است كه پيغمبر صلعم
ضعفاى اهل بيت خودرا پيشتر از وقوف نمودن بمزدلفه در وقت
شب فرستاده بود و اكر آنهارا از مزدلفه و اكر وقوف بمزدلفه
ركن حج مى بود البته منع ميكرد پيغمبر صلعم و جواب از دليل
شافعي رح اين است كه در روايت مذكوره ذكرخدا تعالي مذكور است
و ذكر بودن بمزدلفه از اركان حج نيست باجماع پس معلوم شد
كه از آية مذكوره فرضيت مراد نيست و دليل وجوب آن نزد علماي ما
اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه هركه بعد از فاضه وقوف
نمايد بمزدلفه پس حج او تمام ميشود بدرستيكه پيغمبر صلعم
تمامى حج را معلق نموده است بوقوف نمودن بمزدلفه را بس
تعليق دلالت ميكند برانكه وقوف بمزدلفه واجب است وليكن
اكر ترك كند آن را كسى بسبب عذر چون ضعف و بيمارى
يا ترك كند بسبب خوف از زحام پس در نصورت بر او هيچ چيز
لازم نمي آيد پس برانچه مذكور شد كه پيغمبر صلعم ضعفاى

اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
مزدلفه هم موقف است اعنی جای ایستادن است مگر
موضعیکه آنرا وادی محسر میگویند چه آن موقف نیست
بنا برحدیثیکه سابق مذکور شده است در بیان وقوف بعرفات
* مسئله ۳۴ * بعد از طلوع آفتاب باید امام را که از مزدلفه
کوچ نماید و مردمان همراهی او تا آنکه بمنا رسند چنین
مذکور است در مختصر قدوری واین غلط است و صحیح این است
که کوچ نماید از مزدلفه در وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا چه
پیغمبر صلعم کوچ نمود است پیش از طلوع آفتاب و باید دانست
که بعد از رسیدن بمنا شروع نماید در رمی جمرهٔ عقبه
که نام موضعی است و مراد از رمی انداختن سنگریزه است
وطریق رمی جمرهٔ عقبه این است که رمی کننده ایستاده شود
در بطن وادی که نشیب است و اندازد سنگریزه را بجانب جمرهٔ عقبه
که بلند است و باید که بیندازد هفت سنگریزه را که قابل خذف است
و خذف عبارت است از اینکه بنهد سنگریزه را بر سر انگشت
سبابه و سر انگشت ابهام را بنهد و بعد از آن بیندازد آنرا
وحاصل آنکه رمی نماید بسنگریزه کوچک که قابل خذف

باشند نیست گر بزه بزرگ زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که التقطوا براي من حصاي را از خذف پس پیغمبر گرفت از برای خود داکه رمي نمايد سنگريزه که تا بل خذف است ونمايد که بعضی از شما ایذا برساند مر بعض دیگر را ومعهذا اگر رمي نمايد بسنگريزه که اندک بزرگ باشد به نسبت سنگریزه که تا بل خذف است جایز است زیراچه مقصود رمي است وآن حاصل است ولیکن نباید که رمي نماید بسنگهای بزرگ که بسبب آن ایذا رسد یغیرو باید دانست که دلیل بر شروع نمودن برمي جمرة العقبه این است که پیغمبر صلعم بعد از رسیدن بمنا بهیچ کار متوجه نه‌شد تا آنکه فراغت نمیکرد از رمي جمرة العقبه

* مسئله ٣٥ * اگرکسي رمي نمايد جمرة العقبه را از جانب فوق آن که بلند است جایز است زیراچه گرد جمره عقبه همه جا موضع مناسک حج است ولیکن افضل این است که از بطن وادی که مکان نشیب است رمي نماید وباید که با هر سنگریزه تکبیر بگوید صحیح بمین مر بیست از ابن مسعود وابن عمر رض واگر بجای تکبیر سبحان الله بگوید جایز است چه بسبب تسبیح نیز حاصل میشود ذکر که از آداب رمي است وباید که وقوف ننماید نزد جمرة العقبه زیراچه پیغمبر صلعم در انجا وقوف ننموده است

و باید که تلبیه قطع نماید باول سنگریزه بجهت آنکه جابر
رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم قطع میفرمود تلبیه را نزد
انداختن اول سنگریزه که رمي میکرد آن را در جمرة عقبه و بعد ازان
باید دانست که کیفیت رمي این است که بنهد سنگریزه را
بر پشت انگشت ابهام راست و باستعانت انگشت سبابه بگیرد
آن را و بیندازد آن را و مقدار رمي این است که میان رمي
کننده و میان موضع افتادن سنگریزه مسافت پنج دراع باشد
پس زیاده ازان و چنین روایت کرده است آن را حسن رح از ابیحنیفه
رح و وجه آن این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج دراع
رمي نیست چه آن را طرح میگویند در عرف نه رمي ولیکن
معني رمي دران زیاده یافته میشود لهذا اگر طرح نماید کسي
یعني انداز سنگریزه را در کمتر از پنج دراع پس این کفایت
میکند چه این رمي است باعتبار لغت ولیکن آنکس گنهگار میشود
بسبب مخالفت سنت واگر بنهد سنگریزه را بر جمرة العقبه
و نینداز کرده آنرا پس این کفایت نمیکند چه این اصلا رمي نیست
مسئله ٣٦ اگر انداخته کسي سنگریزه را در جمرة العقبه
باینطور که بیفتد آن سنگریزه قریب جمره عقبه و بآن نرسد

پس این کفایت میکند زیرا چه احترام نمودن از ان ممکن نیست والّا
آن سنگریزه دور افتد از ان پس کفایت نمیکند زیرا چه رمی
قربت وعبادت است برخلاف قیاس وآن مخصوص است بمکان
خاص * مسئله ۳۷ * اگر هفت سنگریزه را دفعةً اندازد
کسی پس این یکبار شمرده میشود زیرا چه نص دلالت میکند
براینکه هفت سنگریزه هفت بار باید انداخت * مسئله ۳۸ *
جائز است که سنگریزه بگیرد از هرجا که خواهد مگر از نزدیک
جمرهٔ عقبه چه سنگریزه گرفتن از نزدیک آن مکروه است
زیرا چه آن سنگریزه مردود است یعنی مردود ملا یکه است
وحسن معقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است ومعهذا
اگر چنین کند جائز است چه رمی بآن نیز متحقق میشود
* مسئله ۳۹ * رمی نمودن بهرچیزیکه از اجزای زمین است
جائز است نزد علمای ما زیرا چه مقصود فعل رمی است وآن حاصل
میشود بهرچیزیکه از اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود
بسنگ بخلاف آنکه اگر رمی نماید بطلا ونقره زیرا چه این را
نثار میگویند نه رمی * مسئله ۴۰ * بعد از فراغت از رمی جمرهٔ
العقبه قربانی نماید اگر خواهد وبعد از ان حلق کند موی سررا

باقصر نمایند آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم فرموده که اول از مناسک حج درین روز رمی جمره عقبه است وبعد ازان ذبح وبعد ازان حلق وبجهت آنکه حلق از اسباب تحلل است اعنی محرم بسبب آن از احرام بیرون می آید وهمچنین ذبح ایضا احلال میشود محرم محصر بسبب ذبح هدی پس ضرورست که زمنی بران هرده مقدم نموده شود وبعد ازان بباید دانست که حلق از محظورات احرام است اعنی از جمله آنچیزها است که محرم را منع است پس باید که ذبح مقدم نموده شود بران وا ینکه مذکور شد که اگر خواهد قربانی ذبح نماید پس وجه آن اینست که ذبح نمودن قربانی در حق مفرد نفل است ودرینجا کلام درحج مفرد است پس اومختار است اگر خواهد قربانی نماید واگر بخواهد نکند * مسئله ۱۴ * حلق نمودن افضل است به نسبت قصر بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که رحمت کند خدا ینعالی محلقین را اعنی کسانیرا که حلق می نمایند وکسی از حاضران سوال کرد وگفت مقصرین را نیز یا رسول الله اعنی کسانیرا که قصر می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدا تعالی محلقین را

و باز سوال کرده اند اهل مذکور نزد پیغمبر صلعم فرمود
که رحمت کند خدای تعالی محلقین را و در مرتبه سوم یا چهارم
فرمود مقصرین را بجهت آنکه بسبب حلق دفع چرک و چه احسن
حاصل میشود نه بسبب قصر پس حلق بمنزله غسل است
و قصر بمنزله وضو * مسئله ۴۲ * حلق ربع سر کافی است
بنابر قیاس آن بر مسح سر در وضو و تمام سر اولی است بجهت
آنکه در آن اقتدای رسول خدا صلعم حاصل است و باید
دانست که قصر عبارت است از آنکه بردارد موی سر بقدار
سر انگشت * مسئله ۴۳ * هرگاه محرم حلق یا قصر
نماید در روز عید پس همه چیز بر او حلال میشود مگر زن و امام
مالک رح گفته است که خوشبو نیز حلال نمیشود زیرا که بوی خوش
خوشبوی از جمله آن اشیاست که سبب آن رغبت جماع
پیدا میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم در حدیث
فرموده است که زیرا همه چیز حلال است مگر زن و قیاس
مالک رح بمقابل این حدیث مقبول نیست و نزد علمای ما جماع
نمودن در ما سوای فرج نیز حلال نیست زیرا که خلاف قول
شافعی رح و دلیل علمای ما این است که این جماع نیز دفع

شهوت است بزن پس این نیز موخر نموده خواهد شد تا آنکه
او حلال شود بتمام وکمال و بعد از آن باید دانست که رمی جمره
از اسباب تحلل نیست نزد علمای ما و شافعی رح میگویند که
آن نیز از اسباب تحلل است زیرا چه رمی جمره عقبه موقت
است بروز عید مانند حلق پس رمی نیز شبیه تحلل است بمنزله
حلق و دلیل علمای ما این است که آنچه از اسباب تحلل است
پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود و حلق چنین است و رمی
چنین نیست بخلاف طواف زیارت چه این از اسباب تحلل
نیست بلکه تحلل است بعد از طواف زیارت بسبب حلق مقدم
نه بسبب طواف زیارت و باید که محرم بعد از رمی و حلق
و ذبح در روز عید بیاید بمکه یا بعد آن روز بتاریخ یازدهم
یا بتاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
را طواف زیارت میگویند و این نیز هفت شوط است زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم هرگاه از حلق فراغت نمود پس
بمکه آمد و طواف خانه کعبه کرد و بعد از آن مراجعت نمود
بمنا و نماز ظهر بمنا گذارد و باید دانست که وقت طواف
زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن ایام

زیارت هم دوازدهم ماه ذي الحجه است زیرا چه حدایتعالی عطف کرد طواف را برذبح و فرمود پس بعد ازذبح و فرمود باید که طواف کنید پس وقت ذبح و طواف زیارت یک است و باید دانست که اول وقت طواف زیارت بعد از دمیدن صبح روز عید است زیرا چه ما قبل آن انچه از شب است وقت وقوف عرفات است و طواف زیارت بعد از وقوف عرفات است * مسئله ۴۴ * در هر روز از ایام نحر که طواف زیارت نماید محرم جایز است اما روز اول که روز عید است افضل است چنانچه ذبح نمودن قربانی در روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام نحر اول آن است و باید دانست که اگر بعد از طواف قدوم سعي نموده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند درین طواف وسعي نه نماید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف قدوم سعي میان صفا و مروه نه نموده باشد باید که رمل نماید در طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعي نماید میان صفا و مروه زیرا چه این سعي مشروع نیست مگر یکبار و همچنین رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار در طوافیکه بعد آن سعي است و باید دانست که بعد از طواف زیارت در مکه نماز گذارد

زيرا چه دو گانه براي ختم طواف واجب است هرطوافيكه باشد خواه فرض خواه نفل بنا بروجهيكه سابق مذكور شد است در طواف قدوم * مسئله ٥٤ * بعد ازطواف زيارت جماع نيز حلال ميكرد وليكن بسبب حلق سابق نه بسبب طواف زيارت چه سبب تحلل همان حلق است نه طواف وليكن عمل آن سبب درحق حلت جماع موخر كرده شده است * مسئله ٥٦ * طواف زيارت فرض است درحج وازاركان حج است زيرا چه خداي تعالي درقرآن مجيد بآن امركرده است وفرموده است كه بايد كه طواف نمايند مربيت عتيق راكه عبارت است از خانه كعبه وبايد دانست كه اين طواف را طواف الافاضه وطواف يوم النحر نيز ميگويند * مسئله ٥٧ * تاخير نمودن طواف زيارت از ايام نحر مكروه است بجهت آنچه مذكور شد كه طواف زيارت موقت است با يام مذكوره پس اگر تاخير نمايد كسي طواف زيارت را از ايام مذكوره لازم ميشود براو دم اعني قرباني نمودن نزد ابوحنيفه رح وبيان آن خواهد آمد درباب جنايات حج انشاء الله تعالي وبايد دانست كه بعد از طواف زيارت بايد كه مراجعت نمايد بمنا ودرانجا

اقامت نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین نموده است و بجهت
آنکه رمی برا و باقی است و موضع آن منی است * مسئله ۲۸ * هرگاه
زایل شود آفتاب در روز دوم از ایام تشریق رمی نماید هر سه
جمره را باینطور که ابتدا نماید بجمره که متصل است بمسجد
خیف پس رمی کند آن را بهفت سنگ ریزه و تکبیر بگوید مع
هر سنگ ریزه و وقوف نماید نزد آن جمره و بعد از آن رمی کند
جمره را که متصل جمره اولی است مانند رمی جمره اولی و وقوف
نماید نزد آن نیز مانند اولی و بعد از آن رمی نماید جمره عقبه
را مانند رمی جمره اولی ولیکن وقوف نه نماید نزد جمره
عقبه همچنین روایت کرده است جابر رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلعم
و باید که وقوف نماید نزد جمرتین در مقامیکه وقوف مینمایند مردمان
و حمد خدای تعالی و ثنای او ادا نماید و تکبیر و تهلیل بگوید
و درود خواند بر پیغمبر صلعم و دعا خواند برای حاجت خود و دستها
بردارد بجهت قول پیغمبر صلعم که دستها برداشته نمیشود مگر
در هفت موضع و ذکر کرد از انجمله هر دو جمره را که مذکور
شد و مراد از ان برداشتن دستها است برای دعا و باید که در این
هفت موقف در دعای خود طلب مغفرت نماید برای مومنان

زیراچه پیغمبر صلعم در دعای خود گفتست که اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج یعنی بار خدایا آمرزش کن حاجیان را و کسی را که طلب آمرزش کنند حاجیان برای او و بعد ازان باید دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد آن رمی دیگر است پس بعد آن وقوف است زیراچه آن وسط عبادت است پس دران دعا بخواند و هر رمی‌که بعد آن رمی دیگر نیست پس بعد آن وقوف نباید زیراچه عبادت منتهی شد لهذا بعد رمی جمرهٔ عقبه وقوف نیست در روز عید نیز * مسئله ٩٤ *

بتاریخ دوازدهم ذیحجه نیز رمی کند هر سه جمره را بعد از وقت زوال آفتاب چنانچه بتاریخ یازدهم مینماید و بعد ازان اگر خواهد تعجیل نماید در کوچ نمودن و کوچ نماید بمکه رود و اگر اقامت نماید درانجا باید که رمی کند هر سه جمره را بتاریخ سیزدهم بعد از وقت زوال و افضل همین است که اقامت نماید در منا بتاریخ دوازدهم و رمی نماید بتاریخ سیزدهم چه پیغمبر صلعم چنین کرده است و باید دانست که جایز است زیرا که بتاریخ سیزدهم پیش از دمیدن صبح صادق از منا کوچ نماید و اگر توقف نماید حتی که صبح صادق گردد دراین

هنگام جایز نیست ویرا که کوچ نماید بلی رمی ویرا چه بعد
از دمیدن صبح صادق وقت رمی میرسد ودرین اختلاف
شافعی رح است واگر درین روز رمی نماید بعد دمیدن
صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ابیحنیفه رح
بنابر استحسان وصاحبین رح گفته اند که رمی پیش از وقت
زوال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
جایز نیست وتفاوت نیست میان این روز ومیان روزهای دیگر
مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچ
نمودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر وبعد از دمیدن
صبح صادق درین روز هرگاه کوچ کردن ویرا منع شد پس
درین هنگام این روز بمنزله روزهای دیگر گردید ودلیل
ابیحنیفه رح یکی این است که مذهب ابن عباس رض موافق
مذهب وی است ودوم این است که هرگاه درین روز
اثر تخفیف ظاهر است در حق ترک رمی بانطورکه جایز
است ویرا کوچ نمودن پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که
بطریق اولی ظاهر شود در حق جواز تقدیم رمی بر وقت زوال
بخلاف قبل ... و ... هم ... رمی جایز نیست مگر

بعد از وقت زوال بنابر روایت مشهور زیرا چه ترک رمی در این دو روز جایز نیست پس باقی خواهد ماند بر اصلیکه مرویست بنابر روایت مشهور واما روز عید پس اول وقت رمی درین روز از صبح صادق است وشافعی رح میگوید که اول وقت رمی در روز عید بعد از نصف شب است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم اجازت داد در بین روز مرشبانان را که رمی نمایند در وقت شب ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که رمی نکنید جمره عقبه را مگر بعد از صبح صادق ودر بعضی روایات آمده است که فرمود رمی مکنید جمره عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب پس از حدیث اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است واز حدیث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است وحدیثیکه دلیل شافعی رح است تاویل آن این است که مراد از آن شب یازدهم وشب دوازدهم است زیرا چه شب عید اضحی وقت وقوف عرفات است ورمی بعد از وقوف بعرفات است پس بالضرورت وقت رمی بعد از شب عید خواهد بود وبعد از آن باید دانست که نزد ابوحنیفه رح در روز عید وقت رمی از صبح صادق است تا غروب آفتاب بجهت قول پیغمبر صلعم که اول مناسک حج درین روز رمی

است پس از این حدیث معلوم شد که این روز تنها مدوقت رمی است و
تنها می آن غروب آفتاب است و از این موجب رمی در شب که در شب
مذکور از صبح تا وقت زوال است و حدیث مذکور حجت است برای
و اگر تأخیر نماید در رمی جمرهٔ عقبه تا آنکه وقت شب برسد باید
که رمی کند در وقت شب و برا و هیچ لازم نمی‌آید بسبب حدیث
سابق که مذکور شد و اگر تأخیر نماید در رمی جمرهٔ عقبه
تا آنکه روز دیگر برسد باید که رمی کند آنرا و برابر روز دیگر
در وقت رمی است و در این صورت بر او دم لازم می‌آید نزد ابو حنیفه
رح بسبب تأخیر نمودن رمی از وقت آن چنانچه مذهب
وی است * مسئله ٥ * اگر رمی کند کسی جمرهٔ عقبه را در حالت
سواری جایز است بسبب آنکه تعلق رمیه در این حالت بر حاصل میشود
و باید دانست که قاعده این است که هر رمییکه بعد از آن رمی دیگر است
پس افضل در آن این است که رمی نماید آنرا در حالیکه
پیاده باشد و رمییکه بعد از آن رمی دیگر نیست پس آن رمی
کند در حالت سواری زیرا که رمییکه بعد از آن رمی دیگر
است پس بعد از آن وقوف و دعا است چنانچه سابق مذکور
شد پس باید که این رمی نماید در حالیکه پیاده است تا تضرع

روجه احسن متحقق شود بیان افضلیت از ابی یوسف رح مرویست *مسئله ۵۱* باید که درمنا بیتوتت نماید درشبهائیکه در روز آن رمی است واگر ترک نماید وبیتوتت نماید دران شبها درجای دیگر پس آن مکروه است زیراچه پیغمبرصلعم درین شبها درمنا بیتوتت میفرمود وعمر رض تادیب می نمود مرکسی راکه اقامت نمیکرد بمنا درشبهای مذکوره ومعهذا اگرکسی عمدا بیتوتت نماید دران شبها بجای دیگرپس براوچیزی لازم نمی آید نزد علمای ما برخلاف قول شافعی رح ودلیل علمای ما این است که وجوب بیتوتت درمنا درشبهای مذکوره بجهت آنست که تا بسبب آن رمی آسان شود در روزهای مذکوره در واجب لنفسه نیست پس بیتوتت درمنا درشبهای مذکوره از افعال حج نیست لهذا بسبب ترک آن چیز نقصان آن واجب نخواهد شد *مسئله ۵۲* اگر کسی اسباب واشیای خود رابمکه فرستد پیش از فراغت نمودن از رمیها وخود اقامت نماید درمنا تاآنکه از رمیها فراغت نماید پس این مکروه است بجهت آنکه مرویست که عمر رض ازان منع کردو تادیب می نمود کسی راکه چنین می نمود وبجهت آنکه ذلک متعلق

آخ ود ليل علماي ما يكي اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه هر كه حج كند پس بايد كه آخر كار او اين باشد كه طواف خانه كعبه نمايد و بايد دانست كه مر زنان حايض را ترك طواف صدر جايز است و بدانكه انچه مذكور شد كه طواف صدر واجب است پس مخصوص است در حق غير اهل مكه و در حق اهل مكه واجب نيست زيرا چه آنها وداع نميكنند خانه كعبه را و از خانه كعبه مراجعت نموده نميروند بجاي ديگر * مسئله ٥٥ * در طواف الصدر رمل نيست بجهت آنكه سابق مذكور شد كه رمل مشروع نيست مگر يكبار * مسئله ٥٦ * بعد از طواف الصدر دوگانه نماز بايد گذارد بجهت آنكه سابق مذكور شد است كه بعد از هر طواف دوگانه براي ختم طواف مقرر است و نيز بايد كه بيايد بر چاه زمزم پس بنوشد آب آن را بجهت آنكه مرويست كه پيغمبر صلعم بدست مبارك خود دلو آب از چاه زمزم كشيد و نوشيد از ان و انچه ماند دران دلو آن را در چاه انداخت * مسئله ٥٧ * مستحب است كه بيايد نزد دروازه خانه كعبه و ببوسد استانه آن را نيز و بيايد نزد ملتزم و آن عبارت است از ما بين حجر اسود تا بدروازه خانه كعبه پس بايد

که بنهد سینه وروي خود را بر ملتزم وتشبث نماید به پرده هاي خانه
کعبه ساعتي امني چنگال بآن زند وبعد از آن کوچ کند وبرود
بسوي اهل خود بدانکه مرویست که پیغمبر صلعم در ملتزم چنین
عمل کرده است وباید دانست که فقها گفته اند که سزاوار این است
که برگردد از خانه کعبه با ینطور که روي او بسوي خانه کعبه
باشد وپس پا برود درحالیکه میگرید وحسرت مي نماید براي
فراق خانه کعبه وباید که باینطور برود تا آنکه از مسجد
حرام خارج شود واین بیان تمام حج است والله اعلم
فصـــــــل * مسئله ١ * اگر محرم داخل نشود
در مکه وبیرون بیرون بسوي عرفات رود ووقوف نماید در آن
مطابق آنچه سابق مذکور شد پس طواف قدوم از وساقط میگردد
وبر آنچه او شروع کرده را بتدا بروجهیکه مترتب میشود بران باتیان افعال
وارکان حج پس بجا آوردن آن بروجهي دیگر سرایي وجه مذکور
سنت نخواهد شد وبسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بر او هیچ جبر
نقصان لازم نمي آید زیرا که طواف القدوم سنت است وبسبب ترک نمودن
سنت جبر نقصان واجب نمیشود * مسئله ٢ * هر که وقوف
بعرفات نماید از ما بین وقت زوال از روز نهم تا دمیدن صبح از روز عید

پس اگر در میابد حج را حج او صحیح میشود پس اول وقت وقوف
نمودن بعرفات بعد از وقت زوال روز عرفه است نزد علمای ما بجهت
آنکه مرویست که پیغمبر صلعم وقوف بعرفات نموده است بعد از وقت
زوال در روز عرفه و این بیان اول وقت است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است
که هرکه وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج او صحیح میشود
و هرکه وقوف بعرفات ننماید تا بوقت شب نیز پس حج او فوت میشود
و این بیان آخر وقت وقوف بعرفات است و امام مالک رح میگوید که اول
وقت آن بعد از دمیدن صبح روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب است
در روز عرفه و حدیث مذکور که دلیل علمای ما است حجت است
برا و بعد از آن باید دانست که اگر کسی در روز عرفه وقوف بعرفات نماید
بعد از وقت زوال یا بعد از آن در همان ساعت افاضه نماید بسوی مزدلفه
پس این جایز است نزد علمای ما زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که هرکه وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستیکه
حج او تمام میشود و لفظ یا کلمه تخییر است و امام مالک رح گفته است
که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه واقع شود در روز و هم
در جزوی از شب و حدیث مذکور حجت است برا و * مسئله ۳ *
اگر شخصی بگذرد بعرفات در حالتی که نائم باشد یا در حالت بیهوشی

یا در حالیکه نمیدانند که آن موضع عرفات است پس این وقوف بعرفات شمرده میشود وکفایت میکند زیرا که او جز رکنی است یافته شده در ینصورت و نوم و بیهوشی مانع و منافی آن نیست چنانچه امساک که رکن روزه است متحقق میشود در حالت نوم و بیهوشی بخلاف نماز چه آن در حالت بیهوشی باقی نمی ماند و هم از این نیست که جهل و عدم اطلاع بر آن محل ایست است وبیت برای هر رکنی علیحده شرط نیست * مسئله * اگر شخصی بیهوش گشت ورفقا او از جانب او تلبیه گفت واحرام نمود پس این جایز است نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که جایز نیست واگر کسی امر کرد انسانی را باینکه احرام بپا بدار جانب او اگر او بیهوش گرددیا بخواند وانسان مامور احرام نمود از جانب او پس این صحیح است بالاجماع حتی اگر این شخص بعد از هوشیار شدن یا بیدار شدن افعال حج بجا آورد جایز است و دلیل صاحبین رح این است که در صورت اول شخص مذکور خود احرام نکرده است و نه اذن داده است غیر را باینکه از جانب او احرام باید چه اذن امر و یافته نشد نیست نه صریحا نه دلالة اما صریحا پس آن ظاهر است واما

دلالة پس بجهت آن است که ثبوت اذن دلالة موقوف است
بر اینکه ویرا علم این باشد که اذن داده ویرا جایز است
و این را اکثر از علما و فقها نمیدانند پس عوام را بطریق اولی
از ان خبر نخواهد بود بخلاف آنکه صریحا مرکرده شود
بآن مرغیررا و دلیل ابو حنیفه رح این است که انسان
هرگاه عقد رفاقت می نماید با رفیقان پس او استعانت مینماید
از هر یک از انها در چیزیکه او بذات خود آنرا نمیتواند کرد و
در سفر حج احرام مقصود است پس در صورت مذکوره اذن
آن ثابت است از روی دلالت و علم جواز اذن ثابت است
بنظر دلیل آن و مدار حکم بر دلیل است * مسئله ٥ * زن
بمنزله مرد است در جمیع انچه مذکور شد زیراچه زن مخاطب
است بتکلیف شرعی مانند مرد مگر اینقدر فرق است
که زن سر خود را وانمیکند زیراچه سر او عورت است و باید
که زن روی خود وانماید زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است
که احرام زن در روی او ست واگر زن در روی خود پارچه را امثلا
آویزان نماید باینطور که آن پارچه بروی او متصل نکرده
بلکه از ان منفصل باشد پس این جایزاست بجهت آنکه چنین

مرد است از عایشه رض و نجوت آنکه آن منزله آرام گرفتن
است بر سرمایه محصل * مسئله ۶ * زن را باید که تلبیه
بآواز بلند نگوید چه در آن خوف فتنه است و همچنین رمل
نکند در طواف و سعی ننماید میان میلین اخضرین چه
آن مخل ستر عورت است * مسئله ۷ * زن را نشاید
که حلق نماید موی سر را بلکه قصر نماید آن را بجهت
آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است مر زنان را از حلق نمودن
موی سر و امر کرده است آنها را باینکه قصر نمایند آن را بجهت
آنکه حلق نمودن موی سر مثله است در حق زنان چنانچه
حلق ریش مثله است در حق مردان و مشابهت کردن بهیئت
مردان است * مسئله ۸ * زن را پوشیدن لباس دوخته جایز
است زیرا که در پوشیدن لباس غیر دوخته کشف عورت است
* مسئله ۹ * زن را باید که استلام حجر اسود ننماید
وقتیکه در آنجا اجتماع و هجوم باشد زیرا که منع است زیرا
که مس نماید مرد را ولیکن اگر هجوم نباشد و مکان خالی
باشد باید که استلام حجر اسود نماید * مسئله ۱۰ * اگر شخصی
قلاده بندد در گردن شتر یا گاو و اراده قربانی نموده آن را محرم

تو این را هدی و بدنه میگویند وهمراه آن متوجه شود بسوی خانه کعبه
باراده حج پس او محرم میگردد خواه آن شتر قربانی بجهت
نفل باشد یا بجهت نذر یا بجهت جزای صید باشد یا غیر آن
بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قلاده بندد در
گردن شتر پس او محرم میشود وبجهت آنکه تلبیه برای
اظهار اجابت امر حج است وسوق هدی در معنی تلبیه است در
اظهار اجابت امر حج زیراچه سوق هدی نمیکند مگر کسیکه
اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهی متحقق میشود
بفعل چنانچه متحقق میشود بقول پس بسبب آن محرم خواهد
شد بجهت آنکه نیت حج متصل گشت بفعلیکه از خواص
احرام است وباید دانست که بیان قلاده بستن این است که بند
بندد در گردن شتر خود پاره نعل را یا عروه تو شه دان را یا
پوست درخت را * مسئله ۱۱ * اگر شخصی قلاده بندد
در گردن شتر وبفرستد آن را و خود همراه آن نرود وسوق
نکند آن را پس درینصورت او محرم نمیشود بجهت آنکه
عایشه رض گفته است که من می بافتم قلاده هدی رسول خدا صلعم و
او صلعم میفرستاد آن هدی را وخود اقامت میکرد میان اهل

خود در حالت خلاف آمدن بغیر احرام و همچنین اگر بعد از فرستادن هدي از پس روان شود محرم نمیگردد حتی که لاحق شود بهدي مذکور و سوق کند آن را زیرآنچه در وقت متوجه شدن هرگاه حاضر نیست پیش روي او هدي که سوق نماید آن را پس یافته نشد از و مگر مجرد نیت و بمجرد نیت کسي محرم نمیشود هرگاه لاحق شود بآن و سوق نماید آن را یا لاحق شود بآن اگرچه سوق نماید آن را پس مقترن میشود نیت او بفعلیکه از خواص احرام است لهذا درین هنگام محرم میگردد چنانچه اگر سوق آن میکرد در ابتدا لیکن اگر هدي تمتع باشد پس درین صورت بعد از فرستادن آن اگر متوجه شود بسوي خانه کعبه به نیت حج پس او محرم میشود از وقتیکه متوجه میشود و حاصل آنکه بعد از فرستادن هدي بسبب متوجه شدن بسوي خانه کعبه به نیت حج محرم نمیگردد حتی که لاحق شود بآن مگر در صورتیکه آن هدي تمتع باشد چه درین صورت از وقت متوجه شدن محرم میشود و این بنابر استحسان است و بنابر قیاس جایز نیست و وجه قیاس آن است که مذکور شد که بمجرد نیت معتبر نیست تا آنکه

مقارن نشود بفعلیکه از خواص احرام است و وجه
استحسان این است که این هدی تمتع مشروع است ابتداءً
نه بجهت جزای جنایت و منسکی از مناسک حج
است از روی وضع شرعی چه آن مختص بمکه است
و در انجا ذبح نموده میشود و واجب است برای شکر تمتع اعنی جمع
نمودن میان دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عمره
و غیر هدی تمتع گاهی واجب می شود بسبب جنایت و مختص بمکه
نیست لهذا اکتفا نموده شده در ان بمجرد متوجه شدن بسوی خانه
کعبه بنیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تمتع تحقق
احرام موقوف میماند بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام
است * مسئله ۱۲ * اگر کسی جل بوشاند هدی را یا اشعار آن
نماید یا قلاده بندد در گردن گوسفند پس درینصورت او
محرم نمیگردد زیرا چه جل پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی
و دفع مگس است پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکروه است
نزد ابیحنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین رح
اشعار اگرچه حسن است ولیکن گاهی اشعار نموده میشود
برای معالجه بخلاف تقلید زیرا چه آن مختص است به هدی

و قلاده بستن در گردن گوسفند که معتاد است و بهتر است و باید
دانست که هدی از دو چیز میشود یکی شتر دوم گاو و بره
شافعی رح فقط از شتر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که
در روز جمعه در وقت اول در مسجد بیاید پس او مانند آنکس
است که هدی کند بدنه را یعنی شتر را و کسیکه بعد از ان بیاید
پس او مانند کسی است که هدی کند گاو را چه از این حدیث
معلوم میشود که بدنه شتر را میگویند فقط زیرا چه درین حدیث
بدنه بمقابل گاو واقع شده است و دلیل علمای ما این است که
بدنه در لغت شتر و گاو هر دو را میگویند لهذا در بابی نکه گاو
از هفت کس کفایت میکند چنانچه یک شتر کفایت میکند هفت
کس را و مراد از بدنه در حدیث مذکور شتر است نه غیر آن لکن بمقابل
گاو واقع شده است والله اعلم

باب در بیان قران و تمتع باید دانست که
قران عبارت است از اینکه احرام عمره و حج معاً ببندد از میقات
و باید که بعد از دوگانه نماز بگوید دعا را بعد از اللهم انی
ارید العمرة والحج فیسرهما لی وتقبلهما منی زیرا چه قران
عبارت است از جمع بودن میان حج و عمره لهذا اگر کسی احرام

عمره نماید از میقات و پیش از چهار شوط از طواف آن احرام حج نیز نماید قران میکرده زیراچه جمع نمودن میان حج و عمره متحقق میشود درینصورت ومعنی تمتع نفع گرفتن است باداي دو عبادت که عبارت است از حج وعمره در یک فرو احد بی آنکه المام صحیح نماید باهل خود میان عمره و حج و طریق آن این است که از میقات احرام عمره نماید فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از ان حلق یا قصر هر چه خواهد بکند و باین عمل از احرام عمره بیرون شود و حلال گردد و باینحالت در مکه اقامت نماید و بعد از ان بتاریخ هشتم ذي الحجه که آنرا یوم الترویه میگویند احرام حج نماید از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کننده فقط حج ادا میکند و باید دانست که هر که قران بنماید آنرا قارن میگویند و تمتع کننده را متمتع و فقط حج کننده را مفرد و فقط حج را افراد و باید دانست که درین باب دو فصل است فصل اول در بیان احکام قران * مسئله ۱ * قران افضل است از تمتع و افراد و شافعي رح گفته است که افراد افضل است و امام مالک رح گفته است که تمتع افضل است از قران زیرا چه که تمتع در قرآن مجید

آمداست وذکر قران در قرآن مجید نیامداست ودلیل
شافعي رح یکي این است که پیغمبر صلعم فرموداست که قران
رخصت است ودوم این است که در افراد زیاده تلبیه وسفر است
وسوم حلق است ودلیل علماي مایکي این است که پیغمبر صلعم
فرموده است یاآل محمد احرام حج وعمره نمایید
معاودوم این است که در قران جمع نمودن دوعبادت است
پس قران مانند روزه مع اعتکاف است ومانند حراست و
نگاهباني نمودن است سرحد اسلام را در رحها مع نماز تهجد
وجواب از دلیل دوم شافعي رح این است که تلبیه غیر محصور
است وسفر مقصود نیست وسبب حلق ازعبادت حج بیرون
میشود محرم پس بسبب آن ترجیح واقع نمیشود تا بسبب آن
افضلیت ثابت شود وجواب از دلیل اول که حدیث است این است
که کافران در ایام جاهلیت میگفتند که عمره نمودن در
ماه هاي حج بدترین گناهان است ومراد از حدیث مذکور نفي
قول اهل جاهلیت است وذکر قران نیز در قرآن مجید است
زیرا چه خداي تعالی در قرآن مجید فرموداست که تمام
کنید حج وعمره را براي خداي تعالی ومراد ازین آیت آنست

كه احرام حج وعمره نمايد ازخانه خود وبعد ازان بدانكه در قران تعجيل احرام است وهم استدامت احرام ودوام آنست از ميقات تا آن زمان كه فارغ شود از اداي حج وعمره هردو وتمتع چنين نيست پس قران افضل واولي از تمتع خواهد بود وبعضي گفته اند كه اختلاف ميان علماي ما وشافعي رح بنا بر آن است كه قارن نزد علماي ما دو طواف ودو سعي مي نمايد ونزد شافعي رح يك طواف ويك سعي مينمايد واگر بدل نيت هردو نمايد ودر تلبيه ذكر هردو نكند پس اين نيت قلبي كفايت ميكند چنانكه در نماز نيت قلبي كافي است * مسئله ٢ * قارن هرگاه داخل شود بمكه بايد كه ابتدا نمايد بعمره باين طور كه طواف خانه كعبه نمايد هفت شوط ودر سه شوط اول رمل نمايد وبعد ازان سعي نمايد ميان صفا ومروه وباين افعال عمره تمام ميشود چه عمره ازين عبارت است وبعد ازان شروع نمايد در افعال حج پس طواف قدوم نمايد هفت شوط وبعد ازان سعي نمايد ميان صفا ومروه چنانچه سابق در بيان حج مذكور شد وبدانكه در قران تقديم عمره بر حج بجهت آنست كه در تمتع عمره

مقدم است بر حج چه خدای تعالی در قرآن مجید در بیان تمتع عمره را مقدم ذکر نموده است و قران در معنی تمتع است پس در قران نیز عمره مقدم ادا نموده خواهد شد بر حج * مسئله * قارن را نباید که بعد از ادای عمره پیش از ادای حج حلق نماید زیرا چه احرام او در حق حج باقی است و حلق نمودن در حالت احرام حج جنایت است بلکه قارن را باید که حلق نماید در روز عید چنانچه حاجیان کنند در روز عید حلق میکنند و بسبب آن حلال میگردد نه بسبب ذبح نزد علمای ما چنانکه مفرد بسبب حلق حلال میگردد نه بسبب ذبح و بعد از آن باید دانست که آنچه مذکور شد مذهب علمای ما است و شافعی رح گفته است که قارن یک طواف و یک سعی میناید و آن برای حج و عمره هر دو کفایت میکند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که عمره در حج داخل شد تا روز قیامت و بجهت آنکه بنای قران بر تداخل است لهذا اکتفا نموده میشود در قران به تلبیه واحد و بسفر واحد و بحلق واحد پس همچنین اکتفا نموده خواهد شد بطواف واحد و بسعی واحد و دلیل علمای ما یکی این است که هر گاه صبی ابن

سعید دو طواف کرده ودو سعی نموده خبر رض باو گفت که عمل نمودی بسنت پیغمبر صلعم ودوم این است که قران عبارت است از ضم نمودن بلکه عبادت بسوی عبادت دیگر وآن دو عبادت حج وعمره است واین ضم متحقق نمیشود مگر باینطور که هر واحد ادا نموده شود بروجه کامل وسیوم این است که تداخل نیست در عبادات پس برای هریک از حج وعمره طواف جاجده وسعی جاجده نموده خواهد شد وجز این نیست که برای عمره واکتفا نموده میشود بسفر واحد وتلبیه واحد وبحلق واحد بجهت آنکه این چیزها مقصود نیست چه سفر وسیله است وتلبیه برای احرام است وحلق برای حلال شدن است بخلاف ارکان چه آن مقصود است پس ارکان برای هریک علیحده باید آیا نمی بینی که دو شفعه نماز نفل متداخل نمیشوند وبیک تحریمه ادا نمیشوند وحدیثیکه دلیل آورده است ان راشافعی رح پس معنی آن این است که داخل شده وقت عمره در وقت حج تا روز قیامت

* مسئله ۴ * قارن اگر دو طواف پی در پی نماید یکی برای عمره ودیگر برای حج وهمچنین دو سعی نماید پی در پی کفایت میکند زیراچه او بجا آورد چیزیرا که بروی واجب است و

باید دانست که اینچنین گردن بد است چه دران تاخیر سعی عمره از طواف التحیة و تقدیم طواف التحیة بر سعی مذکور لازم می آید و این بد است ولیکن بسبب آن جبری از جبر نقصان آن لازم نمی آید اما عدم لزوم نزد صاحبین رح پس آن ظاهر است زیراکه بسبب تقدیم و تاخیر در مناسک حج دم لازم نمی آید نزد ایشان و عدم لزوم آن نزد ابیحنیفه رح بنابر آن است که طواف التحیة نزد او سنت است و بسبب ترک سنت دم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم آن بر سعی عمره بطریق اولی متعذر خواهد شد و تا خیر سعی بسبب اشتغال با مر دیگر موجب دم نیست پس همچنین تاخیر آن بسبب اشتغال بطواف موجب دم متعذر خواهد شد * مسئله ۰ * قارن هر گاه از رمی جمرة العقبه فارغ شود در روز عید باید که ذبح نماید گوسفند یا گاو یا شتر را یا سبع گاو یا سبع شتر را یعنی گاو که در یک گاو هفت کس شریک شوند و این را دم القران میگویند و این دم قران لازم است زیراکه قران در معنی تمتع است و بنص ثابت است که در تمتع دم است پس همچنین در قران نیز خواهد شد و بدانکه هدی از سه جنس میشود از شتر و گاو و گوسفند بنابر انچه مذکور خواهد شد در باب آن

انشاء الله تعالی * مسئله ۹ * اگر نباشد نزد قارن یکی از این سه چیز که ذبح کند آنرا پس باید که سه روزه دارد در ایام حج که آخر آن روز عرفه باشد وبعد از مراجعت بسوی اهل خود هفت روز روزه دارد زیرا چه خدا یتعالی درجنب تمتع وقران مجید چنین فرموده است وقران مثل آنست وبدانکه افضل این است که سه روزه دارد در ایام حج ازان تاریخ که آخر آن بروز عرفه واقع شود زیرا چه روزه بدل هدی است پس مستحب است که تاخیر نموده شود تا آخر وقت آن بامید آنکه شاید هدی که اصل است پیدا کرده وا وبر اصل قادر شود وبدانکه اگر آن هفت روزه را در مکه دارد قارن بعد فراغت از حج وبعد گذشتن ایام تشریق جایز است ونزد شافعی رح جایز نیست زیرا چه در قرآن مجید مذکور است که آنرا بعد مراجعت بسوی خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جایز نخواهد شد مگر وقتیکه نیت اقامت نماید در مکه پس درینگام جایز است زیرا چه درینصورت مراجعت نمودن او بسوی خانه خود متعذر است وعلمای ما میگویند که آنچه در قرآن مجید مذکور است که هفت روزه دارید بعد از مراجعت پس معنی

آن اين است كه هفت روزه از پس بعد مراجعت از حج اعني بعد فراغت از آن * مسئله ٧ * اگر قارن بالاتفاق داشتن سه روزه نشود در ايام حج حتي كه روز عيد رسد پس درينصورت جايز نيست زيرا مكروه م وشافعي رح ميگويد كه او درينصورت آن سه روزه قضا خواهد كرد بعد از ايام تشريق زيراچه اين سه روزه موقت است وهر گاه در وقت آن اتفاق نشد پس قضاي آن خواهد كرد وامام مالك رح ميگويد كه درينصورت آن سه روزه خواهد داشت در ايام تشريق زيراچه خدا يتعالي در نص قرآن مجيد فرموده است كه بايد كه سه روزه در ايام حج دارد و ايام تشريق ايام حج است و دليل علماي ما اين است كه از روزه داشتن در ايام تشريق نهي وارد شده است چنانكه مشهور است پس نص قرآن معمول خواهد شد بر سواي ايام تشريق و بعد از ايام تشريق نيز آن سه روزه قضا نبوده نميشود زيراچه روزه بدل دم است و بدل و عوض مقرر نبوده نميشود مگر بنص شرع و نص شرع دلالت ميكند براينكه روزه مختص است با يام حج و دم اصل است پس اداي دم جايز خواهد شد بعد گذشتن ايام تشريق نيز بنابر آنكه دم اصل است و مرويست كه در مثل صورت

مذکوره عمره رض امرکرد است بذبح نمودن شکوفتند پس اکثر قارن مذکور بعد روز عید نیز قادر نشود برذبح نمودن هدی جائز است ویرا که حلال شود ودرین صورت بروی دودم لازم میشود یکی برای قران ودوم بسبب حلال شدن پیش از ذبح نمودن هدی * مسئله ۸ * اگر داخل نشود قارن در مکه وبیرون بیرون متوجه شود بسوی عرفات ووقوف عرفات نماید پس لازم می آید که او عمره را ترک نمود زیرا چه اکنون ادای عمره متعذر گشت چه اگر او بعد از وقوف بعرفات عمره نماید لازم می آید که افعال عمره را بر افعال حج بنا کرده واین خلاف مشروع است وباید دانست که بمجرد متوجه شدن بسوی عرفات تا که وقوف بعرفات نکند قارن لازم نمی آید که او عمره را ترک کرد واین نزد صاحبین رح است ومذهب صحیح ابی حنیفه رح نیز همین است ودر صورت مذکوره دم قران ازو ساقط میشود چه او قران نکرد ولیکن بسبب ترک عمره دم لازم می آید وهمچنین لازم است برو که قضای آن نماید زیرا چه شروع نمودن او در عمره مذکوره صحیح شده بود وبعد از شروع ترک کرد آن را پس قضای آن

بر او لازم خواهد شد چنانکه قضای عمره لازم می‌آید بر کسیکه بعد از شروع نمودن او در عمره محصور گردد با ین طور که احرام سد راه او شود والله اعلم

فصـــل دوم در بیان احکام تمتع * مسئله ۱ *

تمتع افضل است از افراد بنا بر ظاهر روایت از ابیحنیفه رح مرویست که افراد افضل است زیراکه سفر متمتع واقع میشود برای عمره وسفر مفرد واقع مشود برای حج و وجه ظاهر روایت این است که در تمتع جمع نمودن دو عبادت است مانند قران وقران افضل است ونیز دران یك نسك زیاده است اعنی دم چه در تمتع دم است ودر افراد و نیست وسفر متمتع نیز برای حج واقع است اگرچه عمره را درا ثنای آن ادا مینماید واین منافی آن نیست که سفر او برای حج واقع شود چه عمره تابع حج است چنانچه در روز جمعه سعی نمودن و رفتن بسوی مسجد برای نماز جمعه واجب است وبعد از رفتن در مسجد مشغول شدن بسنت جمعه منافی این نیست که آن سعی برای نماز جمعه واقع شود چه سنت جمعه تابع نماز جمعه است * مسئله ۲ * باید دانست که متمتع بر دو نوع است یکی آنکه متوجه شود بسوی خانه کعبه

یا اراده تمتع و سوق هدی نماید دوم آنکه سوق هدی ننماید
واین متمتع را باید که داخل شود بمکه پس طواف خانه کعبه
نماید برای عمره و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه و بعد از آن
حلق یا قصر نماید و باین حلال میشود از عمره خود زیرا چه در عمره
همین افعال است چه اگر فقط عمره نماید کسی این عملها نماید
چنانچه پیغمبر صلعم در عمره قضا همین افعال کرده بود و امام مالک
رح گفته است که در آن حلق نیست و جز این نیست که عمره عبارت است
از طواف و سعی و دلیل پیغمبر صلعم که در عمره قضا مروی است حجت
است برا و نیز حجت است برا و قول او تعالی محلقین رؤسکم الآیه
یعنی در حالیکه حلق کنندگانید سرهای خود را و این آیه نازل
شده است در عمره قضا و نیز دلیل علمای ما برانیکه در آن حلق است
این است که هرگاه برای عمره احرام نموده میشود به تلبیه پس
تحلل از آن نیز بحلق خواهد شد مانند حج * مسئله ۳ *
قطع تلبیه نماید متمتع وقتیکه شروع کند در طواف و مالک رح
گفته است که قطع کند تلبیه را وقتیکه نظر او بخانه کعبه افتد
زیرا چه عمره زیارت خانه کعبه است و آن تمام میشود با فتادن نظر
بر آن و دلیل علمای ما یکی این است که رسول خدا صلعم در عمره

قضا قطع تلبیه نمود است در وقت استلام حجر و دوم این است
که مقصود همان طواف است پس قطع کند تلبیه را وقتیکه شروع
نماید در طواف و از ینجا است که قطع میکند تلبیه را
حاجی وقتیکه شروع می نماید در رمی جمره عقبه
* مسئله ۲ * متمتع را باید که بعد از ادای عمره اقامت
نماید در مکه در حالیکه حلال است زیراچه او حلال شد است
از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نمود است از ان و بعد
از ان بتاریخ هشتم که آنرا یوم الترویه میگویند احرام حج
نماید از حرم خواه از مسجد حرام یا از غیر آن و احرام نمودن
از حرم شرط است و از مسجد شرط نیست زیراچه متمتع مذکور
که در مکه اقامت میدارد بمنزله مکی است و میقات مکی
برای احرام حج حرم است چنانچه ذکر آن بالا گذشت و
بعد از ان حج ادا نماید چنانچه مفرد حج ادا مینماید زیراچه
او ادای حج میکند ولیکن باید که متمتع رمل نماید در
طواف زیارت و بعد از ان سعی نماید میان صفا و مروه
زیراچه طواف زیارت در حق او اول طواف است برای حج
بخلاف مفرد چه او طواف قدوم مینماید و بعد از ان

سعي مينمايد ميان صفا ومروه واگر متمتع نيز بعد از احرام حج اول طواف خانه كعبه وسعي ميان صفا ومروه نمايد وبعد ازان كوچ نمايد وبرود بمنا پس درينصورت او در طواف زيارت رمل نكند ونه سعي نمايد بعد آن ميان صفا ومروه زيرا چه او يكبار طواف سعي نموده است * مسئله ٥ * برمتمتع دم تمتع واجب است بنا بر نص قرآن كه سابق مذكور شد واگر نيابد دم راسه روز روزه دارد در ايام حج وهفت روزه دارد بعد ازمراجعت بسوي خانه خود وطريقه داشتن اين ده روزه همان است كه در قران بيان نموده شد پس اگر سه روز روزه دارد متمتع مذكور در ماه شوال وبعد ازان عمره نمايد پس آن سه روزه كفايت نمي كند ازان سه روزه كه براو واجب ميشود در ايام حج حاصل آنكه اين سه روزه شوال بجاي آن سه روزه اعتبار نموده نميشود زيرا چه سبب وجوب آن سه روزه تمتع است چه آن بدل هدي است واو در ايام ماه شوال تمتع نكرده است پس اداي آن سه روزه پيش از تحقق سبب وجوب آن جايز نخواهد شد واگر سه روز روزه دارد بعد از احرام عمره پيش از طواف پس اين

جایز است نزد علمای ما و نزد سیا فعی ... و ح جایز نیست
زیرا چه حدایتعالی فرمود است که سه روز روزه دارد در حج
و او تا هنوز در حج شروع نکرده است بلکه بعد از ادای عمره در
حج شروع خواهد کرد و دلیل علمای ما این است که متمتع
مذکور در ین صورت سه روزه را بعد از تحقق سبب وجوب آن
ادا نموده است پس جایز خواهد شد و مراد از حج در آیت مذکوره
وقت حج است بنا بر آنچه سابق مذکور شد و افضل این است که آن سه
روزه را بطوری ادا نماید که روزه سیوم در روز عرفه واقع شود
بنا بر آنچه سابق مذکور شد در قران * مسئله ۶ * اگر خواهد
متمتع که سوق هدی نماید باید که احرام کند و سوق هدی
نماید و این افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم سوق هدی
نموده است همراه خود و بجهت آنکه در این استعداد با مسارعت است در
امر حج پس اگر آن هدی شتر باشد باید که توسه دان یا نعل را در
گردن آن قلاده نماید بجهت روایت عایشه رض که سابق
مذکور شده است در قران * مسئله ۷ * قلاده بستن در گردن
شتر مثلا افضل است از پوشانیدن جل بجهت آنکه ذکر قلاده در
قرآن مجید آمده است و بجهت آنکه قلاده برای اعلام است که آن

هدی است و پوشانیدن جل برای زینت است * مسئله ۸ *
باید که اول تلبیه بگوید و بعد از آن قلاده بیندد زیرگردن هدی
پس اگر اول محرم میشد بسبب بستن قلاده و کردن هدی مع
متوجه شدن همراه آن بنا بر آنچه سابق مذکور شد اولی
این است که احرام نماید بتلبیه و سوق هدی نماید * مسئله ۹ *
سوق هدی افضل است از کشیدن آن بجهت آنکه پیغمبر صلعم
احرام نمود در ذی الحلیفه و شتران هدی سوق نموده میشد پیشاپیش
او بجهت آنکه بسبب سوق اشتهار بر وجه ابلغ و احسن
حاصل میشود و آن افضل است مگر وقتیکه سوق دشوار باشد
بسبب رمیدن هدی و میل کردن آن بجانب چپ و
راست پس در این هنگام بکشد آن را * مسئله ۱۰ * صاحبین
رح گفته اند که اشعار نماید بدنه را و ابوحنیفه رح گفته است که
اشعار نماید بدنه را و آن مکروه است و باید دانست که اشعار در لغت
بمعنی بر آوردن خون است بسبب جرح و بیان آن این است که
بشکافد کوهان آن را بیطوریکه زخم نیزه زند در اسفل کوهان
از جانب راست و فقها گفته اند اشبه بصواب این است که زخم زند
بر کوهان آن در جانب چپ زیرا چه پیغمبر صلعم زخم زده است

در حمائسحب عهدا ودرحاسب راست اتلعا قاو باید که آلوده
کرداند کرهسان آں را بآں حون برای اعلام رسانیده
دانست که این عمل مکروه است نزد ابیحنیفه رح ونزد صاحبین
رح حسن است ونزد شافعی رح سنت است ومراجع این عمل
مرویست از بعض علماء را حمله ای راشدین رض و دلیل صاحبین رح
این است که مقصود از تقلید پستی در کردن هدی این است که
کسی منع نکند آں را از حوردن آب وکماه و قتیکه وارد شود
بر آب وکماه مرعزار و نیز رد نماید آں را مرده مان و برسانند
آں را بهالکش وقتیکه گم شود و این مقصود در اشعار بروجه اتم
واکمل حاصل میشود چه اشعار متصل است ببدن بدنه و از این
مر... کسی شیر را این وجه مقتضی است که اشعار سنت باشد ولیکن
اشعار مثله است وازجهت معارض آں وجه اول است لهذا
سنت گردانیده شد وگفته شد که مستحسن است وحاصل دلیل
صاحبین رح این است که اشعار دو وجه است یکی
از آن میخواهد که اشعار سنت باشد ودیگر میخواهد که
روا نباشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شد نه سنت
بنابر عایت هر دو وجه یا دلیل شرو ودلیل ابیحنیفه رح این است که

اشعار مثله است و آن منهي عنه است و منهي عنه حرام است و جواب از دليل صاحبين رح اين است که در صورت تعارض ترجيح مرجاني حرام را است و جواب از دليل شافعي رح اين است که پيغمبر صلعم اشعار نموده بود هدي را بجهت محافظت آن چه کافران تعرض مينمودند هدي را و از تعرض آن باز نمي آمدند مگر بدين اشعار و بعضي گفته اند که ابوحنيفه رح مکروه داشته است اشعار اهل زمانه خود را چه آنها مبالغه مي نمودند در اشعار بوجهيکه از ان خوف هلاکت ميشد و بعضي گفته اند که نزد ابوحنيفه رح مکروه است اينکه ايثار نمايد اشعار را بر قلاده بستن اعني ترک نمايد آن را و بجاي آن اختيار کند اشعار را

* مسئله ۱۱ * متمتع مذکور هرگاه داخل شود بمکه طواف و سعي نمايد براي عمرة چنانچه سابق مذکور شد در ذکر متمتعيکه سوق هدي نميکند وليکن اين متمتع را بايد که حلال نشود بعد از اداي عمره چنانچه حلال مي شود بعد از اداي عمره متمتعيکه بغير سوق هدي تمتع مي نمايد بلکه لازم است او را که حلال نشود مگر بعد از ان که احرام حج نمايد در روز ترويه زيرا چه پيغمبر صلعم احرام تمتع نموده بود بسوق هدي و بعد از

ادای عمره حلال نشد و فرموده که اگر پیشتر می دانستم آنچه پستر دانستم سوق هدی نمیکردم و ادای عمره مینمودم و بعد ازان حلال میشدم و ازین حدیث معلوم شد که درصورتیکه این متمتع سوق هدی نماید پس او حلال نمیشود بعد از ادای عمره و باید دانست که این متمتع را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم ذی الحجه مانند اهل مکه بنا برانچه سابق مذکور شد و اگر پیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نماید جایز است بلکه متمتع هرقدر که تعجیل نماید در احرام حج افضل است زیراچه دران مسارعت است در امر حج و زیاده مشقت است و این افضل است در حق هر دو متمتع یعنی متمتعی که سوق هدی کند و آنکه نکند * مسئله ۱۲ * بر متمتع دم نیز دم تمتع واجب است بنا برانچه سابق مذکور شد * مسئله ۱۳ * متمتع آنگاه که حلق نماید در روز عید پس در وی نماز هردو احرام حلال میشود زیراچه حلق در حج سبب بیرون شدن از احرام است مانند سلام در نماز * مسئله ۱۴ * در حق اهل مکه تمتع مسنون نیست و نه قران و مشروع نیست در حق آنها مگر افراد فقط بخلاف شافعی رح که نزد او مسنون است و جایز است

بزشافعي رح انچه خدا يتعالي درقرآن مجيد فرموده است كه آن
مر كسي راست كه از حاضران مسجد حرام نباشد وبجهت آنكه
تمتع وقران براي تخفيف مشقت سفر مشروع شده است تا مسافر
بيك سفر حج وعمره هر دو را ادا نمايد وبراي هريك بسفر عليحده
محتاج نشود چه دران مشقت بسيار است وازين جهت با فاقي ميشود
درحق آفاقي اعني غير اهل مكه * مسئله ١٥ * هر كه ساكن
باشد در داخل ميقات هاي مذكوره پس او بمنزله اهل مكه است
حتى كه درحق او تمتع وقران مشروع نيست * مسئله ١٦ *
مكي اگر از مكه بر آمده در كوفه باشد پس تمتع وقران وي
صحيح است زيرا چه او درين هنگام بمنزله آفاقي است چه او
احرام حج وعمره از ميقات مينمايد مانند آفاقي * مسئله ١٧ *
متمتعيكه سوق هدي نكرده است اگر عود كند بشهر خود بعد
اداي عمره پس تمتع او باطل ميگردد زيرا چه او الما صحيح نموده
باهل خود ميان عمره وحج وبسبب آن تمتع باطل ميگردد چنين
مرويست از چند تابعين رض با ذكر چنين كه متمتعيكه سوق هدي
نموده است تمتع او باطل نميشود چه المام او صحيح نيست وابن
نزد شيخين رح است ومحمد رح ميگويد كه تمتع او نيز باطل

میگردد زیراچه او اداکرد عمره وحج را بیک سفر و متمتع را باید که هردو را در یک سفر ادا نماید و دلیل شیخین رح این است که بر متمتع مذکور عود نمودن بسوی خانه کعبه واجب است ما دامیکه ویرا نیت تمتع است زیراچه سوق هدی ویرا مانع است از حلال شدن پس الهام او صحیح نیست بخلاف مکی وقتیکه از مکه برآید تا بکوفه وازانجا احرام عمره نماید وسوق هدی کنند و بعد از فراغت ازادای عمره الهام نماید باهل خود چه او درینصورت متمتع نمیشود درینجا عود نمودن براو واجب نیست چه مراد از عود این است که عود نماید از وطن بسوی حرم یا بسوی مکه واین ممکن نیست در حق مکی مذکور بجهت آنکه او در حرم یا در مکه موجود است پس الهام او باهل خود صحیح است واو هرگاه در صورت مذکوره باوجود سوق هدی متمتع نگشت پس اگر سوق هدی نکند بطریق اولی متمتع نخواهد شد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی احرام عمره تنها ید پیش از ماههای حج که عبارت است از شوال وذی القعده وده روز ذی الحجه طواف خانه کعبه نماید کمتر از چهار شوط و بعد از رسیدن ماههای حج باقی شوطهای طواف ادا کند

و بعد از ان احرام حج نمـاید پس آنشخص متمتع میشود
زیراچه احرام نزدعلمای ماشرط است ورکن نیست پس تقدیم
آن بر ماه های حج صحیح است و اما افعال حج و عمره پس آن
ضرور است که یافته شود در ماه های حج ود رصورت مذکوره
افعال عمره مذکوره یافته میشود در ماههای حج چه اکثر افعال
عمره مذکوره یافته میشود در ماههای حج و اکثر قایم مقام
کل است و اگر شخص مذکور چهـار شوط از طواف عمره
مذکوره یازیاده از ان نماید پیش از ماههـای حج و بعد از
فراغت از عمره حج نماید در ین سال متمتع نمیشود بعلت آنکه
او درینصورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پیش از ماههای
حج و سر آن این است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعـال
پیش از ماه های حج بحالتی گشت که اگر او جماع کند عمره
او باطل نمیشود پس چنان شد که گویا او حلال گشت از
عمره خود پیش از ماههـای حج و مالک رح اعتبار کرده است
اتمام افعال عمره را در ماه‌های حج و حجت است بر او دلیلی
که سابق مذکور شد و بعلت آنکه تمتع عبارت است از
ادای عمره و حج بیک سفر که در ماه های حج و آن یافته میشود

در صورت مذکوره و باید دانست که انچه سابق مذکور
شد که ماههای حج شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه
است پس آن مرویست از عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن عباس
و عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن زبیر و دلیل بر اینکه ده روز
ذی الحجه فقط در ماههای حج داخل است این است که بسبب
گذشتن ده روز ذی الحجه حج فوت میشود و اگر زیاده از ان
از ایام ذی الحجه از ماههای حج می بود پس بسبب گذشتن
ده روز از ان حج فوت نمیشد و این دلالت میکند بر اینکه
مراد از قول خدا یتعالی الحج اشهر معلومات دو ماه و بعضی از
ماه سوم است نه تمام آن * مسئله ۱۹ * اگر کسی احرام
حج نهاد پیش از ماههای حج احرام او جایز است و منعقد
میشود برای حج و نزد شافعی رح منعقد نمیشود برای حج
بلکه برای عمره منعقد میشود زیرا که احرام رکن است نزد
شافعی رح و شرط است نزد علمای ما مانند وضو برای نماز
و تقدیم شرط برای نماز پیش از وقت آن جایز است پس همچنین
تقدیم احرام بر وقت حج جایز خواهد بود و جهت آنکه
احرام عبارت است از تحریم بعضی مثل قتل صید و ایجاب

بعض شيء مثل رمي و آن صحيح است در هر زمان پس این تقدیم منافی تقدیم احرام است بر مکان اعني ميقات *

مسئله ۲ * اگر کسي از اهل کوفه عمره را انجام دهد در ماههاي حج و بعد از فراغت از عمره حلق یا قصر نماید و بعد از آن در مکه خانه بگیرد و سکونت نماید در آن و بعد از آن در آن سال حج نماید پس او متمتع میشود زیرا چه تمتع عبارت است از آنکه بیک سفر ادا نماید در ماههاي حج دو نسک را که عبارت است از حج و عمره و اگر کوفي مذکور بعد از فراغت از اداي عمره مذکوره خانه بگیرد در بصره و در آن جا سکونت نماید و بعد از آن در آن سال حج نماید پس در یصورت بعضي گفته اند که متمتع میشود بالا تفاق و بعضي گفته اند که او در يصورت متمتع میشود نزد ابي حنیفة رح فقط و نزد صاحبين رح متمتع نمیشود زیرا چه متمتع آن را میگویند که عمره او میقاتي باشد یا بطوریکه احرام آن از میقات نماید و حج او مکي باشد و در يصورت حج و عمره آنکس هر دو میقاتي است و دلیل ابي حنیفة رح این است که سفر آنکس باقي است مادامیکه بوطن خود مراجعت ننماید و هرگاه چنین شد

پس ثابت شد که او در یک سفر هر دو نسک را بجا آورد پس دم
تمتع برو واجب خواهد شد و اگر فاسد کند آنکس عمره را
که احرام آن نموده بود و از آن فراغت نماید باینطور که
قصر نماید و بعد از آن خانهٔ که برد در بصره و بعد از آن عمره ادا
نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال پس او متمتع
نمیشود نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح متمتع میشود زیرا چه
او از سر نو سفر نمود و در یک سفر هر دو نسک را بجا آورد و دلیل
ابیحنیفه رح این است که سفر اول او باقیست ما دامیکه بوطن
خود مراجعت ننماید پس اگر او مراجعت نماید بوطن خود و
بعد از آن عمره نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آنسال
پس در ینصورت او متمتع میگردد بالاتفاق زیرا چه در ینصورت
او از سر نو سفر نموده است چه سفر اول باقی نمانده است بسبب مراجعت
نمودن بوطن و در آن یکسفر هر دو نسک را بجا آورده است و اگر آنکس
بعد از فراغت نمودن از عمرهٔ فاسده در مکه سکونت نماید و
به بصره نرود تا آنزمان که عمره دیگر ادا نماید در ماههای
حج و هم حج نماید در آنسال پس در ینصورت او متمتع
نمیشود بالاتفاق زیرا چه عمرهٔ او مکی است و عمرهٔ فاسده تمام

میشود سفر اول وبعد از آن او بمنزلهٔ اهل مکه میگردد و تمتع مشروع نیست در حق اهل مکه * مسئله ۲۱ * هرکه عمره نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال پس هر کدام را که فاسد کند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهر طور افعال آنرا تمام نماید زیرا چه ممکن نیست برا که خارج شود از عهدهٔ احرام مگر باد ای افعال آن . در بنصورت ساقط میشود دم تمتع زیرا چه در ینصورت تمتع متحقق نشد چه تمتع عبارت است ازینکه ادا نماید دو نسک صحیح را در سفر واحد و در ینصورت هر دو نسک صحیح یافته نشد * مسئله ۲۲ * اگر تمتع نماید زن و برای دم تمتع ذبح نماید گوسفندی را پس این کفایت نمیکند و دم تمتع بسبب آن ادا نمیشود زیرا چه او بجا آورد غیر واجب را و همین حکم است در صورتیکه مرد ذبح کند گوسفندی را از دم تمتع * مسئله ۲۳ * اگر حایض گردد زن نزدیک وقوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نماید و افعال حج بعمل آرد چنانچه عمل میکنند حج کنندگان و لیکن باید که آن زن طواف خانهٔ کعبه نکند تا آنزمانکه از حیض پاک گردد بجهت آنکه مرویست که چنین اتفاق شده بود مرعایشه رض

وایس ارشان نه سوای طواف باقی اعمال حج را ادا نموده بوده ست
و بعهت آنکه طواف نمیتوان نمود زیرا که طواف در مسجد میشود و وقوف عرفات
معرفات است و آن صحرا است و مسجد نیست سوال اینچه
مذکور شد که زن حایض غسل کرده احرام حج نماید نه قول
ثابت است زیرا چه زن حایض تا وقتیکه پاک نگردد غسل
کردن و برا وی فایده ندارد جواب این غسل برای احرام است نه برای
ادای نماز پس فایده آن ظاهر است * مسئله ۲۴* اگر زن بعد از
وقوف نمودن بعرفات و بعد از طواف زیارت حایض گردد پس
بایدکه او از مکه مراجعت نماید و برود بسوی وطن
و طواف الصدر را ترک نماید و بمعذورات مرا و شیخ صدر دام
میز آید مسئله ترک نمودن طواف الصدر زیرا که پیغمبر صلعم
اجازت داده است مر زنان حایض را برای ترک نمودن طواف الصدر
* مسئله ۲۵ * هرکه خانه کرده در مکه و در آنجا سکونت
اختیار نماید پس طواف الصدر براو واجب نیست زیرا که طواف
الصدر برکسی واجب میشود که عزم نماید بازگشت نماید
بسوی وطن خود و شخص مذکور سکونت اختیار نموده در مکه مگر
وقتیکه خانه گیرد در مکه بعد از آن که واجب شود بازگشت نمودن

بسوي وطن پس دريتصورت براوطواف الصدر واجب مي شود و بسبب اقامت نمودن او در مكه ساقط نميشود طواف الصدر كه واجب شده است وبايد دانست كه اين مروي است از ابيحنيفه رح وبعضي آنرا از محمد رح روايت كرده اند ووجه آن اين است كه هر گاه طواف الصدر براو واجب گشت بسبب داخل شدن وقت آن پس بعد ازان بسبب نيت اقامت نمودن در مكه ساقط نخواهد شد والله اعلم

باب در بيان جنايات * مسئله ۱ *

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبو نمايد براو كفارهٔ آن لازم مي آيد پس اگر خوشبو نمايد يك عضو كامل را مانند سر وساق وامثال آن يا زياده ازان پس بروي دم لازم مي آيد زيرا چه جنايت كامل ميشود بسبب كمال انتفاع وبسبب استعمال نمودن خوشبو در عضو كامل انتفاع حاصل ميشود لهذا بسبب آن لازم مي آيد كفاره كامل كه عبارت است از دم واگر استعمال خوشبو نمايد در كمتر از عضو كامل پس بروي صدقه لازم مي آيد بسبب قصور جنايت ومحمد رح گفته است كه دريتصورت نيز واجب ميشود دم بقدر آن يعني اگر خوشبو نمايد خمس عضو را مثلا خمس دم لازم مي آيد بنا بر

قیاس در ذکر کل در متعین مذکور است که اگر استعمال خوشبو نماید
در ربع عضو پس بر وی دم لازم می آید بنابر قیاس آن بر حلق موی سر
و همان وقت همان استعمال خوشبو در عضو همان حلق موی سر خواهد
آمد انشاء الله تعالی وعده ایراد به آنکه در هر جاکه دم جنایت لازم
می آید ازان ذبح نمودن گوسفند کفایت میکند مگر در دو موضع
که ذکر آن خواهد آمد در باب هدی انشاء الله تعالی
* مسئله ۲ * هر صدقه که در جنایت احرام مقرر نیست
پس عبارت است از نصف صاع گندم مقدار نیم واحد مسوده
سست کشتن سپش و ملخ چه دران هر قدر که خواهد صدقه
دهد چنین مروی است از امیر المؤمنین عمر * مسئله ۳ * اگر خضاب
کند محرم سر خود را بحنا پس بر وی دم لازم می آید زیرا که
پیغمبر صلعم فرموده است که حنا خوشبو است و اگر تلبید نماید
سر خود را بحنا یعنی موی سر خود را بهم چسباند بحنا پس
بر وی دو دم لازم می آید یکی بجهت استعمال خوشبو دوم بجهت
پوشیدن سر چه دری صورت سر پوشیده میشود
* مسئله ۴ * اگر خضاب نماید محرم سر خود را بوسمه
پس ترجیح چیزی لازم نمی آید چه وسمه از قبیل خوشبو نیست

واز ابيوسف رح مرويست که اگر خضاب کند سر خود را بوسمه براي علاج صداع پس بروجزاي آن لازم مي آيد بجهت آنکه درينصورت او سر خود را مي پوشد بآن مانند غلاف واين صحيح است وبعد ازان بايد دانست که محمد رح در جامع صغير اقتصار نموده است برذکر سر ودر مبسوط ذکر سر وريش هردو کرده است واين دلالت ميکند برينکه خضاب هر واحد ازان دو موجب جزا است * مسئله ٥ * اگر کسي استعمال روغن زيتون نمايد دم لازم مي آيد بر و نزد ابيحنيفه رح وصاحبين رح گفته اند که بر وصدقه لازم مي آيد وشافعي رح گفتست که اگر استعمال آن نمايد در غير موي پس برو هيچ لازم نمي آيد زيرا چه ازو در صورت اول بسبب استعمال روغن زوليدگي موي دفع ميشود نه در صورت دوم ودليل صاحبين رح اينکه روغن مذکور از جمله مطعومات است وليکن استعمال آن در موي بدن بسبب قتل سپش ودفع ژوليدگي موي است پس استعمال آن جنايت قاصره است لهذا دران صدقه واجب خواهد شد نه دم ودليل ابيحنيفه رح اين است که روغن مذکور اصل خوشبوئي است پس آن نيز خالي نيست

از خوشبوئی ومعهذا نرم میکند موی را ودفع میکند ژولیدگی
وچرک را ومیکشد شپش را پس استعمال روغن زیتون جنایت
کامل است بنا بر آنچه مشهور است بر این فواید وشرکاء
جنین شد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد و
جواب از دلیل صاحبین رح این است که بودن آن
از قبیل مطعومات منافی وجوب دم نیست چه زعفران
نیز از قبیل مطعومات است که در طعام انداخته می
خورند آن را ومعهذا بسبب استعمال آن دم لازم می آید وبدانکه
این اختلاف در روغن زیتون وکنجد است وقتیکه خالص
باشد واما وقتیکه آن را عین خوشبو بوده شود مثل بنفشه یا
مثل یاسمین ومانند آن پس درین صورت بسبب استعمال آن
دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است واین وقتی است
که استعمال آن نماید بروجه استعمال خوشبو واگر استعمال
نماید نظر به دوا باینطور که استعمال آن نماید در شقاق قدم
وجراحت برای دوا پس درین صورت بر وی هیچ کفاره لازم نمی
آید زیرا که روغن مذکور فی نفسه خوشبو نیست ولیکن من
وجه خوشبو است باعتبار آنکه اصل خوشبو است پس برای لازم

آمدن دم بسبب استعمال آن شرط نبوده شد که استعمال آن نباید بطریق استعمال خوشبو بخلاف چیزی که خوشبوی محض باشد چون مشک وغیره چه بسبب استعمال آن اگرچه بطریق دوا باشد دم لازم می آید * مسئله ۹ * اگر بپوشد محرم جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را یک روز تمام پس بر او دم لازم می آید و اگر کمتر از یک روز بپوشد جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را پس درینصورت بر وصدقه لازم می آید و از ابو یوسف رح مرویست که اگر بپوشد در اکثر از نصف روز پس بر او دم لازم می آید و ابو حنیفه رح نیز باین قایل بود اولا و شافعی رح گفتست که دم لازم می آید زیرا چه بمجرد پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل میشود و دلیل علمای ما این است که لزوم پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرور است که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل در آن حاصل شود و بنا بر آن دم لازم کرده و تقدیر آن بیک روز نموده شد زیرا چه عادت این است که انسان یکروز می پوشد جامه را و بعد از آن روز دیگر میکشد آنرا از بدن و جامه دیگر می پوشد پس دم پوشیدن آن کمتر از یکروز جنایت قاصره است پس بسبب

آن صد تدلارم حواشدشد ولیکن ابو یوسف رح اکثر رو را
قایم مقام کل اعتبار نموده است * مسئله ۷ * اگر قمیص
را بطور جادر بپوشد محرم یا پاپیجامه بپوشد که یکطرف آنرا
در ممسک راست بدرطرف دیگر آنرا بر بغل راست در
آورده بالای ممسک چپ بیندازد یا طور ازار پوشد سراویل را
پس در اینها باک نیست و همچنین آنرا بطور جامه دوخته نپوشید و
همچنین اگر قبا را بر هردو دوش خود بیندازد بایطور که هردو
ممسک را داخل کند در قبا و دست را در آستین داخل نکند چه
درین صورت قبا را بطور پوشیدن قبا نپوشیده است لهذا بتکلف
نگاه میدارد آنرا تا ـه تر ودر بن معنی اختلاف رفرم رح
است و بدانکه آنچه سابق مذکور شد در پوشیدن سرپس
در این بیان مدت پوشیدن آن بود و در این مقدار سر
مذکور نیست پس بدانکه اگر تمام سررا بپوشد تمام روز پس
بر وی دم لازم می آید بالا تفاق و مراد آن منع است زیرا
واینکه پوشد بعض سررا پس مروی است که ابو حنیفه رح در آن
اعتبار ربع سر نموده است و ابو یوسف رح اعتبار اکثر سر نموده است چه
اکثر سر در حکم کل است و نزد ابو حنیفه رح ربع بمنزله کل است

بقیاس احکام دیگر چون حلق وعورت وسرآن این است که
انتفاع کرفتن بپوشیدن بعض سر مقصود است چنانچه عادت بعض
مردمانست * مسئله ٨ * اگر حلق نماید محرم ربع سر را
یا ربع ریش را یا زیاده ازان پس بر وے دم لازم می آید واگر حلق
نماید کمتر از ربع را لازم می آید بر وے صدقه وامام مالك رح
گفتست که دم لازم نمی آید مگر بحلق کل سر وشافعی رح گفتست
که بسبب حلق نمودن بعض سر یا بعض ریش دم لازم می آید
اگرچه قلیل باشد بنا برقیاس آن بر نباتات حرم ودلیل علمای ما
این است که حلق ربع سر انتفاع کامل است لهذا اکثر مردمان
بآن عادت گرفته اند چون عباسیان وترکان واکثر بنی هاشم
پس حلق نمودن آن جنایت کامل است وحلق نمودن کمتر ازان
جنایت قاصر است بخلاف خوشبو نمودن ربع عضو چه آن غیر
مقصود است وحلق نمودن بعض ریش در بعض دیار معتاد است
چون دیار عراق وزمین عرب * مسئله ٩ * اگر حلق نماید
تمامی گردن را پس بر وے دم لازم می آید زیراچه آن عضویست
که حلقش آن مقصود است * مسئله ١٠ * اگر حلق نماید محرم
هر دو بغل را یا یکی را پس برو لازم می آید دم زیراچه حلق

هر واحد از آن مقدور است برای دفع آزار حصول راحت مانند
مانند اعنی موی زائد و آنکه مذکور شد از حلق بعلما روایت
جامع صغیر است و در مبسوط بجای حلق نتف اعنی برکندن موی
مذکور است و آن سنت است و بدانکه صاحبین رح گفته اند
که اگر حلق نباشد بلکه تقصیر باشد پس بر وی دم لازم می آید و اگر
حلق نباید کمتر از آن صدقه طعام لازم شود و مراد صاحبین رح
ازین کلام شیء و بیان است و ما بیدان او بجهت برای آن استعمال
نوره نمایند و هرگاه چنین است پس اگر حلق نماید کل
آن را دم لازم خواهد شد بسبب کمال جنایت و اگر حلق نماید
بعض آن را پس صدقه طعام لازم خواهد شد بسبب قصور جنایت
* مسئله ۱۱ * اگر بحجامت بعض شارب را پس لازم می آید
بر وی طعام حکومت عدل و معنی آن این است
که نظر باید سوی مقداری که حجامت است و معلوم باید که
آن را سوی ربع ریش چه نسبت است پس بحساب نسبت واجب
خواهد شد بر او طعام یعنی اگر آن مثلا ربع ربع باشد لازم خواهد شد
بر او قیمت ربع گوسفند و ما نبدانست که سنت این است که بچیند
از شارب آن مقدار را که کناره لب ظاهر گردد و حلق آن بدعت است

* مسئله ۱۲ * اگر حلق نماید موضع حجامت را پس بر او دم
لازم می‌آید نزد ابو حنیفه رح و صاحبین رح گفته‌اند که بر او صدقه
لازم است زیرا چه حلق نکرده است آن موضع را مگر برای حجامت
و آن منع نیست در حق محرم پس همچنین منع نخواهد شد چیزی که
وسیله گردانیده میشود برای حجامت ولیکن در آن دفع میشود
قدری از چرک بدن لهذا بر او صدقه لازم می‌آید و دلیل ابو حنیفه
رح این است که حلق آن موضع مقصود است زیرا چه حجامت
که مقصود است حاصل نمیشود مگر بحلق نمودن موضع آن نیز
و بسبب آن ازاله چرک میشود از عضو کامل باعتبار حجامت
پس بسبب آن دم واجب خواهد شد * مسئله ۱۳ * محرم اگر
حلق کند سر محرم دیگر را با مر وی یا بغیر امر وی پس بر حالق
صدقه لازم می‌آید و بر محلوق دم و نزد شافعی رح هیچ چیز
لازم نمی‌آید در صورتیکه حلق نموده باشد بدون امر محلوق
یا بطوریکه محلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعده نزد
شافعی رح این است که بسبب اکراه بر مکره مواخذه فعل نمیشود
و نوم بالاتر از اکراه است و نزد علمای ما بسبب اکراه و نوم مکره
گنهگار نمیشود و اما مواخذه بجهت حکم فعل پس آن باقی میماند

و در صورت مذکوره بسبب ملک متعه شد است در حق معارق
مانع شد و حدوث دم که اشد راست از واجب و پس واجب
جزا شد پس در محلوف به هم مختار نیست در اینکه ذبح نماید
گوسفند را یا صدقه دهد شش مسکین سه صاع گندم را
یا سه روزه دارد بخلاف صورتی که مضطر باشد بسوی
حلق سر بسبب بعض از امراض مثلا که او مختار است میان
سه چیز مذکوره بر آنچه در صورت آن آسان است و در صورت
اول اختیار آسان است و بعد از آن باید دانست که در صورت
مذکوره محلوف به هرگز قیمت هم را آن باطل بر آنچه هم لازم
شد است بر او را مگر حیثیت را حتمی که داده است آن را پس او ما شد
معذور است در حق عقرا یعنی اگر خرید که شخصی از کسی
کنیزی را و وطی کرد آن را و بعد از آن کنیز مذکوره مملوک
غیر بایع ثابت شد و پس در این صورت عقر آن لازم می آید
بر شخص مذکور برای مالک کنیز و شخص مذکور آن را
تمیناً بر دار بایع آن کنیز زیرا چه عقر مقابل وطی است
که او کرده است و اگر حالف مذکور حلال باشد و محلوف مذکور
محرم پس در این صورت نیز بر محلوف دم لازم می آید و

باید دانست که بر حالق محرم صدقه لازم است در هر دو صورت یعنی در صورتیکه حلق نموده باشد بامر محلوق و در صورتیکه حلق نموده باشد بغیر امر وی و شافعی رح گفتست که بر حالق هیچ چیز لازم نمی آید و همین اختلاف است در صورتیکه حلق کند محرم سر حلال را و دلیل شافعی رح این است که موجب جزا نیست مگر معنی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلق نمودن موی سر غیر و دلیل علمای ما این است که ازاله چیزیکه نما میکند از بدن انسان از جمله آن اشیا است که در احرام منع است چه آن چیز مستحق امان است بمنزله نبات حرم پس فرقی نیست میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مگر اینقدر که در حلق نمودن موی بدن خود کمال جنایت است بنسبت حلق نمودن موی بدن غیر * مسئله ۱۴ * اگر بچیند محرم از شارب حلال چیزیرا یا بتراشد ناخنهای ویرا باید که طعام دهد بفقیر هر قدر که خواهد بنابر آنچه مذکور شد که آن بمنزله نبات حرم است را از انتفاع من وجه خالی نیست چه انسان را ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر اگرچه این ایذا کم است به نسبت ایذای چرک بدن خود پس در رینصورت لازم نخواهد شد برا طعام

* مسئله ۱۰. * اگر محرم ناخنهای هر دو دست و پای خود را بتراشد بر او دم لازم می آید چه آن از محظورات احرام است زیرا چه در آن دفع چرک بدن است و هم ازاله چیزی است که نمو میکند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهای دست و پای را دم لازم خواهد شد چه آن انتفاع کامل است و باید دانست که اگر بتراشد همه ناخنها را در یک مجلس پس در ینصورت زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه جنایت نوع واحد است و اگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس در ینصورت نیز نزد محمد رح زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه بنای دم جنایت بر تداخل است چه آن کفاره است مانند کفاره روزه پس در ینصورت زیاده از یک دم لازم نمی شود مگر وقتیکه بتراشد ناخنهای یکدست را مثلا در مجلسی و کفاره آن ادا نماید و بعد از آن بتراشد ناخنهای دست دیگر را در مجلس دیگر پس در ینصورت دم متعدد لازم می آید بجهت آنکه جنایت اول مرتفع می شود بسبب دادن کفاره پس تداخل نخواهد شد لهذا برای تراشیدن ناخنهای دست و پای دیگر کفاره دیگر لازم خواهد شد و نزد شیخین رح

درصورت مذکوره چهار دم واجب میشود اگر بتراشد ناخنهای هردو دست وپای را درچهار مجلس باین طور که ناخنهای یکدست را در یک مجلس وناخنهای دست دیگر را در مجلس دیگر وهمچنین ناخنهای هردو پای را در دو مجلس زیراچه درتراشیدن ناخنهای دست وپا معنی عبادت غالب است پس تداخل میان آن مقید است باتحاد مجلس چنانچه در تلاوة آیتهای سجده واگر بتراشد ناخنهای یکدست را یا ناخنهای یک پای را پس بر وی یکدم لازم می آید بجهت قایم نمودن ربع در مقام کل چنانچه ربع سر قایم مقام حلق تمام سر است واگر تراشد کمتر از پنج ناخن پس برا و بمقابل هر ناخن یک صدقه لازم می آید واین درقدوری مذکور است وزفر رح گفتست که بسبب تراشیدن سه ناخن دم لازم می آید واین قول اول ابیحنیفه رح است زیراچه بسبب تراشیدن ناخنهای یکدست دم لازم است وسه ناخن اکثر است واکثر در حکم کل است ووجه آنچه درقدوری مذکور است این است که ناخنهای یکدست اقل چیزی است که بسبب تراشیدن آن دم لازم می آید وآن را قایم مقام کل نموده شد است پس نه

ناخن که اکثر ناخنهای یکدست است با دو مقام کل کرد اینده ١
نخواهد شد چه این مودی است بسوی تسلسل واگر نتراشد
پنج ناخن متفرق را از هر دو دست و هر دو پای پس در اوصدقه
لازم می آید بر دو تقدیر رخ و محید رخ کیفیت که برا و دم
لازم می آید بنابر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناخنهای
یکدست و بر حلق نمودن مقدار ربع سر از مواضع متفرقه
ودلیل تعیین ربع این است که موجب دم کمال جنایت است و آن
متحقق نمیشود بسبب راحت و زینت و بسبب تراشیدن پنج ناخن
متفرق بطور مذکور راحت و زینت نیست بلکه در آن
ایذا و عیب است بخلاف حلق نمودن موی سر از مواضع
متفرقه چه آن معتاد است بنابر آنچه سابق مذکور شد است
و هرگاه چنین شد پس در صورت تراشیدن پنج ناخن متفرق صدقه واجب
خواهد شد نه دم بسبب قصور جنایت ولکن باید دانست که مقابل
هر ناخن طعام یک مسکین واجب میشود و همچنین حکم است اگر
زیاده از پنج ناخن متفرق بتراشد مگر وقتیکه آنقدر
ناخنهای متفرق را بتراشد که مجموعه صدقه آن بقیمت دم
رسد پس در این هنگام هر قدر که خواهد کم نماید تا صدقه

آن شادي دم نگردد * مسئله ۱۶ * اگر ناخني از ناخنهاي
محرم شکسته معلق مانده وجدا نگردد ومحرم آن را بشکند
ودور نماید پس برا وهيچ لازم نمي آيد زيرا چه ناخن بعد از
شکستن نيا نيکند پس آن مانند درخت خشک است درحرم
* مسئله ۱۷ * اگر استعمال خوشبو نماید محرم يا بپوشد
جامه دوخته را يا حلق نماید بسبب عذر پس او مختار است
اگر خواهد ذبح کند گوسفند را واگر خواهد سه صاع
گندم را تصدق نمايد بشش مسکين واگر خواهد سه روزه
روزه دارد زيرا چه خدا تعالی در قرآن مجيد فرموده است که بس
او روزه است يا صدقه يا ذبح کردن است ولفظ يا براي تخيير
است وپيغمبر صلعم تفسير کرده است اين آيت را بسه چيز مذکور
واين آيه در شان معذوران نازل است وبعد ازان بايد دانست
که اين روزه داشتن در هر جا جايز است پس در هر جا که خواهد
دارد آن را زيرا چه روزه داشتن در هر مکان عبادت است
وهمچنين صدقه مذکور را در هر جا که بدهد بمساکين جايز است
چه صدقه دادن بمساکين در هر مکان عبادت است واما ذبح
نمودن گوسفند مذکور پس آن مختص بحرم است بالاتفاق

زیراچه ریختن خون حیوان بذبح نمودن آن در شرع عبادت
نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص و ذبح نمودن
گوسفند مذکور مختص نیست بزمانی از زمانها پس
مختص خواهد شد بمکان خاص که حرم است و اگر اختیار
نماید که شش مسکین را شش صاع گندم دهد پس درین صورت جایز
است و یا که شش مسکین را هر دو وقت طعام خوراند و این نزد
ابی یوسف رح است بنا بر قیاس آن بر کفارۀ یمین و نزد امام محمد
رح این طعام خورانیدن روا جایز نیست زیراچه صدقه نمودن
عبارت است از اینکه تملیک آن نماید بمسکین و در صورت
مذکوره صدقه نمودن واجب است بنا بر نصیکه وارد باب
آمده است و بسبب طعام خورانیدن صدقه نمودن متحقق
نمی شود چه تملیکات باقتضائی نشود والله اعلم

فصـــــــل * مسئله ۱ * محرم اگر بنظر شهوت
نگاه کند بسوی فرج زن خود و بسبب آن انزال شود زیرا پس
درین صورت بر او هیچ لازم نمی آید زیراچه حرام نیست در
حق او مگر جماع و آن یافته نشد در صورت مذکوره
پس چنان شد که گویا اندیشه نمود صورت جماع را و بسبب آ

آن انزال شود * مسئله ۲ * محرم اگر بوسه گیرد
بزوری زن یا مس نماید آن را بشهوت پس بر او دم
لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اگر مس کند
زن را بشهوت و انزال کند پس بر او دم لازم می آید و در مبسوط
مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال نموده باشد
یا نه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در غیر
فرج و از شافعی رح مرویست که در جمیع این صورتها احرام
او فاسد میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال روزه
فاسد میگردد بشرط انزال و دلیل علمای ما این است که
فساد حج متعلق است بجماع و از افعال مذکوره جماع مقصود
نیست پس متعلق نخواهد شد بآن چیزیکه متعلق است بجماع
ولیکن بسبب افعال مذکوره استمتاع و انتفاع از زن حاصل
میشود و این منع است محرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد
شد بخلاف روزه زیرا چه حرام در آن قضاء شهوت است و
آن متحقق نمی شود بسبب افعال مذکوره بدون انزال
* مسئله ۳ * محرم اگر جماع نماید در قبل یا دبر پیش از
وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و بر او لازم می آید قضا

ودم اعني ذبح نبودن كوسفند وامكن بايد او را كه اعمال حج
تمام نمايد حاجي نبايد آن را كسي كه حج او باطل نشده است
زيرا چه مرويست كه شخصي سوال كرد از پيغمبر صلعم از
احوال كسي كه جماع كرده بود زن خود را در حالتي كه آنها
محرم بودند پس فرمود پيغمبر صلعم كه بر آنها دم است وهم
بايد كه اعمال حج را تمام نمايند وواجب است بر آنها كه
در سال آينده حج نمايند وهمچنين مرويست از جماعتي از
اصحاب رض وشافعي رح گفته است كه در صورت مذكوره
واجب است بر محرم مذكور كه در باقي نمايد شتر را كه ازرا
بنابر قياس اين بر صورتيكه جماع كند محرم بعد از وقوف
بعرفات وحديث مذكور كه دليل علماي ما است حجت است
بر وجه آن حديث مطلق است وشامل است كوسفند
را ودليل ديكر بر علماي ما اين است كه در صورت مذكوره
قضاي آن حج واجب است بر محرم مذكور وقضا واجب ميشود
مگر براي تدارك مصلحتيكه فوت شده است بسبب فاسد
شدن اداي حج وهرگاه چنين شد پس در صورت مذكوره جنايت
خفيف خواهد شد پس قرباني نمودن كوسفند كفايت خواهد

گردد بخلاف آنکه اگر جماع نماید محرم بعد از وقوف بعرفات چه درینصورت قضا واجب نیست بعد ازان باید دانست که از آنچه مذکور شد معلوم شد که جماع نمودن در قبل و دبر هردو در حکم برابر است ولیکن مرویست از ابوحنیفه رح که بسبب جماع نمودن در دبر حج فاسد نمیشود چه معنی جماع درینصورت قاصر است وشاید که از ابیحنیفه رح درینصورت دو روایت است وبباید دانست که در حالت قضا نمودن حج فاسد واجب نیست بر محرم مذکور که مفارقت نماید از زنیکه با وی جماع نموده بود در سال اول واین نزد علمای ماست واما امام مالک رح گفتست که براو واجب است که مفارقت نماید از زن مذکوره از وقتیکه بیرون شوند از خانه خود ها برای قضا نمودن حج فاسد وزفر رح گفتست که مفارقت نماید از وی در وقتیکه آنها احرام نمایند وشافعی رح گفتست که مفارقت بر آنها واجب است وقتیکه برسند آنها بمکانی که دران با هم جماع نموده بودند ودلیل شافعی رح این است که آنها در وقتیکه خواهند رسید بمکان مذکور یاد خواهد آمد آنهارا حالت جماع گذشته واین یاد آمدن آنهارا باعث انبعاث شهوت خواهد شد وباز بجماع مبتلا خواهند شد ودلیل علمای ما

این است که مبنای احتجاج میان آنها نکاح است موجود است
پس پیش از احرام مفارقت بودن معنی ندارد چه در این
هنگام جماع مباح است و همچنین مفارقت بودن بعد از احرام
نیز معنی ندارد زیرا چه آنها یاد خواهند کرد مشقت سفر را
که لاحق شد است آنها را بسبب لذت اندک و این باعث زیادتی
احتراز و ندامت خواهد شد پس واجب کردانیدن مفارقت میان
آنها معنی ندارد * مسئله ۴ * هرکه جماع کند قبل از وقوف
بعرفات حج او فاسد نمی شود و واجب میشود براو که قربانی نماید
بدنه را و شافعی رح گفته است که اگر جماع نماید محرم پیش
از رمی حج او فاسد میشود و دلیل علمای ما این است که
پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه وقوف نماید بعرفات پس حج
او تمام میشود و در صورت مذکوره قربانی نمودن بدنه واجب نیست
مگر بحجت آنکه ابن عباس رض گفته است که اگر جماع کند محرم
پیش از وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و بر او دم
لازم می آید و اگر جماع کند بعد از وقوف بعرفات پس
حج او تمام میشود و بر او واجب میشود که قربانی نماید
بدنه را و بحجت آنکه جماع بودن از اعلی انواع استمتاع

است پس کفاره آن نیز باید که شدید باشد * مسئله ۵ *
محرم اگر جماع نماید بعد از حلق پس بر او لازم می آید که
قربانی نماید گوسفند را زیراچه هنوز احرام او در حق قربت
نمودن بازن باقی است اگرچه باقی نیست در حق پوشیدن
جامه دوخته و مانند آن پس جماع نمودن بعد از حلق جنایت
خفیف است لهذا برای آن قربانی نمودن گوسفند
کافی است * مسئله ۶ * محرمیکه احرام نمود است برای
عمره اگر جماع کند پیش از انکه چهار شوط طواف نماید
عمره او فاسد میگردد و باید که او تمام نماید افعال عمره را
وقضا نماید آن را و بر او دم لازم می آید اعنی قربانی
نمودن گوسفند و اگر او جماع کند بعد از چهار شوط طواف
یا زیاده ازان عمره او فاسد نمیگردد و دریصورت نیز قربانی
نمودن گوسفند بر او لازم می آید و شافعی رح گفتست که در
هر دو صورت عمره او فاسد میشود و بر او قربانی نمودن بدنه لازم
می آید بنا بر قیاس آن بر حج چه عمره نیز نزد او فرض است
مانند حج و دلیل علمای ما این است که عمره سنت است پس
رتبه او از حج کمتر است لهذا در هر دو صورت قربانی نمودن

گویند واجب است و در حج در صورتیکه بعد از وقوف بعرفات جماع نماید قربانی نمودن بدنه واجب است تا تفاوت رتبه میان حج و عمره ظاهر گردد * مسئله ۷ * هرکه جماع کند بفراموشی پس او مانند کسی است که عمداً جماع کند درحق فساد احرام وعدم آن وشافعی رح گفتنست که بسبب جماع نمودن بفراموشی حج فاسد نمیگردد وهمچنین اختلاف است درصورتیکه جماع کند کسی زن خوابیده را یاجماع کند زن را باکراه وشافعی رح گفتنست که جماع درینصورت ها بسبب عوارض مذکور جنایت واقع نمی شود ودلیل علمای ما این است که فساد حج بسبب جماع بعد از احرام باعتبار معنی استمتاع خاص است واین معنی معدوم نمیشود بسبب عوارض مذکوره وحج درمعنی روزه نیست زیراچه حالات احرام باعث یاد داشتن آن است بمنزله حالات نماز بخلاف روزه والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * هرکه طواف قدوم نماید بیوضو پس براو صدقه لازم می آید وشافعی رح گفتنست که آن طواف معتبر نیست زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است

که طواف خانه کعبه بمنزل نماز است مگر اینکه در وقت
است که خدای تعالی در طواف تکلم مباح کرده است نه در نماز
پس وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز است و دلیل
علمای ما این است که خدای تعالی در قرآن مجید امر کرده است
بطواف خانه کعبه بغیر قید طهارت پس وضو برای آن فرض نخواهد شد
و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت
است و اصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک
آن جبر نقصان لازم می آید که عبارت است از صدقه و بجهت
آنکه حدیث آحاد وقتیکه صحیح باشد عمل بران واجب است
پس بآن وجوب ثابت خواهد شد و بعد ازان باید دانست
که طواف قدوم اگرچه سنت است ولیکن بسبب شروع واجب میگردد
و چون در صورت مذکوره بسبب ترک طهارت نقصان دران واقع شد
پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کمتری رتبه
آن از رتبه طواف زیارت ظاهر گردد چه طواف زیارت واجب است
بسبب واجب کردانیدن خدای تعالی و همین حکم در طواف صدر
نقل است * مسئله ۲ * اگر طواف زیارت نماید کسی بی وضو
پس برو قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیرا چه طواف زیارت

ركن حج است واو بسبب ترك طهارت ناقص كرده آن را واين نقصان
شديد است به نسبت نقصانيكه در طواف قدوم واقع ميشود
بسبب ترك طهارت پس درينصورت جبر نقصان بدم نموده خواهد شد
* مسئله ۳ * اگر طواف زيارت نمايد كسى در حالت جنابت
پس براو قرباني نمودن بدنه لازم مي آيد بحديث آنكه جنبي
مرويست از ابن عباس رض و بسبب آنكه جنابت غليظ تراست
به نسبت حدث پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بقرباني نمودن
بدنه تا تفاوت ميان حدث و جنابت ظاهر كرده شود بايد دانست
از انچه لازم مي آيد در صورتيكه جميع اشواط طواف نمايد
بي وضو يا در حالت جنابت همان لازم مي آيد
در صورتيكه اكثر شوط طواف نمايد بي وضو يا در حالت جنابت
زيرا چه اكثر شي در حكم كل آن شي است و در صورتيكه
در حالت حدث يا جنابت طواف زيارت نموده باشد احتمالي است
كه اعاده نمايد آن را ماداميكه در مكه باشد پس اگر اعاده
نمايد آن را واجب نمي شود براو دم و در بعض نسخه مبسوط
مذكور است كه براو اعاده آن واجب است واصح اين است
كه در صورت حدث اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت

واجب است چه بسبب جنابت نقصان زیاده شده واقع میشود نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد از ان باید دانست که اگر اعاده نیاید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود بیوضو برا او دم واجب نمی شود اگرچه اعاده نیاید آن را بعد از گذشتن ایام نحر زیرا چه بعد از اعاده آن باقی نمی ماند مگر شبهه نقصان بسبب حدث و اگر اعاده نماید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت پس اگر اعاده نماید آن را در ایام نحر برا او هیچ لازم نمی آید چه از اعاده آن کرده در وقت آن و اگر اعاده آن نماید بعد از ایام نحر لازم می آید برا او دم نزد ابیحنیفه رح بسبب تاخیر آن بنا بر آنچه معلوم شده است از مذهب ابیحنیفه رح و اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود و حال آنکه او طواف زیارت نموده بود در حالت جنابت واجب است برا و که عود کند زیرا چه نقصان درین صورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد مر آنکس را که عود نماید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود احرام جدید نماید و اگر عود نکند و فرستد بدنه را پس این نیز کفایت میکند بنا بر آنچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود ولیکن افضل همان

است که عود نماید یا اکثر مراجعت نماید بسوی خانه خود و حال آنکه بی وضو طواف زیارت نموده بود پس اگر عود نماید طواف زیارت اعاده نماید جنابت را اگر فرستد گوسفند را برای قربانی نمودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان در ین صورت کم است و در فرستادن گوسفند نفع فقرا است * مسئله ۴ * اگر شخصی پیش از بجا آوردن طواف زیارت مراجعت نماید بسوی خانه خود پس بر او واجب است که عود نماید بدان احرام چه او هنوز از آن احرام حلال نشده است در حق جماع تا آن زمان که طواف زیارت نماید * مسئله ۵ * هر که طواف صدر نماید بی وضو پس بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رتبه طواف صدر کمتر است از رتبه طواف زیارت اگرچه طواف صدر واجب است و از ابو حنیفه رح مرویست که در صورت مذکوره قربانی نمودن گوسفند واجب است ولیکن آنچه مذکور شد که صدقه واجب است اصح است و اگر طواف صدر در حالت جنابت کند پس بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می آید چه در ین صورت نقصان کثیر است ولیکن در کفاره رتبه طواف صدر کمتر است از رتبه طواف زیارت پس اکتفا نموده شد در ین صورت بر گوسفند؛

* مسئله ۶ * هرکه ترک نماید از طواف زیارت سه شوط را
یا کمتر ازان پس بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می‌آید زیرا چه
بسبب ترک نمودن اقل نقصان اندک است پس این نقصان مانند آن
نقصان است که بسبب طواف نمودن بی وضو یافته می‌شود پس
لازم خواهد شد قربانی نمودن یک گوسفند و درینصورت اگر
مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جایز است و پس اگر عود نکند
و گوسفند بفرستد بنابرانچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان
حاصل میشود * مسئله ۷ * هرکه ترک کند چهار شوط از طواف
زیارت پس احرام او باقی میماند همیشه تا آن زمان که
طواف زیارت نماید زیرا چه درینصورت اکثر متروک شده
است پس چنان شد که گویا طواف زیارت اصلا نکرده است
* مسئله ۸ * هرکه ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط
را ازان پس بر او لازم است که قربانی نماید گوسفند برا
زیرا چه او ترک کرده است واجب را بتمامه یا اکثر آن را ولیکن
مادامیکه در مکه است امر نموده می‌شود مر او را باینکه ادا
نماید طواف صدر را تا ادای واجب در وقت خود متحقق شود
* مسئله ۹ * هرکه ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس

بر او صدقه لازم مي آيد * مسئله ۱۰ * هر كه طواف واجب نمايد
دراندرون حطيم پس اگر از شهر مكه است بايد كه اعاده
آن نمايد زيرا كه طواف نمودن از ماوراي حطيم واجب است
بنا بر آنچه سابق مذكور شد كه حطيم جزوي از اجزاي خانه كعبه
است پس در صورت مذكوره در طواف او نقصان واقع
ميشود لهذا بايد كه مادامي كه در مكه است اعاده آن نمايد
بتمامه تا طواف او بوجه مشروع متحقق شود و معهذا اگر
اعاده طواف نمايد بگرد حطيم فقط كفايت ميكند زيرا كه
در ينصورت نيز تدارك آن ميشود و طريق آن اينست كه طواف
شروع نمايد از خارج حطيم از جانب راست خود تا آنكه برسد
باخر حطيم و بعد از آن داخل شود در فرجه كه ما بين حطيم و خانه
كعبه است و بيرون شود از جانب ديگر و بهمين طور نمايد هفت
بار پس اگر مراجعت نمايد بسوي خانه خود بي آنكه اعاده
طواف نمايد گرد حطيم پس بر او دم لازم مي آيد زيرا كه
در طواف او نقصان شد بسبب ترك نمودن طواف گرد ربع
خانه كعبه كه حطيم قريب ربع خانه كعبه است و صدقه در ينصورت
كفايت نميكند * مسئله ۱۱ * هر كه طواف زيارت نمايد

بی وضو و طواف صدر نماید در آخر ایام تشریق با وضو پس بر او دم لازم نمی آید و درینصورت اگر طواف زیارت نماید حالت جنابت پس بر او دو دم لازم می آید نزد ابوحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که بر و یکدم لازم می آید زیرا چه در صورت اول طواف صدر منقلب نمی شود بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر طواف زیارت نمیگردد زیرا چه طواف صدر واجب است و اعاده طواف زیارت واجب نیست در صورتیکه بی وضو طواف زیارت نموده باشد بلکه مستحب است پس در صورت اول طواف صدر منقلب نخواهد شد بسوی طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود طواف صدر بسوی طواف زیارت زیرا چه درینصورت اعاده طواف زیارت واجب است و درینصورت هرگاه طواف صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر طواف زیارت گشت پس لازم آمد که طواف صدر متروک شد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام نحر پس بسبب ترک نمودن طواف صدر دم واجب خواهد شد بالاتفاق و بسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم خواهد شد نزد ابوحنیفه

دم نه لرد صاحبی دم ولیکن مر آنکس را امر نموده خواهد
شد باینکه اعاده نماید طواف صدر را مادامیکه در مکه
است و بعد از مراجعت نمودن از مکه بسوی خانه امر کرده
نمیشود مر او را باینکه اعاده نماید طواف صدر را بنابر انچه
مذکور شد * مسئله ۱۲ * هر که طواف و سعی نماید
برای عمره بغیر وضو و بعد از ان حلال شود پس مادامیکه در
مکه باشد باید که اعاده هر دو نماید زیراکه در طواف نقصان
واقع شده است بسبب حدث و سعی تابع طواف است پس اگر
اعاده نماید مر او هیچ لازم نمی آید بجهت مرتفع شدن نقصان
بسبب اعاده و اگر پیش از اعاده آنکس مراجعت نماید
بسوی خانه خود پس بر او دم لازم می آید بسبب ترک طهارت
در ان و درینصورت امر کرده نمی شود مر او را باینکه عود
نماید زیراکه حلال گشته است بسبب ادا نمودن رکن و نقصان
بسبب حدث اندک است و مانع ادای رکن نیست و بجهت سعی
بر او هیچ لازم نمی آید زیراکه او سعی نموده است بعد از طوافیکه
معتبر است شرعا لهذا اگر اعاده نماید طواف را نه سعی را
بر او هیچ لازم نمی آید بنابر روایت صحیح * مسئله ۱۳ *

هر کسکه سعی تنها بدمیان صفا و مروه * یعنی ترک کند آن را
رخود پس بر او دم لازم می آید وحج او تمام میشود
براچه سعی نمودن میان صفا و مروه از جمله واجبات
است نزد علمای ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
نه فساد حج * مسئله ۱۴ * هرکسکه افاضه نماید از عرفات
پیش از امام پس براو دم لازم می آید و شافعی رح گفتست که
بر او هیچ لازم نمی آید زیراچه رکن حج وقوف بعرفات است
مطلق نه امتداد آن و در صورت مذکوره ترک نشده است مگر
امتداد آن پس بسبب ترک آن هیچ لازم نخواهد شد و دلیل
علمای ما این است که استاده ماندن در عرفات و دوام آن تا بغروب
آفتاب واجب است چه پیغمبر صلعم فرموده است که افاضه نمائید
از عرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
بخلاف آنکه اگر امام وقوف بعرفات نماید در وقت شب
و استاده ماند دران در وقت شب چه درینصورت اگر کسی پیش
از امام افاضه نماید براو هیچ لازم نمی آید زیراچه دوام وقوف
آن واجب است برکسیکه وقوف بعرفات نماید در روز نه در شب
و درصورت مذکوره اگر آنکس بعد از افاضه عود نماید بعرفات

بعد از غروب آفتاب ساقط نمی شود دمیکه واجب شده است برای سبب افاضه نمودن پیش از امام قبل از غروب آفتاب واین بنابر ظاهر روایت است ووجه آن این است که واجب مذکور ترک شده است بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک آن نمی شود واگر عود نماید آنکس بعرفات قبل از غروب آفتاب پس در یندصورت اختلاف است در سقوط دم مذکور

*مسئله ۱۵ * هرکه وقوف مزدلفه ننماید وترک کند آنرا پس براو دم لازم می آید زیراچه وقوف بمزدلفه از واجبات است *مسئله ۱۶ * هرکه ترک نماید رمی جمار را در جمیع ایام آن یعنی یکروز نیز رمی ننماید پس براو دم لازم می آید زیراچه درین صورت نیز ترک واجب یافته میشود وکفایت میکند برای آن دم واحد و برای هر روز آن دم علیحده لازم نیست زیراچه همه رمیها جنس واحد است چنانچه در حلق بجهت حلق متعدد که واقع شود در غیر وقت آن یکدم کفایت میکند و برای هر یک دم علیحده لازم نیست چه همه حلق جنس واحد است وباید دانست که ترک رمی متحقق نمی شود مگر بغروب آفتاب در آخر ایام رمی

زیرا چه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را
ایام تصرمیگویند و مادامیکه آن ایام باقیست اعاده رمی در آن
ممکن است پس ترک آن متحقق نمی شود مگر بعد از گذشتن
ایام مذکوره و اگر اعاده آن نماید در آخر ایام نحر پس باید
که بترتیب اعاده نماید یعنی اول رمی جمره عقبه نماید
و بعد از ان رمی نماید جمره را که متصل مسجد خیف است
و بعد از ان رمی نماید جمره را که بعد از ان است و همچنین
سه بار نماید و درینصورت نزد ابیحنیفه رح برود م لازم می
آید بسبب تاخیر نمودن آن و نزد صاحبین رح بسبب تاخیر آن
هیچ لازم نمی آید و اگر ترک نماید کسی رمی یکروز را پس
بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی یک روز نسک تمام است
و هر که ترک نماید رمی یکی از جمرهای ثلاثه را پس
بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رمی هر سه جمره در این
روز نسک واحد است پس درینصورت متروک شد اقل لهذا صدقه
لازم می آید و اگر اکثر از نصف را ترک نماید دم لازم می آید
* مسئله ۱۷ * هر که ترک نماید رمی جمره عقبه را در روز عید پس
بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی نمودن جمره عقبه کل رمی این روز

است و همچنین است حکم اگر ترک نماید از شصت سنگریزه اکثر آن
را اگر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را یا سه سنگریزه را
پس در این صورت بمقابل هر سنگریزه نصف صاع گندم صدقه دهد
بشرطیکه قیمت آن بمقدار قیمت یک گوسفند نرسد پس در این صورت
هر قدر که خواهد کم نماید و در راجح متروک در صورت اول ایـ
است پس بحرمت دفع این نقصان صدقه کفایت میکند
* مسئله ۱۸ * هرکه تاخیر نماید حلق را تا آن زمان که ایام
نحر بگذرد پس بر او دم لازم می آید نزد ابوحنیفه رح و همچنین
اگر موخر نماید طواف زیارت را از ایام نحر و صاحبین رح گفته اند
که در این هر دو صورت هیچ لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن رمی و در هر صورتیکه نسک موخر را مقدم ادا نماید بر
نسک مقدم مثل اینکه حلق نماید قبل رمی یا نحر نماید قارن قبل رمی
یا حلق نماید قبل از ذبح و دلیل صاحبین رح این است که در این صورتها
آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از
قضای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ابوحنیفه رح یکی این
است که ابن مسعود رض گفته است که هرکه مقدم نماید نسکی را پس
بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه

تا خير نمايد چيزي را از مكان آن كه معين است چون تاخير نمودن احرام از ميقات آن پس همچنين دم لازم خواهد شد بسبب تاخير نمودن چيزي از زمان آن كه معين است * مسئله ۱۹ * هركه حلق نمايد در ايام نحر در غير زمين حرم پس بر او دم لازم مي آيد وهركه عمره نمايد وبعد از آن از حرم بيرون رفته قصر نمايد پس بر او دم لازم مي آيد نزد طرفين رح وابو يوسف رح گفتست كه بر او هيچ لازم نمي آيد واين قول ابي يوسف رح در جامع صغير در حق عمره كننده مذكور است ودر حق حج كننده مذكور نيست وبعضي گفته اند كه در حق حج كننده دم لازم است بالاتفاق زيرا چه سنت جاري شده است باينكه حج كننده حلق مي نمايد در منا كه زمين حرم است واما اصح اين است كه در حق حج كننده نيز اختلاف است ميان ابي يوسف رح وميان طرفين رح وابو يوسف رح ميگويد كه حلق مختص نيست بحرم زيرا چه پيغمبر صلعم واصحاب وي محصور شده بودند در حديبيه وحلق نموده بودند در غير حرم و دليل طرفين رح اين است كه حلق در حج سبب بيرون آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات حج خواهد بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است وهرگاه

چنین شد پس مختص خواهد بود بحرم مانند ذبح قربانی
وجواب از دلیل ابی یوسف رح این است که بعضی از اجزای حد بیه
زمین حرم است پس احتمال است که پیغمبر صلعم واصحاب
در حد بیه حلق نموده باشند در حرم وحاصل کلام این است
که حلق نزد ابیحنیفه رح مقید است بدو چیز یکی زمان که عبارت
است از ایام نحر و دوم مکان که حرم است و نزد ابی یوسف
رح بهیچ از ان مقید نیست و نزد محمد رح مقید است بمکان
نه زمان و نزد زفر رح مقید است بزمان نه بمکان و بباید
دانست که این اختلاف در تقیید آن در حق وجوب دم است
و اختلاف نیست در ین که بسبب حلق حلال میشود محرم
مسئله ۲۰ حلق و قصر در عمره موقت بزمان نیست بالاجماع
زیرا چه اصل عمره موقت نیست بزمان بخلاف مکان چه آن مقید
است بمکان پس اگر عمره کنند ه بعد از ادای عمره بیرون رود از حرم
بدون آنکه قصر نماید و بعد از ان پیش از قصر بازگرد د بحرم و در حرم
قصر نماید پس درینصورت براو هیچ نمی آید بالاتفاق زیرا چه
او قصر کرد در مکان آن *مسئله ۲۱* اگر حلق نماید قارن
پیش از ذبح قربانی پس براو دو دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح

يكي بسبب حلق نبودن در غيروقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است
دوم بسبب تاخير نبودن ذبح از حلق و نزد صاحبين رح واجب
نبود برا و مكرر دم واحد كه همان اولا است و بسبب تاخير
نبودن ذبح از حلق چيزي لازم نمي آيد بنابر انچه سابق مذكور
است والله اعلم

فصـــــــل * مسئلة ا * صيد بر حرام است بر محرم
وصيد بحر حلال است مراو را زيرا چه خداي تعالى در قرآن مجيد
فرموده است كه حلال كرده شده است براي شما صيد بحر
تا آخر آية و بايد دانست كه صيد بر عبارت است از جانوري كه
تولد و خوابگاه آن در بر باشد وصيد بحر عبارت است
از جانوري كه تولد و خوابگاه آن در آب باشد وصيد عبارت است
از جانوري كه وحشت نمايد از انسان و بگريزد از و باعتبار
اصل خلقت و پيغمبر صلعم ازين مستثنى نموده است پنج جانور را
يكي كلب كزنده دوم كرك وسيوم غليواز وچهارم
زاغ كه آن را بعربي غراب ميگويند و پنجم ماركژدم چه اين جانورها
ابتدا قصد ايذاي انسان مي نمايند ومراد از غراب درينجا
آن غراب است كه جيفه ميخورد و همچنين مرويست از ابويوسف

رح * مسئله ۲ * اگر محرم قتل کند صید را یا دلالت کند بر آن کسی را که ارکشد آن را پس بر وجزای آن لازم می آید ودلیل صورت قتل این است که خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل مکنید صید را درحالیکه شما محرم باشید وکسیکه از شما قتل کند آن را عمداً پس جزای آن مثل آن صید است از چهارپایه تا آخر آیة ودر صورت دلالت اختلاف است چه شافعی رح میگوید که درینصورت جزا لازم نمی آید زیرا چه تعلق جزا بقتل است ودلالت غیر قتل است پس دلالت محرم مانند دلالت نمودن غیر محرم است بر صید حرم ودلیل علمای ما یکی حدیث ابی قتاده رض است که سابق مذکور شد ودوم این است که عطا رح که یکی از علمای تابعین است گفته است که بر وجوب جزا بر دلالت کننده اجماع است وسیوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است زیرا چه صید در امن است بسبب وحشت وگریختن ومخفی شدن وپوشیدن از چشم انسان وبسبب دلالت مذکوره این امن از ان زایل میگردد پس دلالت مانند اتلاف است وچهارم این است که محرم بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید

نبوده است پس او ضامن خواهد شد بسببیکه ترک نموده جیزیکه
را التزام آن نموده است مانند مودع و تیکه ترک نماید
محافظت ودیعت را باینطور که دلالت نماید بر آن مرد ز د
را بخلاف غیرمحرم که دلالت کند بر صید حرم چه او التزام
ترک تعرض آن نکرده است وجلاوة این است که برا ونیز جزای آن
لازم است بنا برانچه مرویست از ابی یوسف رح و باید دانست
که دلالتیکه موجب جزا است باینطور است که شخص مدلول مطلع
نبا شد بر مکان صید ومدلول تصدیق اونها بد در دلالت
وقول اورا باور کند حتی اگر مدلول تصدیق او ننماید وقول
اورا باور نکند بلکه قول غیر او را باور نماید پس در اینصورت بر او
ضمان وجزای آن لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر دلالت
کند حلال بر صید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید
بنا برانچه مذکور شد که او التزام ترک تعرض آن نکرده است
* مسئله ۴ * در صورتهائیکه جزا لازم می آید پس در آن عامد
وناسی برابر است زیرا چه موجب جزا اتلاف است و آن در هر دو
صورت یافته می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد
مانند ضمان مالها و نیز اگر شخصی بر صید را ابتداء اگر بعد از آن برد

آن را شخص دیگر پس اول را صید میگوید و دوم را عاید
و تمر باید دانست که جمایچه سبب قتل کردن صید جزای آن لازم
می‌آید بر محرم متعدی هم چنین لازم می‌آید جزای آن بر عاید
و بر آنکه آنچه موجب جزا است در بار دوم متعلق است چنانچه
متعلق است در بار اول * مسئله ٥ * جزا در هر شیئی که نرخ آن
است که قیمت بوده شود صید در مکانی که در آن کشته شده است
یا در مکانیکه قریب است از آن وقتیکه آن صید در بیابان
باشد پس باید که قیمت آن بیابند دو مرد عادل و بعد از آن
محرم مذکور مختار است در اینکه اگر خواهد پس آن
قیمت خرید کند هدی را و ذبح کند آنرا اگر پس آن قیمت
خریدن هدی ممکن باشد و اگر خواهد با آن خرید کند طعام
و آن تصدق بنماید آنرا با مساکین که هر مسکین از آن نصف صاع
گندم یا یک صاع از خرما و جو بدهد و اگر خواهد روزه
دارد بطوریکه دیگر آن خواهد آمد و مصنف و سایر حکم کرده اند
که واجب است در صید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد
پس در آنچه ذکر کرده اند که گوسفند واجب میشود و در جرکه ش
عناق واجب است اعنی بزغاله در نوع اعنی موش دشتی

جفررا واجب است اعني بزغالهٔ چهار ماه و در نعامه اعني شتر
مرغ بدنه واجب است و در گوره خر گاو واجب است زیراچه
خدا يتعالی در قرآن مجيد فرموده است که پس جزاي آن
مثل آن جانور يست که کشته است محرم آن را از جنس نعم
اعني چارپايه و مثل صيد مقتول از جانوريست که مشابه
مقتول باشد بصورت زيراچه قيمت نعم اعني چارپايه ذکر نه
ميشود و اصحاب رض واجب کردانيده اند نظير را باعتبار
خلقت و صورت در صورتيکه قتل کند محرم نعامه را يا آهو را
يا گوره خر را يا خرگوش را چنانکه بيان کرده شد و همچنين
پيغمبر صلعم فرموده است که ضبع اعني کفتار صيد است و در ان
گوسفند واجب است و در صورتيکه نظير آن نباشد چون
عصفور و کبوتر و مانند آن پس در ين صورت نزد محمد رح
قيمت آن واجب ميشود و هرگاه نزد محمد رح قيمت واجب شد پس
قول او دريں هنگام مانند قول شيخين رح است و شافعي رح ميگويد که
در کبوتر گوسفند واجب است بنا بر آنکه مشابهة است ميان کبوتر و
گوسفند باعتبار خوردن آب و آن چه کبوتر يکدم
آب ميخورد مانند گوسفند بخلاف پرنده هاي ديگر و همچنين

آن از کبوتر مسانه پاوار گوسفند است و دلیل شیخ حسن رحمانی است
که مثل مطلقه عبارت است از مثل صورة و معنی و حمل کردن آیت
مذکوره بر مثل مطلقه ممکن نیست چونکه حیوان مثل حیوان دیگر نیست
اگرچه پرودار یک جنس باشد پس چگونه مثل آن خواهد
شد و در و برتبه یکی خلاف جنس دیگر باشد و هرگاه
آن بر مثل مطلقه ممکن نیست پس حمل نموده خواهد شد بر مثل
معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است
در شرع چه نیچه در حقوق عباد با جهت آنکه مثل معنوی مراد
است بالاجماع با جهت آنکه مثل معنوی عام است یعنی در
جمیع انواع جانور یافته میشود و مثل اعتبار صورت خاص است
یعنی در جمیع انواع جانور یافته نمیشود و همچنین در حدیث
مذکور از قول پیغمبر صلعم شده رضیع گوسفند است تقدیر در
یک گوسفند مراد است نه تعیین آن و بعد از آن باید دانست که در
احصار بودن شدن با اصطلاح دایره اختلاف است بر این وجه
که سه حد میرزا مذکورند که این احتیار مر قاتل را است و
هرکدام از این سه چیز را که خواهد اختیار نماید و مجتهد و شافعی رح
گفته اند که آن اختیار مر حکمین را است پس اگر حکمین حکم نمایند

پيدي راجب ميشود نظير بنا برانچه مذكور شد واشكر حكم نيابند
وطعام يا بروزه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شيخين رح
ودليل شيخين رح اين است كه تخيير واعني اختيار دادن در چيزي
مشروع است براي آساني درحق كسيكه آن چيز براو واجب است
پس اختيار در ان مراورا خواهد شد چنانچه در كفارة يمين ودليل
محمد وشافعي رح اين است كه در قول او تعالى فجزاء مثل
ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا الاية لفظ هديا
منصوب است بجهت آنكه تفسير است براي قول او تعالى يحكم به
يا مفعول حكم حكم است و بعد از ان ذكر طعام و صيام بحرف ترديد
اعني بلفظ او مذكور است پس خيار هر دو حكمين را خواهد بود
وجواب علماي ما اين است كه لفظ كفارة معطوف برجزا است
نه بر لفظ هديا بدليل اينكه كفارة مرفوع است وهديا منصوب
و اعراب معطوف ومعطوف عليه مختلف نمي تواند شد و
همچنين قوله تعالى او عدل ذلك صياما مرفوع است پس در آية
مذكوره دلالت نيست بر اختيار هر دو حكم و جزا بين نيست كه رجوع
بسوي هر دو حكم لازم است در قيمت كردن چيز يكه تلف
شد است و بعد از ان اختيار كسي را است كه جزا برو واجب شد است

* مسئله ۶ * حکمین را باید که قیمت آن صید نمایند در موضعیکه کشته است زیرا چه در قیمت آن تفاوت میشود باعتبار تفاوت مکان پس اگر آن موضع بر و بیابان باشد که در انجا فروخته نمی شود صید پس درینصورت اعتبار نموده میشود قریب ترین موضعیکه فروخته میشود * مسئله ۷ * فقها گفته اند که برای قیمت نمودن آن صید یک شخص عادل کافی است و اگر دو کس باشند اولی است چه آن احوط است و از احتمال غلط ابعد چنانچه همچنین است در حقوق عباد و بعضی گفته اند که درینجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسئله ۸ * هدی ذبح کرده نمی شود مگر در مکه زیرا چه در قرآن مجید چنین مذکور است و طعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جایز است و شافعی رح میگوید که آن نیز در غیر مکه جایز نیست بنا بر قیاس آن بر هدی بسبب آنکه مقصود از آن توسعه است در حق ساکنان حرم و اینمعنی مشترک است میان هدی و طعام و علمای ما میگویند که ذبح کردن هدی عبادت است غیر معقول یعنی خلاف قیاس و عقل است پس آن مختص خواهد بود بمکان خاص یا بزمان خاص که بیان آن وارد شرع آمده است و اما صدقه

پس آن عبادت معقول است در هر مکان و زمان و همچنین روزه داشتن جایزاست در غیرمکه زیرا چه روزه عبادت است در هر مکان پس اگر هدی را ذبح کند در کوفه و بخوراند مسکینان را طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدی برابر قیمت طعام واجب باشد زیرا چه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نمی شود * مسئله ۹* وقتیکه محرم مذکور اختیار نماید هدی را باید که هدی نماید چیزیرا که برای اضحیه جایزاست زیرا چه از مطلق اسم هدی همین فهمیده میشود و محمد و شافعی رح گفته اند که کفایت میکند برای آن جانور کوچک اعنی بچه زیرا چه اصحاب رض واجب کرده اند در باب عناق وجفره را و نزد شیخین رح ذبح کردن صغار جایز است بروجه اطعام اعنی اگر آن را ذبح کند و بمسکینان تصدق نماید واجب ادا می شود * مسئله ۱۰ * اگر محرم مذکور اختیار نماید طعام را قیمت نموده میشود آن صید بطعام نزد علمای ما زیرا چه واجب نیست مگر جزای آن صید و ضمان آن پس اعتبار نموده خواهد شد قیمت آن صید و بعد ازان هرگاه خریده کند بقیمت آن طعام را باید که تصدق نماید آن را باینطور که هر مسکین را نصف

صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو بدهد و جایز نیست
که بدهد بمسکینی از مساکین کم از نصف صاع زیرا چه طعام که
مذکور است در زبان باین حمل نموده میشود بر طعامیکه معهود است
در شرع * مسئله ۱۱* اگر اختیار کند محرم مذکور روزه را
پس در این صورت بر قیمت نموده میشود آن صید بطعام و
مقدار آن بانکه بر عامل شهر نصف صاع از گندم یا یک صاع از
از خرما و جو یک روزه دارد زیرا چه اندازه نمودن قیمت
آن صید بروزه ممکن نیست پس اندازه نموده خواهد شد بطعام
و اندازه نمودن روزه بر وجه مذکور یعنی اعتبار نمودن
یکروزه بعوض نصف صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو
معهود و معلوم است در شرع چنانچه در باب فدیه روزه در حق
شیخ فانی چنین آمده است پس اگر مقدار اندازه نمودن
روزه بر وجه مذکور کم از نصف صاع از گندم باقی ماند پس
در این صورت آن محرم مختار است زیرا که اگر خواهد
تصدق بنماید آن را بفقرا و اگر خواهد عوض آن یک روزه
دارد چه روزه کم از یک روز مشروع نیست و همچنین در صورتیکه
واجب شود بطعام کمتر از طعام یک مسکین مختار است اگر

خواهد بچه را واجب طعام بدهد بیست بی‌یا عوض آن یک روز روزه دارد بنابر آنچه مذکور شد * مسئله ۱۲ * اگر مجروح کند صیدی را یا برکند موی آن را یا ببرد عضوی از اعضای آنرا پس ارضا من آن میشود بقدر نقصان بنابر قیاس بعض بر کل چنانچه در حقوق عباد * مسئله ۱۳ * اگر برکند پر طایر بریا ببره پای صیدی را باین درجه که آن صید طایر از انیبانی گریختن نتواند پس درینصورت تمام قیمت آن لازم می‌آید زیرا چه هرگاه آلت گریختن آن را شکست و دور کرد پس آن را امن نماند از اینکه کسی بشکرد آن را پس جزای آن برا ولازم خواهد شد * مسئله ۱۴ * هرکه بشکند بیضه نعامه را پس برا و قیمت آن لازم می‌آید بجهت آنکه این مرویست از امیر المومنین علي و ابن عباس رض و بجهت آنکه بیضه اصل صیداست و قابلیت این دارد که صید گردد پس بیضه مادامیکه فاسد نباشد بمنزله صید اعتبار نموده میشود احتیاطا پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده برآید ازان پس بر او قیمت بچه زنده لازم می‌آید و این بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس این است که بر او سوای قیمت بیضه هیچ تاوان لازم نمی

شود بر او حیات آن بچه عمر معلوم است وجه استنباط این
است که بعضی مهیا و آماده است برای امکان اخراج بچه زنده
بواسطه شکستن شکم زن از وقت برآمدن بچه سبب مرگ آن بچه
است پس بنای حکم بر سبب مذکور بیهوده خواهد شد بنا بر
احتیاط پس اگر کسی عصای و سنگی بر زند بر شکم آهو و بیندازد
آن آهو بچه مرده را و خود هم بمیرد پس بر او قیمت آن آهو و بچه
خود لازم می آید * مسئله ١٥ * اگر قتل کند غراب یا علیواز
یا کژدم یا مار یا گرگ یا موش یا کلب گزنده را پس جزای آن لازم نمی
آید زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که پنج چیز از جمله فواسق
است پس کشتن آن روا است در حل و حرم بغیر جزا و آن پنج چیز
این است غلیواز و مار و کژدم و موش و کلب گزنده پس فرموده است
که محرم را کشتن این پنج چیز جایز است و در بعض روایات ذکر
گرگ آمده است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گزنده درین
حدیث گرگ است و جایز است که گفته شود که گرگ در معنی سگ گزنده
است و مراد از غراب آنست که دانه نمیخورد وحلطا میچینه
نجس را با طاهر در تناول یعنی هر دو را میخورد چه این جانوران
ابتدا میکنند بایذای انسان و اما عقعق که آنرا عکه میگویند

پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه ابتدا میکند بایذای انسان و از ابیحنیفه رح مرویست که کلب گزنده و غیر آن و کلب اهلی و شیر اهلی همه برابر است زیراچه معتبر در این جنس است و همچنین موش خانگی و موش وحشی با اهلی همه برابر است و ضب یعنی سوسمار و یربوع از جمله پنج فواسق که مستثنی است نیست چه این هر دو ابتدا نمیکنند بایذای انسان * مسئله ۱۲ * بسبب کشتن پشه و مور و کیک و کنه و مگس جزا لازم نمی آید چه این چیزها از جمله صید نیست و هم از بدن انسان متولد نیست و موذی است باعتبار مقتضای طبیعت و مراد از مور آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد و اما موریکه ایذا نمیرساند پس کشتن آن مباح و روا نیست ولیکن اگر بکشد آن را محرم جزای آن لازم نمی آید زیراچه از جمله صید نیست و نه متولد از بدن است * مسئله ۱۷ * اگر محرم قتل کند سپش را لازم است مراورا که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت گندم زیراچه سپش متولد میشود از چرک بدن و در جامع صغیر مذکور است که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر اینکه قاتل سپش را کفایت میکند که بخوراند مسکینی

را اندک چیزی برسبیل اباحت اگرچه از آن سیری حاصل نشود
مسکین را مانند پاره نان * مسئله ۱۸ * اگر محرم قتل
کند ملخ را لازم می آید که تصدق کند هر قدر که خواهد
زیرا چه ملخ از جمله صید براست زیرا چه صید آن را میگویند
که گرفته نشود مگر بحیله وگیرنده بقصد میگیرد آنرا
وگرفتن آن مقصود وی است و هرگاه قیمت آن بسیار کم
است زیرا چه عمر رض گفتست که یک خرما بهتر است از یک
ملخ لهذا گفته شد هر قدر که خواهد بدهد * مسئله ۱۹ *
محرم اگر بکشد باخه را هیچ چیز براو لازم نمی آید زیرا چه
باخه از جمله هوام وحشرات است پس آن مانند خنفسه ووزغ
است و نیز گرفتن آن بغیر حیله ممکن است وهمچنین گرفتن آن
مقصود گیرنده نمیشود پس آن از جمله صید نیست * مسئله ۲۰ *
هرکه شیر دوشد از صید حرم پس بر او قیمت آن لازم می آید
زیرا چه شیر از اجزای صید است پس مانند صید خواهد بود در حکم
* مسئله ۲۱ * هرکه بکشد صیدی را که ماکول اللحم
نیست چون شیر وغیره که از جنس درنده است پس براو
جزای آن لازم می آید مگر آن درنده که استثنا نموده است

آنرا شارع چون کلب گزنده و غیره کدمذکور شد چه جزای
آن لازم نمی آید و شافعی رح گفتست که بسبب کشتن
درنده چون شیر مثلا جزا لازم نمی آید زیرا چه آن مقتضای
طبیعت موذی است پس آن داخل است در پنج فاسق که مستثنی
نموده شده است و نیز کلب گزنده مستثنی است و اسم کلب
بجمیع درنده ها را شامل است از روی لغت و دلیل علمای ما این
است که درنده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله گرفتن آن ممکن نیست و گرفتن آن مقصود گیرنده
میشود برای پوست آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایذای آن وقیاس آن بر پنج جانور فواسق جایز نیست زیرا چه
اگر قیاس نموده شود بران عدد پنج که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود بران و جواب شافعی رح این
است که اسم کلب واقع نمی شود بر درنده ها باعتبار
عرف و عرف غالب است بر لغت و باید دانست که
جز اینکه لازم می شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
باید که زیاده نباشد از قیمت یک گوسفند و زفر رح گفتست
که جزای آن لازم می آید هرقدر که باشد چنانچه همین حکم است

در ما کول اللحم و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که ضبع صید است و سبب کشتن آن گوسفند لازم می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بجهت انتفاع است بگوشت آن نه بجهت آنکه آن موذی و درنده است که حیله میکند در انسان و بنا برجهت مذکوره ظاهر اقیمت آن زیاده نمی شود از قیمت یک گوسفند * مسئلہ ۲۲* اگر درنده حیله نماید بر محرم و محرم آن را بکشد پس درین صورت بر او هیچ لازم نمی آید و زفر گفته است که درین صورت نیز جزای آن لازم می آید بنا بر قیاس آن بر شتریکه حیله نماید و بکشد آن را محرم و دلیل علمای ما یکی این است که عمر رض کشته است درنده را و بجهت آن هدی ساخت قچقاری را و گفت که ما ابتدا کشتیم آن را و از این معلوم شد که اگر ابتدا از جانب آن میشد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که محرم را تعرض آن منع است و دفع نمودن ایذا از ذات خود منع نیست لهذا اولی جانب شارع ماذون است که دفع نماید ایذای خود آنچیز را که موهوم است چنانچه در صورت کشتن خواست پس دفع نمودن ایذائی متحقق را بطریق اولی و آخر اهد

بود باذن شرع و با وجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
براي حق شرع بخلاف شتر يكه حمله كند و بكشد آن را محرم
زيرا چه در بنصورت اذن از جانب صاحب حق كه بنده است
يافته نشده است * مسئله ۲۳ * اگر محرم بسبب مخمصه
مضطر گردد بسوي كشتن صيد و بنا بر آن بكشد صيدي را پس بر او
جزاي آن لازم مي آيد زيرا چه در بنصورت اگرچه وي را اذن
كشتن آن است در نص قرآن وليكن آن اذن مقيد است بدادن
كفاره باعتبار نص چنانچه ذكر آن بالا رفت * مسئله ۲۴ *
باك نيست محرم را در اينكه ذبح كند گوسفند يا گاو
يا شتر يا ماكيان يا بط اهلي را زيرا چه اين چيزها از جمله صيد
نيست چه آنها وحشت ورم نميكنند از انسان و مراد از بط آنست
كه در خانها و حوضها ميباشد زيرا چه آن باصل خلقت وحشت
ندارد * مسئله ۲۵ * محرم اگر ذبح كند كبوتر مسرول را
اعني كبوتر پاي موزه را پس بر او جزاي آن لازم مي
آيد و امام مالك رح ميگويد كه بر او هيچ لازم
نمي آيد زيرا چه كبوتر مذكور از انسان وحشت ندارد
وگريختن نميتواند بسبب پرواز خود چه آن بطي الحركت

است در وقت پرواز و بزودی پرواز نمیکند و علمای ما میگویند که اگر کبوتر را اعتبار اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد و میگریزد بسبب پرواز خود اگرچه بطی الحرکت باشد و در وقت پرواز و نگریختن از انسان را سر گرفتن او را بسان عارضی است پس این معتبر نیست *مسئله ٢٦* محرم اگر قتل کند اهلی را که مانوس است بانسان مثل گوسفند بر او جزای آن لازم نمی آید زیرا که خود را صید است پس بسبب مانوس شدن آن بانسان اهلی شمرده نمیشود چنانچه شتر که اهلی است در اصل خلقت اگر رم نماید از انسان و وحشت گیرد صید شمرده نمیشود در حق محرم *مسئله ٢٧* محرم اگر ذبح کند صیدی را پس آن ذبیح مردار است و حلال نیست و شافعی رح گفته است که حلال است ذبیحه که ذبح کند آنرا محرم برای غیر زیرا که محرم در ینصورت عمل میکند برای غیر پس فعل او منتقل و منسوب میگردد بسوی آن غیر و چنان شمرده می شود که آن غیر ذبح کرده است و دلیل علمای ما این است که ذبح کردن فعل مشروع است و ذبح کردن محرم غیر مشروع و حرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست در حقیقت

همانند ذبح کردن مجوسی وسر آن این است که مشروع همان ذبح است که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است برای آسانی اهل اسلام حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبح کند واز ذبیحه مطلقا خون نه بر آید واز گوشت جدا نشود خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبح مسلم غیر محرم قایم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن است واگر ذبح کند مجوسی خوردن آن حلال نیست اگرچه خون بر آید واز گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبح او مشروع و قایم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه نیست پس اگر آن ذبح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است منعدم شود پس بسبب محرم بودن ذابح جدا کردن خون از گوشت منعدم خواهد شد پس ذبیحه محرم حلال نخواهد شد مانند ذبیحه مجوسی پس اگر بخورد محرم از ذبیحه خود چیزیرا لازم میآید برا قیمت آن چیز نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که برا و بجهت خوردن آن هیچ لازم نمی آید واگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر پس بر وهیچ لازم نمی آید بالاتفاق دلیل صاحبین رح این است که ذبیحه مذکور

مرداراست پس لازم نیست بسبب خوردن آن مثل را استقلبال
چنانچه لازم نمی آید بر محرم دیگر بسبب خوردن آن مگر
اختیار و دلیل ابی حنیفه رح این ست که حرمت آن
باعتبار این است که آن ذبح از محظورات احرام است زیراچه
آن ذبیحه بسبب احرام ذبح کنند؛ آن از حلت بیرون شده است
و هم بسبب آن احرام اهلیت ذبح کردن در حق محرم باقی نمانده است
پس حرمت خوردن آن بسبب این وسایط منسوب و مضاف
است بسوی احرام آن ذبح کننده و از محظورات احرام او گشتست
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بسبب خوردن چیزی
از ان جزای آن لازم خواهد آمد بر و بخلاف محرم دیگر چه
خوردن آن از محظورات احرام او نیست * مسئله ۲۸ *
پاک نیست محرم را اگر بخورد گوشت صیدی را که صید کرده است
آنرا حلال یعنی غیر محرم و هم ذبح کرده است آنرا حلال بشرطیکه
دلالت کرده نباشد بر آن محرم و نه امر کرده باشد آن
حلال را بصید کردن آن صید را امام مالک رح گفتست که خوردن
آن حلال نیست محرم را در صورتیکه شکار کرده باشد آن را
حلال برای محرم زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که پاک نیست

مر محرم را در خوردن گوشت صید بشرطیکه محرم شکار نکرده باشد
آن را و نه شکار کرده باشد آن را کسی برای محرم و دلیل
علمای ما این است که اصحاب رض که با هم مذاکره کردند
در اباحت گوشت صید در حق محرم پس فرمود پیغمبر صلعم
که باک نیست در آن وجواب از دلیل امام مالک رح این است
که در حدیثیکه دلیل آورده اند آن را امام مالک رح لام تملیک
مذکور است پس مراد از این این است که عین صید را هدیه هر کسی
محرم را نه گوشت آن را یا مراد از آن این است که صید کرده
شود برای مر او و بعد از این بدانکه آنچه مذکور شد که
خوردن گوشت صید مذکور مر محرم را باک نیست بشرطیکه دلالت
نکرده باشد بر آن پس آن صریحا دلالت میکند بر اینکه اگر
دلالت کند بر آن محرم پس او را خوردن گوشت آن حرام است
وفقها گفته اند که در آن دو روایت است بنابر یک روایت
حرام است و برا خوردن گوشت آن صید در صورتیکه دلالت
کرده باشد بر آن و وجه حرمت حدیث ابوقتاده رضی الله عنه است
که سابقا مذکور شد در باب احرام *مسئله ۲۹* اگر ذبح کند
صید حرم را حلال پس برو لازم می آید که قیمت آنرا تصدق

ما نیابد بلکه از برای آنچه صید حرم مستحق امن است بسبب حرم چه
پیغمبر صلعم در حق یشیکه در از است فرموده است که مگر نرانید
صید حرم را و روزه در حق او کفایت نمیکند زیرا چه لزوم
قیمت آن بر حلال مذکور بطریق تاوان است نه بطریق کفاره
پس مانند تاوان مالشد و سر آن این است که آن قیمت واجب
میشود بسبب تفویت وصف امن در محل را نچه بر محرم واجب
میشود آن بطریق کفاره و جزای فعل اوست زیرا که حرمت آن
باعتبار معنیست که در محرم است و آن احرام اوست و روزه
صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شود نه تاوان محال و زفر
گفته است که در صورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند در حق حلال مذکور
بنابر قیاس آن بر چیزیکه واجب میشود بر محرم ولیکن هرگاه فرق
میان آن و این بیان نموده شد ظاهر گشت که این قیاس
مع الفارق است و بدانکه هدی کفایت میکند در حق حلال مذکور
بانه پس در ان دو روایت است * مسئله ۳ * اگر غیر محرم
مع صیده داخل شود در حرم پس واجب است بر او که بگذارد آن را
در حرم اگر آن صید در دست او باشد حقیقة نه در قفص یا
بجاوه و شافعی رح میگوید که نیکنداشتن آن را واجب نیست

بجهة آن صيد مملوک وي است وحق الشرع طلبا هر نميشود در
مملوک عبد بجهت آنكه بنده محتاج است و دليل علماي ما اين
است كه آن صيد هر گاه داخل شد در حرم واجب گشت ترک
تعرض آن بجهت تعظيم حرم چه صيد در اين هنگام از صيد حرم
گشت پس مستحق امن شد بنا بر آنچه مرويست پس اگر بفروشد
آنرا مالك آن كه داخل شد است در حرم پس آن بيع رد
نموده ميشود اگر آن صيد موجود باشد زيرا چه اين بيع صحيح
نيست بجهت آنكه در آن تعرض صيد حرم است وحال آنكه تعرض
آن حرام است واگر آن صيد موجود نباشد پس بر بايع مذكور
جزاي آن لازم مي آيد بجهت آنكه بيع مذكور تعرض آن صيد
است يا بنظر كه امن را از آن زايل گردانيد است وحال
آنكه صيد در اين هنگام مستحق امن است و همين حكم است
در صورتيكه بفروشد محرم صيد برا بدست محرم ديگر يا
بدست حلال بنا بر وجهيكه مذكور شد * مسئله ٣١ * اگر
شخصي احرام نمايد وحال آنكه صيد در قفس دارد همراه
خود يا در خانه پس واجب نيست بر او كه بگذارد آن صيد را و
شافعي رح گفتست كه واجب است بر او كه بگذارد آن صيد را

زیراچه اگرنگذارد آنرا پس لازم مي‌آید که تعرض
آن نبود بسبب نگاهداشتن آن درملك خود پس چنان شد که
در دست او حقیقة باشد و دلیل علماي مالکیی این است که
اصحاب رض احرام مي‌بودند وحال آنکه در خانهاي آنها
صید شکار دواجن اعني کبوتر و غیره مي‌بود ومنقول
نیست که آنهارا ميگذاشتند اوشان و بهمین عمل عادت
جاری است واین یك حصه است و دوم این است که واجب بر
محرم ترك تعرض آن نیست ودرصورت مذکوره تعرض آن از
جانب محرم یافته نمي‌شود بلکه آن جانور درصورت مذکوره
محفوظ است بخانه یا بقفص نه بدست محرم وجز این نیست که
آن جانور درملك وي است و دران مضایقه نیست چه اگر
بگذارد آن را درصحرا و بیابان ملکیت او دران باقي میماند
پس بقاي ملکیت اعتبار ندارد وبعضي گفته اند که اگر
قفص آن جانور در دست محرم باشد لازم است براو که بگذارد
آنرا بطوریکه ضایع نگردد یا بطوریکه بگذارد آنرا درخانه خود
* مسئله ٣٢ * اگر بگیرد حلال صیدي را و بعد ازان احرام
نماید ورها کند کسي آنرا از دست محرم مذکور پس

آنکس ضامن آن میشود نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفتند
الذکه ضامن نمیشود زیراچه آنکس درینصورت امر بمعروف
ونهی عن المنکر نموده است واین را محسن گفته میشود وبر
محسن چیزی لازم نمی آید ودلیل ابیحنیفه رح این است که
محرم مذکور مالک آن صید شده است بسبب گرفتن آن
درحالیکه او حلال بود واین ملک محترم است پس احترام این
ملک بسبب احرام آنشخص زایل نمیشود وهرگاه چنین شد پس
آنکس بسبب رها نیدن آن ازدست محرم مذکور ضامن آن
خواهد شد چه او تلف کرد مملوک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد
محرم صید را درحالت احرام چه درینصورت اگر برهاند آن
راکسی از دست او آنکس ضامن آن نمیشود بالاتفاق زیراچه
درینصورت محرم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدایتعالی
در قرآن مجید فرموده است که حرام کرده شده است بر شما
صید بر مادامیکه شما محرم باشید پس صید نیز
درحق محرم بمنزله خمر است درحق مطلق مسلمانان
ومسلمان بسبب خریدن خمر مالک آن نمیشود
همچنین محرم بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد وباید

دانست که نظیر این اختلاف اختلاف ایشانست در شکستن

آلت لهو که آنرا معازف میگویند چون طنبور و غیره

اعني اگر بشکند کسي معازف کسي را پس آیا ضامن

آن میشود نزد ایشان چنانچه گذشت نزد صاحبین * مسئله ۳۳ *

اگر بگیرد محرم صیدیرا و قتل کناند آنرا در دست محرم دیگر

پس بر هر واحد از ان دو محرم جزا لازم میآید زیرا که

گیرنده تعرض آن نموده است باینطور که او بسبب گرفتن امنیت

آنرا زایل کرده است و کشنده مذکور تعرض مذکور را ثابت

و بر قرار داشتست بسبب کشتن آن و این بمنزله تعرض نمودن است

ابتداءً در حق وجوب ضمان جزا چنانچه گواهان طلاق قبل الدخول

اگر رجوع نمایند ضامن نصف مهر میشوند و بعد ازان باید

دانست که در صورت مذکوره گیرنده صید آنچه جزای آن

میدهد میگیرد آنرا از کشنده آن در فرع گفتست که او را

نمیرسد که بگیرد آنرا از کشنده مذکور زیرا چه بر گیرنده

مذکور جزا لازم آمده است بجهت فعل او که گرفتن صید است

پس نمیخواهد آن تعدیه کرد الی غیره و دلیل علمای ما این است

که گرفتن صید سبب ضمان جزا میشود در حق محرم مگر وقتیکه

آن بکرفتن مفضي شود بهلاکت آن پس کشنده مذکور بسبب کشتن
آن در دست محرم مذکور فعل ویرا سبب جزا کردانید است پس
کشنده مذکور در معني مباشر علت العلت است پس ضمان وجزاي
آن برو عاید خواهد شد * مسئله ۳۴ * محرم اکر ببرد کیاه
حرم را که سبز است یا ببرد درختي را که مبارک کسي نیست
وهم خشک نباشد وهم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد
که انسان آنرا میی نشاند از روي عادت پس برو قیمت آن لازم
مي آید بالاتفاق زیرا چه حرمت آن کیاه و درخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پیغمبر صلعم فرموده است در حق حرم که
اي دانا آگاه باشید که بریده نمیشود کیاه آن ونه بریده میشود خار آن
وباید دانست که روزه داشتن بجاي قیمت آن کیاه ودرخت
کفایت نمیکند زیرا چه حرمت آن کیاه ودرخت بجهت
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضمان
محل است وبر ضمان محل روزه را دخل نیست وحرمین
نیست که روزه در جزاي فعل است وباید که قیمت مذکور
را تصدق نماید ویدهد بفقرا وبعد از دادن قیمت آن کیاه
ودرخت او مالک آن میشود چنانچه همین حکم است در حقوق

مباد و باید دانست که فروختن آن گیاه و درخت بعد از رسیدن
آن وکرامتی و است زیرا که او مالک آن شده است بنا بر
سببی که مذکور است از روی شرع پس اگر جا برداشته شود
بیع آن بی کراهیت هر آینه مردمان حرام خواهند بود در
خریدن و فروختن آن ولیکن بیع آن جایز است مع کراهیت
مخالف شد چه بیع آن اصلا جایز نیست و بیان درخت مثال
گیاه و درخت و مثال شد در حکم بیع خواهد آمد انشاء الله
تعالی و درختی که می نشاند آن را انسان از روی عادت پس
آن مستحق می نیست بنا بر احتیاج و بنا بر آنکه بریدن آن
گیاه و درخت حرام است که منسوب بحرم باشد و منسوب گردد گیاه
نمیشود مگر وقتیکه منسوب نشود بغیر بنا شد و درختی که
می نشاند آن را انسان از روی عادت منسوب است
بسوی غیر حرم که انسان است بجهت نشاندن او پس
درختی که نشانده است آن را انسان در زمین حرم
منسوب بحرم نیست در وجه کمال و باید دانست که درختیکه
نمی نشاند آنرا انسان از روی عادت اگر نشاند آنرا انسان
پس آن بمنزله آن درخت شمرده میشود که می نشاند آن را

انسان ازروي عادت * مسئله ۳۵ * درختيكه نمي نشاند آن را انسان اكثرا زخود رويد درحرم درزميني كه مملوك كسي است پس دراينصورت برقاطع آن دوقيمت لازم مي آيد يكي براي حرمت حرم ودوم براي مالك چنانچه درقيمت لازم مي آيد بركسيكه بكشد درحرم صيديرا كه مملوك كسي است * مسئله ۳۶ * اگر ببرد كسي درحرم گياه خشك يادرخت خشك راپس برو ضمان وجزاي آن لازم نيست چه آن نامي نيست * مسئله ۳۷ * روانيست چرانيدن دواب در گياه حرم ونه بريدن آن مگر گياهيكه آنرا اذخر ميگويند واين نزد طرفين رح است وابويوسف رح گفتست كه درچرانيدن دواب درگياه حرم باك نيست زيراچه دران ضرورت وحاجت است بجهت آنكه بازداشتن دواب ازان متعذراست و دليل طرفين رح اين است كه مرويست كه پيغمبر صلعم فرموده است كه بريدن ببشفر اعني بلب شترمانند بريدن بداس است وجواب از دليل ابي يوسف رح اين است كه برداشتن گياه براي علف دواب ازحل ممكن است پس درچرانيدن آن درگياه حرم ضرورت نيست بخلاف اذخرچه رسول خدا صلعم آنرا استثنا نموده

است پس حلال است بودن آن و هم چرا دیدن آن بخلاف کیاهی
اعنی سمارغ که آن از جمله نباتات نیست * مسئله ۳۸ *
در هر صورت که از صور تهای جنایات مذکوره بر مفرد یکدم لازم
می آید پس در ان بر قارن دو دم لازم می آید یکی بسبب حج و
دیگر بسبب عمره و شافعی رح گفته است که در صور تهای مذکوره بر
قارن هر یک دم لازم می آید ما نیز آنکه قارن محرم است باحرام
واحد نزد شافعی رح و نزد علمای ما او محرم است بدو احرام پس
بر او دو دم لازم خواهد شد مگر در صورتیکه تجاوز نماید از
میقات بدون احرام حج و عمره اعنی احرام یکی از ان هم نماید
از میقات پس در ین صورت بر او یک دم لازم می آید زیرا که
واجب نیست بر او در میقات مگر احرام واحد و هر گاه
یک احرام هم نکرد در میقات پس لازم می آید تا خیر واجب واحد
و نیست تاخیر واجب واحد لازم نمی آید مگر جزای واحد و در ین
اختلاف زفر رح است * مسئله ۳۹ * اگر شریک بودند
دو محرم در کشتن صید پس بر هر واحد از آنها لازم می آید
جزای کامل زیرا که هر واحد در ین صورت جنایتی کرده است که
فوق دلالت است پس لازم شد جزای متعدد بسبب تعدد

جنایت * مسئله ۴۰ * اگر شریک شوند دو حلال در کشتن صید حرم پس بر آن دو جزای واحد لازم می آید زیرا چه جزا درینصورت عوض محل جنایت است نه بمقابل جنایت و محل درینصورت واحد است پس جزای واحد بعوض آن لازم خواهد شد چنانچه اگر دو کس قتل نمایند کسی را بخطا واجب میشود بر آن دو کس دیت واحد و بر هر واحد از آنها کفاره علیحده لازم می آید * مسئله ۴۱ * اگر بفروشد محرم صید را یا خریده کند آن را پس بیع درین هر دو صورت باطل است زیرا چه محرم اگر صید را زنده بفروشد پس این تعرض آن است و اگر بفروشد آن را بعد از کشتن آن پس درینصورت فروختن آن فروختن مردار است چه صید یکه بکشد آن را محرم مردار است پس بهر طور بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۲ * هر که بیرون کند آهوی را از حرم و بعد از آن بزاید آن آهو بچه ها را و بمیرد آن آهو و بچه های آن پس بر او جزای هر واحد از آنها لازم می آید زیرا چه صید حرم بعد از اخراج آن از حرم مستحق امن است شرعا لهذا رد آن واجب است بسوی مامن آن که حرم است و این استحقاق صفت شرعیست پس سرایت خواهد کرد

بسوي اولاد اهرا در صورت مذکوره براي هريک از آهو وبچه هاي آن جزاي علیحده لازم خواهد شد واگر بعد از اخراج آن جزاي آن را نها يد اخراج كنده وبعدازان بچه ها بزايد آن آهو پس در ينصورت لازم نمي آيد براجزاي بچه آن زيراچه آهو مذكور بعداز اداي جزاي آن مستحق امن باقي نمي ماند لهذا درين هنگام ردآن بامن آن كه حرم است براو واجب نيست زيراچه جزاي آن كه بدل آن است بمنزلة عين آنست ودرينصورت اداي جزاي آن نموداست پس بعدازان چيزي ديگر لازم نخواهد شد والله اعلم

باب در بيان احكام تجاوز نمودن از ميقات بغير احرام

* مسئله ۱ * كوفيي اگر داخل شود در بستان بني عامر و بعدازان احرام نمايد براي عمره پس اگر بازگشت نمايد بسوي ذات عرق كه ميقات اهل كوفه است و درانجا تلبيه بگويد پس ساقط ميشود ازو دم كه واجب ميشود براي آن بجهت تجاوز نمودن او از ميقات خود واگر بعداز بازگشت نمودن او بذات عرق تلبيه نگويد تا آنكه بمكه داخل شود وطواف نمايد براي عمره پس براو دم لازم مي آيد واين نزد

ابیحنیفه رح است وصاحبین رح گفته اند که اگر کوفی مذکور بعد از احرام نمودن از بستان مذکور باز گشت تنها ید بذات عرق درحالیکه محرم است پس براو هیچ لازم نمی آید تلبیه بگوید بعد از رسیدن بذات عرق یا نگوید وزفر رح گفته است که دم براو لازم است خواه بعد از رسیدن بذات عرق تلبیه بگوید یا نگوید زیرا چه جنایت او مرتفع نمیگردد بسبب عود نمودن او بذات عرق چنانچه اگر افاضه نماید کسی از عرفات پیش از امام وبعد ازان عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب عود نمودن او جنایت او مرتفع نمیگردد همچنین درینجا نیز ودلیل علمای ما این است که کوفی از میقات تجاوز نموده بود بغیر احرام پس او ترک نموده بود احرام را از میقات وبعد ازان تدارک آن نموده در وقت آن چه پیش از شروع نمودن در افعال عمره یا حج همه وقت آن است پس ساقط خواهد شد دمیکه بسبب تجاوز نمودن از میقات بدون احرام لازم میشود بخلاف آنکس که افاضه نماید از عرفات وبعد ازان عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب زیرا چه او تدارک متروک ننموده است در وقت آن بنا بر

اینچه ساقط مذکور شد است لیکن تدارک متروک در صورت
مذکوره نزد صاحبین رح حاصل میشود بسبب عود نمودن کوفی
مذکور بذات عرق در حالت احرام حج در این هنگام حتی
ساقط از وقت نشد چنانچه در صورت تمکن ملبی احرام
نکرده دار میقات در حالیکه باقیست ونزد امام زفر رح
تدارک آن حاصل میشود بسبب عود نمودن او بذات عرق در
حالت احرام بشرطیکه تلبیه گوید در ذات عرق زیراچه
عزیمت در احرام این است که از خانه خود احرام کند و هرگاه
بدل رفق رخصت جائز داشته شد تاخیر آن تا میقات پس
واجب است بر تاخیر کننده مذکور که قضا نماید حق آن را
باینطور که بعد از رسیدن بذات عرق تجدید تلبیه نماید
وهمچنین اختلاف است در صورتیکه احرام حج نماید کوفی
بعد از تجاوز نمودن از میقات وبعد از آن باز گشت نماید
بمیقات که ذات عرق است بطوریکه در صورت عمره
دار شمس نموده بود واگر کوفی مذکور عود نماید بسوی
ذات عرق بعد از شروع نمودن او در طواف خانه کعبه واستلام
حجر اسود پس در ینصورت دم از وی ساقط نمی شود بالاتفاق و

اگر عود کند از بستان مذکور بسوي ذات عرق بيش از احرام
پس در ينصورت دم ساقط ميشود بالاتفاق و اينچه که مذکور شد
وقتي است که کوفي مذکور را اراده حج يا عمره باشد واگر او
داخل شود در بستان بني عامر براي حاجتي پس ميرسد وي را که
داخل شود در مکه بغير احرام ودر ينصورت وي را اگر بعد از
رسيدن به بستان مذکور اراده حج يا عمره شود پس ميقات او
بستان مذکور است وا و وصاحب بستان هر دو برابرانذ زيراچه
بستان مذکور واجب التعظيم نيست پس بسبب قصد رفتن
به بستان مذکور احرام واجب نيست و هرگاه داخل شد دران و
لاحق شد باهل آن بستان بمنزله يکي از انها گشت و بستاني را
جايز است که براي حاجت بمکه رود بغير احرام پس همچنين
کوفي مذکور را نيز جايز خواهد شد رفتن بمکه براي حاجت بدون
احرام و بايد دانست که انچه مذکور شد که بستان مذکور
ميقات وي است پس مراد از ان جميع زمين حل است که واقع
است ميان آن وميان حرم چنانچه سابق مذکور شد است پس اگر
کوفي مذکور يا يکي از اهل بستان احرام نمايد از حل ووقوف
بعرفات نمايد پس برآنها هيچ لازم نمي آيد زيراچه آنها احرام

نموده اند از میقات خودها * مسئلهٔ ۲ * آفاقی اگر داخل
شود در مکه بدون احرام و بعد ازان خارج شود از مکه دران سال
ورود بسوی میقات خود وازمیقات احرام حج فرض نماید پس بسبب
این احرام جنایتیکه بسبب داخل شدن در مکه بدون
احرام بوقوع آمده بود مرتفع میگردد وچنان میشود که گویا
او بدون احرام در مکه داخل نشده است وفرق رفع گفتست که
آن جنایت مرتفع نمیگردد و هم می موافق قیاس است چنانچه
درصورت نذر است اگر نذر کرد کسی با بسط ورکه بگوید علیّ ذهاب
الی مکة بالاحرام پس او اگر احرام از میقات برای حج
فرض نماید و بعد ازان داخل شود در مکه پس نذر مذکور
بسبب رفتن باین احرام بسوی مکه ادا نمیشود بلکه لازم است
مر اورا که باحرام مستقل رود بسوی مکه چنانچه آفاقی مذکور
اگر بعد از گذشتن آن سال در سال دیگر بسوی میقات رفته
احرام حج نماید و بمکه رود پس بسبب رفتن بمکه باحرام حج
در سال دیگر مرتفع نمیشود جنایتیکه بوقوع آمده بود بسبب
داخل شدن در مکه بدون احرام در سال اول و دلیل علمای ما این
است که آفاقی مذکور تلافی ما فوت و تدارک آن نموده روفته

آن را براچه واجب برا و نیز اینست که تعظیم این بقعه نماید باینطور
که باحرام داخل شود در آن و لازم نیست تخصیص برای
داخل شدن در مکه که احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره
داخل شدن در مکه باحرام یافته شد پس کفایت خواهد
کرد چنانچه اگر داخل میشد در مکه باحرام حج فرض را یقیناً
کفایت میکرد بخلاف آنکه سال دیگر را بجهت در این
هنگام داخل شدن بمکه باحرام برای آن دین واجب
میشود بر ذمه او پس آن ادا نمیشود مگر باینطور که
باحرام مستقل داخل شود در مکه چنانچه اگر نذر کند کسی باینکه
اعتکاف خواهم نمود در ماه رمضان در این سال پس اعتکاف
مذکور ادا میشود بروزه رمضان مذکور و برای آن اعتکاف
روزه علیحده سوای روزه رمضان در کار نمیشود و اگر در رمضان
مذکور اعتکاف ننماید پس بعد از آن واجب میشود بر او
که اعتکاف نماید در ماه دیگر سوای رمضان بروزه مستقل
و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف ادا نماید
بروزه رمضان مذکور صحیح نمیشود * مسئله ۳ * هر که
بعد از گذشتن از میقات احرام بعمره نماید و بعد از آن عمره

مذکور را فاسد کند باید که افعال آن عمره را تمام کنند و
بعد ازان آن را قضا کنند زیرا که احرام لازم میشود پس این
چنان شد که فاسد کند حج را بعد از احرام و دریصورت براو
واجب نمیشود دم بسبب تجاوز نمودن از میقات بدون احرام
زیرا که براو قضای آن حج و عمره لازم است پس وقت قضا احرام
آن از میقات خواهد کرد وبسبب آن این جنایت مجاوزت
نمودن از میقات بغیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
بسبب احرام نمودن از میقات در قضای آن حج وعمره حق میقات
که فوت شده است نیز قضا خواهد شد و هرگاه قضای آن خواهد
شد پس سوای آن چیزی دیگر لازم نیست وبنا برقیاس قول زفر
رح دم مذکور ازو ساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است
درحق کسیکه حج او فوت شود و ایام حج باقیماند و آنکس
بغیر احرام تجاوز نماید از میقات و درحق کسیکه تجاوز
نماید از میقات بغیر احرام و بعد ازان احرام حج نماید و
بعد ازان آن حج را فاسد گرداند اعني در پنج ورق پانزده
زفر رح دم مجاوزت از میقات بغیر احرام بر او لازم می آید
وبسبب قضا نمودن آن حج وعمره ساقط نمیشود ونزد علمای

باساقط میشود وفروع این جنایت را قیاس میکنند بر محظورات دیگر ودران دمیکه واجب میشود بسبب قضانمودن آن حج وعمره که دران محظورات واقع شده بوده آن دم ساقط نمیشود وهمچنین ساقط نمیشود دمیکه واجب میشود بسبب مجاوز نمودن از میقات بغیر احرام وعلمای ما میگویند که قیاس آن بر محظورات دیگر معقول نیست زیراچه بسبب احرام نمودن از میقات در وقت قضای آن حج و عمره حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنایت مجاوزت مرتفع میگردد بخلاف محظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن آن حج وعمره مرتفع نمیگردد پس فرق واضح شد * مسئله ۴ * مکی اگر خارج شود از حرم وبعد ازان اراده حج نماید واحرام کند وعود نکند بحرم ووقوف بعرفات نماید پس براو یک گوسفند لازم می آید زیراچه میقات او حرم است واو ازان تجاوز نموداست بغیر احرام پس اگر عود کند بسوی حرم وتلبیه بگوید یا نگوید پس دران اختلاف است بروجهیکه مذکور شده در حق آفاقی * مسئله ۵ * متمتع اگر بعد از فراغت از عمره خارج شود از حرم وا حرام حج نماید ووقوف

بعرفات کند پس بر او دم لازم می آید و مراجعه او مرکاه داخل شد در مکه و افعال عمره را بجا آورده بهر له مکی گشت و میقات مکی حرم است و او تجاوز نموده است از وقت بدون احرام پس دم لازم خواهد شد برا و پس اگر بسا رآید بحرم پس از انکه وقوف بعرفات نماید و تلبیه بگوید در حرم پس بر او شیء دیگر لازم نیست و در صورت نیز اختلاف است در وجهیکه مذکور شد در حق آفاقی والله اعلم

باب در بیان اضافت احرام بسوی احرام دیگر

* مسئله ۱ * مکی اگر احرام عمره نماید و یکشوط طواف نماید برای آن و بعد از ان احرام حج نماید پس ابو حنیفه رح گفته است که در صورت مکی مذکور بر او لازم است که بالفعل ترک کند حج را و بر وی دم واجب میشود بسبب ترک نمودن حج و بر او لازم است که در صورت ترک نمودن حج حج و عمره نماید و ابو یوسف و محمد رح گفته اند که در صورت مذکوره راجح نزد علمای ما این است که ترک کند عمره را و قضا کند آن را و بر او دم واجب میشود بسبب ترک عمره و دلیل ابی یوسف و محمد رح این است که مکی را ترک نمودن

یکی از حج و عمره لازم است زیرانچه جمع نمودن میان حج وعمره در حق مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است چه آن ادنی است از روی رتبه و اعمال آن قلیل است به نسبت اعمال حج، قضای آن آسان است بجهت آنکه عمره موقت نیست بلکه عمره نمودن در هر وقت روا است و اگر احرام عمره نماید مکی و بعد از ان احرام حج نماید بی آنکه از افعال عمره چیزی بعمل آورده باشد پس درینصورت نیز همان حکم است که در صورت اول مذکور شد بنا بر وجهیکه مذکور شد پس اگر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و بعد از ان احرام حج نماید پس درینصورت لازم است ویرا که ترک کند حج را بالاتفاق زیرا چه چهار شوط اکثر اجزای طواف است و اکثر شی بمنزله کل آنست پس درینصورت ترک نمودن عمره متعذر است چنانچه ترک آن متعذر است در صورتیکه فراغت نماید از عمره و دلیل ابیحنیفه رح یکی این است که در صورت مذکوره احرام عمره موکد شد است بسبب ادا نمودن بعض از افعال آن و احرام حج موکد نشده است و ترک نمودن غیر موکد آسان است به نسبت ترک نمودن

هو کرد و دوم این است که در ترک نمودن عمره بعد از شروع در آن
ابطال عمل لازم می آید و در ترک نمودن حج ابطال عمل لازم
نمی آید و جواب نیست که در آن با رماندن از عمل است
و باید دانست که بر او دم لازم می آید هر کدام را که ترک نماید
زیرا چه او حلال گشت پیش از وقت آن نیست آنکه متعذر رسد
تمام نمودن افعال آن پس او در معنی محصر گشت ولیکن در صورت
ترک نمودن عمره بر او قضای عمره است فقط و در صورت ترک نمودن
حج قضای حج و ادای عمره لازم می آید زیرا چه او مانند کسی است
که حج او فوت شود و بر آنکس حج و عمره لازم می آید و اگر هیچ
یک کدام ترک ننماید و هیچ یکی از حج و عمره را بلکه افعال هر دو را
بجا آورد ادا میشود هر دو زیرا چه او بجا آورد افعال آن حج
و عمره را بطوری که التزام آن نموده بود ولیکن بجا آوردن هر دو
در حق او منهی است و معهذا اگر هر دو را بجا آورد صحیح میشود
زیرا چه نهی مانع تحقق فعل نیست بنا بر قاعده علمای ما که مقرر
است در موضع خود و در این صورت بر او دم لازم می آید بسبب جمع
نمودن از میان حج و عمره زیرا چه بسبب نمودن حج و عمره [illegible]
را می باید در عمل بجهت ارتکاب منهی عنه و باید دانست

و این دم در حق مکی برای جبر نقصان است و در حق آفاقی
برای ادای شکر است * مسئله ۲ * هرکه احرام حج نماید
و بعد از آن در روز عید احرام حج دیگر نماید پس اگر پیش از احرام
دیگر حلق نموده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج
و هیچ چیز برا و لازم نمی آید و اگر پیش از احرام دیگر حلق
نموده باشد بجهت احرام اول حج دیگر بر او واجب میشود
و در اینصورت اجتماع میان دو احرام حج لازم می آید و آن
بدعت است پس اگر حلق نماید بعد از احرام دوم بر او دم لازم
می آید بالاجماع زیراچه این حلق نموده اگرچه منسکی از مناسک
احرام اول است ولیکن آن جنایت است در حق احرام دوم زیراچه
این حلق بنسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شده است و اگر
حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس در اینصورت
دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح زیراچه او در اینصورت تاخیر کرده است
حلق را از وقت آن در حق احرام اول و بسبب تاخیر حلق از وقت
آن دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح
در اینصورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید بنا بر آنچه مذکور
شده است در باب جنایت ورحج و هرگاه چنین است پس بدانی

مذهب ابیحنیفه رح حلق کردن بعد از احرام دوم و لکردن
آن هر دو برابر است وبنابر مذهب صاحبین رح حلق نمودن
بعد از احرام دوم شرط لزوم دم است * مسئله ۳ * هرکه
فراغت نماید از افعال عمره مگر حلق وپس از حلق نموده
احرام نماید برای عمره دیگر پس بر او دم لازم می آید
بجهت احرام نمودن او برای عمره پیش از وقت آن چه او جمع
نمود میان دو احرام عمره و آن مکروه است پس دم لازم
خواهد شد واین دم برای جبر کفاره است * مسئله ۴ * هرکه
احرام حج نماید وبعد از آن احرام عمره نماید هر دو لازم میشود
بر او زیرا که جمع نمودن میان حج و عمره مشروع است در حق
آفاقی وکلام در حق وی است پس او درینصورت قارن میگردد
ولیکن طریق سنت را مرعی نداشت لهذا تارک سنت میشود و
اگر او وقوف بعرفات نماید در حالیکه افعال عمره بجا
نیاورده است پس عمره متروک میگردد زیرا که ادا نمودن
عمره بآنطور که افعال عمره را بعد از حج بجا آرد غیر
مشروع است ولیکن باید دانست که بمجرد متوجه شدن او
بسوی عرفات عمره متروک نمیشود بلکه وقتی متروک میشود

که او وقوف بعرفات نماید * مسئله ۵ * هرگاه طواف
قدوم نماید برای حج و بعد از ان احرام عمره نماید و حج و عمره
هر دو را بجا آرد پس هر دو لازم است و براو دم لازم می آید
بجهت جمع نمودن او میان حج و عمره زیرا که جمع نمودن
میان حج و عمره مشروع است بنابر انچه سابق مذکور شد پس
در صورت مذکوره احرام هر دو صحیح است زیرا که طواف
قدوم سنت است و رکن حج نیست لهذا اگر ترک کند آنرا کسی بر
او هیچ لازم نمی آید پس پیش از بجا آوردن رکن حج ممکن است
وی را که افعال عمره بجا آرد و بعد از ان حج نماید لهذا اگر
در صورت مذکوره هر دو را ادا نماید جایز است و براو دم لازم
می آید برای جمع نمودن میان حج و عمره و باید دانست که این
دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است زیرا که او
درینصورت بنا نموده است افعال عمره را بر افعال حج من وجه
مستحب است وی را که درینصورت ترک نماید عمره را زیرا که
احرام حج موکد شده است بسبب بجا آوردن بعض اعمال حج
چه طواف قدوم را او بجا آورده است بخلاف آنکه طواف
قدوم ننموده باشد برای حج پس اگر ترک کند عمره را چنانچه مستحب

است باید که قضا کند آنرا چه شروع دران صحیح شده است و درینصورت
برا و دم لازم می آید برای ترک نمودن عمره * مسئله ۱۸ * اگر
آفاقی احرام عمره نماید در روز عید یا در روزی از ایام تشریق
پس آن عمره لازم می شود مرا ورا زیرا چه جمع نمودن میان حج و
عمره مشروع است در حق آفاقی ولیکن لازم است ویراکه ترک نماید
این عمره را زیرا چه اداء نموده است رکن حج را پس در عمره مذکوره
بنای افعال عمره بر افعال حج لازم می آید من کل وجه ونیز عمره
نمودن درین ایام مکروه است بنا برانچه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی پس لازم است ویراکه ترک نماید این عمره را پس
اگر ترک نماید آنرا برا و دم لازم می آید بسبب ترک آن و دم
واجب است برا و که قضای آن نماید بجهت آنکه جمع نمودن
میان حج و عمره در حق او مشروع است و معهذا اگر هر دو را
بجا آرد هر دو ادا میشوند زیرا چه کراهیت دران لغیره است و آن
این است که او درین ایام مشغول میباشد با دای باقی افعال
حج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
تعظیم حج و برا و دم لازم است بجهت آنکه او جمع نموده است
حج و عمره را در احرام یا در باقی افعال حج و فقها گفته اند که این

است باید که قضا کند آنرا چه شروع دران صحیح شده است و درین صورت
بر او دم لازم می آید برای ترک نمودن عمره * مسئله ۱۰۲ اگر
آفاقی احرام عمره نماید در روز عید یا در روزی از ایام تشریق
پس آن عمره لازم می شود مر او را زیرا چه جمع نمودن میان حج و
عمره مشروع است در حق آفاقی ولیکن لازم است و برا که ترک نماید
این عمره را زیرا چه اداء نموده است رکن حج را پس در عمره مذکوره
بنای افعال عمره بر افعال حج لازم می آید من کل وجه و نیز عمره
نمودن درین ایام مکروه است بنا بر آنچه مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی پس لازم است و برا که ترک نماید این عمره را پس
اگر ترک نماید آنرا بر او دم لازم می آید بسبب ترک آن و دم
واجب است بر او که قضای آن نماید بجهت آنکه جمع نمودن
میان حج و عمره در حق او مشروع است و معهذا اگر هر دو را
بجا آرد هردو ادا میشوند زیرا چه کراهیت دران لغیره است و آن
این است که او درین ایام مشغول میباشد باداي باقی افعال
حج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
تعظیم حج و بر او دم لازم است بجهت آنکه او جمع نموده است
حج و عمره را در احرام یا در باقی افعال حج و گفته اند که این

دم نیز برای جبر نقصان است زیرا چه جمع نمودن میان حج و عمره
بطور مذکور خلاف سنت است و بعضی گفته اند که اگر کسی
حلق نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید ترک نکند آن
عمره را بنا بر آنچه فهمیده میشود از ظاهر عبارت مبسوط و بعضی
گفته اند که ترک کند عمره را برای احتراز نمودن از چیزیکه
منهی است و فقیه ابو جعفر گفته است که مشایخ مارح باین فتوی
داده اند * مسئله ۷ * اگر فوت شود حج شخصی و بعد از آن
احرام حج یا عمره نماید آن شخص پس باید که ترک کند
آنرا زیرا چه کسی که حج او فوت میشود لازم است ویرا که افعال
عمره بجا آورده حلال شود بی آنکه احرام نماید برای
عمره بنا بر آنچه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی در باب
فوایت پس اگر احرام نماید برای عمره دیگر لازم می آید
که او جمع کرده میان دو عمره باعتبار افعال این لازم است
زیرا که آن عمره را ترک نماید چنانچه همین حکم است
در صورتیکه احرام دو عمره نماید کسی و شخص مذکور
اگر احرام حج نموده باشد لازم می آید که جمع کرده میان
دو حج باعتبار احرام لهذا لازم است مر او را که ترک نماید آن

حج را چنانچه اگر احرام عمره و حج نماید بسببی ولیکن بر
شخص مذکور در صورت مذکوره قضای آن حج یا عمره که
ترک کرده است آنرا واجب است بجهت صحیح شدن شروع
در آن وهم بر او دم لازم است بسبب ترک نمودن آن بحلال شدن
پیش از وقت والله اعلم

باب در بیان احصار و آن عبارت است

از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیش شود که
بسبب آن برای حج رفتن نتواند چون عدو و بیماری
مثلا و این محرم را محصر میگویند بفتح صاد * مسئله *
محرم اگر محصر شود بسبب عدو یا بیماری که مانع است ویرا
از ادا نمودن حج پس جایز است ویرا که حلال شود و شافعی رح
گفته است که احصار متحقق نمیشود مگر بسبب عدو زیرا چه
حلال شدن بفرستادن هدی مشروع نیست مگر در حق کسیکه
محصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو و بسبب حلال شدن
نجات می یابد از دست عدو نه از بیماری و دلیل علمای ما این
است که لفظ احصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن
بر احصار بسبب بیماری صحیح است باجماع جمیع اهل لغت

میگویند که احصار بسبب بیماری گفته میشود و بسبب عدو
حصر گفته میشود وجواب شافعی رح این است که حلال شدن
پیش از وقت آن برای دفع حرج است یعنی اگر محصر را حلال
شدن جایز نباشد باید که او تا مدت دراز در حالت احرام بماند
و این حرج است و حلال شدن پیش از وقت آن مشروع
شده است برای رفع این در حالت احرام تا مدت دراز ماندن
لاشه حرج است در حق بیمار و هرگاه چنین باشد مر محصر را حلال
شدن پس باید او را که بفرستد گوسفند را بدست شخصی برای
ذبح کردن در حرم و بگوید آن شخص را که در فلان تاریخ
این را در حرم ذبح کن و آن شخص مذکور وعده آن بگیرد
و بعد از آن هرگاه آن تاریخ بگذرد حلال شود و بداند که
وجه فرستادن آن گوسفند در حرم این است که ذبح
کردن این گوسفند قربت و عبادت است و ذبح کردن گوسفند
و ریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان
خاص و مکان خاص چنانچه سابق مذکور شده است پس
بدون آن زمان و مکان خاص ذبح آن قربت و عبادت واقع
نخواهد شد و ضرورتی که ذبح آن قربت واقع نشود حلال

شدی بسبب آن متمتع نخواهد شد چنانچه قول خدا تعالی
در قرآن مجید که حلق نکنید سرهای خود را تا آن زمانکه
برسد هدی بمحل خود بران دلالت میکند چه هدی اسم آن
حیوانیست که فرستاده شود بسوی حرم و شافعی رح گفته است
ذبح آن گوسفند که در صورت احصار است واجب
است و مقید و مخصوص بحرم نیست زیرا چه آن مشروع شده
است بطریق رخصت برای تخفیف واگر مقید شود بحرم گردیدن
آن بحرم تخفیف حاصل نمیشود و علمای ما در جواب این
میگویند که مقصود از این مطلب تخفیف است نه نهایت تخفیف
و بسبب حلال شدن بفرستادن هدی مطلق تخفیف
حاصل است و بدانکه محصر را فرستادن هدی لازم است
خواه آن هدی گوسفند باشد یا شتر یا گاو و حاصل آنکه
فرستادن گوسفند نیز جایز است زیرا چه در نص قرآن ذکر هدی
آمده است و آن شامل است مر گوسفند را نیز و بدانکه مراد از
فرستادن گوسفند این نیست که گوسفند معین را بفرستد
چه این کاهی متعذر میشود بلکه جایز است و براکه قیمت
آنرا بفرستد تا بآن قیمت گوسفند را خریده در حرم ذبح کند

شخص مذکور و بایه دانست که بر محصر واجب نیست که حلق یا قصر نماید برای حلال شدن و این قول ابیحنیفه و محمد رح است و ابو یوسف رح میگوید که واجب است برای زیرا چه پیغمبر صلعم حلق نموده است در سال حدیبیه و امر کرده اصحاب خود را بآن وه ران سال پیغمبر صلعم مع اصحاب خود محصر بود ند ومعهذا اکر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود برای او نزد ابی یوسف رح و دلیل طرفین رح این است که قربت و عبادت شدن حلق معلوم نشده است مگر در صورتیکه مرتب برافعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد و فعل نبی صلعم و اصحاب وی برای آن بود که تا ظاهر شود برمردمان که عزم آنها درست ومحکم است برای برگشتن *مسئله ۲* قارن اگر محصر شود پس لازم است برای که دو هدی فرستد زیرا چه او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک هدی فرستد قارن تا که حلال شود از احرام حج و باقی ماند در حالت احرام عمره حلال نمیشود از هیچ یکی از دو احرام زیرا چه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است *مسئله ۳* جایز نیست ذبح کردن هدی احصار مگر

در حرم و در سایر است ذبح نمودن آن پیش از روز عید نزد امام ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که جایز نیست ذبح نمودن دم احصار مر محصر را مگر در روز عید در صورتیکه احصار او از حج باشد و اگر احصار او از عمره باشد پس جایز است ویرا ذبح نمودن آن هر وقتیکه خواهد و دلیل صاحبین رح این است که دم احصار حج مانند دم تمتع و قران است و ذبح نمودن دم تمتع و قران جایز نیست پیش از روز عید و نیز ذبح نمودن دم احصار مذکور سبب حلال شدن است مانند حلق و حلق جایز نیست پیش از روز عید و دلیل ابی حنیفه رح این است که دم احصار واجب است بطریق کفاره و جبر نقصان لهذا خوردن گوشت جایز نیست مر محصر را پس ذبح نمودن آن مختص خواهد شد بمکان نه بزمان مانند دیگر دمهای کفاره بخلاف دم تمتع و قران که آن دم کفاره نیست و بخلاف حلق که حلال شدن بسبب آن در وقت خود است و معظم افعال حج که وقوف بعرفات است منتهی میشود پس در محال حلال شدن بسبب ذبح نمودن دم احصار پیش از وقت آنست پس قیاس این

بر طبق جمع الفارق است * مسئله ۴ * محصر از حج اگر حلال شود پس بر او لازم میشود حج و عمره بجهت آنکه چنین مروی است از ابن عباس و ابن عمر رض و بجهت آنکه حج واجب میشود بطریق قضا و برای صحت شروع در آن عمره واجب می شود بر او بجهت آنکه او مانند کسی است که حج او فوت شده باشد * مسئله ۵ * بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای آن و بدانکه احصار از عمره متحقق میشود نزد علمای ما و امام مالک رح میگوید که متحقق نمیشود زیرا چه عمره موقتا نیست و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم و اصحاب وی محصور شده بودند در حدیبیه و آنها احرام عمره نموده بودند فقط و دوم این است که در صورت احصار از حج حلال شدن مشروع شده است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است در احرام عمره و هرگاه ثابت شد که احصار از عمره متحقق میشود پس در صورتیکه احصار از آن متحقق شود در حق وی قضای آن بر او واجب خواهد شد وقتیکه حلال شود چنانچه در صورت احصار از حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۶ * قارن اگر محصر گردد پس بر او یک حج و دو عمره لازم می آید اما لزوم

یک حج و یک عمره پس آن بنا بر وجهی است که سابق مذکور شد واما لزوم عمره دیگر پس آن بجهت آنست که از از حج و عمره بیرون شده است بعد از انکه شروع بودن او در ان صحیح شده بود * مسئله ۷ * قارن اگر بفرستد هدی را بدست شخصی و وعده بگیرد از او باینکه در فلان روز ذبح خواهد کرد آن را و بعد از ان زایل شود احصار پس اگر زایل شود احصار در وقتیکه در این اینقدر فرصت نباشد که ادای حج را در یابد هدی را پس در ینصورت لازم نیست بر او که متوجه شود برای ادای حج زیراچه انچه مقصود از ان است صورت حاصل نمیشود بلکه باید که صبر کند تا آن زمانکه حلال گردد بسبب ذبح بودن هدی که فرستاده است آن را ومعهذا اگر متوجه شود بارادهٔ اینکه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد شد پس این جایز است و برا زیراچه حج او فوت شده است و کسیکه حج او فوت میشود افعال عمره بجا آورده حلال میشود و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه دران ادای حج را و را که هدی تواند کرد لازم میشود بر او که متوجه شود برای ادای حج زیراچه عجزی که بسبب مانع از ادای حج عارض شده بود زایل

گشت پیش از انکه خلف وعوض آنرا بحیل آورده باشد پس درینصورت هرگاه روانه شود و هدی خود را سلامت بیابد پس آنرا هرچه خواهد بکند زیرا چه آن هدی ملک اوست و آنرا برای مقصودی معین نموده بود که استغنا ازان حاصل گشت و اگر احصار را و زایل گردد در وقتیکه دران ادراک هدی تواند کرد نه ادای حج پس درینصورت حلال خواهد شد بسبب عجز ه وار ادای اصل و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه دران ادای حج تواند کرد نه ادراک هدی باینطور که وعده گرفته باشد از برنده هدی که ذبح کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذیحجه پس درینصورت نیز جایز است ویرا که حلال شود بنابر استحسان و زفر رح گفته است که درینصورت ویرا جایز نیست که حلال شود و همین موافق قیاس است زیرا چه او درینصورت قادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل کردن مقصود از بدل که هدی است و باید دانست که این تقسیم و تردید که مذکور شد بنا بر قول صاحبین رح درست نمیشود در حق کسیکه محصر باشد از حج زیرا چه ذبح نمودن دم احصار حج نزد ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس هرگاه خواهد یا فت

حچرا حرانند با ثت شد یر را بیر و درا بن مست که تسلیم مذکور در سب میسود درحق معصر مذکور ما بر قولا مقصد رنج و درحق معصر ارعهره درست اسب ما لا تعا لب حه د بیع بودن دم احصای ارعهره موقت نیست بر و عمد ما لا تعاقب و باید دانست که وجه استحسان این اسب که درصورت مذکوره اکر لازم شمرده نشود براو که موجه سود برای ادای حج شرائه مال اوصابع خواهد شد زیراچه معصر که بد سب او شدی درسبا دامی د چ حواهد کرد آنرا بعد ده معسود آن حاصل بحوا هد شد و حرمت مال ما نند حرمت دات انسان اسب و باید دانست که درصورت مذکوره معصر مذکور مختار است اکر حواهد صبر کند در مکه تا که معصر شدا سب در اول با در عمرة تا آن زمان که هدی و دیح کرده شود از حساب اویس اود بس حرام حلال کردد و اکر حرا هد موجه سود بسوی ادای بودن عمادتیکه الدرام آن بوده بود بسبب احرام و ادا نماید آنرا و این افضل است چه درین وفا بودن حج را است که وعده آن نموده بود * مسئله ۸ * هر که معدار وقوف بعرفات معصر کرد د پس او در حقیقت معصر نیست زیرا چه در ینهنگام بسبب احصار حج را فوت نمیشود * مسئله ۹ *

هرکه محصر شود در مکه و بسبب احصار طواف خانه کعبه و وقوف بعرفات نتواند کرد پس او محصر است زیرا چه در حق او متعذر است اتمام حج پس از مانند کسی است که محصر شود در زمین حل و اختیار قادر باشد بر یکی از طواف و وقوف بعرفات پس در ین دو صورت او محصر نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه فایت الحج حلال میشود بسبب طواف و در صورتیکه قادر نباشد بر طواف پس دم قایم مقام آن میشود و در ینصورت بسبب دم حلال میشود و اصل همان طواف است در حق او و هرگاه او بر طواف قادر باشد محصر نخواهد شد و اما در صورت دوم پس بنا بر وجهی است که در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته اند که درین مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان ابی یوسف رح باینطور که امام ابوحنیفه رح میگوید که محرم محصر نمیشود در حرم و ابو یوسف رح میگوید که اگر عدو غالب شود بر مکه حتی که حایل شود عدو میان محرم و میان خانه کعبه پس درینصورت احصار متحقق میشود ولیکن این بیان اختلاف صحیح نیست و صحیح همان است که اول مذکور شد والله اعلم

باب در بیان فوت شدن حج

* مسئله ۱ * هرکه احرام حج نماید و بعد از ان اتفاق وقوف بعرفات نیافتد تا فجر روز عید پس حج او فوت میشود بجهت آنکه سابق مذکور شد است که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید است و درین هنگام برا او واجب است که طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه نموده حلال شود و در سال آینده قضای حج نماید و براو دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکرا وقوف بعرفات اتفاق نشود و در شب عید نیز وقوف بعرفات اتفاق نیافتد پس حج او فوت میشود و لازم است ویراکه عمره نموده حلال شود و در سال آینده حج نماید و عمره عبارت است از طواف و سعی و بجهت آنکه هرگاه احرام صحیح و منعقد کرده پس خروج از ان متصور نیست مگر باداي حج یا عمره چنانکه اگر کسی احرام مبهم کند و در تلبیه گوید اللهم لبیک [illegible] حج و عمره نماید و در دل هم نیت یکی ازان دو باشد پس خروج از احرام متصور نمیشود مگر باداي یکی از دو نسک و در صورت مذکوره اداي حج متصور نیست پس اداي عمره برا او لازم است و براو دم لازم نیست زیرا چه او حلال شد بسبب افعال عمره و افعال

عمره در حقّ او که فایت الحجّ است بمنزله دم است در حق متمتّع پس جمع نموده نمیشود میان آن هر دو اعني افعال عمره ودم

* مسئلة ۲ * عمره فوت نمیشود چه آن جایز است در جمیع ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال و آن پنج روز روز عرفه و عید اضحی وسه روز ایام تشریق است چه در این روزها عمره مکروه است بجهت آنکه مرویست که عایشه رض مکروه میداشت عمره را در این روزهای پنجگانه و بجهت آنکه این روزها ایام حج است پس این روزها برای حج متعین است واز ابی یوسف رح مرویست که او مکروه نمیداشت عمره را در روز عرفه پیش از وقت زوال زیرا چه وقت رکن حج میرسد بعداز وقت زوال در روز عرفه نه قبل ازان ومذهب ظاهر همان است که اول مذکور شد ولیکن معهذا اگر عمره کند کسی در این روزها صحیح میشود واو محرم میماند برای عمره در این روزها زیرا چه کراهیت آن در این روزها لغیره است بجهت تعظیم امر حج وهم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس بایدکه خالصا برای حج باشد پس شروع او باکراهیت صحیح خواهد بود

* مسئله ۳ * عمره سنت است وشافعي رح گفتست که

فرض است زیراچه پیغمبر صلعم فرموداست که عمره فرض است
مانند حج ودلیل علمای مالکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که
حج فرض است وعمره نفل است ودوم این است که عمره موقت نیست
وبه نیت غیر اداکرده میشود چنانچه در صورتیکه فوت شوه
حج کسی پس او در بعضی وقت عمره مي نماید بنابراینچه مذکور
مشتمال آنکه وبرانیت حج بود نیت عمره وراین احکام دلالت
میکند براینکه عمره نفل است وحدیثیکه شافعي وج آورد
است که عمره فرض است مانند حج پس جواب آن این است
که میان این حدیث ومیان حدیثیکه علمای ما وردهاند
تعارض است وباجود این تعارض فرضیت ثابت نخواهد شد
پس تاویل آن ضرور است وتاویل آن این است که فرض بمعني
تقدیر است درحدیث مذکور یعني اعمال عمره مقدر است
مانند اعمال حج * مسئله ۲ * عمره عبارت است ازطواف
خانه کعبه وسعي نمودن میان صفا ومروه چنانچه مذکور
شد درباب تمتع والله اعلم

باب در بیان حج نمودن انسان از جانب
غیر * مسئله ۱ * قاعده نزد اهل سنت وجماعت این

است که جایز است مر انسان را که بخشد ثواب عمل
خود را برای غیر خود اگر آن عمل روزه باشد یا نماز یا صدقه
باشد یا غیر آن و وجه جواز آن این است که پیغمبر صلعم قربانی
نموده دو قوچ را املح یکی را برای ذات خود و دیگری را برای
امت خود که ایمان آورده باشند بوحدانیت خدا تعالی
و برسالت پیغمبر او صلعم پس ازین معلوم شد که انسان را
بخشیدن ثواب عمل خود برای غیر جایز است چه پیغمبر
صلعم بامت خود بخشید ثواب قربانی نمودن دو قوچ را
که عمل وی است و باید دانست که عبادات بر چند
نوع است یکی عبادت مالی فقط چون ادای
زکات مال دوم عبادت بدنی فقط چون نماز و
سیوم عبادتی است که ببدن و بمال هر دو تعلق دارد چون حج و
و در نوع اول نیابت جاری است در هر دو حال یعنی در حالت
صحت و اختیار و در حالت ضرورت و بیماری زیرا چه مقصود از
عبادت مالی دادن مال است و آن حاصل میشود از فعل نایب
نیز و در نوع دوم نیابت جاری نیست در هیچ حال زیرا چه
مقصود از آن رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن حاصل نمیشود

از قبل نایب و در نوع سوم نیابت جاری میشود در وقت عجز و
ضرورت و جاری نمیشود در وقت قدرت زیراچه دران جهت
مالی و جهت بدنی هردو متحقق است پس بنابر دو جهت در حالت عجز
نیابت جاری خواهد شد بنابر جهت اول و جاری نخواهد شد
در حالت قدرت بسبب جهت دوم و باید دانست که شرط جواز
حج نمودن انسان از جانب غیر این است که آن غیر شده عاجز
باشد تا دم مرگ زیراچه حج نمودن در تمامی عمر یکبار فرض
است پس وقت آن تمام عمر است پس عجز از آن متحقق
نمیشود مگر وقتیکه حالت عجز ممتد شود تا دم مرگ
* مسئله ۲ * در حج نفل نیابت جائز است در حالت قدرت
نیز زیراچه در باب نفل وسعت است و بعد از آن باید دانست که
مجتهد رح میگویند که در صورتیکه حج نماید انسان از جانب
غیر حج واقع میشود از حج کننده و ثواب نفقه آن میشود مر
آن غیر را که امر کرده است آن انسان را بحج نمودن از جانب
او و این حج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیراچه حج عبادت
بدنی است و در صورت عجز انفاق یعنی خرج دادن قایم
مقام حج نموده میشود مانند فدیه در باب روزه پس ساقط

میشود حج از نیابت آنکه امر کرده و ظاهر روایت این است که در صورت مذکوره حج واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه بر این دلالت میکند احادیثیکه در این باب وارد شده است چون حدیث خثعمیه چه پیغمبر صلعم فرموده است خثعمیه را که حج بکن از جانب پدر خود و غیره بکن از جانب او * مسئله ۳ * اگر شخصی را امر کنند دو کس باینکه از جانب هر واحد از انها حج فرض نماید و او از جانب هر دو بکند احرام حج نماید پس در اینصورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج کننده نه از جانب هیچ یکی از انها زیرا چه هر واحد از انها امر کرده بود مر آنشخص را باینکه حج نماید از جانب او فقط و بگردانند آن حج را برای وی خالصاً بغیر اشتراک و شخص مذکور مخالفت آن نموده و ممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب یکی از ان دو کس چه یکی اولی نیست از دیگری پس بالضرورت از جانب مامور واقع خواهد شد و بعد از ان اگر خواهد آن شخص که بگرداند آن حج را برای یکی از ان دو کس پس آن نیز ممکن نیست بخلاف آنکه اگر شخصی حج نماید از جانب پدر و مادر هر دو چه آن شخص را میرسد که بگرداند آن حج را برای یکی از

مادر و پدر زیرا چه این شخص تبرع کنند است در حق ماه و پدر بسبب گردانیدن ثواب عمل خود برای مادر و پدر پس او مختار است در اینکه ببخشد ثواب عمل خود را بهر کدام که خواهد از مادر و پدر پس احتیار او باقی خواهد ماند بعد از تحقق عمل که سبب ثواب است و در صورتیکه کلام در آن است شخص مذکور حج نموده است بحکم آن دو کس و امر آنها و هرگاه مخالفت امر آنها کرد پس آن حج او واقع خواهد شد نه از جانب هیچ یکی از آنها و در این صورت شخص مذکور ضامن نفقه میشود برای هر واحد از آنها اگر خرج نموده باشد در راه حج مال آنها را زیرا چه او خرج کرده است مال امر کننده را در حج خود و اگر شخص مذکور احرام مبهم نماید باینطور که احرام حج نماید از جانب یکی از آن دو کس بغیر تعیین یعنی احرام حج از جانب یک کس مبهم نماید پس در این صورت اگر نا مبهم احرام مبهم حج نماید آن حج از جانب او واقع میشود نه از جانب هیچ کس از آنها چه یکی اولی نیست از دیگر و اگر بعد از تمام حج معین نماید حج را برای یکی پس این جایز است بنا بر استحسان نزد طرفین رح و نزد ابی یوسف رح در این صورت نیز حج او واقع میشود از

جانب آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها وهمین موافق قیاس است زیرا چه شخص مذکور مامور بود بحج نمودن برای معین ومبهم مخالف معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب آنها بخلاف آنکه اگر شخصی احرام مبهم نماید باینطور که در احرام خود تعیین حج یا عمره ننماید چه درینصورت آن شخص رامیرسد که آن احرام را معین نماید برای هر کدام که خواهد از حج وعمره زیرا چه درینصورت امریکه التزام آن نموده است آن شخص مجهول است ودرصورتیکه کلام دران است صاحب حق مجهول است ووجه استحسان این است که احرام مشروع است برای این وجه که وسیله افعال حج است و مقصود بنفسه نیست واحرام مبهم وسیله آن میتواند شد بواسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد درصورت مذکوره بخلاف آنکه اگر تمام نماید افعال حج را باحرام مبهم و برای یک کس معین نکند و بعد از ان بخواهد که معین نماید آن را برای یک کس از ان دو کس چه این جایز نیست زیرا چه حجیکه ادا نموده شد باحرام مبهم صلاحیت

این ندارد که بعد از آن معین نموده شود برای یکی از آن دو کس پس ثابت شد که دریتصورت حج بشخص مذکور مخالف امر آنکسان است لهذا آن حج از جانب شخص مذکور واقع خواهد شد نه از جانب آن کس *مسئله ۴* اگر کسی امر کند بشخصی باینکه قران نماید از جانب او پس دریتصورت دم قران واجب میشود برشخص مذکور که مامور است زیرا که دم قران واجب شده است بطریق شکرانه بر توفیق جمع نمودن میان دو نسک واین جمع نمودن میان دو نسک فعل مامور است نقلا جمع مینماید میان آن هردو نه آمر وباید دانست که این مسئله دلالت میکند بر مذهب ابیحنیفه و محمد رح مروی است که حج از مامور واقع میشود چنانچه سابق مذکور شده است *مسئله ۵* اگر امر کند انسانی را دو کس برای اینکه یکی امر کند ویرا باینکه حج نماید از جانب او ودیگر امر کند ویرا باینکه عمره نماید از جانب او وهر دو اذن قران داده ویرا پس دریتصورت دم واجب میشود بر انسان مذکور زیرا چه او دریتصورت قران مینماید پس قران

بر او واجب خواهد شد بنابر آنچه در مسئله سابق مذکور شد * مسئله ۶ * اگر امر کند کسی بکسی بحج نمودن از جانب خود پس در ینصورت اگر محصر شود مامور پس دم احصار بر آمر است و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف گفته است که این دم بر محصر مذکور است زیرا چه وجوب دم احصار برای دفع ضرر است و این ضرر عبارت است از امتداد احرام و این ضرر است در حق محرم محصر پس دم احصار بر او واجب خواهد شد و دلیل طرفین رح این است که در صورت مذکوره آمر مذکور آن مامور را درین ضرر انداخته است پس بر آمر است که خلاص کند و برا ازین ضرر * مسئله ۷ * اگر کسی احرام حج نماید از جانب میت و بعد از آن محصر گردد پس دم احصار در ینصورت واجب می شود در مال میت نزد طرفین رح برخلاف قول ابی یوسف رح و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که در صورت مذکوره دم مذکور از ثلث مال میت داده می شود زیرا چه آن صله است مانند زکات وغیره چه صله عبارت است از دادن مال بغیر عوض مال چون نذر و کفاره و بعضی گفته اند که آن داده میشود از جمیع

مالذ مدت زیرا چه دلیل آن واحد نشداست در مالمیت بحیوث حق
ماموریس آن دین شد ودین میت از جمیع مال ادادا نموده
میشود * مسئله ۸ * اکر ماموریحج از جانب غیر بعد از
احرام حج جماع نماید پس دم بر مامور مذکور واجب میشود زیرا چه
این دم بسبب جنایت اوست ومامور مذکور باختیار خود جنایت
کرد است ومامور مذکور ضامن نفقه میشود برای آمر کر جماع
بوده باشد پیش از وقوف عرفات زیرا چه او بسبب جماع نمودن
پیش از وقوف عرفات فاسد کرد حج را وامر نبود مکر بحج
صحیح نه فاسد آنکه اکر فوت شود حج غیر را اختیارا و چه
در صورت او ضامن نفقه میشود بجهت آنکه باختیار او حج
فوت نشداست واکر جماع نماید بعد از وقوف عرفات حج او
فاسد نمیشود ولهذا درین صورت او ضامن نفقه نمیشود برای آمر
چه مقصود آمر درین صورت حاصل است ولکن دم لازم می آید
بر مامور مذکور بنا بر وجهیکه مذکور شد وهمچنین واجب است
بر مامور حج دم مثل که واجب میشود طریقه کفاره جنایت
بنابرانچه مذکور شد * مسئله ۹ * هرکه وصیت کرد
بانکه حج نموده شود از جانب او پس وارثان او مقرر نمود نه

شخصي را براي آنكه حج نمايد ازجانب او و بعد ازان شركاء
رسيد آنشخص بكوفه و مرد ويا ماليكه بوي داده بود براي حج
دزد برد آنرا حال آنكه آنشخص نصف آنرا خرج نموده بود
پس درينصورت بايد كه شخص ديگررا مقرر نمايد كه او براي
حج رود ازجانب ميت از خانه ميت و خرج او داده شود از ثلث مال
ميت كه باقي است و اينكه مذكور شد نزد ابي حنيفه رح است
و صاحبين رح گفته اند كه درصورت مذكوره وارثان ميت مذكوررا
لازم است كه بفرستند شخصي را براي حج نمودن ازجانب ميت
مذكور براي حج نمودن ازجانب ميت مذكور براين وجه كه
آنشخص براي حج رود از مكانيكه مامور اول درانجا مرده است
وليكن نزد محمد رح خرج آن داده ميشود از ماليكه باقيمانده است
از ماليكه بمامور اول داده شده بود اگر ازان مال چيزي
باقيمانده باشد و اگر چيزي ازان باقي نمانده باشد
پس درينصورت وصيت مذكوره باطل ميگردد بنا برقياس اين
برصورتيكه موصي معين نمايد مقدار مال را براي حج و آن مال خرج شود
باقي نمانده چه درينصورت وصيت او باطل ميگردد پس
همچنين درانجا نيز چه معين نمودن وصي مقدار مال را براي حج

مانند معین نمودن موصی است ونزد ابی یوسف رح خرج آن
داده میشود از مالیکه باقی مانده است از ثلث جمیع مال
میت که از آن خرج داده شده بود بمامور اول زیرا چه ثلث
جمیع مال محل نفاذ وصیت است ودلیل ابی حنیفه رح این است
که قسمت نمودن وصی مال میت را وعلیحده نمودن مقدار یرا
از آن برای حج نمودن از جانب او صحیح نیست مگر وقتیکه
خرج نماید آنرا در وجهیکه مقرر نموده بود آنرا موصی
زیرا چه کسی خصم نیست دران مال تا قبض کند آنرا او در صورت
مذکوره آن مقدار مالکه آنرا بمامور اول داده بود وصی خرج
نشد در وجهیکه موصی آنرا مقرر نموده بود پس چنان شد که مال
هلاک شود پیش از آنکه علیحده نماید آنرا وصی برای خرج
حج درینصورت حج نموده میشود از جانب میت از ثلث مالیکه
باقی است همچنین درینجا نیز خرج داده خواهد شد از ثلث ٥
مال میت که باقی است بعد از مردن مامور اول وبعد از خرج
نمودن او مقداریرا که خرج کرد آنرا مامور اول باید دانست
که اختلاف میان علمای ما در دو مقام است یکی در اعتبار ثلث
مال دوم در مکانیکه از انجا برای حج رود مامور

دوم و اختلاف آنها در مقام اول مع دليل هريک بيان تمهوده شد و اما دليل قول ابي حنيفه رح در مقام دوم پس آن اين است كه هر قدر سفر كه مامور او نموده بود در صورت مذكوره بسبب مردن او باطل گشت در حق احكام دنيا زيراچه پيغمبر صلعم فرموده است كه هرگاه مي ميرد انسان منقطع ميگردد عمل او مگر سه چيز باقي ميماند الي آخر الحديث و يكي از ان سه چيز وصيت است پس وصيت ميت مذكور در صورت مذكوره باقيست و او وصيت كرده بود باينكه حج نمايند از جانب او باينطور كه شخصي را براي حج از وطن او فرستند پس چنان شد كه در صورت مذكوره كسي براي حج نموده از جانب او را صلا نرفته است و همين موافق قياس است ووجه قول صاحبين رح در مقام دوم اين است كه آن مقدار سفر كه مامور او نموده بود باطل نگشته است بجهت آنكه خدا تعالي فرموده است كه هركه بيرون شود از خانه خود به نيت آنكه هجرت نمايد بسوي خدا و رسول خدا صلعم و بعد از ان بميرد پس اجر او بر خدا است و بجهت آنكه پيغمبر صلعم فرموده است كه هركه بميرد در راه حج نوشته ميشود براي او ثواب حج مقبول در

هرچه شد هرگاه ما طلب سد مقدار سفر مذکور پس اعتبار نبوده
حواله شد وصیت مذکوره از مکانیکه رسیده بوده دران مأمور
اول واین استحسان است و باید دانست که این اختلاف
در صورت مذکوره مبني است بر اختلاف آنها در صورتیکه
انسان احرام حج نهاده برای خود و بعد از ان در مکاني رسیده
بمیرد پس درین صورت ابو حنیفه رح میگوید که از جانب
او حج ممروه مشود از خانه او بایطور که شخصي را فرستاده
میشود از خانه او تا حج نماید از جانب او و صاحبین رح
میگویند که فرستاده میشود شخصي را از مکاني که دران
مرده است تا آن شخص حج نماید از جانب او * مسئله ۱ *
هرکه احرام حج نهاد از جانب پدر و مادر خود پس جایز است
و بر او که مکرر داند آنرا برای یکي از پدر و مادر بر او اجه هرکه
حج مینهاید از جانب غیر بغیر امر وي پس جز این نیست که او
مکرر داند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب مستحق
میشود بعد از ادای حج پس نیت هر دو پدر و مادر که پیش از
ادای حج بوده بود لغو است و بعد از ادای آن ثواب آنرا بهر
کدام که بخواهد صحیح است بخلاف مأمور بشا دراینجه

سابق مذکور شد والله اعلم

باب در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی هدی گوسفند است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که ادنی هدی گوسفند است و بدانکه هدی بر سه نوع است یکی شتر دوم گاو سیوم گوسفند بجهت آنکه پیغمبر صلعم هرگاه گوسفند را ادنی هدی گردانیده پس معلوم شد که چیزی اعلی ازان خواهد بود و اعلی ازان گاو وشتر است و بجهت آنکه هدی آنرا میگویند که برده شود بحرم برای ذبح بطریق عبادت و این معنی یسافته میشود در هر سه نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نمودن چیزی ازین سه نوع مذکور مگر چیزیکه اضحیه نمودن آن جایز است زیراچه ذبح نمودن هدی عبادت است که تعلق دارد بریختن خون مانند اضحیه پس مختص خواهد شد هدی بچیزیکه مختص است باضحیه * مسئله ۳ * ذبح نمودن گوسفند جایز است در هر صورتیکه دم لازم می آید در حج مگر در دو صورت یکی اینکه طواف زیارت نماید در حالت جنابت دوم اینکه جماع نماید بعد از وقوف بعرفات پس

کاین صورت جایز نیست مگر ستر ما کار ما برانچه سابق
بیان نموده شده است * مسئله ۴ * کسیکه ذبح کند
هدی را پس جایز است وبرا خوردن گوشت آن هدی اگر
آن هدی نفل باشد یا هدی تمتع یا هدی قران زیراچه
این هدی ها هدی نسک است پس جایز است و برا خوردن
گوشت آن چنانچه اگر قربانی نماید کسی جایز است وبرا خوردن
گوشت آن پس نقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم خورده است گوشت
وشوربای هدی خود را بلکه مستحب است ایشان را که از گوشت هدی خود
خوری نموده نخیمه انچه مذکور شد از عهد ۃ نحر دایم و
همین مستحب است زیراکه تصدق نماید گوشت هدی خود را
بر وجهیکه بیان نموده شد است در تصدق نمودن گوشت
قربانی وجایز نیست وبرا خوردن گوشت هدی سوای هدی هاکه
مذکور شد زیراکه هدی های دیگر برای کفاره جنایت است و
نقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم هرگاه منحصر شده بود
در حدیبیه و هدی ها فرستاده بود بدست ناجیه اسلمی رض
فرموده بود زیراکه ترا و رفیقان ترا خوردن از گوشت آن نباید
خورد * مسئله ۵ * ذبح کردن هدی نفل وهدی تمتع وقران

جایز نیست مکروه روز عید اضحی و در مبسوط مذکور است که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جایز است و ذبح کردن آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی عبادت در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی است و این معنی متحقق میشود برسانیدن آن در حرم و هرگاه یافته شود این معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید ولیکن ذبح کردن آن در ایام نحر افضل است زیرا چه معنی عبادت در ذبح کردن آن درین روز ها ظاهر تر است و ذبح نمودن هدی تمتع وقران جایز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید چنین فهمیده میشود زیرا چه او تعالی فرموده است که بخورید ازان و بخورانید فقیر را و بعد ازان ادا کنید تفث خود ها را یعنی شرایط طرح را مانند حلق ورمی وغیره و ادای تفث مختص است بروز نحر و هدی تمتع وقران در تفث داخل است و بجهت آنکه این هر دو هدی هدی نسک است پس ذبح کردن آن مختص بروز عید خواهد شد مانند اضحیه و ذبح نمودن هدی های دیگر در هر وقت جایز است وشافعی رح گفته است که ذبح نمودن هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر قیاس

آنگاه شد هدي تمتع وقران ز يراحه هدي تمتع وقران نمردم جبر نقصان،
است نود شافعي رح ودليل علماي ما اين است كه هدي هاي ديگر
سواي تمتع وقران براي كفاره جنايت است پس ذبح كردن آن مختص
بر زمان نخواهد شد زيراكه آن شرگا واجب شد است براي جبر
نقصان پس تعجيل آن بهتراست تا سبب آن نقصان امر مرتفع
شود بلا تاخير بخلاف هدي تمتع وقران چه آن دم نسك است نه
براي كفاره جنايت * مسئله ۶ * جايزنيست ذبح نمودن
هدي شامگر درحرم بجهت آنكه خداي تعالى درقرآن مجيد فرموده
است دربيان جزاى صيد بايد كه هدي برسد بكعبه راين اصل است و ازين
معلوم شد كه هرهدي هائيكه واجب شود براي كفاره جنايت آنرا تا بحرم
بايد برد وبجهت آنكه هدي نام چيزي است كه برده شود بسوي
مكاني ومكان آن حرم است چه پيغمبر صلعم فرموده است كه
منا بتمامه مكان نحراست وراه هاي مكه همه مكان نحر
است * مسئله ۷ * جايزاست مرصاحب هدي راكه تصدق
نمايد گوشت آنرا بمساكين حرم وغيرحرم زيراكه تصدق نمودن
عبادت معقول است يعني موافق عقل است وصدقه
دادن بهر فقير عبادت معقول است وشافعي رح برخلاف اين است

میگوید * مسئلهٔ ۸ * تعریف هدیها واجب نیست زیرا که هدی آنچه اهدا میشود از بردن آن در حرم تا که عبادت حاصل شود بریختن خون در آن نه آنکه اهدا میشود از تعریف آن پس تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل وجوب آن یافته نشده است و معهذا اگر تعریف نماید هدی تمتع را پس این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بروز عید است پس شاید که مجرم نیابد کسی را که نگاهدارد آن را تا روز عید پس او بتعریف نمودن آن محتاج است و بجهت آنکه هدی تمتع هدی نسک است پس بنای آن بر تشهیر و اشتهار است بخلاف هدیها یکه برای کفارهٔ جنایت است زیرا چه ذبح نمودن آن پیش از روز عید جایز است چنانچه سابق مذکور شد و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخفای آن سزاوار است * مسئلهٔ ۹ * شتر را نحر کردن افضل است و گوسفند و گاو را ذبح کردن زیرا چه چنین فهمیده میشود از قرآن مجید چه او تعالی فرموده است فصل لربک وانحر اعنی نماز بخوان برای پروردگار خود و نحر بکن و در تاویل آن گفته شده است که مراد شتران است و نیز فرموده است او تعالی

حلٌّ ذبح کنید گاوی را و نیز فرموداست او تعالی که فدیں دادیم ابراهیم علیه السلام را بذبح عظیم و ذبح بالکسر بمعنی مذبوح آمده است برای ذبح بالفتح و نیز نقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم نحر نموداست شتر را و ذبح نمود است گاو و گوسفند را و بعد از آن باید دانست که اگر خواهد صاحب هدی بنحر کند شتر را بایطور که استاده دارد شتر را و به بندد دست چپ آنرا و نحر نماید آنرا و اگر خواهد نحر نماید آنرا باینطور که بخواباند آنرا و نحر نماید و این هر دو طور حسن است ولیکن همان طور اول افضل است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بطور اول نحر نموداست و همچنین اصحاب رض بطور اول نحر نموده اند و نباید که گاو و گوسفند را ذبح نماید در حالیکه استاده باشند زیراچه در حالت غلطانیدن گلوی آن که موضع ذبح است واضح و روشن میشود و هم ذبح کردن در حالت غلطانیدن آسان تراست به نسبت حالت قیام و ذبح نمودن گاو و گوسفند سنت است* مسئله ۱* اولی این است که صاحب هدی خود ذبح یا نحر کند آن را بشرطیکه ذبح نموده داند بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در حجة الوداع

صدهدي روان كرده بود وازانجمله شصت وچند هدي را بدست مبارك خود نحر نموده بود ودر باقي علي رض را فرموده وبجهت آنكه ذبح نموده ن هدي عبادت است وعبادت را بذات خود بجا آوردن اولي است چه دران زياده خشوع متحقق ميشود وليكن كاه باشد كه انسان نداند آنرا لهذا جايز داشته شد كه امر كند غير را بذبح نمودن آن* مسئله ۱۱* بايد كه تصدق نمايد جل ومهار آنرا وبايد كه جزوي از اجزاي هدي برادر اجرت پاك كننده آن نده زيرا چه پيغمبر صلعم بعلي رض فرمود كه جل ومهار آنرا تصدق نما واجرت جزار ازان مده * مسئله ۱۲ * هركه هدي نمايد شتر براو در اثناي راه محتاج ومضطر شود بسوي سوار شدن بران جايز است ويرا كه سوار شود بران واگر محتاج نباشد بآن بايد كه سوار نشود بران زيرا چه او آن هدي را خالص براي خدا گردانيده است پس سزاوار نيست ويرا كه چيزي از اجزا يا از منافع آن صرف نمايد براي ذات خود تا آن زمانكه برسد بمحل خود مگر آنكه محتاج شود بسوي سوار شدن بران بجهت آنكه مرويست كه پيغمبر صلعم ديد شخصي را كه در پس هدي خود

میرود هر آینه آنرا پس در مورد وی که سوار شدن بر آن و بار بر آن
این است که شخص مذکور محتاج بود بسوار شدن بر آن
پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود و بسبب آن نقصان شود
هدی از هدی مذکور پس بر او ضمان نقصان آن لازم می‌آید
مسئله ۱۳ هدی اگر شیردار باشد پس باید که بدوشد
آنرا زیرا که شیر متولد است از آن پس باید که صرف کند
آنرا برای ذات خود و باید که آب سرد بپاشد به پستان آن
حتی که شیر آن منقطع گردد و این عمل کفایت می‌کند وقتیکه
زمانه دوشیدن نبودن قریب باشد پس اگر بعید باشد آن وقت
جایز است که شیر آنرا دوشیده تصدق نماید تا بسبب جمع
شدن شیر در پستان آن ضرر نرسد بآن و اگر صرف نماید آنرا
در حاجت خود باید که تصدق نماید آن مقدار شیر را یا قیمت
آنرا زیرا چه ضمان آن شیر بر او واجب است *مسئله ۱۴*
اگر هدی روان کند کسی و آن هدی در اثنای راه هلاک
گردد پس اگر آن هدی هدی نفل باشد بر او لازم نیست که بجای آن
هدی دیگر را هدی نماید زیرا که قربت و عبادت او متعلق شده بود
بهدیکه هلاک شد و هلاک شد در حق او شان بوده است و آن قربت

واگر آن هدی هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی
دیگر نماید زیرا چه واجب بر ذمه او باقی است و همچنین اگر
یافته شود در آن عیب کثیر بجای آن هدی دیگر نماید زیرا چه
بسبب یکی معیوب بعیب کثیر واجب ادا نمیشود پس ضرور است
که دیگری را قایم مقام آن نماید و آن معیوب را هرچه خواهد
بکند چه آن از جمله مملوکات وی است * مسئله ١٥ *
هدی نفل اگر در اثنای راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن
هدی شتر باشد باید که نحر کند آنرا و رنگ کند قلاده آنرا
بخون آن و ملوث گرداند بخون آن کوهان آنرا و باید که
نخورد آنرا صاحب هدی و نه غیر او از اغنیا چه باین امر کرده
بود پیغمبر صلعم ناجیه اسلمی رض را و باید دانست که فایده رنگ
کردن قلاده آن این است که بدانند مردمان که آن هدی
است پس بخورند گوشت آنرا فقرا نه اغنیا و سر آن اینست
که اذن خوردن گوشت هدی معلق است بشرط رسیدن آن
بمحل آن که حرم است پس سزاوار است که حلال نشود خوردن
آن پیش از رسیدن بمحل آن اصلا مگر اینکه تصدق بر
فقیران افضل است از اینکه ضایع گذاشته شود آنرا برای

هدان ودران نوعي از عبادت است وشهان متصود است واگر آن هدي هدي واجب باشد بجساي آن دیگر بر انها يد وآن مذبوح را هرچه خواهد بکند چه آن ازجمله مملوکات وي است * مسئله ۱۹ * بايدکه قلاده ببندد درکردن هدي نفل وهدي تمتع وقران زيراچه اين هدي ها هدي نسک است وسبب قلاده بستن درکردن آن اشتهار آن میشود پس قلاده بستن لايق آنست وبايد که قلاده نه بندد درکردن هدي که بسبب احصار واجب میشود يا بسبب جنايت زيرا چه سبب وجوب آن جنايت است پس ستر واخفاي آن لايق است ودم احصار براي جبرنقصان است پس ملحق خواهد شد بدمهاي که براي جبرنقصان است يعني دمهائيکه براي جبر نقصان جنايت واجب میشود وبايد دانست که مراد از هدي درين مسئله شتراست زيراچه درکردن گوسفند قلاده بسته نميشود باعتبار عادت ونه قلاده بستن درکردن آن سنت است نزد علماي ما چه در بستن قلاده درکردن آن فايده نيست چنانچه سابق مذکور شد است والله اعلم

مســـــــــــائل متفرقه * مسئله ۱ * اهل

عرفات اکر. قوف بعرفات نمایند در روزی بشکمان آنکه آن روز روز عرفه است و بعد ازان گواهی دهند قومی باینکه روز یکه وقوف بعرفات نموده اند آنجا روز عرفه نبوده بلکه آن روز روز عید بود پس درینصورت وقوف نمودن آنجا جایز و معتبر است و گواهی قوم مذکور مقبول نیست و این بنا براستحسان است و مقتضای قیاس این است که وقوف مذکور صحیح نباشد چنانچه اگر وقوف بعرفات نمایند بنا برنج هشتم ذیحجه که آن رایوم ترویه میگویند و بعدازان معلوم شود که آن روز روز عرفه نبود پس این وقوف بعرفات جایز نیست زیراکه وقوف بعرفات عبادتیست مختص بمکان خاص و زمان خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه استحسان یکی این است که گواهی قوم مذکور درصورت مذکوره قایم شده است برنفی و برچیزیکه تحت حکم قاضی داخل نمیشود زیراچه مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است و حج چیزیست که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی مقبول نخواهد شد و دوم این است که درصورت مذکوره عموم بلوی است بجهت آنکه احتراز نمودن ازان متعذر است و

تدارک آن در صورت مذکوره ممکن نیست پس ضرور است که اکتفا
نمود شود بوقوف عرفات مذکوره در صورت اشتباه بخلاف
آنکه اگر وقوف عرفات بامداد بتاریخ هشتم ذی الحجه تدارک
آن در صورت ممکن است فی الجمله مایعطور که اشتباه رایلی
کرده دد روز عرفه ونیز حوار چیزیکه مرحج سود از وقت خود نظیر
آن موجود است در شرع وجواز تقدیم چیزی بر وقت آن حسن
نیست یعنی نظیر آن در شرع یافته شده است لهذا در
صور تیکه گواهی دهند گواهان که وقوف عرفات واقع شده است
در روز عید گواهی مقبول داشته نمیشود چه این موجز است
از وقت خلاف و آنکه گواهی دهند بآنکه وقوف عرفات
واقع شده است بتاریخ هشتم چه این مقدم واقع شده است
از وقت و باید دانست که فقها گفته اند که در صورت مذکوره
سزاوار است مرحاکم را که بسوی گواهی قوم مذکور گوش نکند
و متوجه نشود و نگوید قوم مذکور که حج مردمان تمام شده
و شب را بروند زیرا که در رسیدن این گواهی حرج است
و همچنین اگر وقت شام در روزیکه تاریخ هشتم است بزعم امام
گواهی دهند قومی برویت هلال عید در روزیکه بحساب آن روز

تاریخ مذکور روز عرفه میشود پس درینصورت نیزباید که گواهي
آنها را قبول نکند حاکم زیرا چه درینصورت ممکن نیست امام را
که در بقیه شب وقوف نماید بعرفات مع اکثرمردمان پس در شنیدن
گواهي مذکور فتنه برپامي شود *مسئله ۲ * هرکه
رمي نماید در روز دوم جمره وسطی وثالث را وجمره اول را
رمي ننماید پس اگر اورمي نماید جمره اول را واعاده نماید
رمي جمره دوم وسیوم را پس آن حسن است زیراچه او رعایت
کرد ترتیب را که سنت است واگرهمان اول را رمي نهماید
فقط کفایت میکند زیراچه اوتدارک کرد متروک را در وقت
آن وجزاین نیست که ترک کرد ترتیب را که مسنون است
و از ترک مسنون چیزي لازم نمي آید وشافعي رح گفتست
که این جایز نیست بلکه ضرور است که اعاده کل نماید زیراچه
رمي نمودن آن جمره ها بترتیب مذکور مشروع است پس این
چنان است که سعي نماید میان صفا ومروه پیش از طواف نمودن
خانه کعبه یا ابتدا نماید در سعي نمودن از مروه نه از صفا ودلیل
علماي ما این است که رمي نمودن هر جمره عبادت علیحده
است پس جواز آن متعلق نیست بتقدیم بعض از آن بر بعض دیگر

بخلاف سعي نمودن ميان صفا و مروه زيراچه آن تابع طواف
است چه سعي مذکور کمتر است از طواف خانه کعبه و مقام
شده است از مضي که مروه منتهای سعي است پس ابتدای سعي بآن
متعلق نخواهد شد * مسئله ۳ * هرکه بطريق نذر واجب
کرداند برخود حج را باين طور که حج خواهد کرد پياده پس
لازم است و براکه سوار نشود تا آن زمان که فراغت نمايد
از طواف زيارت زيراچه او التزام نموده است عبادتی را بصفت
کمال پس بهمان صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر کند روزه
را بطريق تتابع پس بصفت تتابع لازم ميشود و افعال حج منتهی
وتمام ميشود بطواف زيارت پس آن مختص تا آن زمان که
طواف زيارت نمايد پياده خواهد رفت و اينکه مذکور شد
کلام در انتهای پياده رفتن بود واما کلام در ابتدای آن
پس آن اين است که بعضی گفته اند که از وقت
احرام پياده برود وبعضی گفته اند که از خانه خود پياده برود
زيراچه ظاهر امر او از همين است واگر سوار شود دم لازم
مي آيد زيراچه بسبب سوار شدن نقصان واقع ميشود در آن
وتفسير گفته اند که سوار شود مگر وقتيکه مسافت بعيد باشد

وبیاده رفتن شاق باشد براو واکرمسافت قریب باشد وپیاده رفتن شاق نباشد براو بلکه عادت او باشد پس سزاوار این است که سوار نشود * مسئله ۴ * در بعضی نسخه جامع صغیر مذکور است که هرکه بفروشد کنیزرا که احرام نموده است باذن او پس میرسد مشتري راکه حلال کرداند آن کنیزرا بجماع کند آنرا وفرق کفتست که این نمیرسد اورا زیراچه کنیز مذکوره عقد احرام نموداست پیش ازانکه مشتري مذکور مالک آن شود پس اورا نمیرسد که احرام آنرا فسخ نماید چنانچه اکر خرید کند کسي کنیزرا که منکوحه غیر است نمي رسد اوراکه فسخ نماید عقد نکاح آن را ودلیل علماي ما این است که مشتري قایم مقام بایع است وبایع را جایز بود که حلال میکردانید آنرا پس همچنین میرسد مشتري را نیزولیکن بایع را حلال کردانیدن آن مکروه است زیراچه دران خلاف وعده لازم مي آید واینمعني ساقط نمیشود در حق مشتري بخلاف نکاح چه بایع را نمیرسد که فسخ آن نماید وقتیکه آن نکاح منعقد شده باشد باذن او پس همچنین مشتري را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید آنرا وبعد ازان بدا

فرا گرفته در صورت مذکوره مشتري را ميرسد که حلال کرداند

آن کنيز را پس نميرسد ويرا که رد کند آن کنيز را بسبب عيب احرام

نزد علماي ما ونزد زفر رح ميرسد او را که رد نمايد آن را بسبب عيب

مذکور زيرا چه نزد زفر رح نميرسد او را که حلال کرداند آن را و

جماع کند وبدانکه در بعض نسخه آن مذکور است که ميرسد مشتري

را که حلال کرداند آن کنيز را يا جماع کند آن را واين نسخه

دلالت ميکند بر اينکه حلال کرداندن را بي جماعت چه مجامعت

خالي نمي باشد از اينکه مقدم ازان مس يا بوسه يافته شود وبه آن

تحلل متحقق ميشود ونسخه اول دلالت ميکند بر اينکه اول آن را

حلال کرداند بغير مجامعت چون بريدن موي و تراشيدن

ناخن و بعد ازان جماع کند ويرا اولي همين است چه در بين تعظيم

امر حج است والله اعلم تمام شد جلد اول ترجمه هدايه

